

دین، علوم و معارف اسلامی

هُوَ عَيْلَم

جلد نهم

از قصت

معاد شناسی

تألیف

حضرت علام آیا اسد حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الراکنة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پوئیہ علم و معارف اسلام

۳

ہو یں لم

جلد نم

از قسمت

معاد شناسی

تالیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس اللہ نعمتہ الزکریٰ

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

معد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.

۱۰ ج. .- دوره علوم و معارف اسلام؛ (۳)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.

این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و بزرخ درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵، نفع صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر درج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸، شفاعت درج ۹، اعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.

کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. معد. ۲. مرگ - جنبه‌های فرقانی. ۳. بزرخ. ۴. رستاخیز.

۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروض: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۴

BP ۲۲۲

شابک معمولی ۹۶۴-۶۵۳۳-۲۹-۹ (جلد ۹)

شابک زرکوب ۹۶۴-۶۵۳۳-۳۹-۶ (VOL. 9)

شابک معمولی ۹۶۴-۶۵۳۳-۰۳-۵ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-03-5 (10 VOL. SET)

شابک زرکوب ۹۶۴-۶۵۳۳-۰۸-۶ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-08-6 (10 VOL. SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معد شناسی جلد نهم

تألیف: حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع اول (توسط این انتشارات): صفر المظفر ۱۴۲۳ هجری قمری

تعداد: ۴۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: مشهد اسکنر، چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، صندوق پستی ۹۱۳۷۵-۳۵۵۹

این کتاب تحت اشراف « مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام »

از تأليفات حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

طبع رسیده وکلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص اين مؤسسه می باشد.

فهرست

فهرست مطالب و موضوعات
جلد نهم معاد شناسی
(شفاعت)

عنوان	صفحه
مجلس پنجاه و نهم	
عمومیت معاد برای تمام موجودات زمین و آسمان	۶۴
از صفحه ۲۳ تا صفحه ۶۴	
شامل مطالب :	
اجل مسمی ، زندگی جاوید هر موجود نزد خداست	۲۵
همه موجودات ، پوینده بسوی حق هستند	۲۷
آفرینش باطل نیست ، و همه بسوی خدا در حرکتند	۲۹
در پویائی بسوی حق فرقی بین جانداران و جمادات نیست	۳۱
لزوم حشر و معاد حیوانات	۳۳
معنای فرد و فُرادی و جمع در قرآن	۳۵
معاد سکّان آسمانها و زمین به حال فُرادی است ؛ یعنی بدون تعیین	۳۷
از أسامی قیامت ، یوم الجمع است	۳۹
حشر جمادات در آیات قرآن	۴۱
اثبات علم و حیات برای نباتات و جمادات و حیوانات ، طبق آیات	
قرآن	۴۵

معاد شناسی (۹)

عنوان	صفحه
حیوانات بر حسب درجه وجودی خود دارای شعور و ادراکند	۴۷
داستان حضرت سلیمان و مور در قرآن	۴۹
داستان حضرت سلیمان و هددهد در قرآن و نکات آن	۵۱
داستانهایی از غرائز و شعور حیوانات و وفای سگ	۵۵
حیوانات در برخی غرائز و فُواز انسان قوی ترند	۵۹
همه عالم به سوی غایة الغایات در حرکت است	۶۱
مجرّدات محضه و مخلّصین دارای معاد نیستند	۶۳
مبدأ المبادی همان غایة الغایات است	۶۴

مجلس شصتم

شفاعت و مسائل کلی آن

از صفحه ۶۷ تا صفحه ۱۲۱

شامل مطالب :

معنای لغوی شفاعت	۶۹
معنای شَفْع و وَثْر در لغت	۷۳
شفاعت تکوینی و شفاعت تشریعی	۷۵
مقدّمه برای اثبات شفاعت تشریعی	۷۷
موقعیّت و شرائط شفاعت تشریعی	۷۹
شفاعت ، تضاد با حکم مجازات ندارد بلکه حاکم بر آن است	۸۱
آیات واردہ در شفاعت تشریعیّۃ الہیّہ	۸۳
قدرت خداوند بر تغییر و تبدیل اعمال به نحوه‌های مختلف	۸۵
آیات داله بر نافع نبودن شفاعت در نزد پروردگار	۸۷
شفاعت نزد بت پرستان	۸۹

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
در رستاخیز شفاعت اختصاص به خدا دارد	۹۱
عالم آخرت از اسباب دنیویه و روابط مادیه خالی است	۹۳
اثبات شفاعت خوبان در قرآن کریم	۹۵
آیات قرآن کریم در ثبوت شفاعت و نحوه دلالت آنها	۹۷
عدم تناقض انحصار شفاعت به خدا ، با شفاعت پاکان	۱۰۱
ثبت شفاعت در رستاخیز در روایات شیعه و عامه	۱۰۳
روایات عامه راجع به شفاعت	۱۰۵
روایات شفاعت از طریق شیعه	۱۰۹
دو داستان راجع به شفاعت ائمه معصومین در دنیا	۱۱۵
حالات معنوی مرحوم آیة الله سید جمال الدین گلپایگانی (ره)	۱۱۷
شفاعت امام هفتم علیه السلام برای آیة الله گلپایگانی (ره)	۱۱۹
اثر شفاعت امام معصوم در دنیا	۱۲۱

مجلس شخصت و یکم

شفاعت کنندگان روز قیامت

از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۱۸۳

شامل مطالب :

شفاعت تشریعیه در دنیا	۱۲۷
شفیعان تشریعیه در دنیا ؛ توبه ، توحید ، ایمان ، عمل صالح و قرآن	۱۲۹
پیامبران و ملاکه از شفیعان تشریعه در دنیا هستند	۱۳۱
شفاعت تشریعیه در قیامت	۱۳۳
مزایا و خصوصیات شفاعت کنندگان روز قیامت	۱۳۵
حقیقت مقام شفیع ، فناء فی الله است	۱۳۷

معاد شناسی (۹)

صفحه

عنوان

- ۱۳۹ علم شفیع ، علم فنائی است
- ۱۴۱ دلالت آیات قرآن بر فناه شفیعان
- ۱۴۳ حقیقت مقام رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم در شفاعت
- ۱۴۵ علت افضلیت حضرت رسول الله بر تمام مخلوقات
- ۱۴۷ شفاعت رسول الله از مقام محمود است
- ۱۴۹ روایات واردہ در شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ۱۵۱ عرصات قیامت و شفاعت رسول الله ؛ روایت خیشمه جعفی
- ۱۵۳ رجوع دادن پیغمبران مردم را به رسول الله در شفاعت
- ۱۵۹ روایت زُرعة درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ۱۶۱ شفاعت رسول الله درباره چهار نفر از نزدیکان خود
- ۱۶۳ نیازمندی همه پیغمبران به شفاعت رسول الله
- ۱۶۵ إنجیل بَرَنَابَا و شفاعت مطلقه رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم
- ۱۷۳ رسول الله حائز وساطت در تکوین و شفاعت در تشریع‌اند
- ۱۷۵ روایات عامه راجع به مقام شفاعت رسول الله
- ۱۷۷ رسول الله سبب پیدایش عالم‌اند
- ۱۷۹ قصیده برده در مقامات رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم

مجلس شخصت و دوّم

اصناف شفیعان در روز قیامت

از صفحه ۲۳۶ تا صفحه ۱۸۷

شامل مطالب :

- ۱۸۹ روایات واردہ در شفاعت معصومین علیهم السلام
- ۱۹۱ گفتار رسول خدا به حضرت زهرا درباره شفاعت از امت در قیامت

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
گفتار رسول اکرم در مقامات حضرت زهراء	۱۹۳
توسل انبیاء به خمسه طیبه علیهم السّلام	۱۹۵
آثار باستانی درباره کشتی نوح و توسل به پنج تن آل عبا	۱۹۷
گزارش باستان‌شناسی شوروی درباره کشتی نوح	۱۹۹
توسل حضرت نوح به پنج تن علیهم السّلام و آسامی آنها بر کشتی ارزش علمی و تاریخی اکتشاف کشتی نوح در اثبات حقائیق	۲۰۱
مذهب تشیع	۲۰۳
شفاعت حضرت زهراء علیها السّلام در روز قیامت	۲۰۵
شفاعت ائمّه معصومین علیهم السّلام در روز قیامت	۲۱۱
شفاعت ملائکه و شهداء در روز قیامت	۲۱۷
شفاعت مؤمنان در روز رستاخیز	۲۱۹
شفاعت شیعیان در روز قیامت	۲۲۳
مقدار شفاعت مؤمن ، بر حسب مقدار عمل اوست	۲۲۷
شفاعت قرآن و رَحِم و أمانت در قیامت	۲۲۹
شفاعت رحم و حمیم در قیامت	۲۳۳
أعمال صالحه از جمله شفیعان است	۲۳۵

مجلس شخصت و سوّم

کسانی که مورد شفاعت واقع می‌شوند

از صفحه ۳۲۹ تا صفحه ۳۲۳

شامل مطالب :

رعایت اصل وقوف بین خوف و رجا در مسأله شفاعت	۲۴۱
آیات واردہ درباره شرائط شفاعت شوندگان	۲۴۳

معاد شناسی (۹)

عنوان	صفحه
شفاعت اختصاص به مؤمن گناهکار دارد	۲۴۵
شفاعت از آن اصحاب یمین مبتلا به گناه کبیره است	۲۴۶
مراد از أصحاب یمین، پیروان امام حق است	۲۴۷
استدلال به آیه: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى	۲۴۹
آیات وارده در شرایط شفاعت شوندگان	۲۵۱
مراد از عهد در قرآن ایمان به خدا و اقرار به ولایت است	۲۵۳
کیفیت وصیت و عهد هنگام موت	۲۵۵
کسانی شفاعت می‌شوند که مرضی الدین باشند نه مرضی العمل	۲۵۹
شیعیان و موالیان امیر المؤمنین علیه السلام مورد شفاعت واقع می‌شوند	۲۶۱
روایات وارده در شفاعت شوندگان	۲۶۳
حساب شیعیان با ائمه آنهاست	۲۶۷
تمام شیعیان شفاعت می‌شوند	۲۶۹
بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت	۲۷۱
میزان سعادت، حُسن عقیده و نیت طاهر است نه نفسِ عمل صالح	۲۷۳
فرق سیرت نیک و عمل نیک در قالب مثال	۲۷۵
شفاعت برای اهل محبت است، نه اهل عداوت	۲۷۷
شفاعت همچون دارو برای تقویت طبیعت است	۲۷۹
لحوق مؤمنان به اصل خود	۲۸۱
آیات وارده در لحوق و مؤاخذة کافران به اعمال نیاکان خود	۲۸۳
روایت ابراهیم لیشی از اصول معارف الهیه به شمار میروند	۲۸۵
روایت ابراهیم لیشی در لحوق مؤمنان و کافران به اصول خود	۲۸۷
کیفیت بدء طینت در روایت ابراهیم لیشی	۲۹۱

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
کیفیّت لحقوق و إلحاقد در گفتار امام محمد باقر علیه السلام	۲۹۳
استدلال حضرت امام محمد باقر علیه السلام در لحقوق و الحاق به آیات قرآن	۲۹۷
روايات طینت مستلزم جبر نیست	۳۰۱
عمل صالح بدون ایمان فائدہ ندارد	۳۰۳
آیات واردہ در لحقوق	۳۰۵
روايات واردہ در أصالت نیت	۳۰۷
روايات واردہ در تأثیر محبت به اولیاء دین در لحقوق به آنها	۳۰۹
محبت خدا و اولیای خدا مکفر گناهان است	۳۱۰
الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ	۳۱۱
مکتوب حضرت رضا به شتریان	۳۱۳
هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ	۳۱۵
محبت اهل بیت در هفت موطن فائدہ دارد	۳۱۷
پیروی از آل محمد ، لحقوق و پیوند می دهد	۳۱۸
روايت عطیه با جابر در آثار محبت و لحقوق	۳۱۹
سخنان جابر در هنگام زیارت حضرت سید الشہداء علیه السلام	۳۲۱
بیان جابر به عطیه درباره محبت آل محمد علیهم السلام	۳۲۳

مجلس شخصت و چهارم

حقیقت شفاعت و ثبوت آن

از صفحه ۳۲۷ تا صفحه ۳۸۴

شامل مطالب :

مراد از مقام محمود

معاد شناسی (۹)

صفحه

عنوان

-
- | | |
|-----|---|
| ۳۳۱ | در تفسیر گفتار خداوند : عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا |
| ۳۳۳ | مقام محمود ، مقام شفاعت است |
| ۳۳۵ | بيان خواجه نصیر الدین طوسی و علامه حلی درباره شفاعت |
| ۳۳۷ | کلام قاضی عیاض درباره شفاعت |
| ۳۳۹ | شفاعت عامه و شفاعت خاصه |
| ۳۴۱ | شرائط پذیرش شفاعت |
| ۳۴۵ | إِشْكَالَاتٍ وَارِدَةٍ بِرِ شفَاعَتٍ وَ پَاسخَ آنها |
| ۳۶۷ | دلیل عقلی بر شفاعت نقوص کامله از نقوص ضعیفه |
| ۳۶۹ | شفاعت ، موجب تجری امت در معصیت نیست |
| ۳۷۱ | تقریر إشکال بر شفاعت به اینکه موجب سستی مردم در عمل است |
| ۳۷۳ | شرط شفاعت بقاء بر ایمان و دین حق است |
| ۳۷۵ | شفاعت موجب ازدیاد امید به رحمت خداست |
| ۳۷۷ | شیعه بر اثر امید به شفاعت اولیای خود ، عطوفتش بیشتر است |
| ۳۷۹ | شفاعت در قیامت است نه در بزرخ |
| ۳۸۳ | طلب شفاعت از چهارده معصوم علیهم السلام |

مجلس شخص و پنجم

منبر وسیله و پرچم حمد ، در روز قیامت از آن رسول الله و آل اوست
از صفحه ۳۸۷ تا صفحه ۴۲۹

شامل مطالب :

- | | |
|-----|---|
| ۳۸۹ | جلوه و مقامات رسول الله در روز قیامت |
| ۳۹۱ | در تفسیر آیه : وَ لَسْوَفَ يُعْطِيَكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى |
| ۳۹۵ | معنای رضا در آیه : وَ لَسْوَفَ يُعْطِيَكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و آیه سوره بینه |

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
روایت واردہ در تفسیر آیه : وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا	۳۹۷
وسیله ، درجه رسول الله در بهشت است که هزار پلے دارد دو فرشته رحمت و غضب ، کلید بهشت و جهنم را به رسول الله	۳۹۹
میدهند	۴۰۱
موافق هر یک از پیامبران و امامان در روز قیامت	۴۰۳
داخل شدن معصومین و شیعیان آنها در بهشت	۴۰۵
لواء حمد در روز قیامت ، در دست امیر المؤمنین علیه السلام است	۴۰۷
مشخصات لواء حمد در روز قیامت	۴۰۹
روایات واردہ درباره لواء حمد	۴۱۱
معنای منبر وسیله و لواء حمد	۴۱۳
معنا و حقیقت منبر وسیله	۴۱۵
منبر و لواء نه مانند منبرها و پرچم‌های مادی است و نه صرف معنی	۴۱۷
حمل بعضی روایات در باب معارف الهیه بر معنای ظاهر کفر است	۴۱۹
در معارف الهیه به معانی ظاهریه عبارات نباید توجه کرد	۴۲۱
علت تسلیم لواء حمد به رسول الله و امیر المؤمنین علیهمما السلام	۴۲۳
لواء حمد به دست حائز مقام محمود داده می‌شود	۴۲۵
لوازم لواء حمد و مقام محمود ، در نشأت و عوالم	۴۲۷
صلوات محبی الدین بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم	۴۲۹

مجلس شخصت و ششم

ساقی حوض کوثر و نهرهای بهشت

از صفحه ۴۳۳ تا صفحه ۴۹۳

شامل مطالب :

معد شناسی (۹)

عنوان	صفحه
معنى و تفسیر لفظ کوثر	۴۳۵
روایتی از امام محمد باقر علیه السلام در مورد حوض کوثر	۴۳۷
حوض کوثر اختصاص به علی بن أبي طالب علیه السلام دارد	۴۳۹
کسانیکه به کوثر ایمان ندارند در آن وارد نمی‌شوند	۴۴۱
ثقلین در حوض کوثر بر رسول الله وارد می‌شوند	۴۴۳
شیعیان در حوض کوثر بر اهل بیت وارد می‌شوند	۴۴۵
روایات وارده در اختصاص کوثر به شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام	۴۴۹
مناقفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام از کوثر بهره ندارند	۴۵۱
حقیقت حوض کوثر علم تؤام با عمل است	۴۵۳
معانی عيون و نهرهای جاری در بهشت	۴۵۵
تأثیر علوم و معارف جلالیه در سالک	۴۵۷
آب کوثر ممزوجی از چشمۀ تسنیم و چشمۀ معین است	۴۵۹
حوض کوثر ، مقام ظهور و بروز ولایت است	۴۶۱
رؤیای حضرت رضا علیه السلام درباره حوض کوثر	۴۶۳
قصیدۀ عینیّه حمیریه و دستور حضرت رسول الله درباره حفظ نمودن آن	۴۶۵
قصیدۀ عینیّه حمیریه درباره ولایت و خصائص کوثر	۴۶۷
توضیحی درباره قصیدۀ سید حمیری	۴۷۳
ترجمۀ اشعار سید حمیری درباره ولایت	۴۷۵
علمائی که قصیدۀ سید حمیری را نقل کرده‌اند	۴۸۱
بحث پیرامون قصیدۀ غدیریّه حمیریه	۴۸۳
صلوات محبی الدین عربی بر امیر المؤمنین علیه السلام	۴۹۱
قصیدۀ فؤاد کرمانی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام	۴۹۳

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه

عنوان

۴۹۵

فهرست تأییفات

مواردی که تو سَط « مؤسَّسه ترجمه و نشر دوره علوم و
معارف إسلام» بر اساس ضوابط القاء شده از طرف مؤلف
قدّس سرّه اضافه گردیده ، با علامت (م) مشخص شده است .

مَرْعِلْمُ

دُورَةٌ

علم و معارف اسلام

جلد نهم

از قسمت

معاد شناسی

لَا قَلَّ خَدَقَبِ الْعِلْمِ وَالدِّينِ

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عَقَنْدِیْنْ عَنْ جَرَاعَه

مجلس پنجاہ و نهم

عمومیت معاد

برای تمام موجودات زمین و آسمان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :
 مَا خَلَقَنَا آلَّسَمَوَاتِ وَآلَّأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٌ
 مُسَمَّى وَآلَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ .
 (آية سوّم ، از سوره أحقاف : چهل و ششمين سوره از قرآن
 کريم)

«ما آسمانها و زمین را و آنچه را در بین آنهاست نیافریدیم مگر به
 حق و اجل مسمی ؛ و کسانی که کفر ورزیده‌اند روی میگردانند از آنچه
 را که به آنها بیم داده شده است» .

و نیز نظری این آیه است :
 أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ آلَّسَمَوَاتِ وَآلَّأَرْضَ وَ
 مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٌ مُسَمَّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءٍ

رَبِّهِمْ لَكَلْفِرُونَ .^۱

«آیا مردم در نقوس خود اندیشه نمی‌نمایند ، که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آنهاست ، نیافریده است مگر به حق و اجل مسمی؟ و بدرستیکه بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرند.» ما بحول الله و قوته ، در مجلس دوّم از جلد اوّل مطالبی را درباره اجل و اجل مسمی بیان کرده‌ایم ، و تا حدی روشن شده است که تمام موجودات زمینی و آسمانی دارای امدى معین و حدی محدودند ؛ اما اجل مسمی که نزد خدادست ، به مفاد :

مَا عِنْدَ كُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ .^۲

«آنچه در نزد شماست نابود می‌شود ، و آنچه در نزد خدادست باقی می‌ماند.»

آن اجل مسمی نفاد و نابودی ندارد ؛ و این اجل‌های متعارف ، نمودی و ظاهری و مقام نازلی از آن اجل مسمی است . و در حقیقت ، اجل واقعیتی است واحد که دو جهت دارد : یک جهت به طرف عالم طبع و فساد و کثربت است ، و جهت دیگر به طرف عالم تجرد و ثبات و وحدت ؛ این جهت را اجل و آن جهت را اجل مسمی گویند .

این دو آیه‌ای که ذکر شد ، اینطور می‌فهماند که خلقت آسمانها و زمین و ما بینهما به حق است و به اجل مسمی است . و «باء» بحق و اجل مسمی ، یا برای سببیت است و یا برای مصاحبیت ؛ یعنی ما آنها

۱- آیة ۸ ، از سوره ۳۰ : الرّوم

۲- صدر آیة ۹۶ ، از سوره ۱۶ : النّحل

را به سبب حق و أجل مسمی ، و یا با مصاحب حق و أجل مسمی آفریدیم .

اجل مسمی همان زندگی جاودان عندالله است ، زندگی پیروزمندانه و مظفرانه و سعادت آمیز ، و زندگی تام و تمامی که زوال و فناء و نیستی و نابودی و تباہ و فساد و خرابی ندارد و همچون زندگی دنیوی مخلوط و مشوب به دردها و رنجها و مصیبتها نیست ، بلکه یکسره نور و تجرد و واقعیت و حقیقت است . و این حبات دنیوی مرتبه نازل و درجه ضعیفی است از آن ، چون به واسطه تقدیم و تعیین آن حقیقت به لباس قید و کثرت ، و تحدّد آن به حدود و قیود این عالم طبع ، آن حقیقت پائین آمده و در لباس حدود و تعیینات تجلی نموده است .

و آیه شریفه : وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَانَهُ، وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ .^۱

«و هیچ چیزی از اشیاء نیست مگر آنکه خزانی آن در نزد ماست ، و ما آن چیز را از آن خزانی پائین نمی آوریم مگر به اندازه معلوم و مشخص !»

این مطلب را میبین میکند ؛ و چون منبع حیاتِ جمیع موجودات ، همان خزانه‌های غیر محدوده در نزد خداست ، و خلقت و آفرینش آنها نزول از آن خزینه‌ها و منبع‌های وسیع و مطلق و مجرّد و غیر مقدّر به قدرات است ، و آن منابع اصلی و حقیقی مصدر پیدایش این

۱- آیه ۲۱ ، از سوره ۱۵ : الحجّر

موجودات کثیر می‌باشد ، و آن اطلاق ، اصل این تعیینات و آن اجمال ، سرمنشأ این تفاصیل و آن وحدات ، منبع این کثرات است ؛ لامحاله باید آن خزانی مملوٰ و سرشار از حیات تامهٔ غیر محدوده بوده باشد . این از یک سوی بحث .

واز سوی دیگر ، میدانیم که این عالم عبث و بیهوده و لغو پیدایش نیافته است ؛ اگر ما به جنبهٔ نفاد و زوال و فناء و فساد و آلام و رنجها و مصائب و مرگها توجه کنیم و دنبالهٔ این را آن حیات ابدی و سرمدی نگیریم و این را راه وصول به آن حقیقت ثابت نگیریم ، بنابراین خلقت عالم بیهوده و عبث خواهد بود .

و اما اگر این حرکت‌ها بسوی مقصدی ، و این پویائی‌ها برای مطلبی ، و این جستجوها برای مقصودی ، و این فراق‌ها برای وصالی ، و این مجازها برای حقیقتی ، و این جنبش‌ها برای سکونی ، و بالأخره این سیرها برای رسیدن به منزلگهی است ؛ پس منزلگاه این عالم متحرّک همان معدِ آنست ، که در آنجا میروند و میرسد و می‌آراد . ما برای عدم بطلان عالم ، برهان فلسفی و عقلی داریم که بالأخره در هر جائی که حرکتی باشد ، هدفی و منتهایی است . و چون اثبات کرده‌ایم که اساس عالم بر حق است ، بنابراین نمی‌تواند باطل ، غایت و نتیجه اساس حق بوده باشد .

چون باطل و بیهوده و عبث و لغو ، چیزی است که دارای غرض و غایتی نیست ، و اما حق چنانچه در حرکت باشد ، بسوی حق حرکت میکند و به حق میرسد و آن حق ، غایتِ ارادی آن فعل بوده

است؛ فعل ارادی متحرک را به مراد محرک میرساند و نفس محرک که علّت فاعلی تحریک است، علّت غائی آن نیز می‌باشد.

و بنابراین، محال است که غایت و مراد از فعل (آن فعلی که اصل وجود آن، پویائی و حرکت است) نفس خود فعل بوده باشد؛ پس نمی‌تواند غرض از عالم خلق خود عالم خلق بوده باشد، با فرض آنکه عالم خلق را پویا و جویا و سیار و متحرک در ذات خود می‌بینیم. و بنابراین اصل، حتماً باید این حرکت رو به سوی سکون مطلق، و این جوشش رو به سمت آرامش، و این غلغله رو به طرف سکوت، و این تغییر و تبدیل رو به طرف ثبات و استقرار بوده باشد؛ و الا لغویت و بطلان این عالم را مستلزم است.

آری، نسبت به موجوداتی که ابداً دارای حرکت نیستند، نه حرکت ذاتی و نه حرکت عارضی، بلکه از اول وجودشان در ابتدای آفرینش با ثبات و استقرار و تجرّد آفریده شده‌اند و از نقصان به سوی کمال در حرکت نیستند، معاد نیست. چون بدئی نیست که عودی داشته باشد، و نزولی نیست تا صعودی را به دنبال آرد، و حرکتی نیست تا طالب سکونی شود. و آن اختصاص به أسماء و صفات کلّیة الهیّه، و اسم اعظم، و روح که از همه فرشتگان افضل است، و مخلّصین که مُهَیِّمن بر عالم کثرت و واسطهٔ فیض از مبدأ واجب به ماهیّات و قوالب امکانیّه هستند دارد؛ و ما در این رشته سخن خواهیم گفت.

آیاتی در قرآن کریم داریم که مثل دو آیه سابق الذکر دلالت دارند

بر عدم بطلان عالم ، مثل آیه :
 وَ مَا خَلَقْنَا الْسَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۚ^۱

«و ما آسمان و زمین و آنچه را که در بین آنهاست باطل و جزاف
 خلق ننمودیم ؛ این پندار کسانی است که کفر می ورزند . پس وای بر
 کسانی که کفر میورزند از آتش دوزخ .»

و مثل :

إِنَّ فِي خَلْقِ الْسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَخْتِلَافِ الْأَيْلِيلِ وَ الْنَّهَارِ
 لَا يَتِي لِأَوْلَى الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى
 جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ الْسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ
 هَذَا بَطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِيمًا عَذَابَ النَّارِ ۚ^۲

«حقاً که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز ،
 نشانه‌ها و علاماتی است برای خردمندان ؛ آن کسانی که در حال
 ایستاده و نشسته ذکر خدا میکنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرایند
 ذکر خدا میکنند ، و در خلق آسمانها و زمین تفکر می‌نمایند که :
 ای پروردگار ما ! تو این دستگاه عظیم را بیهوده و باطل نیافریده‌ای ! تو
 پاک و منزه هستی از آنکه بیهوده بیافرینی ! پس ما را از عذاب آتش
 محفوظ و مصون بدار !)

و مثل آیه :

۱- آیه ۲۷ ، از سوره ۳۸ : ص

۲- آیه ۱۹۰ و ۱۹۱ ، از سوره ۳ : ءال عمران

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَخَذَ لَهُمَا لَا تَخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَطْلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصْفُونَ .^۱

«و ما در خلق آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست ، بازیگر نبوده ایم (به بازیچه نیافریده ایم) اگر می خواستیم جهان هستی را بازیچه گرفته و کار بیهوده و عبشه کرده باشیم ، میکردیم (و هیچکس را بر ما حق اعتراضی نبود ؛ ولیکن آنچه آفریده ایم عین مصلحت و حکمت است).

و ما علاوه بر اینکه کار باطل نمی کنیم ، همیشه حق را بر باطل می زنیم و غلبه میدهیم بطوریکه باطل را نابود و نیست میگرداند ، پس باطل از بین میرود ؛ و وای بر شما که خداوند را به کار باطل و بازیچه توصیف میکنید!

واز همه این آیات روشن تر و واضح تر آیه :

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدْرِهَا فَأَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيَا وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي الْنَّارِ أَبْيَغَاءَ حِلْيَةً أَوْ مَتَاعَ زَبَدٌ مِثْلُهُ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَطْلَ فَأَمَّا الْزَبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ .^۲

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد ، پس جاری شد و هر

۱- آیات ۱۶ تا ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۲- آیه ۱۷ ، از سوره ۱۳ : الرعد

وادی و محلی به اندازه گنجایش خوبیش از آن بر گرفت . و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را بپوشانید . و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می دمند و آتش را بر آن مشتعل میکنند تا زیستی یا متابعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می شود ؛ این طور خداوند حق را و باطل را به هم میزند و در هم می آمیزد ، پس آن کف به بیهودگی از بین میروند و نیست و نابود میشود ؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت میرساند ، در روی زمین باقی می ماند ؛ و این طور خداوند مثل هائی میزند ». یعنی باطل صورتی از باطل دارد و دوام ندارد ؛ بلکه مسیر بر حق است و در باطن هر باطلی حق است که پایدار است . و این مثلاً هارا خداوند میزند تا شما از جریان گذشت زمان و تغییرات عالم و مصائب و شدائید پی به حقی برید که پیوسته توأم با آن جریانات بوده و از آنها انفكاك ندارد ؛ پس عالم حرکتش بسوی حق است . ما در ابحاث گذشته گفته ایم که تمام عالم زنده است و دارای شعور و قدرت است ؛ حیوانات ، نباتات و جمادات هم دارای قوّه ادراک و قدرت هستند . و بنابراین ما چنین می پنداشیم که جمادات از حیات و علم خالی هستند ، ولی حق مطلب در مسأله اینست که خالی نیستند ولی ما نمی دانیم .

خداوند هم در این آیات خلقت ، چون : مَا خَلَقْنَا الْسَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٌ مُسَمّى ، و چون آیه : وَ مَا خَلَقْنَا الْسَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَطِلًا ، فرقی بین موجودات

زنده در نظر ما و در پندار ما ، و بین موجودات غیر زنده نمی‌گذارد و برای همه آنها به اطلاق و عموم حکم به معاد و حشر می‌فرماید . پس معاد اختصاصی به انس و جنّ ندارد ، فرشتگان و نباتات و جمادات و بطور کلی هر چه موجود زمینی و یا آسمانی و یا موجود بینهمما شمرده می‌شود دارای معاد و حشر خواهد بود . و اما در خصوص موجودات زنده چون انواع و اصناف مختلف و بی‌شمار حیوانات زمینی و دریائی و هوائی ، این آیه شاهد صدق ، و بر مدعای ما صراحت و نصوصیت دارد :

وَ مَا مِنْ دَآيَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَئِيرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ .^۱
 «و هیچ جنبندهای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرندهای با دو بال خود پرواز نمی‌کند ، مگر اینکه آنها امّتهای همانند شما هستند . ما در نوشتن کتاب تکوین (که عالم وجود و امکان است) از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و کوتاهی نکرده‌ایم ؛ و سپس همه بسوی پروردگارشان محسور می‌شوند ».

ظاهر این آیه مبارکه میرساند که چون آنها امّتهای همچون انسان هستند ، که در خلقت عبث و بیهوده و باطل نبیستند ، بنابراین محسور می‌شوند ؛ پس در آفرینش آنها نیز غایتی مقصود ، و نهایتی مطلوب است ، و آن غایت بازگشت و عود آنهاست بسوی پروردگارشان .

۱- آیه ۳۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

پس این افتراق و نشر و پراکندگی که در این عالم است به جهت اجتماع و حشر و اتصالی است که در آنجاست . این مقدمه و آن ذوالمقدمه است ؛ همچنانکه این افتراق و نشری که در این عالم است، در ابتدانیز از جهت نزول از عالم جمع و حشر بوده است ؛ و **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَانَةٌ وَ مَا نُنَزِّلُ لَهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ** این حقیقت را به خوبی میبین میدارد . و همچنین در مقام أسماء و صفات حضرت أحديت سبحانه و تعالی ، از این قرار است که اسماء جزئیه و متعینه ، مرتبه نزول اسماء و صفات کلیه ، در هر عالمی هر یک به رتبه خود و به درجه خود ؛ و اسماء و صفات کلیه ، مرتبه صعود و اطلاق اسماء و صفات جزئیه ، در هر عالمی هر یک به نوبه خود و به درجه خود هستند ؛ تا برسد به آن اسماء و صفاتی که میں جمیع الجهات از حدود تعیینات مبری ، و از کثرات عالم صورت و معنی نیز خارج ، و حتی از تعابیر انطباق مفاهیم متعدد نیز مُخْلَصٰی و مبری باشند .

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ .

«منزه است خدا از آنچه که او را بدان توصیف میکنند مگر از توصیف بندگان مُخلص خدا.»

پس آنچه از آیه گذشته در سوره انعام استفاده شد ، اینست که : حشر حیوانات بسوی خداوندشان نتیجه و حاصل از اینست که امّت‌هائی همچون انسان هستند ، و علت و سبب این آفرینش را همانند انسان چنین میفرماید که **مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ** ، ما

در کتاب آفرینش و صحیفه الهیه تکوین از آفریدن هیچ چیزی که دارای غایت و نهایت باشد و بر اساس حق در حرکت باشد ، دریغ ننموده‌ایم ؛ و جهت آن همین است که کتاب تکوین قصوری ندارد و در آن عبث و بیهودگی وجود ندارد .

چون این کتاب همان کتابی است که درباره آن میگوید :

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ .^۱

«اینست کتاب ما که با شما به حق سخن میگوید .»

و حقانیت این کتاب ، ایجاب میکند که اختلافاتی که در بین موجودات ذی حیات هست ، و بعضی را جنبنده میکند و بعضی را خزنده و بعضی را پرنده و بعضی را شناور ، و بواسطه این اختلافات دارای اشکال و صور مختلفی میگرددند و دارای افعال و خواصی میشوند که هر یک از این امت‌هارا از غیرش جدا می‌سازد و متمایز میکند ، آنها را لغو و باطل نکند و بیهوده و عبث نسازد . بلکه این اختلافات هر یک به نوبه خود در وصول به غایت مؤثر باشد ، و در رسیدن به کمال مطلوب هر شیئی نسبت به خودش ، و نهایت حرکت اختصاصی هر یک مفید واقع گردد ؛ بدون آنکه قبل از رسیدن به غایت مطلوب ، در بین راه آنها را دستخوش هلاک و بوار سازد و به دیار نیستی و نابودی گسیل دارد .

و گرنه این اختلاف در موجودات باطل بود و در کتاب الهی تفریط و کوتاهی و قصور مشاهد می‌شد و به اتقان و استواری آن

۱- صدر آیه ۲۹ ، از سوره ۴۵ : الجاثیة

اخلال وارد می‌گشت ؛ و سُبْهَ حَانَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ فِي فِعْلِهِ تَفْرِيظٌ كَمَا لَا يَكُونُ فِي صِفَاتِهِ وَ ذَاتِهِ قُصُورٌ .

پس محصل مطلب این شد که حیوانات زمینی امّت‌هائی همچون بشرند ، و درباره آنان همان عودی که برای انسان و اجتماع او در نزد پروردگارش هست خواهد بود .

و نیز این آیه معاد جنبندگان را بطور کلی میرساند :

وَ مِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ الْسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَآبَةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ۚ ۱

«و از جمله آیات و نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند از اصناف جنبندگان در آسمانها و زمین پراکنده و منتشر کرده است می‌باشد ؛ و پروردگار بر جمع کردن آنها در آن وقتی که بخواهد تواناست .»

چون در این آیه نیز حکم «جمع» را که همان حشر است ، برای تمام افراد ذی روحی که در آسمانها و زمین است اثبات کرده است . و نظیر این آیه نیز در سوره مریم است :

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا إِلَيْهِ الْرَّحْمَنُ عَبْدًا *
لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَهُمْ عَدًّا * وَ كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرِدًّا ۲ .

«هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند تحققی ندارند مگر آنکه به نزد پروردگار رحمن ، در حال عبودیت رهسپارند .

۱- آیه ۲۹ ، از سوره ۴۲ : الشّوری

۲- آیه ۹۳ تا ۹۵ ، از سوره ۱۹ : مریم

خداوند حقاً یکایک آنها را احصاء فرموده و به شمارش صحیح و دقیق در آورده است ، و تمام افراد آن در روز قیامت بسوی خداوند در حال تنهائی وارد شوندگانند.»

مراد از اینکه تمام افراد به نزد خداوند در حال عبودیت رهسپارند ، اینست که تمام افراد توّجه تامشان به خداست و در صفت مملوکیت محضه در برابر او تکویناً سر تسلیم فرود آورده‌اند ؛ پس هریک از آنها لاِيْمَلُكِ لِنَفْسِيهِ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَّةً وَ لَا مُذْشَوْرًا .

و اما مراد از اینکه در روز قیامت تنها به نزد خداوند می‌آیند ، اینست که همه صِفَرِ الْكَفَّ و تهیدستند ؛ از اسباب و تعینات دنیا هیچ با خود نبرده‌اند ، و حَوْل و قَوْه و اولاد و اعون و عشیره و اموال و اعتباراتی که به حسب ظاهر در دنیا موجب شخصیت و استکبارشان بود با خود نبرده‌اند .

و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ . ۱

«تمام اقسام سبب‌های دنیویه از آنها جدا می‌شود و بریده می‌گردد.»

و اینست معنای فرد که در آیه آمده است : وَ كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرِدًا .

يعنى هر کس بسوی خدا می‌رود ، لخت و عربان به حسب معنی می‌رود و با نفس خود هیچ یک از متعلقاتی را که در دنیا ادعای

۱- ذیل آیه ۱۶۶ ، از سوره ۲ : البقرة

مالکیت آنرا داشت نمی‌برد ، و به تمام معنی الكلمه تنهاست ؛ و در آنجا عَبْد است به حقیقت معنای عبودیّت .

همیشه عبد بود و مالک نبود و نخواهد شد ؛ لیکن در عالم مجاز و در پشت حجاب انانیت ادعای ربویّت کرد و دعوی ملکیت نمود ، اینکه روز قیامت و روز ظهور و بروز حقائق است روشن می‌شود که حقاً عبد بوده و خواهد بود .

و همین معنای فرد است که در آیه دیگر به صیغه جمع آمده و فُرادی ذکر شده است :

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ وَ تَرْكْتُمْ مَا
خَوَلْتُكُمْ وَ رَأَءَ ظُهُورَكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
أَهُمْ فِيْكُمْ شُرَكَوْا لَقَدْ تَقْطَعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُشِّتمْ
تَزْعُمُونَ^۱.

((فرشتگان در وقت قبض روح به ستمگران میگویند) و به تحقیق که شما به نزد ما فُرادی (تنها و بدون تعین و اسباب و وسائل) آمده‌اید ، همچنانکه همینظرور ما شما را در اولین مرحله خلقت آفریده‌ایم ! و آنچه را که ما به شما به عنوان بهره برداری داده‌ایم همه را پشت سر نهاده‌اید ! و ما با شما ، شفیعانتان را که چنین می‌پنداشتید که در امر شما شریکانی بوده باشند نمی‌بینیم ! حقاً بین شما و آنها بریده شد و جدائی افتاد ، و آنچه را که می‌پنداشتید به دیار نابودی و گُرمی کشیده شد !)

۱- آیه ۹۴ ، از سوره ۶ ، الأنعام

و در این آیه کریمه جملات کما خلقنَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ، وَ تَرَكْتُمْ ، وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ ، وَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ ، همگی به عنوان تفسیر و بیان برای کلمه فُرادَی آمده است .

و بنابراین در آیه مورد بحث و كُلُّهُمْ ءاَتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا نیز مطلب همین طور است ؛ یعنی تمام موجودات آسمانها و زمین در روز قیامت به حال فرد (تنها و بدون هیچ جنبه تعیین) در نزد خداوند می‌آیند .

و حال که معنای فرد دانسته شد ، و دانستیم که معنایش اینست که هر کس برود فرد می‌رود و بدون تعیینات نفسانیه و کثرات صوریه است ، معنای جمع نیز روشن می‌شود ؛ چون آنچه در اذهان عامه از معنای جمع است همان اجتماع مردم و گرد آمدن افراد به دور یکدیگر است ، واژ لفظ جمع که یکی از أسماء قیامت است ، نیز در وهله نخست همین معنی به ذهن متبارد می‌شود .

ولی حال فهمیده شد که معنای آن لطیفة دیگری است ، و آن ورود به عالمی است که در آنجا کثرات اعتباریه ، و توهّمات صوریه ، و تقیّدات ممّوّهه ، و هر چه از شوائب فرق است از بین می‌رود . اینجا عالم تفرق و نشر است ، و آنجا عالم جمع و حشر . اینجا افتراق از حقیقت و معنی و تلبیس به لباس کثرت و آثار کثرت از هر گونه کثرات است ، و آنجا اجتماع ؛ یعنی در جمعیّت نفس خود در آمدن ، و کثرت و آثار آن را به دنبال گذاشتن ، و شوائب دونیّت و بیگانگی و اعتباریّات تخیّلیه و صوریه را فراموش کردن و در خاک نسیان سپردن

است.

در آنجا هر کس به بهشت رود و یا به جهنّم رهسپار گردد با آن گروهی که هم دست و هم داستان است اجتماع میکند و به حال اجتماع میرود؛ یعنی کثرات و جهات تمیزیه و تفریقیه ریخته میشود و اصل و مبدأ نفوس حسن، با یکدگر چون شیر و شکر به هم آمیخته میشوند و داخل در بهشت میروند. و اصل و مبدأ نفوس سیئه نیز با یکدگر چون زهر و حنظل آمیخته میشوند و به جهنّم روانه میگردند؛ اینست معنای جمع که در آیات قرآنیه از ذکر آن و ذکر حشر بسیار سخن به میان آمده است؛ و **يَوْمُ الْجَمْعِ** یکی از اسمای روز قیامت قرار گرفته است.

و این معنای بسیار دقیقی است که از الفاظ فرد و فُرادی که در آیات آمده است، و آن در قبال لفظ جمع میباشد استفاده گردیده است؛ و اطلاق لفظ جمع و حشر در بسیاری از آیات است مثل آیه:

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ . ۱

«خداؤند البَتَّه شما را در روز قیامت که در آن شکّی نیست، به مقام جمع، جمعیت میدهد.»

و مثل آیه: **يَوْمَ يَجْمِعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ الْتَّغَابُنِ . ۲**
 «روزی است که خداوند شما را برای یوم الجمع، جمع میکند، و آن روز روز تغابن است.»

۱- قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ۴: النساء

۲- صدر آیه ۹، از سوره ۶۴: التغابن

پس معنای فرد و جمع که در اذهان ما بصورت دو معنای مختلف و مقابل یکدیگر بود ، در اینجا دارای معنای واحدی شد ؛ یعنی فرادی رفتن بسوی حضرت احادیث لازمه‌اش جمعیت است که کثرات مفرّقه و مشتّته فراموش شود .

و در مسأله شفاعت و لحقوق و الحاق به حول و قوّه خدا خواهیم دید که چگونه این لفظِ جمع در میدان بروز و ظهور آمده و پر چمدار حل آن مسائل میگردد .

و بر همین اصل نیز معنای آیه ۷۱ و آیه ۷۳ از سوره ۳۹ : زمر روشن میگردد :

وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً .
وَ سِيقَ الَّذِينَ آتَقْنُوا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً .

« و سوق داده می‌شوند کسانی که کفر ورزیده‌اند به سوی جهنّم آوردند به سوی بهشت دسته دسته ». دسته دسته

« و سوق داده می‌شوند کسانی که تقوای پروردگارشان را به جای آوردند به سوی بهشت دسته دسته ». آوردند به سوی بهشت دسته دسته

این دستجات ، ترتیب و تنظیمش بر اساس همان جمع است ، که افرادی که با هم ، هم فکر و هم عقیده و هم مسلک باشند جهاتِ تفریقیه و تمایزات شخصیه را افکنده و با هم در مقام جمع متّحد و پیوسته گردیده و یکپارچه به بهشت می‌روند و یا به جهنّم رهسپار می‌شوند .

و نیز آیه کریمة ذیل معنای خود را خوب می‌بین می‌دارد :

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمْ يُحْشَرُونَ * لِيمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الظَّيْبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمْ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِيرُونَ ۚ ۱

«و کسانی که کافر شده‌اند ، بسوی جهنّم حشر و جمع می‌شوند ، برای اینکه خداوند پلیدان را از پاکیزگان جدا سازد و جنس پلید را بعضی را به روی بعضی دیگر قرار دهد و متراکم و بسته و یک پارچه کند و سپس در جهنّم وارد کند ؛ ایشانند زیانکاران». باری آیه وَ كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا دارای دلالت بر حشر و معاد ذوی الأرواح بود .

از جمله آیاتی که دلالت بر حشر و معاد غیر ذوی الأرواح از جمادات غیر صاحب شعور دارد ، این آیه است :

وَ مَنْ أَصْلَلَ مِنَ يَدِهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَ إِذَا حُشِرَ الْأَنْاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَفِرِينَ ۲

«و کدام فردی گمراهتر است از کسی که از غیر خدا کسی را می‌خواند که تاروز قیامت هم نمی‌تواند پاسخ او را بدهد و دعوت او را اجابت کند ، و آن خوانده شدگان از خواندن اینان غفلت دارند ؛ و چون مردم محشور گردند آنها دشمنانشان خواهند بود و به عبادت و پرستش ایشان کافر می‌باشند».

۱- ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷ ، از سوره ۸ : الأنفال

۲- آیه ۵ و ۶ ، از سوره ۴۶ : الأحقاف

چون ضمیر کانوا در هر دو جا (کانوا لَهُمْ وَ کانوا بِعِبَادَتِهِمْ) راجع به معبدات جمادی و نباتی غیر از بشر و فرشتگان است، و در این آیه منصوص است که این معبدوها در روز قیامت محشور میگردند و به عبادت عابدین آنها کفر میورزند؛ و علت اینکه ما در اینجا مَن لَا يَسْتَحِيْبُ لَهُ را از غیر ذوی العقول گرفتیم و ضمیر کانوارا

به آن رجوع دادیم، آنست که در سوره فاطر می فرماید:

ذَلِكُمْ أَلَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُونَا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا آسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكُمْ مِثْلُ خَبِيرٍ .^۱

«اینست خداوند، ای مردم! پروردگار شماست! پادشاهی و حکمرانی اختصاص به او دارد. و آن کسانی که شما از غیر خدا آنها را میخوانید، به قدر یک قطمير (پوست نازکی که بین پوست خرما و هسته آن است) اختیار و ملکیتی ندارند؛ اگر شما آنها را بخوانید، صدای شمارا نمی شنوند! و اگر بشنوند، اجابت نمی کنند! و در روز قیامت به این شرکی که آورده اید و آنها را در کار خدا دخالت داده اید کفر می ورزند! و ای پیامبر! هیچ کس همچون خداوند دانا و خبیر، تو را از حقائق آگاه نکرد!»

در این آیات به قرینهِ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُونَا دُعَاءَكُمْ، وَ به قرینهِ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا آسْتَجَابُوا لَكُمْ می فهمیم که مراد از شرکائی که

۱- ذیل آیه ۱۳ و آیه ۱۴: از سوره ۳۵: فاطر

بشرکین در اینجا شریک قرار داده‌اند همین بتها و اصنامِ جامد و فاقد شعور هستند ؟ پس آنها در روز قیامت محسور می‌شوند و به شرک مشرکین کفر می‌ورزند و آن را انکار می‌کنند . و کفر آنان در روز قیامت و اعراض آنها از مشرکین که عبادت کنندگان آنها هستند ، به این است که می‌گویند : بار پروردگارا ! ما از اعمال آنها و کردار آنها تبری و بیزاری جسته‌ایم ! و بسوی تو توّجه کرده و التجاء نموده‌ایم ! اصولاً آنها ما را عبادت نکردند ، و با وجود حقائیق و اصالت تو پرستشی نسبت به ما سزاوار نیست و متحقق نخواهد شد .

تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ۖ

و چون مراد از آیه قبل که می‌فرماید : مَن لَا يَسْتَحِيْبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ، در این آیه به مصاديقِ اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ تفسیر و بیان شده است ، فلهذا مراد از من لَا يَسْتَحِيْبُ نیز همین اصنامِ جامد و بتهاي فاقد ادراك و شعورند که به نصّ همین آيه در روز قیامت محسور می‌شوند ، و دشمنانِ عبادت کنندگان خود و مشرکان به خدا خواهند بود ؛ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَفَرِينَ .

واز جمله آيات داله بر بعثت جمادات این آیه است :

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ *
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبَعْثُونَ ۲

۱- ذیل آیه ۶۳ ، از سوره ۲۸ : القاصص

۲- آیه ۲۰ و ۲۱ ، از سوره ۱۶ : النحل

«وَ آنَّ كَسَانِي رَاكَهُ غَيْرُ ازْ خَدَا مَرْدَمَ بِهِ عَنْوَانَ عِبَادَتِ مِيْخَوَانِدَنَدَ ، آنَّ چِيزِی رَا نِيافِرِیده‌هَانَدَ ، وَ خَوْدَشَانَ آفَرِیده شَدَهَانَدَ . مَرْدَگَانِی هَسْتَنَدَ غَيْرَ زَنْدَگَانَ ؛ وَ اصْلًا نَمِی فَهْمَنَدَ وَ شَعُورَ نَدَارَنَدَ كَهْ مَوْقِعَ بِرَأْيِ قِيَامَتِ بِرَأْنِگِیختَه مِی شَوْنَدَ).»

كلمه **أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ**، گر چه به حسب معنای دَقَّی عَقْلَی ، شامل افراد ذَی روح چون فراعنه زمان که مردم را به پرستش خود می خوانند نیز میشود؛ لیکن به حسب ظاهر همان اصنام و بت‌هائی است که مشرکین جاهلیّت آنها را معبد خود قرار می‌داده‌اند . و این آیه با صراحت میگوید آن اصنام و بت‌ها موقعِ معاد و حشر خود را نمی‌دانند .

واز جمله آیاتی که دلالت بر حشر جمادات میکند ، این آیه است :

وَ لَا يَحْسِبَنَ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا عَاتَيْهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرُّ لَهُمْ سَيِطُوَّقُونَ مَا بَخْلُوْلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَلَّهُ مِيرَاثُ الْأَمْوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ .

«وَ گَمَانْ نِبرَندَ كَسَانِی که از انفاق آنچه راکه خداوند از فضل خود به آنها داده است بخل می‌ورزند که آن بخل برای آنها خوبی و خیر است؛ بلکه برای آنها بدی و شرّ است و به زودی همان اموال مورد بخل را خداوند به صورت طوق و گردن بندي در روز قیامت در می‌آورد و به گردنشان می‌آویزد . و برای خداست میراث آسمانها و

زمین ، و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.»

در این آیه شریفه چون میفرماید : نفس اموالی که از انفاق آن بخل میورزند به صورت طوق بر گردن بخیلان آویزان می‌شود ، پس معاد اموال مورد بخل در جهنّم همان طوق بر گردن بخیلان است .

باری ، در این آیاتی که اینجا آورده‌یم و نسبت به جمادات حکم حشر و معاد را میفهماند ؛ از اینکه ضمائر ذوی العقول همانند :

وَ هُوَ عَلَىٰ جَمِيعِهِمْ ، وَ هُمْ عَنِ الدُّعَائِهِمْ غَافِلُونَ ، وَ كَانُوا لَهُمْ ، وَ كَانُوا عِبَادَتِهِمْ ، مَا يَمْلِكُونَ ، إِن تَدْعُوهُمْ ، لَا يَسْمَعُونَا ، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا آتَيْنَا عِبَادَتِهِمْ ، وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ را در این آیات استعمال نموده است ، استفاده می‌شود که بعث نباتات و جمادات در قیامت ملازم با حیات و علم است ، و آنجا عالم حیات و علم است ، آنجا حیات و علم فوران دارد و از هر موجودی حتی از یک ذره بی‌مقدار علم و حیات تراوش دارد . آیه ۲۹ از سوره ۴۲ : شوری ،

بسیار با لطف و اشاره این معنی را میرساند :

وَ مِنْ أَيَّتِهِ خَلْقُ الْسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَ فِيهِمَا مِنْ دَآبَةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمِيعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ .

و از آیات خداوند آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها از جنبندگان خدا منتشر کرده است می‌باشد ، و خداوند بر جمع و حشر آنها زمانی که بخواهد تواناست.»

ظاهراً ضمیر جمیعهم به آلسموات و الارض و ما بث فیهیما مین دآبه رجوع میکند و این دلالت بر حیات و علم آسمانها و زمین و

جمعیع جنبندگانی که در آسمانها و زمین است دارد .

و ما در فصل شهادت شهود و گواهان در روز قیامت^۱ مبرهن داشتیم که شهادت چه در مرحله تحمل و چه در مرحله أداء مستلزم حیات و علم است ؟ و ظواهر آیاتی که دلالت بر شهادت جمادات چون اعضاء و اجزاء بدن و امکنه و أزمنه و غیرها می‌دهد ، سرایت حیات و علم را به جمیع موجودات میرساند .

این مباحثی که ما در اینجا آوردیم ، دلالت آیات کریمه قرآنیه بر حشر و معاد نباتات و جمادات و تمام موجودات آسمانی و زمینی بود ، و البته از دقّت نظر عقلی و فلسفی نیز استفاده شد ؛ و ما در مجلس ۴۰ که در جلد ۶ است مطالب بسیار نفیسی از مرحوم صدرالمتألهین رحمة الله عليه از «رساله حشر» آوردیم .

و روایات نیز درباره حشر غیربشر و ملائکه از صنوف مخلوقات و موجوداتی که خداوند در آسمانها و زمین و مایینه‌ما آفریده است بسیار است ؛ مثل روایاتی که دلالت دارد بر آنکه سگ اصحاب کهف و ناقه حضرت صالح پیغمبر در بهشت هستند ، و آنکه وُحوش و سگ‌ها در جهَنَم داخل می‌شوند و مجرمان را با دندان پاره می‌کنند ، و اینکه شتری که بر روی آن سه بارو یا هفت بار سفر حج کنند از شتران بهشت است و درباره قصاص خداوند از قَرْنَاء برای جَمَاء و درباره ضَحَىا و قربانی‌ها ، روایاتی بود که در مجلس گذشته بیان کردیم . حیوانات دارای شعور و ادراک و فهم هستند و همین شعور و

۱- جلد هفتم همین کتاب ، مجلس ۴۷ و ۴۸

فهم ایجاب میکند که دارای حشر و معاد باشند؛ بلکه جمله **أَمَّمْ أَمْثَالُكُمْ** دلالت بر بسیاری از معانی دارد که هر چند ما به آنها به دیده حقارت می‌نگریم، ولی چنین نیست. آنها هم مانند انسان عالمی دارند، مبدأی، و منتهائی، و سیری و مسیری، و هدف و مقصدی، و شعور و ادراکی؛ و علاوه بر جهات ظاهریّه طبیعیّه چون قوّه نامیه و جاذبه و دافعه و مُولّده و غاذیه، در جهات باطنیّه چون مثال و نفس، آرزوها و اراده‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، همانند انسان دارای وجود و ماهیّتی هستند، البته نسبت به خود و در حیطه ظرفیّت و سعه وجودی خود.

بزرگان در احوال آنها مطالعاتی کرده‌اند و رسائل و کتبی به رشتۀ تحریر در آورده‌اند که حقاً انسان را دچار تعجب و حیرت میکند. قرآن کریم ما را دعوت به تفکر و اندیشه درباره آنها میکند، و این عجائب و غرائب را آیاتی از عظمت و جلال حضرت باری تعالی شانه العزیز می‌شمرد و میفرماید:

**أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّتِ وَ يَقْبِضُنَّ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا
آلَرَّ حَمَنْ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ۚ**^۱

«آیا این مردم به پرندگان در بالای سرشاران در آسمان نمی‌نگرند که چگونه آنها در حال طیران، بال‌های خود را باز میکنند و چگونه جمع می‌کنند؟ هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد، مگر خداوند رحمن که حقاً او به هر چیز بصیر و بیناست.»

۱- آیه ۱۹، از سوره ۶۷: الملک

همهٔ موّرخین داستان اصحاب فیل و قصد تخریب مگه را نوشتند، و در اشعار جاهلیّت آمده و آن واقعه را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند، که چگونه خداوند پادشاه یمن را که جدّ نجاشی بود و اسمش **أَبْرَهَةُ بْنُ صَبَاحٍ أَشْرَمُ** و کنیه‌اش **أَبُو يَكْسُوم** بود و با لشکر عظیمی با فیل‌های جنگی به سمت مگه رسپار بود، به دست مرغانی که به پرواز در آمدند و بر سر آنان سنگ ریختند، به هلاکت رسانید.

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَا يَبِيلَ * تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجَيلٍ .^۱

و خداوند بر آن لشکر مرغانی را که بطور متفرق و دسته دسته می‌آمدند، به مأموریّت فرستاد تا با سنگ‌های که از سجیل (سنگ‌گل - کلوخ) بود آنها را هدف تیر خود بسازند.

آفتاب که طلوع کرد مرغان بر فراز آسمان بر بالای سر لشکر پدیدار شدند و مشغول تیراندازی گشتند، با هر پرنده‌ای سه سنگ بود که یکی را در منقار داشت و دو تای دیگر را با دو پای خود نگاه داشته بود.

سنگ‌های را درست بر هدف فرود می‌آوردند و به آنها میزدند، و چون سه سنگ را میزدند، میرفتند و پرنده‌گان مجھز به سه سنگ و تازه نفس می‌آمدند. و هیچ یک از آن سنگ‌ها به شکمی نخورد مگر آنکه آن را پاره کرد، و بر استخوانی فرود نیامد مگر آنکه آن را سست و سوراخ کرد.^۲

۱- آیه ۳ و ۴، از سوره ۱۰۵: الفیل

۲- تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۵۴۰ و ۵۴۱؛ و

داستان حضرت سلیمان علی نبیّنا و آله و علیه السلام عجیب است که خداوند ، علاوه بر لشکریانش از جنّ و انس ، مرغان پرنده را مأمور و از لشکریانش نمود ، سلیمان زبان مرغان را میدانست و پرندهگان را به مأموریّت میفرستاد .

وَ قَالَ يَأَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الظَّيْرِ وَ أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُ الْفَضْلُ أَلْمَبِينُ * وَ حُشِرَ لِسْلَيْمَنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الظَّيْرِ فَهُمْ يُوَزَّعُونَ ۖ

«سلیمان گفت : ای مردم ! به ما سخنان پرندهگان تعلیم داده شده است ؛ و از هر چیز به ما داده شده است و حقاً این فضل آشکاری است ، و برای سلیمان ، لشکریانش که از جنّ و انس و پرندهگان بودند ، مجتمع شدند ، و آنها پس از این به مأموریّت‌های خود مأمور و متفرق می‌گشتنند .»

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ الْنَّمْلِ قَالُوا نَمْلَةٌ يَأْيُّهَا الْنَّمْلُ
آدْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانٌ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ
لَا يَشْعُرُونَ ۚ

«سلیمان با لشکریانش آمدند تا به وادی نَمْل (یک بیابان وسیع که سرشار از مورچگان بود) رسیدند ، یک مورچه ماده گفت : ای جماعت مورچگان ! شما در مسکن‌های خود و خانه‌های خود

«المیزان فی تفسیر القراءان» ج ۲۰ ، ص ۵۱۲
۱- ذیل آیه ۱۶ و ۱۷ ، از سوره ۲۷ : النَّمْل
۲- آیه ۱۸ ، از سوره ۲۷ : النَّمْل

بروید ! برای آنکه سلیمان و لشکریانش شمارا پایمال می‌کند ! و آنان
شعور ندارند.»

ملاحظه می‌شود که اوّلًا از این آیه استفاده می‌شود که : مور چه‌ای
به سخن آمد و این مطلب را گفت ، پس مور چگان سخن دارند ، تفهیم
و تفهیم دارند .

دوّم اینکه : مور چه سلیمان را شناخت و دانست که این لشکر
عظیم ، لشکر اوست ، و البته معلوم است که شناخت چنین امری
برای مور ضعیف بسیار مهم است .

سوم اینکه : میدانست لشکر سلیمان مور چگان را لگد مال
می‌کنند و با اسبان خود آنها را له می‌نمایند ، و علاوه میدانست که
سلیمان و لشکریان نمی‌دانند : حال یا اصولاً نمی‌دانند که شما
مور چگان مالیده می‌شوید ! و یا میدانند ولی آنرا ظلم نمی‌پنداشند و
نسبت به آن دقّتی را که در حرکت و سیر خود باید ، به عمل
نمی‌آورند ؛ و معلوم است که فهمیدن این معانی باطنیه و اخبار از
افعال سلیمان و چنود ، آنهم بر وجه ستم و یا غیر ستم که هنوز واقع
نشده است ، بسیار مهم است .

چهارم آنکه : این مور به سلیمان نسبت عدم شعور میدهد و
سلیمان با آن حشمت و جلال و با آن سیطره و قدرت را بواسطه حطم
مور چگان ، به بی‌شعوری و نافهمی مستند می‌کند .

سلیمان نیز از آن مور چه در برابر این نسبت‌ها مؤاخذه‌ای ننمود
و این گفتار او را خلاف صواب ندانست ، بلکه از گفتار مور تبسمی کرد

و به خنده در آمد و از خدای خود خواست که او را توفیق دهد تا سپاس نعمت‌هائی را که به او و به والدینش داده است به جای آرد، و اعمال صالحه خدا پسندانه انجام دهد، و به رحمت خود او را در زمرة بندگان صالح خود قرار دهد:

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قُولَهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيَّ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
آلَّتِيَّ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَلِحًا تَرْضِيهُ وَ
أَذْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الْصَّالِحِينَ ۖ

خداؤندا در عالم چه چیز است؟ و چه غوغاییست که ما ابداً خبر نداریم؟ داستان مورچگان و موریانه‌ها چیست؟ توالد و تناسل و صیغه عقد اخوت و نکاح و معاملات و مناجات و سیر و سلوک آنان چگونه است؟ حیات و موت آنها چطور است؟ اینجاست که حقاً انسان را در بُهْت و حیرت فرو می‌برد و او را گنك و لال می‌کند.

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ آرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُتٍ فَأَرْجِعْ آلَبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ
مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ أَرْجِعْ آلَبَصَرَ كَرَتِينِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ آلَبَصَرُ خَاسِئًا وَ
هُوَ حَسِيرٌ ۖ

«هیچگاه در دستگاه آفرینش خداوندرحممن اختلاف و دگرگونی و نقصانی نخواهی یافت! پس با چشم تیزبین و دیده بصیرت بنگر که آیا میتوانی در آن سستی و خللی ببینی؟! و سپس دیده تیزبین و چشم بصیرت خود را دوباره بیفکن و بنگر که در این حال چشم بصر و دیده

۱- آیه ۱۹، از سوره ۲۷: النَّمَل

۲- ذیل آیه ۳ و آیه ۴، از سوره ۶۷: الْمُلَك

بصیرت ، زبون و ذلیل و ناتوان و حسرت زده به تو باز میگردد). هُدْهُد نیز به سلیمان نسبت عدم احاطه علم و دانش را داد و گفت که : من برای تو از شهر سَبَا خبر یقینی و حتمی را میآورم .

وَ تَمَقَدَ الظَّيْرَ فَقَالَ مَالِي لَا أَرَى آهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَابِيْنَ *
 لَا عَذْبَنَهُ، عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا عَذْبَحَنَهُ، أَوْ لَيَأْتِيْنِي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ *
 فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيْدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحَطْ بِهِ وَ جِئْنَكَ مِنْ سَبَا
 بِنَبَاءٍ يَقِيْنٍ .^۱

«سلیمان از حال پرندگان جویا شد ، و چون همه حاضر شدند گفت : من هدهد را نمیبینم ! آیا عذر موجّهی دارد ، یا بدون عذر غیبت کرده است ؟! من او را به عذاب شدیدی تعذیب میکنم ، و یا او را سر میبرم ، و یا او باید برای من حجّتی قاطع و برهانی استوار بیاورد !

چندان زمان زیادی درنگ نکرد که هدهد آمد و گفت : ای سلیمان ! من احاطه علمی پیدا کرده‌ام به آنچه را که علم تو بدانجا احاطه ننموده است ! من از شهر سَبَا برای تو خبر حتمی و یقینی آورده‌ام !»

«من در آنجا چنین یافتم که زنی ، پادشاهی و سلطنت آنجارا به عهده دارد ، و از هر چیز از قدرت و مکنت به او داده شده است و دارای تخت بزرگی است .

من چنین یافتم که آن زن و تمام اقوام و پیروانش خورشید را

۱- آیات ۲۰ تا ۲۲ ، از سوره ۲۷ : النَّمَل

سجده می‌کنند و خدا را سجده نمی‌نمایند ، و شیطان بر آنها چیره گشته و کردارشان را برای آنها زینت داده است و در نتیجه از سلوک راه خدا به دور افتاده‌اند ، و آنان هدایت نیافته‌اند.»

«سلیمان گفت : ما در این گفتار تو تأمل و تفحص خواهیم نمود که آیا راست می‌گوئی ، و یا از دروغگویانی !؟ این نامه مرا بردار و نزد آنها بیفکن و سپس از آنها روی گردان ! و نظر کن که آنها در برابر این نامه چه عکس العملی دارند؟!»

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَلِذِينَ * آذْهَبِ بِكِتَبِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَآنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ . ۱

باری در این داستان نیز از احوال هدهد مطالبی است :

اول : آنکه هدهد در نزد سلیمان در وهله اول حاضر نبود ، و سپس حاضر شد ؟ پس هدهد که از شهر سیا آمده است و خبر آورده است ، از احضار سلیمان خبر داشته و در باطن مطلع بوده است ، ولی تأخیر آمدن را مُستند به عذر موجّهی که خبر تازه برای سلیمان آوردن است ، قرار داده است .

دوم : آنکه می‌دانسته است در شهر سیا زنی پادشاه است ، فرق بین زن و مرد را می‌گذاشته است و به علاوه از قدرت و عظمت او با خبر بوده است .

سوم : آنکه از ذهن سلیمان خبر داشته و می‌دانسته است که سلیمان اطّلاعی در این موضوع ندارد .

چهارم : آنکه می‌دانسته است که آن زن که بلقیس است با پیروانش خورشید پرست هستند و خدا پرست نیستند . و نیز می‌دانسته است که این بواسطه تسویلات شیطان است که آنان را از راه خدا باز داشته است ؛ و راه حق و سبیل واضح راه خداست . و سلیمان کلام او را نفی نکرد ، بلکه عجیب آنکه گفت : ما باید تو را امتحان کنیم که آیا راست می‌گوئی یا نه !؟ و در اینجا سلیمان برای تشخیص صدق هدھد ، نیازمند به امتحان و ارسال نامه شد . باری ، منظور آنست که اینها حقائقی است از عالم حیوانات ، و انسان باید حقاً این گفتار خداوند که : **أَمْمٌ أَمْثَالُكُمْ** می‌باشد را ، به دیده اعجاب و اعجاز بنگرد .

ناقه حضرت سجاد علیه السلام بعد از رحلت آن حضرت ، نخورد و نیاشامید بلکه یکسره بسوی قبر رفت و آنقدر سر خود را بر زمین زد تا جان داد .^۱

۱- در «متنهی الآمال» طبع رحلی علمیه اسلامیه ، ج ۲ ، ص ۲۸ از «جلاء العيون» و «بصائر الدّرجات» آورده است که : حضرت صادق علیه السلام میفرمود که پدرم حضرت باقر علیه السلام میفرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام فرا رسید فرمود : این شیی است که مرا وعده وفات داده‌اند ؛ ناقه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن .

چون آن حضرت را دفن کردند ، ناقه ، خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بدون آنکه قبلًا قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیده‌هایش میریخت ، چون این خبر به حضرت باقر رسید به نزد ناقه آمد و فرمود : ساکت شو و برگرد خدا به ۴

داستان فرار کردن شتری از کشتارگاه مشهد ، و بیرون دویدن از قصه باخانه که خارج از شهر بوده است ، و خیابان‌های سر راه را یکی پس از دیگری بدون یک اشتباه پیمودن ، و بالآخره در بالا خیابان آمدن و از درِ صحنه مطهر وارد صحنه شدن ، و از آنجا یکسره به پشت پنجره فولاد که محل التجاء و نیاز پناهندگان است دویدن ، و در آنجا روی زمین نشستن و رو به پنجره و قبر مطهر نمودن ؛ از اموری است که جای شبّه و تردید نیست . برای همه واضح و مشهود بود ؛ ما هم در جرائد خواندیم و انکار احدها نشنیدیم ، بلکه همه اهل مشهد مقدس رضوی علیه آلف التّحیة و الشّناء شاهد و گواه صدق بر این قضیّه بوده و هستند .^۱

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که : اسب سواری حضرت سید الشّہداء ابا عبدالله الحسین با صدای بلند شیشه میکشید و پیشانی خود را به خون آن حضرت آلوده می‌نمود و می‌بوئید و فریاد میزد : **الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ إِنْتِ نَبِيِّهَا.**^۲

⇒ تو برکت دهد ! ناقه برخاست و به جای خود برگشت . و باز بعد از اندک زمانی به نزد قبر برگشت و ناله و اضطراب میکرد و می‌گریست . در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود : بگذارید آن را که بسی تاب است . و چنین ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد .

- ۱- آستان مقدس رضوی این شتر را از صاحبیش خرید و آن را در بیابان با سائر شترهای حضرت آزادانه روان ساخت .
- ۲- «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲ ، از کتاب «تظلم الزَّهراء» ص ۱۲۹ ؛ و از

«فریادرس! فریادرس! از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.»

مرحومه والده ما رحمة الله عليها برای ما (فرزنдан خود) نقل میکرد که: در آن وقتی که در طهران هنوز ماشین و درشکه نبود و مردم با اسب و قاطر و الاغ به هر جا میخواستند میرفتند، علماء هم هر یک به نوبه خود مرکبی داشتند و در حیاط بیرونی نگاهداری میکردند. میفرمود: پدر شما الاغی داشت مصری - که در گذر رفتن و کوچکی و سبکی مشهور و معروفند - و هر جا میخواست برود: مسجد و درس و غیره، با همین الاغ مصری میرفت. و هر وقت از بیرون میآمد، قبل از استراحت خود، به این الاغ میرسید و علوفه میداد.

تا وقتی که ایشان عازم اعتاب مقدّسه با کجاوه و قافله شدند، و تصدی امور منزل ما به دست بزرگترین عمومی ما مرحوم حاج سید محمد کاظم قرار گرفت، و ایشان برای این الاغ علوفه میبردند و ابدآ نمیخورد. هر چه مهربانی و تیمار میکردند سودی نبخشید و تا سه روز تمام این حیوان گرسنه ماند، ناچار این حیوان را به کسی بخشیدند، تا به هر قسم که ممکن است از آن استعمال کند شاید از مرگ نجات یابد.

یکی از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهی: مرحوم رضوان مقام عرفان الحق و اليقین آیة الله آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری

همدانی رحمة الله عليه میفرمودند : یک نفر از سالکین که شب برای نماز شب بر خاسته بود ، شنیده بود که سگ همسایه سوره والشمس را میخواند .

اینجانب چنین گمان دارم که این قضیه برای خود ایشان بوده است ولیکن چون بزرگان غالباً در مقام بیان ، اینگونه امور را نسبت به خود نمی دهند ؛ فلهذا به عنوان یک نفر سالک بیان کرده اند . و باز در نزد حقیر ، خواندن سگ ، سوره والشمس را مکاشفه بوده است که برای ایشان از صدای سگ حاصل شده است و چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیه برای تزکیه نفس اشتغال داشته اند این سوره که دارای سوگند های بسیار برای اثبات نجاح و رستگاری نسبت به تزکیه کنندگان نفس است برای ایشان تحقیق پذیرفته است .

و نیز از وفای سگ داستانهائی را نقل میفرمود ؛ از جمله آنکه : روزی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما در کنار دریا و برای شنا کردن آماده شده بود ، سگی داشت که مانعش می شود ؛ فرمانفرما اعتنای نمی کند ، و همینکه اراده میکند در آب برود ، ناگهان سگ خود را در دریا می اندازد و حیوانی بزرگ فوراً او را می بلعد . فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف می شود ، و می فهمد که این سگ برای این منظور از رفتن او به دریا جلوگیری میکرده است و اینک که دیده است منع او فائدہ بخش نیست خود را انداخته و جان خود را برای سلامتی او فدا کرده است .

واز جمله آنکه :

از مرحوم حاج معتمد الدّوله فرهاد میرزا نقل است که او میگوید : من در طهران با سفير انگلیس آشنائی داشتم ، و روزی به دیدنش رفتم ، او آلبوم عکس‌های خود را برای نشان دادن به من آورد و مرتبًا نشان میداد ، تا رسید به عکس سگی ، اورا که دیدگریه کرد .

من تعجب کردم و پرسیدم چرا گریه کردی ؟

گفت : من خاطره عجیبی از وفای این سگ دارم ! روزی که در لندن از طرف حکومت برای مأموریتی بنا شد به خارج شهر بروم ، و قدری مسافت بود ؛ کیف خود را که در آن اسناد دولتی بود و بسیار مهم بود ، و نیز از اسکناس هم در آن بود برداشتیم و رهسپار شدم . سگی داشتم که او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختی ، در زیر سایه درخت قدری استراحت کردم و سپس برخاستم و عازم بر حرکت شدم !

در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیری میکرد ، هر چه کردم بروم فائدہ‌ای نکرد ؛ و در رفتن ناچار بودم ، فلهذا هفت تیر خود را که همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم . چون قدری از راه را پیمودم ناگهان متوجه شدم که کیف را در زیر درخت جا گذشته‌ام و فراموش کرده‌ام بیاورم ، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم که این همه ممانعت سگ برای این بوده است .

چون به زیر درخت رسیدم کیف را نیافتم ، بسیار متأثر شدم که هم سگ را بی‌جهت کشته‌ام و هم کیف از دست رفته است . با خود گفتم به سراغ سگ بروم و ببینم او در چه حالی است ؟ چون به محل

تیر زدن رسیدم ، قدری خون بر روی زمین مشاهده کردم ، و دیدم گویا سگ حرکت نموده و راه رفته است ، به دنبال اثر خون آمدم ، دیدم که سگ در گودالی افتاده و جان داده است و کیف مرا بر دندان خود گرفته است .

دانستم که این حیوان که ممانعت خود را در رفتن من بدون فائد دید ، پس از تیر زدن و حرکت کردن به فکر افتاده است که کیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد ، شاید بدین وسیله به دست من برسد . لذا با آن حال جراحت ، خود را به زیر درخت کشانده و کیف را از سر راه برداشته و به کناری در گودالی رفته و جان داده است ! آیا سزاوار نیست من برای این سگ ، غمگین باشم ؟!

باری ، از وفای سگ حکایت ها و داستان ها نقل میکنند ، و چه بسا دیده شده است که این حیوان به جهت حفظ و پاسداری از اموال صاحب شن ، در سرمای زمستان جان داده و خشک شده است ، در حالی که آمدن او به پناهی گرم و مناسب امکان داشته است . از این معانی نفسانیه گذشته ، بعضی از حیوانات احساسشان به مراتب بیشتر از انسان است . سگ زلزله را قبل از وقوعش می فهمد و حسّ شامه در گربه و مورچه بسیار قوی است .

گویند : جسم اگر امواج و ارتعاشش در ثانیه کمتر از شانزده بار باشد برای گوش انسان محسوس نمی شود و اگر از بیست هزار بار در ثانیه نیز بیشتر باشد ، باز گوش نمی شنود ؛ ولی گوش بعضی از حیوانات تا هفتاد و هشتاد هزار یا بیشتر از آنرا ادراک می کند .

اینها همه شواهدیست زنده برای معاد و حشر حیوانات ، که همچون انسان امّت‌هائی هستند که در حیطه وجودی خود هزاران اثر و خاصیّت دارند که برای انسان جز مقدار بسیار کمی از آن ، مجھول است .

در شهادت امیر المؤمنین و حضرت سید الشّہدا علیہما السّلام زیر هر سنگی را در بیت المقدس بر میداشتند خونِ تازه بود . عصای حضرت موسی به امر خدا تبدیل به اژدها شد و به حرکت در آمد که خود آن حضرت هم از او بترسید .

وَ أَلْقِ عَصَابَكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُ كَانَهَا جَانٌ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعِقِّبْ يَسْمُوْسَى لَا تَخْفِ إِنِّى لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ۚ ۱

«اوی موسی ! عصای خود را بیفکن ! پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهائی در حرکت است ، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید ! و در این وقت به او خطاب رسید که ای موسی مترس ! زیرا که پیامبران مرسل در نزد من نمی‌ترسند !»

و باد که از جمادات است در تحت امر سلیمان شد که به هر جا که امر کند برود :

فَسَخَّرْنَا لَهُ الْرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ۲

«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او با آرامی هر جا که

۱- آیه ۱۰ ، از سوره ۲۷ : النَّمَل

۲- آیه ۳۶ ، از سوره ۳۸ : صَ

بخواهد برود.»

اینها آیات و روایاتی بود در مسأله معاد و حشر جمیع موجودات آسمانی و زمینی؛ و محصل مطلب اینکه همانطور که تمام این عالم، یک عالم وحدانی بهم پیوسته و مرتبط، و تمام ذرّات و قواش درهم آمیخته، و تمام مخلوقاتش مرتبط و متصل و مجتمع است، و تمام این عالم دارای مبدأ واحدی است که به امر او خلق شده، و بدینصورت و کیفیت از عوالم بالا تنزل پیدا نموده است؛ همینطور یک پارچه بسوی همان مبدأ واحد در حرکت است، و بسوی خداوند معاد دارد؛ و دیگر با وجود این صنع عجیب و خلقت بدیع، معنی ندارد که جزئی از آن معاد حاصل کند و به هدف و مقصد برسد، و جزئی دیگر از آن را کد و متوقف گردد و از حرکت بسوی خداوند معبد و مقصود باز ایستد و بیهوده و معطل بماند.

و در این رجوع بین کوچک و بزرگ، و عالم و جاهل، و فقیر و غنی، وزن و مرد، و انسان و جن و فرشته، و حیوان بیابانی و دریائی و پرنده هوائی، و نباتات و اشجار و گیاهان و جمادات، هیچ تفاوتی نیست. و تمام موجوداتی که دارای قوه استعدادند، باید به مرحله تکامل و فعلیت خود درآیند؛ و الا نقض غرض لازم می‌آید و این عالم مُتقن و محکم به صورت عَبَث و باطل تبدیل می‌شود؛ مهرِ انكَ مَيَّتُ وَ إِنَّهُمْ مَيَّتُونَ^۱ بدون استثناء بر پیشانی مبارک رسول گرامی و

۱- آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزَّمْر : «ای پیامبر! حَقّاً که تو مرده هستی؛ و این مردم نیز مردگانند.»

سائر افراد زده شده؛ و خطاب **ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ يَئِنُونَ*** **ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبَعَّثُونَ**^۱ همه را رسیده، و به آن وطن مألوف و مبدأ عود دعوت کرده و به حرکت در آورده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ^۲ همه را به نیاز و التجاء و انجذاب معنوی بسوی خداوند رحیم و غنی و عالم و قدیر جذب میکند؛ و **إِلَيْهِ الْمَصِيرُ**^۳ و **إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ**^۴، عالم امکان و کاخ وجود را به غایت مطلوبیه خود میرساند. و اوست غایه **الْخَيَاٰتِ**؛ همچنانکه اوست **مَيْدَأُ الْهَبَادِي**.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ^۵.

«اختصاص به خدا دارد حکمرانی و سلطنت آسمانها و زمین؛ و

بسوی او بازگشت میکند امور.»

الَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُ الْأَنْعَامُ^۶.

«خداوند است که عالم آفرینش را از ابتدا خلقت کرد، و پس از

آن بازگشت میدهد؛ و سپس عود شما بسوی خدا خواهد بود.»

۱- آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۲۳: المؤمنون: «سپس بعد از این مراحل،

شما خواهید مرد، و سپس حقاً شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد.»

۲- آیه ۱۵، از سوره ۳۵: فاطر: «ای مردم شما نیازمندانی صرف و بدون

شرط بسوی خداید! و خداوند فقط او بی نیاز است.»

۳- ذیل آیه ۱۸، از سوره ۵: المائدہ

۴- قسمتی از آیه ۱۲۳، از سوره ۱۱: هود

۵- آیه ۵، از سوره ۵۷: الحدید

۶- آیه ۱۱، از سوره ۳۰: الرّوم

آیاتی که از قرآن کریم درباره معاد و حشر مخلوقات بیان کردیم ، راجع به مخلوقات آسمانها و زمین بود ؛ اما نسبت به معاد موجوداتی که در ماوراء آسمانها و زمین هستند و از چرخ زمان و مکان خارجند و از مقام فعلیّت تامّه برخوردارند ، تعرّضی به آنها نشده است و از معاد آنها ذکری به میان نیامده است .

آنان موجوداتی هستند که وجودشان را چیزی محدود نکرده است ، و ذواتشان را اندازه و قدری تقدیر ننموده است ؛ از حد و اندازه و مقدار و قدر عالیترند ، و از تعیّن و تقيّد رفیع تر ؛ فقط خلقت آنان با فعلیّت تامّه از جانب مبدأ متعال صورت گرفته است و درباره آنها معاد متصوّر نیست ؛ بدء و عُود آنها یکی است .

آیات راجع به معاد ، درباره موجودات زمینی و آسمانی است ؛ آنها خارج از آسمانها هستند ، و آن صفات و جلوه‌ها و بروزاتی که در روز قیامت است برای آنان پیوسته هست .

آنان دارای قوّه و استعداد نیستند که به مرحله فعلیّت برسانند ، بلکه فعلیّتِ محضند و نور صرفند و ثابتند .

و بدین موجودات فعلیّه محضه از نقطه نظر احکام ، مُخلَصون ملحق می‌شوند ؛ چون ما در طیّ فصول گذشته از حالات و مقامات و درجات مخلّصین ذکری کامل به میان آوردیم و آثار و خصوصیّات استثنائیّه آنان را بیان کردیم ، و دانسته شد که آنان همیشه در نزد خدا هستند و حجابی ندارند ، بلکه خود آنها نزدیکترین حجابند . آنان در زمین و آسمان نیستند ، و از زمان و مکان فارغند ، و مُهَمَّین و مسيطر

بر کافّه مخلوقات إلهيّه هستند ، و هم در مبدأ و هم در معاد واسطه بین خالق و مخلوقند . و آنان از حکم قبض روح به توسّط ملک الموت و دستیارانش در استثناء قرار گرفته‌اند ، واژترس و وحشت نفخه فَزَعَ و از موت نفخه صَعْقَ در امانند . و آنان در عَرَصَات قیامت و صحرای محشر حضور ندارند ، بلکه در حجاب أقرب که مسلط بر عرصه قیامت است حاضرند ، و در روز قیامت حکمرانان برای ورود در بهشت و دوز خند .

فقط این دسته از موجودات معاد ندارند ، چون عود و بدئشان یکی است ، و دارای قوه و حرکت نیستند ، و از طبع و آثار عالم طبع مبرّی و منزّهند . و اما بقیه موجودات هر چه باشند و هر کجا باشند ، چون دارای قوه و استعداد و قابلیت می‌باشند ، دارای حرکتند و حرکت آنها بسوی اصل و مقرّ اوّلیّه آنان است ؟ پس همه معاد دارند ، چون خداوند منتهای همه چیز است ، همچنانکه او ابتدای هر چیزیست ؛ وَ أَنَّ إِلَيْ رَبِّكَ الْمُمْتَهَنَى .^۱
 «و بدرستیکه حقاً منتهای همه موجودات و عالم آفرینش بسوی پروردگار تو خواهد بود».

و عمدۀ دلیل فلسفی بر این حقیقت ، همان وحدت فاعل و غایت است ؛ که هر چیزی که مبدأ چیز دیگری بوده است غایت همان چیز است ؛ و هر چیزی که از چیز دیگری تعیین گرفته است و در ذات خود هستی پذیرفته است ، ناچار باید انتهاش هم بسوی همان

۱- آیه ۴۲ ، از سوره ۵۳ : النّجَم

چیز بوده باشد.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّهِيرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .^۱

«اوست اول ، و اوست آخر ، و اوست ظاهر ، و اوست باطن ؛ و

او به هر چیزی داناست.»

و از همین قاعده و قانون کلی که معلول در مرتبه نازله علت است ، می توان استفاده کرد که هر یک از بهشت و جهنم دارای درجات و مراتب متفاوتی است ؛ مراتب بهشت از بالا شروع می شود و به پائین می آید ؛ أعلى درجه آن بالاترین درجه ، و پائین ترین مرحله آن نازل ترین آنهاست ، و هر مرتبه از مراتب فوق بر مرتبه مادون خود مهیمن و مسيطر است .

و به عکس درجاتِ بهشت ، مراتب جهنم از پائین شروع می شود و به بالا می آید ؛ و شدید ترین مرتبه ، مرتبه پائین تر است ، و بعد از آن ، بالای آن است و همین طور تا برسد به مرتبه اول .

و نیز از آنچه گفته شد به دست می آید که هر درجه بالای از بهشت در حکم فاعل درجه پائین تر است تا برسد به پائین ترین درجه ، و هر درجه از پائین جهنم در حکم فاعل درجه بالاتر از آنست تا برسد به بالاترین درجه ؛ و ما بحول و قوه خداوند امید است در مباحث جنت و نار مشروحًا بیاناتی داشته باشیم ؛ و ما تَوْفِيقی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ .

۱- آیه ۳ ، از سوره ۵۷ : الحدید

مجلس شصتم

شفاعة و مسائل کلی آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الْرَّحْمَنِ وَفْدًا * وَنَسُوقُ الْمُمْجَرِمِينَ
إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الْرَّحْمَنِ
عَهْدًا .

(آیات هشتاد و پنجم تا هشتاد و هفتم ، از سوره مریم :

نوزدهمین سوره از قرآن کریم)

((ای پیغمبر بیاد آور!) روزی را که ما متّقیان را مجتمعاً به سوی خداوند بخشنده محسور خواهیم نمود ! و مجرمان و تبهکاران را به سوی جهنّم وارد خواهیم ساخت ؛ در آن هنگام هیچکس قدرت و توانائی بر شفاعت را ندارد ، مگر آن کسی که از خداوند بخشنده عهده‌نامه توحید و تقرّب کامل را اخذ نموده باشد.»

بحث شفاعت از بهترین و عالی‌ترین ابحاث معاد است؛ و چه در آیات قرآنیه و چه در روایات معصومین صلوات الله عليهم أجمعین سخن از این موضوع بسیار به میان آمده است، و در بین باحثین نیز مذاکره و گفتگو زیاد شده است، تا به حدی که بعضی تا آنجا زیاده روی کرده‌اند که شفاعت را به نصاب و معاندان هم رسانیده‌اند و همه را مشمول شفاعت محمدیه دانسته‌اند، و برخی آنقدر کوتاه آمده‌اند که شفاعت را به کلی انکار، و فقط در امور تکوینیه مجری دانسته‌اند، و در امور تشریعیه عفو و اغماض از مجرم و عذاب الهی را امری منکر پنداشته‌اند.

کتابهایی که از طرفین در رد و اثبات نگاشته شده است بسیار زیاد است، و بحث‌های طویل الذیل نیز فراوان شده است. و بهترین بحث‌هایی که أخيراً در این موضوع شده است، و بر پایه تفسیر آیات به آیات مبتنی است و از روایات صحیحه و بحث‌های اجتماعیه و فلسفیه نیز برخوردار است، بحث‌های حضرت استاد گرانقدر ما: علامه طباطبائی در «المیزان»^۱ است، و نیز در رساله معاد^۲ به نوبه خود با نهایت ایجاز و اختصار از ارتباط زنجیری آیات قرآن استفاده کرده‌اند.

و ما به حول و قوّه خداوند متعال امیدواریم به مقدار کافی در این موضوع بحث و در اطراف و جوانب آن بررسی کامل به عمل

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱، از ص ۱۵۶ تا ص ۱۸۸

۲- «رساله الإنسان بعد الدّنيا» نسخة خطّی، از ص ۵۶ تا ص ۶۳

آوریم. اینک نظری اجمالی به معنای شفاعت در لغت می‌افکنیم :
 در «لسان العرب» گوید : «شَفَعَ لِي ، يَشْفَعُ ،
 شَفَاعَةً ، وَ تَشْفَعَ ؛ يعني طلب کرد . وَ شَفِيع
 همان شافع است که جمع آن شفعاء آید ، و در
 قرآن کریم که آمده است : مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ
 مِنْهَا وَ مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا ،^۱ يعني عملی را برابر
 عملی دیگر زیاد کند .

و در حدیث درباره حدود آمده است که :

إِذَا بَلَغَ الْحَدُّ السُّلْطَانَ فَلَعْنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفِّعَ .^۲

و در احادیث ، ذکر شفاعت در امور دنیا و آخرت ، زیاد به میان آمده است و آن عبارت است از درخواست گذشت و اغماض از گناهان و جرائم . و مُشَفِّع کسی را گویند که شفاعت را قبول کند ، و مُشَفَّع کسی را گویند که شفاعت او قبول شود .

و در «تاج العروس» گوید : «شَفَعٌ به معنای زیادی است و در

۱- قسمتی از آیه ۸۵، از سوره ۴: النَّسَاء : (هر کس شفاعت نیکوئی کند برای خود او بهره‌ای است از آن شفاعت؛ و هر کس شفاعت نکوهیده‌ای بنماید برای او نیز نصیبی است از آن شفاعت).

۲- «زمانی که جرم گناهکاری که مستلزم اجرای حد شرعی است به حاکم شرع رسید و حکم حد بنا شد جاری شود ، خداوند لعنت کرده است کسی را که برای رهائی مجرم نزد حاکم شفاعت کند ، و لعنت کرده است آن کسی را که این شفاعت را قبول کند». و این حدیث را مالک در «موطاً» در کتاب حدود ، حدیث ۲۹ آورده است .

معنای لغوی شفاعت

معنای آیه مبارکه **مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً** راغب گوید معناش آنست که : کسی منضم شود به غیر خودش و او را کمک کند و شفعت و شفیع او گردد در کار خیر و یا در کار شرّ، و در منفعت و مضرّت آن با او مشارکت نماید . و بعضی گفته‌اند که مراد آنستکه انسان راهی را برای دیگری در کار خیر یا کار شرّی باز کند و آن دیگری به او در این عمل اقتدا کند ، پس این شخص جفت او در آن عمل شده است ؛ همچنانکه رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرموده است :

مَنْ سَنَ سُنَّةَ حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَمَنْ سَنَ سُنَّةً قَبِيحةً فَلَهُ إِثْمُهَا وَإِثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا .

و در «صحاح اللغة» گوید : «شفع در مقابل و تبر است که همان معنای زوج باشد ؛ شما می‌گوئید : **كَانَ وَتَرَا فَشَفَعَتُهُ شَفْعًا** ، تک بود ، من آنرا جفت و زوج قرار دادم.» و در نهاية ابن أثير همان چیزی را که از «لسان العرب» نقل کردیم ذکر کرده است .

و در «جمع البحرین» گوید : «شفیع صاحب شفاعت است ؛ خداوند فرموده است : **مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يُكْنَى لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا**. گفته شده است : مراد آنست که هر کس بین دو نفر را صلح دهد ، برای او بهره‌ای از آن می‌باشد ؛ و **مَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً** ،

۱- «کسی که سنت نیکوئی در بین مردم بگذارد ، از برای اوست اجر آن سنت و اجر تمام کسانی که به آن عمل می‌کنند ؛ و کسی که سنت بدی بگذارد ، از برای اوست گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن سنت عمل می‌کنند».

يعنى مثلاً برای نمایم بسوی نمیمه برود و بین دو نفر اختلاف اندازد، از برای او گناهی از آن نمیمه می باشد.»

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «از «ناظم الأطباء» و «صراح اللغة» نقل است که به معنای خواهش‌گری و پایمردی آید. و در یادداشت‌های دهخدا به معنای خواهش‌گری و خواهش‌گری کردن و پایمردی آید. و در «مهرذب الأسماء» و «السّامی فی الأسماء» به معنای خواهش آمده است. و در «ناظم الأطباء» به معنای توسّط و میانجی‌گری و پادرمیانی است. و نیز در «ناظم الأطباء» به معنای درخواست و استدعای عفو و بخشش آمده است. و در یادداشت‌های دهخدا نیز به معنای میانگی در پیش شاهی یا بزرگی تا بر گناهکار بخشايد. و در «فرهنگ آندراج» گوید: فارسیان به معنی آمرزش خواستن گنهکار را بالفظ کردن و بردن استعمال نمایند.»

واز مجموع آنچه ذکر شد استفاده می شود که شفاعت به معنای تقویت کردن و امداد نمودن و نیرو بخشیدن به چیزی و یا به کسی است که ضعیف باشد، و نیازمند به کمک و معاونت و نیرو باشد. و این لغت را از نقطه نظر تأیید و تقویت آن موجود نیازمند به قوّه استعمال کنند تا او به سرحد اعتدال و کمال و عدم نیازمندی در آید؛ مثلاً عصای دست نیازمند به عصارا شفیع گویند، چون صاحب عصا به واسطه ضعف بدن و پا و کمر محتاج به عصاست و این عصا کمک می کند و رفع نیازمندی او را می نماید، و برای حرکت و راه رفتن

به واسطهٔ تکیه به عصا نیازمندی او مرتفع و جبران می‌گردد . اما پارا شفیع نمی‌گویند گرچه یک پانیز موجب تقویت پای دیگر است و با یک پا انسان نمی‌تواند راه برود ؛ برای آنکه در عصا ملاحظهٔ عنوان تقویت بدن در حال رفت و ایستادن لحاظ شده است ، ولی در پایین معنی ملاحظه نشده است . و شَفْع در مقابل وَثْر است ؛ یعنی یک و تنهائی که نیازمند به تأیید و تقویت نیست . و بنابراین ما سه لغت داریم : شَفْع و وَثْر ، زَفْج و فَرْد ، اثْنَيْن و واحد .

واحد یعنی یک ، که در آن هیچ معنایی غیر وحدانیت یعنی یکی بودن ملاحظه نشده است ؛ و در مقابل آن اثُنان است یعنی دو که فقط عدد واحد ، بدون هیچ لحاظ دیگری یکبار تکرار شده است .

فرَد یعنی تنها ، که در آن مقابله با عدد زوج که به معنای جفت و دو لنگه‌گی و دوپایگی است لحاظ شده است ؛ و در مقابل آن زَفْج است یعنی جفت بودن و دو لنگه و دو پایه بودن .

وَثْر یعنی تنهائی که محتاج به کمک و معاونت نیست ؛ و در مقابل آن شَفْع است ، یعنی کمک و معاون و مؤیِّد چیزی که در او نیازمندی به کمک ملحوظ گردیده است .

و لهذا در مادهٔ وتر در «مجمع البحرين» گفت است : «گفته شده است که : در تفسیر آیهٔ کریمهٔ وَالشَّفْعُ وَالْوَثْرِ مراد از وتر روز عرفه و مراد از شفع روز عید قربان است . و گفته شده است که : مراد از وتر

خداست و مراد از شفع مخلوقات است که ازواجاً خلقت یافته‌اند . و گفته شده است که : مراد از وتر آدم أبوالبشر است که به زوجه‌اش حوا زوج گردید . و گفته شده است که : مراد از شَفْع و وَقْر نماز است که بعضی از آن وتر و بعضی از آن شفع است .» - انتهی یعنی یک رکعتی که فی حدّ نفسه تام و تمام است ، و یک نماز دیگری که بدون ضم رکعت دوم به رکعت اوّل تام و تمام نیست . و بطور کلی می‌توان گفت که شفیع عبارت است از انضمام وسیله و اسبابی به چیزی و یا به کسی تا با او جفت‌گردد بعد از آنکه تنها بود ، و بدین جهت در نیل مراد خود فائق آید و به مطلوب برسد ؛ مراد و مطلوبی که هیچ گاه بدون انضمام این وسیله و سبب ، به جهت ضعف و قصور او برای او میسور نبود .

و ما در مکالمات روزانه و محاورات عرفیه و اجتماعیه خود چه بسیار لفظ شفاعت را استعمال می‌کنیم و از قریحه مکتبه از اجتماع و تعاون ، همین معنی را بروصول به مقصود و حوائج حیاتی خود اراده می‌نمائیم .

و بنا بر آنچه گفته شد ، نه در لغت و نه در محاورات عرفیه ، کلمه شفاعت ، اختصاص به شفاعتِ تکوینی و یا اختصاص به شفاعت تشریعی ندارد ، بلکه شامل هر دو قسم است .

و شفاعت از مصادیق سببیت است ؛ یعنی واسطه قرار دادن سببِ متوسطِ نزدیک را بین سبب اوّل که دور بوده است ، و بین مُسَبِّب آن ، چه در اسباب خارجیه و چه در اسباب تشریعیه .

خداؤند متعال هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریع ، شفیع است . اما در جهت تکوین ، به علت آنکه تأثیر از ناحیه اوست و سببیت بالآخره به او متهی می‌گردد ؛ خداوند مالک کاخ آفرینش و عالم وجود و ایجاد است بطور کلی . و بنابراین همه علل‌ها و سبب‌ها که بین ذات اقدس او ، و بین مسبب‌ها به نحو واسطه قرار می‌گیرند و موجب نشر رحمت و نعمت‌های لاتعد و لاتحصای او بر عالم مخلوقات و صنایع بدیعیه او واقع می‌شوند ، همگی راجع به او و از اوست .

پس تمام این سلسله علل و اسباب ، هر یک چون واسطه فیض است ، دارای حقیقت شفاعت است ؛ و خداوند نیز شفیع و شافع است بلکه شَفِيعُ الشَّافِعِينَ و أَشْفَعُ الشَّافِعِينَ است .

و معلوم است که از جهت تکوین ، انطباق معنای شفاعت بر شؤون اسباب و علل وجودیه متوسطه واضح است ؛ چون این علل و اسباب متوسطه ، چون فرشتگان و انواع مجرّده و غیرها ، از صفات علیا و اسماء حُسنای خداوند ، رحمت و إحياء و إماته و رزق و علم و قدرت و غیرها را می‌گیرند و به سوی این ماهیات عدمیه و مفتقره و محتاج افاضه می‌کنند ، و عالم امکان را با این طراوت و زیبائی و عالم صنع را با این حیرت انگیزی و شگفت‌آوری بر پا می‌دارند . در قرآن کریم داریم :

لَهُ مَا فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا أَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ

إِلَّا يُاذْنِهُ .^۱

«برای خداست و ملک طلق خداست ، آنچه که در آسمانها و زمین است ؛ چه کسی است که بدون اذن او بتواند در نزد او شفاعت کند؟» و نیز داریم :

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
آسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ^۲ سے

«به درستی که پروردگار شما خداوند است ؛ آن کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ، و سپس بر عرش خود استیلا یافت . تدبیر امر به دست اوست ؛ هیچ شفیعی نیست مگر پس از اذن او».»

ظاهر این آیات ، بیان شفاعت در تکوین است ؛ چون همانطور که ذکر شد شفاعت تکوینی عبارت است از واسطه قرارگرفتن علل و اسباب ، بین ذات مقدس خداوندی و بین مسببات و موجودات خارجیه ؛ در تدبیر و تنظیم وجودشان ، و در بقاء و استدامه آنها در عالم خلقت .

و اما در جهت تشریع ، خداوند تبارک و تعالی در عین رفعت و علو خود ، به این عالم انسان خاکی و خاک نشین تفضیلی فرموده ؛ و با ارسال پیامبران ، و انزال کتب آسمانی ، و وضع احکام و قوانین از اوامر و نواهی ، و عکس العمل آنها از تبعات مخالفت و موافقت که

۱- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

ثواب و عقاب در دار آخّرت است ، مارا از نعمت سیر تشریعی در راه تکامل برخوردار فرموده است . و بر این اساس پیامبران آمدند و مردم را به رحمت و نعمت خداوند بشارت دادند و از عواقب وخیم خیانت و جنایت و ستم بر حذر داشتند .

حجّت بر مردم تمام شد ؛ و بینه و برهان ، آنها را به بیروی از صراط مستقیم الزام کرد .

وَ تَمَتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ .^۱

(و تمام شد کلمه پروردگار تو ای پیامبر ، از جهت راستی و استواری ! هیچ تغییر دهنده و تبدیل کننده‌ای برای کلمات او نیست ؛ و اوست یگانه شنوا و دانا) .

و برای شفاعت در امور تشریعی و پیدا کردن و شناختن موقع و موقعیت آن ناچار از ذکر مقدمه‌ای هستیم تا آنکه به خوبی مفاد و معنی و محل آن مِن جمیع الجهات روشن شود :

مقدّمه : ما شفاعتی را که در امور اجتماعیه
به کار می‌بریم ، یا برای جلب منفعتی است
و یا برای دفع ضرری ؛ ولیکن نسبت به هر
منفعتی و یا دفع هرگونه مضرّتی بطور
اطلاق و عموم و بدون هیچ گونه شرطی نمی‌توان کلمه شفاعت را به
کار برد .

۱- آیه ۱۱۵ ، از سوره ۶ : الأنعام

چون شفاعت نمودن را ، در آنچه که علل و اسباب تکوینیه از خیر و شرّ متصمن آنهاست ، مانند گرسنگی و تشنجی ، و سرما و گرما ، و صحّت و مرض به کار نمی بندیم ؛ بلکه در این گونه از امور به اسباب طبیعیه متولّ می شویم و با وسائل مناسب ، مانند : خوردن و آشامیدن ، و پوشیدن لباس ، و در خانه و محفظه زیست کردن ، و علاج مرض را نمودن خود را از گزند آفات مصون میداریم .

و ما فقط در خیرات و شُرور و منافع و مضاری که از ناحیه وضع قوانین و احکام اجتماعیه‌ای که در حکومت‌های اجتماعی به نحو خصوص و یا عموم مقرّ و معتبر دانسته شده است ، شفاعت می‌کنیم . چون می‌دانیم که در دائرة مولویّت و عبودیّت ، و در نزد هر حاکم و محکوم علیه‌ی ، احکام و قوانینی است و امر و نهی است که چون مکلف بدان امتحال ورزد و اطاعت کند ، توابع آن از پاداش‌های نیک و مَدح و ثناء و ارتقاء رتبه و اعطاء مال و جاه بدو عائد خواهد شد ؛ و چون از امتحال آنها سر باز زند ، توابع آن از عقاب‌های مادّی و ضررهای معنوی بدو خواهد رسید .

و بطور کلی اگر مولانی و ولی امری به بنده و آنچه در تحت حکومت اوست و در زیر فرمان و پرچم سیادت و أولویّت اوست ، به امری و یا نهی فرمان دهد ، در صورت امتحال ، پاداش پسندیده و نیکوئی خواهد داشت ؛ و در صورت تمّرد و عدم انقیاد ، پاداش ناپسند و نکوهیده‌ای در بر خواهد داشت .

پس در اینجا دو گونه قانون و اعتبار موجود است : قانون حکم و

فرمان ، و قانون پاداش که در اثر مخالفت و یا موافقت فرمان وضع و اعتبار می‌شود .

و در تمام حکومت‌های جهانی و بین المللی و حکومت‌های خصوصی ، و بین هر فردی از افراد انسان و افراد زیر دست او ، این اصل و قاعدة کلّی : قانون و فرمان ، و پاداش در برابر موافقت و یا مخالفت قانون ، دور نمی‌زند .

و اگر فردی از افراد انسان بخواهد به بهره مادّی و یا معنوی واصل گردد ، و به حسب آنچه که اجتماع برای او مقرر کرده است ، موجباتش در نزد او نباشد ؛ و یا اینکه ضرری را و شرّی را که در اثر مخالفت عهده و تکلیف متوجه او شده است از خود دور کند ، و در نزد او دافع این ضرر که همان امثال امر و خروج از عهده تکلیف است نبوده باشد ؛ این جای شفاعت است .

و به عبارت دیگر هرگاه بخواهد به پاداش نیکوئی برسد ، و تهیّه اسباب آن را از اطاعت اوامر مولویّه و اجتماعیّه ننموده باشد ؛ و یا بخواهد پاداش سخت و عقابی را از خود بردارد ، بدون آنکه تکلیف متوجه به خود را به جای آورده باشد ؛ اینجا جای شفاعت است ، و در این صورت معنی و حقیقت آن به ظهور می‌رسد و اثر می‌کند ؛ ولیکن باید دانست که این امر شفاعت بطور کلّی و مطلق صورت نمی‌بندد و طرفی به خود نمی‌گیرد ، مگر در مواردی خاصّ .

مثلاً کسی که اصولاً لیاقت تلبیس به کمال مخصوصی را ندارد ، یا آنکه رابطه‌ای که او را به صاحب شفاعت ربط دهد در میان نباشد ،

مانند شخص عامی و عادی که مثلاً بخواهد ریاست دانشکده‌ای را به عهده گیرد و یا در کرسی تدریس بنشیند، و مانند شخص طغیانگر مکابری که ابداً سر تسلیم در برابر مولای خود فرود نمی‌آورد؛ در اینجا شفاعت سودی ندارد.

چون شفاعت موجب تمیم و تکمیل علت است، نه آنکه سبب مستقل در تأثیر باشد.

از اینها گذشته باید تأثیر شفاعت شفیع در نزد صاحب شفاعت گزار و بیهوده‌گوئی نباشد و بدون سبب و موجب صورت نگیرد، بلکه باید شفیع امری را در نزد صاحب شفاعت ابراز کند که در او اثر کند و اورا متقادع نماید و بدین وسیله موجب پاداش نیک‌گردد، و یا آنکه پاداش سخت و عذاب را از میان بردارد.

شفیع نمی‌تواند به مولی بگوید که مولویت خود را باطل کن و دست از عبودیت عبدت باز دار! و بنابراین از عقاب و پاداش او صرف نظر کن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: دست از حکم مجعلو و تکلیفی که به بندهات نمودی باز دار! و آن حکم را یا بطور کلی و یا بطور خصوصی درباره بندهات نسخ کن! و بنابراین از عذاب او رفع یდکن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: که قانون مجازات را بطور عموم، و یا در خصوص این واقعه باطل کن! و بنابراین مجازات مکن!

پس بنابراین برای شفیع هیچگونه اثری در مرحله مولویت و عبودیت بین بنده و مولی، و در مرحله حکم و فرمان، و در مرحله جزاء حکم و پاداش فرمان نیست؛ و در این سه مرحله دخالتی ندارد.

بلکه شفیع بعد از آنکه این جهات سه گانه را رعایت می‌نماید ، یا متمسّک می‌گردد به صفاتی که در مولای حاکم است و آن صفات ایجاب عفو و گذشت از گنه کار را می‌کند ، مانند سیادت و بزرگواری و کرم و سخاوت و شرافت او و أصلت ریشه و تبار او ؛ و یا متمسّک می‌گردد به صفاتی که در بنده گناهکار است و آن صفات موجب جلب رحمت و عطف و رأفت حاکم می‌شود و عوامل مغفرت و اغماض را در کانون وجود او به جوشش می‌آورد ، مانند مذلت ، و مسکنت و حقارت و پریشانی و بدی احوال بنده ؛ و یا متمسّک می‌گردد به صفاتی که در خود اöst ، یعنی در خود شفیع است ، مثل قرابت و نزدیکی او نسبت به صاحب شفاعت ، و کرامت او و علوّ رتبه و درجه او ، و رفعت منزلت او در نزد صاحب آن .

و بدین طریق می‌تواند به او بگوید که : من تقاضا ندارم که از مولویّت خود و از عبودیّت بنده خود رفع ید کنید ! و تقاضا ندارم که حکم خود را باطل نماید ! و یا از قانون جزاء و پاداش دست بردارید ! بلکه تقاضامندم که از گناه او اغماض کنید ! و او را مورد غُفران و گذشت خود قرار دهید !

به جهت اینکه شما دارای شرف و سیادت و کرم و رأفت هستید ! از عذاب او نفعی نمی‌برید ! و از گذشت درباره او زیانی نمی‌بینید ! و یا به جهت اینکه او مردی است جاهل و مسکین و حقیر و مقام شما بلندتر است از آنکه در آمر او پافشاری نماید ! و یا به جهت اینکه من در نزد شما مقام و منزلتی دارم که ایجاب می‌کند حاجت مرا

بر آورید ! و در عفو و تخلیص او بذل مرحومت و توجّهی کنید ! و در حقیقت ، شفیع موضوع دیگری را که مستلزم حکم جدیدی است پیش می‌آورد و بر اساس آن موضوع تقاضای عفو می‌کند . و آن موضوع ساخته تحکیم بعضی از عوامل مربوط به مورد است ، که در رفع عذاب و کیفر سخت شخص مجرم مؤثّر است ، که آن عوامل بر عامل دیگری که سبب وجود حکم و ترتیب پاداش و کیفر است حاکم می‌گردد .

و مراد ما از این تحکیم و حکومت ، آنست که موضوع مورد حکم اول را از جای خود بر می‌دارد و آن را داخل در تحت موضوع حکم دیگری قرار می‌دهد ، که آن عفو و اغماض و غفران است . و بنابراین حکم اول که مجازات است بر موضوعش جاری نمی‌شود ، به جهت آنکه این مورد از مصاديق موضوعیت موضوع خارج شده است ، نه آنکه شامل آن موضوع می‌شود و بعد از شمول بطور تضاد ، حکم او را ابطال می‌کند ؛ مانند ابطال اسباب متضاده در طبیعت که بعضی حکم بعضی دیگر را به معارضه و غلبه در تأثیر باطل می‌کنند .

پس حقیقت شفاعت تضاد و تصادم و تزاحم نیست ، بلکه واسطه قرارگرفتن در رسانیدن نفع و یا در برطرف کردن ضرری است از روی موضوع بر اثر طریان و جریان عنوان تازه‌ای که روی آن موضوع وارد شده است و بالنتیجه موضوع را از عنوان حکم مجازات خارج کرده و در تحت عنوان حکم غفران و گذشت در آورده است .

و بنا بر آنچه گفته شد ، شفاعت از مصادیق سببیّت است که بین سبب اول و مسبّب فاصله می‌شود و نمی‌گذارد که آن سبب اول حکم ضرری را روی موضوع بیاورد ؛ بلکه برا اساس این توسّط ، حکم گذشت و عفو را روی موضوع می‌آورد .

حال که این مقدّمه دانسته شد ، می‌گوئیم که :

شفاعت
تشريعیّة الهیّه

از اینجا خوب به دست می‌آید که از نقطه نظر
تشريع هم ، شفاعت در نزد خداوند اشکال و
محذوری ندارد ؛ چون بنا بر آنچه گذشت
معلوم شد که عنوان شفاعت در موارد تخطّی و تجاوز با شرائط
خاصّه در نزد حاکم علی الإطلاق جائز است . و در این باره آیاتی از
قرآن مجید وارد شده است ، چون :

يَوْمَئِنِ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ
فَوْلًا ۚ ۱

«در آن روز قیامت شفاعت از کسی پذیرفته نیست ، مگر از کسی
که خداوند به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده
باشد». و چون :

وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ۡ ۲

«و در نزد خداوند شفاعت کسی مقبول نیست و سودی
نمی‌بخشد ، مگر برای کسی که خداوند به او اجازه شفاعت را داده

۱- آیه ۱۰۹ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سباء

است». و چون :

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى .^۱

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمان هستند و هیچ‌گونه شفاعت آنان سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه خداوند به کسی که اراده کند و مورد پسندش باشد، اذن و اجازه دهد». و چون وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۲

«و هیچ کس غیر از خداوند، صاحب اختیار شفاعت نیست، مگر کسی که به حق شهادت دهد و دانای به امر شهادت باشد.» این آیات، شافعیّت را برای جماعتی از فرشتگان و مردم، بعد از اجازه و رضایت خداوند اثبات می‌کند؛ چون ملک و امر اختصاص به خدا دارد، لذا او می‌تواند امر را تمیلیک به غیر کند و حق شفاعت را که أَوْلَاؤ بالذات برای ذات مقدس خود اوست، ثانیاً و بالعرض به دیگری بسپارد.

و این حق بندگان صالح و فرشتگان مقرّب الهی است که به ذیل رحمت حضرتش تمسّک کنند، تا با عفو و مغفرت و گذشت و اغماض، از صفات علیای او بهره‌مند شده، و

شفاعت
بندگان صالح
به امر خداوند

۱- آیه ۲۶، از سوره ۵۳: النَّجْم

۲- آیه ۸۶، از سوره ۴۳: الزُّخْرُف

بندهای از بندگانش را که بواسطه معصیت دچار بدی احوال و گرفتاری گردیده است مشمول عنایات او بنمایند، تا از بلیه عقوبت خارج شود و از مصدق حکم شامل مجرمین بیرون آید.
زیرا که همانطور که دانستیم تأثیر شفاعت به نحو حکومت است، نه به نحو تضاد و تصادم و تراحم و تعارض.

آری خداوند قادر و تواناست که در مورد عفو و غفران، هرگونه تبدیل و تغییری بدهد و یا هرگونه حاجابی و پوششی را روی کردار ناشایسته بنده خود پوشاند؛ مگر او نفرموده است که :

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سِيَّاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۖ ۱

(بندگان خداوند رحمن (که یکایک صفات و حالات آنان را شمرده است) کسانی هستند که بدیهای کردار آنان را خداوند به خوبی‌ها و نیکی‌ها مبدل می‌سازد.)
و همانطور که سابقاً دانستیم : خداوند، هم می‌تواند سیئات را به حسنات تبدیل کند، و هم می‌تواند عمل موجود را معصوم کند؛ همچنانکه گفته است :

وَقَدِمْنَا إِلَيْيَ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ۲

«و ما وارد شدیم بر آن عملی که انجام داده بودند و آن را چون گرد و غبار پر اکنده، نابود ساختیم.»
و هم می‌تواند عمل خوبی را موجب مغفرت و کفاره عمل

۱- قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵ : الفرقان

۲- آیه ۲۳، از سوره ۲۵ : الفرقان

زشتی قرار دهد؛ همچنانکه گفته است:

إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ .^۱

«اگر از کارهای بزرگی که شما از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان کوچک شمارا می‌آمرزیم.»

و نیز فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنِ يَشَاءُ.^۲

«خداؤند شرک را نمی‌آمرزد و غیر از شرک را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و معلوم است که این عدم مغفرت شرک در غیر مورد ایمان و توبه است؛ چون اگر کسی مشرک باشد و سپس موحد گردد، نفس همین توحید، توبه اوست و موجب غفران. پس شرک در حال شرک قابل آمرزش نیست نه بعد از توحید که تبدل موضوع شده است. و بنابراین با وجود ایمان و توبه شرک هم مانند سائر گناهان قابل غفران است.

باری، و هم خداوند می‌تواند تکثیر عمل قلیلی را بنماید؛ همانطور که گفته است:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا .^۳

«هر کس عمل نیکی انجام دهد برای او ده برابر پاداش خواهد

۱- قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۴: النساء

۲- صدر آیه ۴۸، از سوره ۴: النساء

۳- صدر آیه ۱۶۰، از سوره ۶: الأنعام

بود».

و هم می‌تواند عمل معدوم را موجود کند؛ همچنانکه در آیه متابعت ذریّه در ایمان و لحق آنان به آباء و اجدادشان در عمل گذشت.^۱

البته این کارها را خداوندگزار و بدون جهت نمی‌کند، بلکه بر اساس مصلحتِ مقتضی و علل متوسّطی که در بین باشد بجا می‌آورد، بنابراین چه اشکالی دارد که از جمله آن اسباب و علل متوسّطه، شفاعت شافعین از انبیاء و اولیاء مقرّین و عباد صالحین او بوده باشند؟ آیا در این امر ظلمی است و این امر گزاری است؟ در بسیاری از آیات قرآن کریم، شفاعت را در نزد خداوند به طور مطلق مردود می‌شمارد، آیات قرآن مانند آیه:

وَ آتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنَصَرُونَ^۲.

«ای گروه بنی اسرائیل! پر هیزید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس شفاعت قبول نشود و عوض و فدا پذیرفته نگردد، و هیچ کس مورد نصرت و یاری و معاونت دیگری قرار نگیرد.»

۱- آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور: وَاللَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَتَّبَعُتُهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ يَأْتِيَنَّ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَمَا أَنْتُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ أَمْرٍ يُمَكَّبَ رَهِيْنُ.

۲- آیه ۴۸، از سوره ۲: البقرة

و نیز فرماید : وَأَنْقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبِلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنَصَّرُونَ .^۱

«بر حذر باشید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند ! واز آن نفس عوض و فِدَا قبول نشود و شفاعت نیز هیچ گونه ثمری نرساند ، و ایشان مورد کمک و نصرت هیچ کس واقع نشوند.» و نیز فرماید : يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ وَ لَا كَفِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ .^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، انفاق کنید از آنچه را که ماروزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی بر سر که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست و کافران ایشانند ستمگران.»

برای توضیح و تبیین مفاد این آیات و تعیین مصدق آن ناچار از ذکر مقدّمه‌ای هستیم :

مقدّمه :

حکومت و سلطنت‌های دنیوی با انواع شؤون و اختلاف طرز آنها ، و با اقسام قوای مقننه و حاکمه و مجریه آنها ، بر اساس نیازمندیهای حیات دنیا پایه‌گذاری شده است .

و منظور و مقصود از این قوانین رفع احتیاجات مردم است

۱- آیه ۱۲۳ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۲۵۴ ، از سوره ۲ : البقرة

بر حسب آنچه را که عوامل زمانیه و مکانیه اقتضا می‌کند . و چه بسا در آنها بدون ضابطه و میزان کلّی ، دگرگونی‌هایی از قبیل تبدیل مالی به مالی ، و یا مقامی به مقامی ، و یا حکمی به حکمی ، پیدا می‌شود ؛ و البته این در قانون مجازات نیز شاید بیشتر باشد .

چون جرم و جنایت در قوانین موضوعه زندگی ، حبس و جریمه و اعدام و اسقاط رتبه و درجه و سائر اقسام مجازات را در بردارد ، و در اینجا چه بسا حکم مجازات به واسطه اغراض مختلفی تغییر پیدا می‌کند ؛ و حاکم حکم را تغییر می‌دهد به جهت پیش آمدن واقعه‌ای که ایجاد تغییر این مجازات را می‌نماید .

مثل آنکه شخص مجرم که در آستانه جریمه است ، اصرار و ابرام می‌کند که بتواند عواطف قاضی را تحریک کند ، تا او را مورد رحمة قرار دهد و از مجازات او صرف نظر نماید .

و مثل آنکه به قاضی رشوه دهد و او را از مجرای حکم صحیح خود منحرف سازد ، و به خلاف حق حکم دهد .

و مثل آنکه شخص مجرم شفیعی را به نزد حاکم بفرستد تا وساطت و میانجیگری کند ، و یا شفیع را نزد مُجری حکم بفرستد تا از اجراء آن نسبت به مجرم دست بردارد .

و مثل آنکه عوض و فِدا بدهد ، و به جای خود دیگری را چون فرزند و غلام و برادر را به حاکم بسپارد ، و حاکم او را به جای مجرم مجازات کند ؛ و این البته در صورتیست که نیاز حاکم آماده به مجازات نسبت به این عوض بیشتر از نیاز او نسبت به شخص مجرم باشد ، و

در این صورت مجازات را از مجرم بر می‌دارد و بر عوض و فِدا وارد می‌کند.

و مثل آنکه مجرم از اقوام و عشیره و از دوستان و یاران خود یاری می‌طلبد، و آنها جمع می‌شوند و برای کمک و معاونت مجرم در تخلّص و رهائی از پاداش، همدست و همداستان می‌شوند و او را رها می‌سازند.

این طرز تخلّص به شفاعت و رِشوه و غیرها، از قدیم الأيام در بین ملّت‌ها رائج و دارج بوده است.

شفاعت در نزد بت پرستان قدیم و غیر آنها از ملّت‌های کهن چنین معتقد بودند که: زندگی آخرت عیناً به مثابه زندگی دنیاست و قانون عِلل و اسباب مادی و طبیعی نیز در آنجا جاری و ساری است و تأثیر و تأثیر طبعی برقرار است.

و بنا بر همین جهت برای خدایان خود انواع و اقسام هدایا و قربانی‌هارا برای گذشت از مجازاتشان و یا برای امداد و کمک در امور معیشتی‌شان می‌کردند، و یا اینکه به شفاعت آنها تکیه می‌زدند، و یا اینکه برای خلاصی خود فُدیه می‌دادند، و یا اینکه برای استنصار خود، از نفوس مردم و یا از آلات جنگی مدد می‌گرفتند و با خود در میان قبرها، غلامان خود را دفن می‌کردند و به انواع سلاح خود را مسلح می‌نمودند تا بدین وسیله در هنگام مجازات با کثرت اعوان و انصار و با داشتن حربه و سلاح بتوانند از خود دفاع کنند و مجازات و

کیفر سخت را از خود دور نمایند.

و ما امروز در موزه‌های دنیا چیزهای بسیاری را می‌بینیم که حاکی از این طرز تفکرِ اقوام جاهلیّت بوده است.

در نزدیکی أهرام ثالثه که قبور فراعنه مصر است زمین وسیعی مدفن بَرَدگان آنها بوده است ، که چون در اثر فشار کار و رنج فراوان جان می‌سپردند و یا در اثر مختصّر مخالفت اعدام می‌شدند ، جسد آنان را در نزدیکی قبور خود دفن می‌کردند تا به هنگام رستاخیز از موالیان خود دفاع کنند و به قیام برخیزند .

حتّی آنان با مردگان خود ، از انواع و اقسام زینت‌ها و جواهرات دفن می‌کردند تا در آخرت از آنها بهره گیرند ، و انواع اسلحه را با آنها دفن می‌کردند تا از خود دفاع نمایند . و چه بسا با شخص مرده ، از کنیزان زیبا و رعنای در میان لَحْد مرده قرار می‌دادند تا مرده با آنها انس داشته باشد و تنها و کسل نشود ، و چند مرد شجاع را نیز در لحد می‌گذارند که حکم آجودان باشی آن فرعون مستکبر بوده باشد ، و از حبوبات مانند گندم و عدس و غیره‌های را با مواد سومیائی تعقیم می‌کردند تا نپرسد و در روز رستاخیز مرده از آن بهره گیرد .

و در متحف‌ها و موزه‌های دنیا اشیاء کثیری از این قبیل را می‌نگریم .

و این طرز تفکر و شبیه به آن نیز در بین بعضی از طوائف اسلامیّه پیدا شد ، و در اقوام مختلف چه از جهت زبان و چه از جهت نژاد رسوخ کرد و در بین آنها با توارث باقی ماند ؛ و چه بسا در اعقاب

مختلفه و نسل‌های متفاوت‌هه به رنگها و شکل‌های گوناگونی پدیدار شد. قرآن کریم ، با تمام این عقائد باطله و آراء کاذبه و توهّمات واهیه، به مبارزه برخاسته است و جهاراً اعلان می‌کند که : وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ .^۱

«در روز بازپسین امر فقط و فقط برای خداست و هیچکس و

هیچ چیزی را یارای دخالت نیست». و می‌گوید که : وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقْطَعَتْ بِهِمْ الْأَسْبَابُ .^۲

«و ستمگران عذاب الهی را مشاهده می‌کنند ، و تمام اسباب‌های دنیوی و هر گونه حیله‌ها و میانجیگیری‌ها و وسائل حفظ و مصونیت از پاداش ، از روی آنان بریده و قطع خواهد شد.» و می‌گوید که :

هُنَّا لَكُ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ
الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ .^۳

«در روز رستاخیز ، هر نفسی آنچه را که از اعمال خود از پیش فرستاده است واضح و آشکار می‌سازد ، و تمام مردم به سوی مولی و صاحب اختیار حقیقی خود که حضرت حق است جل و عز ، بازگشت می‌کنند ، و آنچه را که در دنیا به دروغ نسبت می‌داده و افترا می‌بستند همه از نزد آنها گم و نابود می‌شود.»

۱- ذیل آیه ۱۹ ، از سوره ۸۲: الإنفطار

۲- ذیل آیه ۱۶۶ ، از سوره ۲: البقرة

۳- آیه ۳۰ ، از سوره ۱۰ : یونس

و می‌گوید : وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادِيٍّ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا حَوْلَنَاكُمْ وَ رَأَءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ أَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِي كُمْ سُرَكَوْا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْسَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۖ ۱

«فرشتگان به ستمگران می‌گویند :) حقاً که شما به نزد ما تک و تنها آمده‌اید همچنانکه ما شما را در اوّلین مرحله آفرینشستان خلق نمودیم ! و آنچه را که از متاع دنیا ما به رسم امانت به شما سپردیم ، همه را پشت سر انداختید ! و هیچکدام از آن یاران و شفیعانی را که می‌پنداشتید آنها در کار شما کمک کنند و در امر شما شرکت نمایند ، با شما نمی‌بینیم !

حقاً بین شما و بین آنها جدائی افتاد ! و آنچه را که گمان داشتید ، همگی در بوته فنا و نابودی و گمی سپرده شد و به دیار نیستی رفت ». ۲

و غیر از این آیات نیز آیات بسیاری داریم که دلالت دارند بر اینکه آن عالم و آن نشأه از اسباب دنیویه خالی است ، و ارتباطات طبیعیه و روابط مادیه ، حتی نسب و حساب کاری نمی‌کنند . و این یک قانون کلّی و سنت عمومی و اساسی است که تمام آن اقاویل کاذبه و دعاوی واهیه ملل کهن را باطل می‌کند و تمام آن فرعونیّت‌ها و استکبارها را به باد فنا می‌دهد .

این به طور کلّی و به عنوان یک أصل اساسی است که همه

۱- آیه ۹۴ ، از سوره ۶ : الأنعام

متفرقه از آن چشمه میگیرند.

و اما به طور خصوص ، قرآن مجید نیز به مبارزه با یکایک از این گفتارهای رشت و ناهنجار برخاسته است .

در آن دو آیه‌ای که با آتَقُوا شروع شد ، بطور تفصیل بیان می‌کند که هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در مكافاتِ عمل : به اینکه کسی به جای دیگری مجازات ببیند ، و یا شفاعت و میانجیگری کسی را پذیرند ، و یا عوض و فدا قبول کنند و به جای مجرم ، دیگری را مكافات نمایند ، در کار نخواهد بود و مجرمان به هیچ وجه مورد یاری و معاونت دوستان خود قرار نمی‌گیرند .

و نیز بیان می‌کند که : يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيئًا .^۱

«روز رستاخیز روزی است که هیچ کس : هیچ دوستی و صاحب اختیاری نمی‌تواند به هیچ نحوی رفع گرفتاری و نیازمندی از حبیب خود و دوست خود و صاحب ارتباط با خود بنماید .»

و نیز فرماید که : يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ الَّهِ مِنْ

عَاصِمٍ .^۲

«روز بازپسین روزی است که شما همه به قهقرا روی گردانیده و به پشت می‌روید ! و هیچ حافظ و پاسداری را در برابر امر خدا ندارید !»

و نیز فرماید که : مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ * بَلْ هُمُ الْيَوْمَ

۱- صدر آیه ۴۱ ، از سوره ۴۴ : الذَّخَان

۲- صدر آیه ۳۳ ، از سوره ۴۰ : المؤمن

مُسْتَسِلِمُونَ ۱.

«چه شده است که نمی‌توانید به یاری و کمک یکدگر برخیزید؟!

آری شما امروز قهرًا سر تسلیم فرود آورده‌اید!»

و نیز فرماید که : وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءُ شُفَاعَوْنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْيُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲.

«و غیر از خداوند چیزهایی را می‌پرستند که به آنها ضرری نمی‌رساند و منفعتی هم ندارد ، و می‌گویند : اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند؛ ای پیامبر بگو : آیا می‌خواهید چیزی را به خدا بفهمانید که او علم به آنها در آسمان‌ها و زمین ندارد؟! پاک و منزه‌تر و عالی و رفیع‌تر است خداوند از آن چیزهایی را که آنها شریک او قرار می‌دهند!»

و نیز فرماید که : مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٌ يُطَاعُ ۳.

«برای ستمکاران هیچ یار و قوم مهربان ، و هیچ شفیع پذیرفته‌ای نیست.»

و نیز فرماید که : فَمَا لَنَا مِنْ شَفِعِينَ * وَ لَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ ۴.

۱- آیه ۲۵ و ۲۶ ، از سوره ۳۷ : الصّافات

۲- آیه ۱۸ ، از سوره ۱۰ : یونس

۳- ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۴۰ : المؤمن

۴- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ ، از سوره ۲۶ : الشّعرا

«وَبِرَاهِيْ ما هِيج شافعی از شفاعت کنندگان نیست ، و هِيج
دوست مهربانی نیست.»

اینها و نظائر آن از آیات کریمهٔ قرآنیه ، نفی وقوع شفاعت و تأثیر
وسائط و اسباب را در روز قیامت می‌کند .

در مقابل این دسته از آیات که بطور کلی و
قطعی ، نفی شفاعت را می‌کند ، آیات
دیگری در قرآن کریم داریم که بدون شک
آیات قرآن کریم
إِجْمَالًا اثبات شفاعت را می‌نماید :

مثل گفتار خدای تعالیٰ : أَللَّهُ الَّذِي خَلَقَ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ
دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٌ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ .^۱

«خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین و هر چه که میان آن دو
است را در مدت شش روز آفرید ؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت .
برای شما غیر از او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست ! آیا
شما متذکر نمی‌شوید؟!»^۲

و مثل گفتار دیگریش : لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ .^۳

«غیر از خداوند برای آنها صاحب اختیار و شفیعی نیست.»

و مثل گفتار دیگریش : قُلْ لِلَّهِ الْشَّفَاعَةُ جَمِيعًا .^۴

۱- آیه ۴ ، از سوره ۳۲ : السجدة

۲- قسمتی از آیه ۵۱ ، از سوره ۶ : الأنعام

۳- صدر آیه ۴۴ ، از سوره ۳۹ : الزُّمَر

«بگو ای پیغمبر که تمام مراتب و درجات شفاعت ، اختصاص به خدا دارد.»

و مثل گفتار دگرش : لَهُ مَا فِي الْسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْعَرُ عِنْدَهُ إِلَّا يَأْذِنُهُ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ .^۱

از برای اوست آنچه در آسمانها و در زمین است . کیست که بدون اذن و اجازه او در نزد او شفاعت کند ؟ خداوند می داند آنچه را که در برابر آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست ؛ و به هیچ چیزی از علم او نمی توانند احاطه یابند ، مگر بقدرتی که خداوند بخواهد.»

و مثل گفتار دیگرش : إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ الْسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ .^۲

«بدرستیکه پروردگار شما خداوند است ؛ آنکه آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت . تدبیر امر به دست اوست و هیچ شافعی بدون اذن او شفاعت کننده نیست.»

و مثل گفتار دیگرش :

وَ قَالُوا آتَخَذَ آلَّرَّ حَمَنْ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا

۱- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- صدر آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُم مِنْ خَشِيتِهِ مُشْفِقُونَ .^۱
 «و می‌گویند : خداوند برای خود فرزندی قرار داده است ؛ پاک و منزه است خداوند از این نسبت ، بلکه (پیامبران و فرشتگان) بندگان بزرگوار خدا هستند که در گفتار از او سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌کنند .

خداؤند می‌داند آنچه را که در برابر آنهاست ، و آنچه را در پشت سر آنهاست . و آن پیامبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر نسبت به کسانی که دین آنها پسندیده باشد و از خشیت پروردگار در بیم و هراس باشند.»

**و مثِلَّ گَفَّارِ دِيَگَرِ شِرِّ : وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۲**

«هیچ کس از کسانی که غیر خدارا می‌پرستند ، حق شفاعت در روز قیامت را ندارند ، مگر آن خدا پرستانی که به حق شهادت دهنده دارای علم و معرفت به موضوع شهادت باشند .
 و مثِلَّ گَفَّارِ دِيَگَرِ شِرِّ : لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ
الرَّحْمَنِ عَهْدًا .^۳

«و دارای مقام شفاعت نمی‌شود ، مگر آن کسی که در تحت عهده تعهدات الهیه بوده باشد.»

۱- آیات ۲۶ تا ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۲- آیه ۸۶ ، از سوره ۴۳ : الزُّخْرُف

۳- آیه ۸۷ ، از سوره ۱۹ : مریم

و مثل گفتار دیگرش : يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ
الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفُهُمْ وَ
لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا .^۱

«در آنروز شفاعت کسی سودی ندارد ، مگر شفاعت کسیکه خداوند به او اذن شفاعت داده باشد و گفتار او را پستنیده باشد ، خداوند دانست به آنچه در برابر آنهاست ، و به آنچه در پشت سر آنهاست ؟ و آنان چنین توانی ندارند که علمشان بر خداوند احاطه کند.»

و مثل گفتار دیگرش : وَ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ
لَهُ .^۲

«و شفاعت شفاعت خواهی سودی ندارد ، مگر نسبت به کسیکه اذن شفاعت از خدا گرفته باشد.»

و مثل گفتار دیگرش : وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي الْأَسْمَوَاتِ لَا تُغْنِي
شَفَاعَتَهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذِنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضِي .^۳

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمانها هستند و به هیچوجه شفاقت‌شان سودی ندارد ، مگر بعد از آنکه خداوند نسبت به هر کس که بخواهد و بپسندد ، اذن در شفاعت را بدهد.»

در این آیات چنانچه با کمال دقّت ملاحظه شود ، معلوم

۱- آیه ۱۰۹ و ۱۱۰ ، از سوره ۲۰ : ط

۲- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سباء

۳- آیه ۲۶ ، از سوره ۵۳ : النّجم

می‌گردد که بعضی از آنها شفاعت را مختص خداوند متعال شمرده است؛ مانند سه آیه اول که از سوره سجده و أنعام و زُمر ذکر شد، و برخی از آنها دلالت دارد که با اذن و رضایت خداوند، دیگران هم می‌توانند شفاعت بنمایند.

و علی کل تقدیر، از این آیات بدون هیچگونه شک و تردیدی استفاده شفاعت می‌شود؛ غایة الأمر بعضی از آنها شفاعت را أصلّة به خداوند فقط نسبت می‌دهد، بدون آنکه در شفاعت دیگری را نیز سهیم و شریک سازد، و بعضی دیگر از آنها شفاعت را به غیر خداوند هم با اذن و رضای خدا نسبت می‌دهد.

و سابقاً دانستیم که آیاتی نیز داریم که بطور کلی نفی شفاعت را می‌کند؛ و هیچ منافاتی بین آن عمومات عدم شفاعت و بین این آیات واردہ در شفاعت نیست؛ زیرا این نسبت بر وجه عموم و خصوص است، و معلوم است که همیشه خاص را مقدم می‌دارند و عمومات عام بواسطه دلیل خاص تخصیص می‌خورد، پس ادله داله بر شفاعت در بعضی از موارد بخصوصه، در واقع ادله عام را تفسیر می‌کند؛ و این نظیر عمومات عدم نصر است که می‌فرماید: وَ لَا هُمْ يُنَصِّرُونَ، و تخصیص می‌خورد به آیه یَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنَصِّرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، که بدون شک این استثناء متصل قرینه برای تخصیص آن عمومات عدم نصر است و در حکم استثناء منفصل برای آنها می‌باشد.

حال باید دید که آیا نسبت بین این دو دسته از آیات که اثبات

شفاعت می‌کند عموم و خصوص است؟ و طبق قواعد اصولیه باید عموماتِ نفی شفاعت از غیر خداوند را به آیات واردہ در اثبات شفاعت، نسبت به مأذونین از جانب خداوند متعال، و نسبت به پسندیدگان و متعهدان، تخصیص بزنیم؟ و یا نه این چنین نیست، زیرا که اصولاً بین آنها تعارضی نیست گرچه به نحو عموم و خصوص باشد.

بیان این مطلب آنستکه بگوئیم: این آیات هم مانند بسیاری از آیات قرآن می‌باشد که در عین آنکه صفتی و یا فعلی را منحصراً به خداوند متعال نسبت می‌دهد، آن صفت و یا فعل را به غیر او هم نسبت می‌دهد؛ مانند آیات واردہ در علم غیب که از طرفی آن را از غیر خدا نفی می‌کند و منحصراً اختصاص به ذات اقدس او می‌دهد، و از طرف دیگر آنرا مختص به خدا می‌داند و به غیر او هم با رضایت او نسبت می‌دهد. چون آیه: **فُلَّا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا**
۱- آلللهُ.

«بگو ای پیغمبر: در آسمانها و زمین هیچکس به غیب علم و اطلاع ندارد مگر خداوند.»

و چون آیه: **وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ .**
۲-

۱- صدر آیه ۶۵، از سوره ۲۷: النَّمَل

۲- صدر آیه ۵۹، از سوره ۶: الأنعام

«وَخَزِينَهُمْ هَمْ غَيْبٌ دَرِنْزِدْ خَدَاوَنْدَ اسْتَ ؛ هِيچْكَسْ رَا غَيْرَ ازْ او
بَرَ آنَ عَلَمْ وَ اطْلَاعِي نِيَسْتَ ».
کَه این دو آیه بطور کلی ، نفی علم غیب را از غیر خداوند
می نمایند .

و چون آیه : عَلَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ
أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ ۖ ۱

«خداوند عالم به غیب است ؛ و بر علم غیش کسی را مطلع
نمی گرداند ، مگر آن رسول و فرستاده اش را که مورد پسند و رضایت
او باشد ». ۲

که در این آیه صریحاً می فرماید : رسولان خود را که مورد پسند
و رضایت او هستند ، از غیب خود مطلع می گرداند ؛ و معلوم است که
بین این آیات تعارضی نیست ؛ آنچه از علم غیب را خدا می داند ،
أَوْلًا وِ بِالذَّاتِ وِ بِالْأَصْلَةِ می باشد و آنچه را که از غیب به دیگری
می دهد ثانیاً وِ بِالْعَرَضِ وِ بِالْمَجَازِ است .

پس بالأخره علم غیب از ذات اقدس او به غیر تجاوز نکرده
است ؛ چون در کسانیکه علم غیب دارند غیریتی نیست ، وجودشان
اندکاکی است و علم غیب خداوند است که در آنها متجلی شده و
ظهور کرده است .

و اینگونه سرایت علم غیب اختصاصی ذاتی هیچ منافی با
بهره برداری پاکان و خوبان ، چون رسولان مرضی و پسندیده نیست ؛

۱- آیه ۲۶ و صدر آیه ۲۷ ، از سوره ۷۲ : الجن

و در عین آنکه بالوجدان ما علوم غیب را در نزد پیامبران و امامان و اولیای خدا کم و بیش می‌یابیم، آن علم غیب منحصرًا اختصاص به ذات اقدس او دارد و بس.

و بنا بر این در عین آنکه از غیب خود به مَنِ أَرْتَضَيْ مِنْ رَسُولٍ می‌دهد، لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ ثابت و در جای متین و استوار خود بر جاست؛ فافهم و تأمل که ادراک این حقیقت عین توحید است.

و مانند آیات واردہ در **تَوْفِی** (میرانیدن) و **خَلْق** (آفریدن) و **رِزْق** (روزی دادن) و **تَأْثِير** (اثر رسانیدن) و **حُكْم** (حکومت کردن و فرمان دادن) و بسیاری دیگر از موضوعات که در قرآن کریم آمده است و در اسلوب قرآن شایع است، که در عین آنکه هر کمالی را از غیر خدا نفی می‌کند، برای خداوند **أَصَالَةً** و برای غیر او با اذن و مشیت او اثبات می‌کند.

و ما بحول الله و قوته در مجلس ششم از مجلد اول همین دوره از «معاد شناسی» بحث کافی در پیرامون این موضوع نموده‌ایم، و مبین داشته‌ایم که: تمام موجودات بهیچوجه من الوجه استقلالاً دارای کمالی نیستند، بلکه خداوند کمالات را به آنها تمیلیک فرموده است؛ پس هر موجودی در عالم مُلک و یا مَلَکُوت هر کمالی دارد اولًا و بالذات مال خداوند است و اختصاص به او دارد و ثانیاً و بالعَرض یعنی به تمیلیک خدا و به اذن و مشیت او، به این موجود داده شده است. و عنوان عَرَضی و مجازی که موجودات در این کمالات دارند هیچگاه اختصاص آن کمال را به نحو ذاتی و اصلی و

حقیقی از ذات اقدس او جل و عز سلب نمی‌کند .
و این معنی در همه جای قرآن به چشم می‌خورد ؛ و حقاً از
معجزات معارف توحیدیه این کتاب الهی است .

و محصل کلام آنکه : هیچگونه عطائی در عالم ربوبیت نیست که
قدرت و أمر را از دست خدا خارج کند و موجب فقر و نقصان او
گردد ، و هیچگونه منعی وجود ندارد که او را مجبور به حفظ چیز
منوع کند و سلطنت او را باطل سازد .

واز آنچه گفتیم دانسته شد که : آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند ،
اگر راجع به روز رستاخیز باشد ، آن را از غیر خدا به نحو استقلال نفی
می‌کند ؛ و آیاتی که اثبات می‌کند ، برای خداوند به نحو اصالت و
استقلال ، و برای غیر او با تمليک و اذن اوست ، پس شفاعت در روز
قيامت با اذن خدا ثابت است ؛ **والحمد لله** .

آنچه تا به حال ذکر کردیم درباره اثبات
شفاعت از نظر قرآن کریم بود ، و اما از نظر
روایات واردہ ، شیعه و عامه بر این مطلب
اتفاق دارند و روایات واردہ را در کتب خود
ضبط و ثبت نموده‌اند .

اما از نظر عامه ، روایات واردہ ، در جمیع کتابهای معتبر آنان
چون صحاح ششگانه («صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح
ترمذی») و «سنن نسائی» و «سنن أبي داود» و «سنن ابن ماجه») و سه
کتاب مشهور و معروف دیگر آنان ، چون «مسند أحمد حنبل» و

ثبت شفاعت
روز رستاخیز
از روایات عامه

«موطأً مالك» و «سنن دارمی» موجود است ، و مفسّرین آنها در کتب تفسیر و حاکم در «مستدرک» و طبرانی در «معجم کبیر» و سیوطی در «جامع الصّغیر» آورده‌اند ؛ و اینک ما چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم : سیوطی از حضرت رسول الله روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند : **شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي**.^۱ «شفاعت من در روز قیامت برای افرادی از امت من است که معصیت کبیره انجام داده باشند.»

و أيضاً : **شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي**.^۲

«شفاعت من در قیامت برای امت من ، نسبت به کسی است که اهل بیت مرا دوست داشته باشد.»

و أيضاً : **شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَقُّ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهَا لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهَا**.^۳

«شفاعت من در روز قیامت حق است ، پس کسی که به آن ایمان نیاورد از اهل شفاعت من نخواهد بود.»

۱- «جامع الصّغیر» حرف شین ، این روایت را از أحمد حنبل و از أبي داود و از نسائي و از ابن حبان و از حاکم در «مستدرک» همگی از جابر بن عبد الله أنصاری ، و نیز از «معجم کبیر» طبرانی از ابن عباس ، و نیز از خطیب در «تاریخ بغداد» از ابن عمر و از کعب بن عُجرة آورده است .

۲- «جامع الصّغیر» حرف شین ، از خطیب در «تاریخ» از أمير المؤمنین علی بن أبي طالب عليه السلام آورده است .

۳- «جامع الصّغیر» حرف شین ، در روایت صحیح از ابن منیع از زیدبن أرقم و مت加وز از ده نفر از دیگر صحابه روایت کرده است .

و ابن حنبل از رسول الله آورده است : **شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهَدَ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا .**^١

«شفاعت من برای کسیست که به **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** از روی اخلاص
گواهی داده باشد.»

و نیز آورده است که : **إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أُشَفَّعَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .**^٢

«من اميد دارم که شفاعت من در روز قیامت پذیرفته گردد.»

و نیز در تفسیر آیه شریفه : **عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا**
آورده است : **فَالَّتِي يَشْفَعُ عَنِ الْمَحْمُودِ** **الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ .**^٣

رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه وسلّم در این آیه مبارکه مقام
محمود را به شفاعت تفسیر کرده‌اند . و گفته‌اند : «مقام محمود
شفاعت است.»

و نیز آورده است که : **وَأُرِيدُ ... أَنْ أُؤْخِرَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأَمْتَى
إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ . وَإِنِّي أَخَرَّتُ عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِأَمْتَى .**^٤

۱- «مسند أحمد حنبل» جلد دوم ، ص ۳۰۷ و ص ۵۱۸

۲- همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۳۴۷

۳- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۴۴۴

۴- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۸

۵- همان کتاب ، ج ۲ ، ص ۳۱۳ ، ص ۴۰۹ ، ص ۴۳۰ ، ص ۴۸۶ ، ص ۴۸۷

۶- همان کتاب ، ج ۳ ، ص ۲۰ ؛ و در روايات شیعه این روایت به لفظ
ادَّخَرْتُ آمده است ، یعنی من ذخیره کردم و نگاهداشتم ، و البته از نقطه نظر
معنی بهتر است . و ممکنست در روايات عامه نیز ادَّخَرْتُ بوده است و ناسخ و
یاراوی ، دال رادر موقع نوشتن فراموش کرده باشد .

رسول خدا فرموده‌اند: «من می‌خواهم تقاضا و خواهش خود را از خدای خودم تأخیر بیندازم، و آن را شفاعت برای امّت خودم در روز قیامت قرار دهم. و عطیه‌ای که به من از ناحیه خدا میرسد، من آنرا برای شفاعت امّت خودم قرار داده‌ام.»

مسلم و دارمی از رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت کرده‌اند که: **أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِي الْجَنَّةِ**.^۱ «من در روز قیامت اولین شفاعت کننده هستم.»

و نیز مسلم آورده است که: **أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ يَسْفَعُ فِي الْجَنَّةِ**.^۲
 «من اولین کسی هستم از مردمان که در بهشت شفاعت می‌کند.»
 و ابن ماجه روایت کرده است که: **يَسْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثَلَاثَةً: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ**.^۳

«در روز قیامت سه طائفه شفاعت می‌کنند: پیغمبران، و پس از آن علماء، و پس از آن شهیدان.»
 و بسیاری از آنها روایت کرده‌اند که خداوند به پیامبر خطاب کرد:

۱ و ۲- «سنن دارمی» مقدمه ۸؛ و «صحیح مسلم» کتاب إیمان ، حدیث ۳۳۲ و ۳۳۰

۳- «سنن ابن ماجه» کتاب زهد ، باب ۳۷ ؛ این روایت را در «خصال» صدوق از طریق خاصه از پدرش از حمیری از هرون از ابن صدقه از جعفر بن محمد از پدرانش از حضرت أمیر المؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم آورده است . («خصال» طبع سنگی ، باب الشّالثة ، ج ۱ ، ص ۷۵)

وَقُلْ تَسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهُ ، وَاْشْفَعْ تَشَفَّعْ !^۱

«هر چه می خواهی بگو که سخن پذیرفتی است ، و هر چه می خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد ، و هر چه می خواهی شفاعت کن که شفاعت مورد قبول است!»

و أَحَمَدَ حَنْبَلَ از أَبَا يَرْبُزَةَ از رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که : إِنَّ مِنْ أُمَّتِي لَمَنْ يَشْفَعَ لِأَكْثَرِ مِنْ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ .^۲

«حقاً که در امت من افرادی هستند که هر یک از آنها در روز قیامت بیشتر از تعداد افراد قبیلهٔ ربیعه و مُضَر را شفاعت می‌کند.» و حاکم در «مستدرک» با إسناد متصل خود از أبوهُرَیْرَه و از حُذَيْفَه يمانی روایت کرده است که آن دو نفر گفته‌اند که : رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته‌اند که : خداوند مردم را در روز قیامت گرد می‌آورد و در آن وقتی که بهشت را نزدیک می‌کنند مؤمنین بر پا می‌ایستند و همگی به نزد آدم أبوالبَشَر علیه الصلوٰة والسلام می‌روند و می‌گویند : ای پدر ما ! بهشت را برای ما باز کن ! آدم در پاسخ می‌گوید : مگر چیزی غیر از گناه پدرتان آدم شمارا

- ۱- «صحیح بخاری» در کتاب توحید باب ۱۹ و ۲۴ و ۳۶ ، و کتاب رفاقت ، باب ۵۱ ، و کتاب أنبياء ، باب ۳ ؛ و «صحیح مسلم» کتاب إيمان ، حدیث ۳۲۲ و ۳۲۷ ؛ و «صحیح ترمذی» در کتاب صفت قیامت ؛ و ابن ماجه در کتاب زهد ؛ و دارمی در مقدمة ۸ ؛ و أَحَمَدَ حَنْبَلَ ، درج ۱ ، ص ۵
- ۲- «مسند أحمد حنبل» ج ۴ ، ص ۲۱۲

از بهشت بیرون کرد !؟ من اهلیت و موقعیت اینکار را ندارم ! به نزد
ابراهیم خلیل الله بروید و از او بخواهید !

مؤمنین به نزد ابراهیم می‌آیند ، و ابراهیم به آنها می‌گوید :
من صاحب این موقعیت نیستم ! من خلیل خدا بودم از پشتِ
پشت پرده ! شما به نزد موسی بروید که خدا با او سخن گفت !
مؤمنین به نزد موسی می‌آیند و موسی به آنها می‌گوید : من
اهلیت اینکار را ندارم به نزد عیسی بروید .

حضرت عیسی می‌گوید : من اهلیت این کار را ندارم به نزد
محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم بروید !

حضرت رسول الله بر پا می‌ایستند و اذن از جانب خداوند
می‌رسد و امانت و رَحِم نیز با آن حضرت فرستاده می‌شوند و بر طرف
راست و چپ صراط می‌ایستند . در این حال اوّلین شما از صراط
مانند سرعت برق عبور می‌کند .

من گفتم : ای رسول خدا ! سرعت برق چیست ؟ حضرت فرمود :
آیا ندیدی که برق چگونه می‌گذرد و عبور می‌کند و در یک چشم بر
هم نهادن بر می‌گردد ؟

واز این گذشته ، مانند سرعت باد ، و سرعت حرکت پرنده‌گان ، و
حرکت با چهارپایان ، اعمال مردم آنها را با سرعت‌های متفاوت از
صراط عبور می‌دهد ؛ و **نَبِيُّكُمْ قَائِمٌ عَلَى الصَّرَاطِ** ؛ رَبُّ سَلَّمْ .^۱
«و پیامبر شما پیوسته بر روی صراط ایستاده است و ندا می‌کند :

۱- «مستدرک حاکم» ج ۴ ، ص ۵۸۸ و ۵۸۹

ای پروردگار من ! سلامت بدار ، سلامت بدار!»

روایات شفاعت
از طریق شیعه
معتبره از حد استفاضه گذشته و به مرحله
تواتر معنوی رسیده است ؛ پس می توان
گفت که مسأله شفاعت اجتماعی است .

شیخ طبرسی فرموده است : «امّت اجماع کرده‌اند بر آنکه برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شفاعت مقبول است ، و اگر چه در کیفیّت آن خلاف نموده‌اند . در نزد ما طائفه امامیّه شفاعت اختصاص به برانداختن مضار و از بین بردن عذاب گناهکاران مؤمنی که مستحق عذابند دارد . و معترض می‌گویند : شفاعت برای گنهکاران نیست ، بلکه برای زیادی منفعت برای مطیعین و تائیین است .

و در نزد ما جماعت امامیّه برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ، و اصحاب برگزیده آن حضرت ، و ائمّه طاهرین از اهل بیت ، و مؤمنین صالح العمل ثابت است . و خداوند تعالی به سبب شفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را نجات می‌دهد ؛ و مؤید این گفتار ، خبری است که وارد شده و امّت آنرا تلقی به قبول کرده است ، و آن گفتار رسول الله است که : **اَدْخُرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِي** . «من شفاعت خود را برای گنهکاران به گناهان کبیره از امّت خود ذخیره نموده‌ام و نگاهداشته‌ام». و نیز آنچه را که در روایات اصحاب ما - رضی اللہ عنهم - مرفوعاً از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کرده‌اند که :

إِنَّى أَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاشْفَعُ ، وَ يَشْفَعُ عَلَيٌّ فَيُشَفَّعُ ، وَ يَشْفَعُ
أَهْلُ بَيْتِي فَيُشَفَّعُونَ ، وَ إِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً لِيُشَفَّعُ فِي أَرْبَعِينَ
مِنْ إِخْوَانِهِ كُلُّ قَدِ اسْتَوْجَبَ النَّارَ ۱.

«من در روز قیامت شفاعت می‌کنم و شفاعت من پذیرفته است، و علی شفاعت می‌کند و شفاعت او پذیرفته است، و اهل بیت من شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان نیز پذیرفته است؛ و حقاً که پست‌ترین مؤمنی که به او شفاعت داده می‌شود، درباره چهل تن از برادرانش شفاعت می‌کند، که هر یک از آنان مستحق آتشند.» ۲

صدقه با سند متصل خود از أنس بن مالک روایت کرده است که او گفت: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ
دَعْوَةٌ قَدْ دَعَاهَا وَ قَدْ سَأَلَ سُؤْلاً؛ وَ قَدْ حَبَّاتُ دَعْوَتِي لِشَفَاعَتِي
لِأَمْتَى يَوْمَ الْقِيمَةِ . ۲

«رسول خدا صلی الله عليه وآلله وسلّم گفته‌اند: از برای هر پیامبری در خواستی است که به آن در خواست از خدا تمتنائی دارد، و مسؤول و حاجت خود را سؤال می‌نموده است؛ و من در خواست خود را پنهان کردم تا شفاعت من برای امّت من در روز قیامت بوده باشد.»

و صدقه نیز از قطّان از سُکّری از جوهری از محمد بن عمار از

۱- «مجمع البيان» طبع صیدا، مجلد ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴

۲- «حصلال» طبع حروفی، ص ۲۹

پدرش روایت کرده است که :

قالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا : الْمَعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقُبْرِ وَالشَّفَاعَةَ .^۱

حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند: هر کس که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم، و بازپرسی و گفتگوی در میان قبر، و شفاعت.

و شیخ طوسی در خبر أبوذر و سلمان روایت کرده است که قالاً:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي مَسْأَلَةً فَأَخَرَّتُ مَسْأَلَتِي لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَفَعَلَ ذَلِكَ - تا آخر حدیث.^۲

«ابوذر و سلمان گفته‌اند که: رسول الله فرموده‌اند: خداوند حق یک سؤال و خواهش مهمی را به من داد، و من آن درخواست را برای شفاعت مؤمنان در روز قیامت به تعویق انداختم، و خداوند قبول نمود.»

و نیز صدوق با سند متصل خود، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : أُعْطِيْتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِيْ : جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسِيْحِدًا وَ طَهُورًا ، وَ نُصِرْتُ بِالرُّغْبِ ، وَ أُحِلَّ لِيَ الْمَغْنِمُ ، وَ**

۱- «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۷۷

۲- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۷ به نقل از «أمالی» شیخ طوسی، طبع سنگی، ص ۳۶

أَعْطِيَتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَأَعْطِيَتُ الشَّفَاعَةَ .^۱

«رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ گفتند : به من پنج چیز عنایت شده است که به هیچکس قبل از من داده نشده است : زمین برای من سجده‌گاه و پاک کننده شد ، و با ترس در دل دشمنان یاری شدم ، و غنیمت برای من حلال شد ، و جوامع کلمات به من اعطاء شد ، و شفاعت به من داده شد .»

و أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بَرْقِيٍّ ، از پدرش ، از حمزة بن عبد الله ، از ابن عمیره از أبو حمزه روایت کرده است که :

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ شَفَاعَةً .^۲

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتند : که برای رسول خدا صلی الله علیه وآلہ شفاعت است .»

و نیز روایت می‌کند از پدرش از فضاله از حسین بن عثمان از أبو حمزه که او گفت : لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ شَفَاعَةٌ فِي أُمَّتِهِ ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيَعَتِنَا ، وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِمْ .^۳

«از برای رسول خدا صلی الله علیه وآلہ شفاعت است در امت او ، و از برای ماست شفاعت در شیعیان ما ، و از برای شیعیان ماست شفاعت در اهل بیتshan .»

و نیز روایت کرده است از عمر بن عبدالعزیز از مفضل یا غیر او ،

۱- «خصال» ، طبع حروفی ، ص ۲۹۲

۲- «محاسن» برقی ، ج ۱ ، ص ۱۸۴

از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر آیه شریفه : فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ ، فرموده‌اند : «شافعین ائمه هستند ، و صدیق از مؤمنین می‌باشند.»^۱

و نیز روایت کرده است از پدرش از قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه ، قال : قَالَ رَجُلٌ لِأبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ لَنَا جَارًا مِنَ الْخَوَارِجِ يَقُولُ : إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمُّ نَفْسُهُ فَكَيْفَ يَشْفَعُ ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .^۲

«گفت : مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد : همسایه‌ای

دارم که از خوارج است و می‌گوید : در روز قیامت همه هم و غم محمد برای خودش است ، پس چگونه می‌تواند شفاعت کند ؟ امام صادق علیه السلام فرمود : کسی از گذشتگان و آیندگان نیست جز اینکه روز قیامت محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه وآلہ است.»

و شیخ طوسی با إسناد متصل خود روایت کرده است از محمد ابن عبدالرحمن از حضرت صادق علیه السلام : قال :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ لَا تَسْتَخِفُوا بِشِيعَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَشْفَعُ لِعَدِيدٍ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ .^۳

۱- تا ۳- «محاسن برقی» ج ۱ ، ص ۱۸۴

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۵۶

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسّل فرمودند : شیعیانِ علی بن ابی طالب را سبک مشمارید ! چون یک تن از آنان چنین قدرتی دارد که در روز قیامت به اندازه تعداد نفرات قبیلهٔ ریبعه و مُضَر ، شفاعت می‌کند.»

عجب است از شفاعت ائمّه معصومین در دنیا تا چه برسد به آخرت ، و چه بسیار از گرفتاریها و معارضاتی که به شفاعت آنها حلّ شده است ؛ ما در اینجا دو داستان از شفاعت حضرت موسی بن جعفر علیهمما السلام و توسل به قبر مبارک آن حضرت بیان می‌کنیم ، تا بر همین اساس نیز شفاعت آن سروران در آخرت روشن شود .

داستان اول راجع به خود این حقیر است ؛ و توضیح آنکه : در ماه مبارک رمضان سنّه یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریّه قمریّه ، برای زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین و اقامت در کربلا معلّی ، از نجف اشرف که محل اقامت دائمی بود ، با عیالات به کربلا مشرّف شدیم ، و اطاقی تهیّه نموده و از برکات حضرت سید الشّهداء علیه السلام بهرمند می‌شدیم . در آن سنّه ، ماه مبارک رمضان در فصل گرما بود ، و عادت من چنین بود که شبها چون کوتاه بود نمی‌خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده می‌خوابیدم ، و سپس وضو می‌گرفتم و عازم حرم مطهر می‌شدم . در حرم تا ظهر می‌ماندم و نماز را بجای آورده به منزل مراجعت می‌کردم .

دوستی داشتم به نام حاج عبدالزّهرا گرعاوی که عرب بود و

مردی متدين و روشن ضمیر و ساكن کاظمین . و گهگاهی به کربلا بخصوص در شباهی جمعه برای زیارت مشرف می شد ، و برای آنکه روزه اش نشکند همان شب پس از زیارت مراجعت می کرد ؛ خداش رحمت کند ، یک سال است که فوت کرده است .

یکی از روزها که من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم که به حرم مطهر مشرف گردم ، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیب مرا گرفته است ، با مشقت و فشار زیاد تا صحن مطهر آمدم ولی هیچ میل به تشرّف نداشتم ، مدتی در گوشة صحن نشستم ، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد ، تا نزدیک ظهر شد .

در این حال ، ناگهان یک حال نشاط و سرور زائد الوصفی در خود مشاهده کردم ، بر خاستم و با کمال رغبت مشرف شدم و کماکان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم .

همان شب مرحوم حاج عبدالزهراء از کاظمین به کربلا مشرف شد ، و گفت : سید محمد حسین ! این چه حالی بود که امروز داشتی ؟ ! قریب ظهر بود که من در حجره خود در بغداد بودم ، و دیدم که حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر می بری ! فوراً سیاره خود را سوار شدم و به کاظمین آمدم و برای رفع این حال تو حضرت موسی بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم ، حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد .

داستان دیگر از مرحوم آیة الحق و اليقین آیة الله العظمی آقای سید جمال الدین گلپایگانی تغمدہ الله بر حمته است . ایشان از مردان

پاک و منزه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حق متعال بودند . مردی متین و استوار و مراقب و می‌توان اورا جمال السالکین إلى الله تعالى نام برد . اعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمل و ایثار و زهد و مراقبت و سعه نفس و دانش قوی بود .

حقاً سیمای او نمونه ظاهر و بارزی از علماء راستین ، و مشایخ طائفه حقه مذهب جعفریه بود . و آئینه و آیتی از سیر و سلوک ائمه طاهرين سلام الله عليهم أجمعين ، و یاد آورنده خدا و عالم آخرت بود .

هنوز چشمان اشک آلود آن مرحوم برای آشنایان ، و نالهها و سوزهای شبانه برای همسایگان که در محله حُویش نجف اشرف بودند حکایاتی است شنیدنی . تا این سنه که یکهزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه است بیست و دو سال است که رحلت نموده ، (رحلت ایشان در بیست و نهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه اتفاق افتاد) و مقبره ایشان در وادی السلام نجف است ؛ رحمة الله عليه رحمة واسعة .

نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت که : عَاشَ سَعِيدًا وَ مَاتَ سَعِيدًا . زیرا تمدنی حرکت به سوی خدا ، و رفع حجابهای ظلمانی و نورانی ، و پیوستن به لقاء الله من جميع الجهات ، و ادراك مقام فناء و اندکاک أنایت در ذات اقدس حضرت حق سبحانه و تعالی اوّلین برنامه روش و منهاج او بود ؛ و دعای اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا

الْتَّجَاهِيَّ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ ، وَ الْإِنَابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ ، وَ الْإِسْتَعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ ،^۱ نه تنها ورد زبان ، بلکه حال نفس ، و تحقق و شهود دل تابناک و ضمیر منورش بود .

پیوسته صحیفه سجادیه در مقابل او روی کتابهای مطالعه بود ، و از مناجات خمسه عشر حضرت سجاد بسیار لذت می‌برد و غالباً آنها را می‌خواند و از حفظ بود ، و بالاخص به مناجات هشتم که مناجات مُریدین است بسیار عشق می‌ورزید .

اطاق مطالعه همیشگی ایشان در بیرونی و طبقه فوقانی و اطاق محقری بود ، و بالاخص در تابستان گرم نجف سخت و مشکل بود . گرفتاریها و شدائند از اطراف و اکناف روی آور بود ، و در این اواخر به کسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جراحی پرستات نموده و روی تخت افتاده ، و ادرار بوسیله لوله‌ای در ظرفی زیر تخت می‌ریخت . و قرض ایشان چه برای امرار مخارج شخصی ، و چه برای طلاق به حد اعلی رسانیده بود . و خانه مسکونی خود را به چهار صد دینار عراقی به جهت مصرف یک عمل جراحی که برای یکی از ارحمشان پیش آمد کرده بود ، به رهن گذاشته بودند ، و از جهات داخلی منزل نیز ناراحت و در شدائید بسر می‌برد .

۱- از ادعیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که در سجده تکرار می‌نمودند و ترجمه‌اش اینست : «بار پروردگارا ! به ما روزی کن که پهلو از این خانه غرور دنیا تهی کنیم ، و به سوی خانه جاودان آخرت مجданه دل دهیم ، و استعداد مرگ را قبل از رسیدن آن به ما عنایت فرما .»

این حقیر در هفته یکی دوبار به خدمتش می‌رسیدم و تا اندازه‌ای برای من گفتگو داشت. در این حال که یک روز وارد شدم دیدم: در حالیکه به پشت روی تخت افتاده، و سر از هشتاد سال گذشته است، صحیفه کوچک خودرا می‌خواند و اشک می‌ریزد و در عالمی از سور و بهجهت و نشاط و لذت است که حقاً زبان از وصف آن عاجز است. کانه از شدت انس با خدایتعالی، در پوست نمی‌گنجد و می‌خواهد به پرواز در آید.

سلام کردم، گفت: بنشین! ای فلانکس از حالات من که تو خبر داری (ودر اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها: از مرض و جراحی، و تنهائی، و ناملایم بودن وضع داخلی، و هوای گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غیرها).

عرض کردم: آری! و سپس با یک تبسم مليحی رو به من کرد و فرمود:

من خوشم، خوش؛ کسیکه عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

باری، یک روز برای ما نقل می‌کرد که در مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و بدین کیفیت بود که نفس خود را افاضه کننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می‌دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد، و من مُعطی و مُفیض فیض وجود به ماهیّات امکانیه و قوالب وجودیّه هستم.

این حال من بود ، و از طرفی علماً و اجمالاً نیز می‌دانستم که این حال صحیح نیست ؛ چون خداوند جل و علا مبدأ همه خبرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ماسوی .

چند شبانه روز اینحال طول کشید ، و هر چه به حرم مطهر حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام مشرّف شدم و در باطن تقاضای گشايش نمودم سودی نبخشید ، تصمیم گرفتم به کاظمین مشرّف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد .

هوا سرد بود ، به سوی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیهمما السلام از نجف عازم کاظمین شدم ، و چون وارد شدم یکسره به حرم مطهر مشرّف شدم . هوا سرد و فرش‌های جلوی ضریح را برداشته بودند ، سرِ خود را در مقابل ضریح روی سنگ‌های مرمر گذاشتم و آنقدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ‌های مرمر جاری شد .

هنوز سر از زمین بر نداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد ، و فهمیدم که من کیستم ؟ من چیستم ؟ من ذرّه‌ای هم نیستم ، من بقدر پر کاهی قدرت ندارم ؛ اینها همه مال خداست و بس ، و اوست مفیض علی الإطلاق ، و اوست حی و حیات دهنده ، و عالم و علم بخشنده ، و قادر و قدرت دهنده ، و رازق و روزی رساننده ؛ و نفس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق .

در اینحال بر خاستم و زیارت و نماز را بجای آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم ، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حی و قادر در تمام عوالم می دیدم ، تا یکبار که به حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شدم ، در وقت مراجعت به منزل ، در میان کوچه هالی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشت . این یک حالی بود که امیر المؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر علیهم السلام عالی تر و دقیق تر بود ، و آن حال مقدمه حصول اینحال بود .

اینها همه شواهد زنده ایست از شفاعت آن سروران و امامان ، ولی البته باید محکم گرفت و دست بر نداشت ، و مانند مرحوم آقا سید جمال الدین سرِ مسکنت و مذلت در آستانشان فرود آورد ، تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند .

جز تو ره قبله نخواهیم ساخت	گرنوازی تو که خواهد نواخت؟
یار شو ای مونس غمخوارگان	چاره کن ای چاره بیچارگان
درگذر از جرم که خواهند هایم	چاره ما کن که پناهنده هایم
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی به که رو آوریم

لَنْ أَبْرَحَ الْبَابَ حَتَّىٰ تُصْلِحَوْعِوْجِي
وَ تَقْبَلُونِي عَلَىٰ عَيْبِي وَ نُّنْهَصَانِي^۱

۱- «از این در ، روی نمی گردانم و نمی روم تا زمانی که شما کثی مرا اصلاح کنید ! و با همه عیب و نقصانی که دارم مرا بپذیرید!»

فَإِنْ رَضِيْتُمْ فَسِياعِزَّى وَ يَا شَرَفِي

وَ إِنْ أَبِيْتُمْ فَمَنْ أَرْجُو لِغُفرانِي^۱

ای در تو مقصود ما	وی رخ تو شاهد و مشهود ما
نقد غمت مایه هر شادئی	بندگیت به ز هر آزادئی
مسکن ما منزل ما جای ماست	کوی تو بزم دل شیدای ماست
عشق تو مکنون ضمیر من است	خاک سرای تو سریر من است
ای غمت از شادی احباب به	در تو از داروی اصحاب به
کوه غمت سینه سینای من	روشنی دیده بینای من ^۲

- ۱- «بنابراین اگر راضی شدید از من پس به به از این عزّت و شرف ! و اگر خودداری نمودید ، پس من به که برای غفران گناه خود امیدمند باشم؟»
- ۲- تمام این ابیات پارسی و عربی را مرحوم محدث قمی در «نفثة المصدور» طبع سنگی ، ص ۱۷ و ۱۸ به مناسبت احوال اصحاب سید الشهداء عليه السلام شاهد آورده است .

مجلہ شخصیت و کیم

شناخت کنندگانِ روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ . (آية هشتاد و ششم ، از سوره زخرف : چهل و سوّمين
سورة از قرآن کریم)

«اختیار و حق شفاعت را ندارند آن کسانیکه غیر از خدا را
میخوانند ؛ فقط حق شفاعت برای خداشناسانی است که در مرحله
حق و به حق شهادت دهند و بر خصوصیات شهادت کاملاً علم و
اطلاع داشته باشند.»

ما در این بحث میخواهیم بدانیم که شفیعان چه کسانی و چه
چیزهایی هستند ؟ و بطور کلی آنچه در دنیا و آخرت موجب شفاعت
انسان میشود چیست ؟

سابقاً دانستیم که شفاعت بر دو گونه است: تَكْوينيَّه و تَشريعيَّه . و اینک شفاعت تشریعیَّه را به دو بخش قسمت می‌کنیم : بخش اول شفاعت تشریعیَّه‌ای که در دنیا برای انسان تحقق می‌پذیرد ، و بخش دوم شفاعت تشریعیَّه‌ای که در آخرت متحقق می‌گردد ؛ و بنا براین ما باید در سه موضوع بحث کنیم :

اول در شفاعت تکوینیَّه ، دوم در شفاعت تشریعیَّه واقع در دنیا، سوم در شفاعت تشریعیَّه واقع در آخرت .

اما شفاعت تکوینیَّه چون عبارت است از وسائل فیما بیننا و بین الله تعالیٰ ، و همچنین بین خدا و تمام موجودات و مخلوقات ، و اسباب واقع در راه تحقق بخشیدن موجودات ، و اعطاء وجود به ماهیات امکانیَّه و قالب‌های خارجیَّه ، و بطور کلی هر چه در وسط قرار گیرد و واسطه برای گسترش نور توحید خداوند متعال در عوالم امکان گردد ؛ ما در اینجا از بسط سخن ، چون متعلق به مباحث معاد نیست خودداری می‌کنیم و خوانندگان ارجمند را به تفسیر «المیزان» جلد اول ، ص ۷۷ تا ۸۲ که درباره استناد علل مادیَّه به خداوند تعالیٰ است ، و به جلد دوم آن تفسیر از ص ۱۸۰ تا ۱۹۳ که درباره تأثیر بعضی از اعمال بر خارج و ارتباط بین اعمال و حوادث خارجیَّه است ، و به جلد بیستم از ص ۲۸۵ تا ۲۸۳ که درباره وساطت فرشتگان در تدبیر امور خارجیَّه است ، و نیز به رساله شریفه و نفیسه خطی صاحب این تفسیر حضرت استاد گرامی آیة الله علامه طباطبائی مُدَّ ظلَّهُ العالیٰ که موسوم است به رسالهُ الْوَسَاطَةِ الْمَوْجُودَةِ بَيْنَ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ نَشَأَةِ الطَّبِيعَةِ،^۱ ارجاع میدهیم .

و اینک وارد در بخش اوّل شفاعت تشریعیه که
در دنیا تحقّق دارد می‌شویم . بطورکلی هر
چیزی که در دنیا موجب مغفرت انسان و قرب
او بسوی حقّ تعالی می‌شود ، آن شفیع است که بین بنده و حضرت
حقّ واسطه می‌شود و موجب غفران ذنوب و سیئات میگردد .
از جمله آنها توبه است که در بسیاری از آیات کریم ، مارا بدان
دعوت کرده است :

قُلْ يَعْبُدُونَ اللَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الْذُنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الْرَّحِيمُ * وَ أَنْبِيُوا إِلَيْ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلٍ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنَصَّرُونَ .^۲

«بگو: ای بندگان من ! که بر عمرها و جان‌های خود اسراف کرده
و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده‌اید ، از رحمت
خداآوند مأیوس نباشید ! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد ؛ و
اوست بخشنده گناهان و مهربان .

۱- این رساله با شش رساله دیگر که درباره ذات خدا و اسماء خداوند و
افعال خداوند ، و انسان قبل الدّنیا و فی الدّنیا و بعد الدّنیا است ، به رسائل سمعه
توحیدیه علامه طباطبائی مدّ ظله العالی معروف است . این رسائل هنوز به طبع
نرسیده است ، و اینجانب در اوقاتی که در بلده طبیه قم مشغول به تحصیل بودم
از روی نسخه خطی علامه برای خود استنساخ نموده‌ام .

۲- آیه ۵۳ و ۵۴ ، از سوره ۳۹ : الزَّمَر

و بازگشت کنید بسوی پروردگار تان ، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآئید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد ، و در اینصورت هیچگونه یاری نشوید!»

و البته از جمله انواع توبه ، توبه از شرك است ؛ پس بنابراین هر کس که توحید بیاورد گناه شرکش آمرزیده می‌شود و خود همین توحید ، توبه است ؛ و آیه مبارکه *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ*^۱ معنایش این نیست که هر کس مشرک باشد ابداً توبه او از شرك قبول نمی‌شود و مورد غفران خدا قرار نمی‌گیرد ؛ بلکه معنایش اینست که هر کس مشرک باشد و با شرك باقی بماند و از دنیا برود ، مورد مغفرت واقع نمی‌شود .

پس یکی از شفعاء انسان ، خود توحید است که موجب آمرزش شرك اوست .

واز جمله آنها ایمان است که موجب مغفرت از کفر است :

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَ ءامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتَكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ غُفْرُورٌ رَّحِيمٌ^۲.

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، در تقوی و عصمت الهی درآئید ! و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره و نصیب از رحمتش به شما عنایت کند ! و برای شما نوری قرار دهد که با آن سلوک

۱- صدر آیه ۴۸ و ۱۱۶ ، از سوره ۴ : النساء

۲- آیه ۲۸ ، از سوره ۵۷ : الحیدد

کنید! و گناهان شما را بیامزد! و خداوند آمرزنده و مهربان است.».

واز جمله آنها عمل صالح است که موجب مغفرت از اعمال طالح است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ.^۱

«خداوند به کسانیکه ایمان آوردهاند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی را داده است.»

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَقْوَا اللَّهَ وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.^۲

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در حفظ و مصونیت الهی در آئید!

و بسوی پروردگار وسیله‌ای بجوئید!»

چون بجا آوردن اعمال صالحه برای تقریب به خداوند متعال، وسیله‌ای برای غفران و شفیعی است برای گناهان.

واز جمله آنها قرآن کریم است که هر کس به او عمل کند، قرآن او را در قرب بسوی خداوند یاری و شفاعت میکند و او را به خیرات رهبری میکند و در راه مستقیم، پویا بسوی خدا قرار میدهد و از تاریکیها نجات میبخشد:

قَدْ جَاءَكُم مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ وَ سُبْلَ الْسَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

۱- آیه ۹، از سوره ۵: المائدہ

۲- قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۵: المائدہ

يَهْدِيهِمُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .^۱

«به تحقیق که از طرف خداوند برای شمانور و کتاب آشکاری آمد، که خداوند بواسطه آن هر کس را که طالب مقام رضای او باشد، به راه‌های سلام رهبری میکند و از ظلمات به اذن خود خارج نموده، و داخل در نور می‌نماید و بسوی صراط مستقیم هدایت می‌نماید.» و از جمله آنها هر چیزی است که ارتباط با عمل صالح داشته باشد؛ مانند امکنه شریفه و ایام مبارکه و قبور ائمه و انبیاء و اولیاء و علماء و مساجد، که هر یک از آنها و نظائر آنها به نوبه خود شفیع انسانند.

و از جمله آنها پیغمبران و فرستادگان خداوند هستند که به جهت آنکه برای امت‌های خود استغفار می‌کنند، خداوند از گناهان امت آنها میگذرد و مورد آمرزش خود قرار میدهد:

وَلَوْ أَتَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ أَسْتَغْفِرَ لَهُمُ الْرَّسُولُ لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَحِيمًا .^۲

«و اگر امت تو در وقتی که به خود ستم نموده‌اند و به جانهای خود ظلم روا داشته و مرتكب گناهی بزرگ شده‌اند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب مغفرت میکردند و رسول خدا نیز برای آنان طلب مغفرت میکرد، هر آینه خداوند را تواب و آمرزنده گناهان و مهربان می‌یافتند.»

۱- ذیل آیه ۱۵ و آیه ۱۶، از سوره ۵: المائدہ

۲- قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۴: النساء

و از جمله آنها ، ملانکه آسمانها و زمین هستند که برای مؤمنین

طلب غفران و آمرزش می نمایند :

**آلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ، يُسَيِّدُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءاْمَنُوا رَبَّنَا وَ سِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً
وَ عِلْمًا فَآغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ آتَبُّعُوا سَيِّلَكَ وَ قَهْمَ عَذَابَ الْجَحِيمِ . ۱**

«آن دسته از فرشتگانی که عرش خدارا حمل می کنند و آن دسته

از فرشتگانی که در اطراف عرش هستند ، با حمد پروردگار خود
تسبیح می کنند ، و به خداوند ایمان دارند ، و برای کسانیکه ایمان
آورده اند طلب مغفرت می نمایند .

و میگویند : بار پروردگارِ ما ! تو از علم و رحمت خود در هر چیز
جای گرفتی ! پس بیامز کسانی را که توبه کرده اند و از راه بسوی تقریب
تو پیروی نموده اند ؛ و آنان را از عذاب جحیم رهائی بخش !»
**تَكَادُ الْسَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرُنَ مِنْ فَوْقِهِنَ وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَيِّدُونَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ
الْرَّحِيمُ . ۲**

«نژدیک است که آسمانها از فرازشان شکافته شوند و فرشتگان
با حمد خداوند پروردگارشان را تسبیح گویند و طلب غفران و آمرزش
کنند برای کسانیکه روی زمین هستند که ، هان ای بندگان آگاه باشید
که خداوند غفور و مهربان است !»

۱- آیه ۷ ، از سوره ۴۰ : المؤمن

۲- آیه ۵ ، از سوره ۴۲ : الشوری

و از جمله آنها ، مؤمنین هستند که با استغفار و طلب آمرزش خود ، که برای خود و برادران ایمانی خود می‌نمایند ، موجب غفران شده ، در واقع شفیع میگردند ؛ چنانکه خداوند از زیان آنها در قرآن کریم یاد میکند که :

وَآعْفُ عَنَّا وَآغْفِرْ لَنَا وَآرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَيْنَا فَآنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ .^۱

«ما را مورد عفو و گذشت خودت قرار بده ! و ما را بیامرز و بر ما رحمت بفرست ! تو ولی و صاحب اختیار و مدبر ما هستی ! پس ما را بر گروه کافران یاری عنایت بفرمای!»

از جمله دسته شفعاء ، شفیعان در روز قیامت شفاعت تشریعیه هستند ؛ او لاً باید بطور کلی بدانیم که وجه روز قیامت امتیاز آنان در روز قیامت از سائر افراد چیست ؟ و دارای چه مزايا و خصوصیاتی هستند که میتوانند در روز رستخیز شفاعت کنند ؟ و ثانیاً در یکایک از جماعاتی که در آن روز شفیعند بحث کنیم .

در قرآن مجید داریم : مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ .^۲

«کیست آن کسی که شفاعت کند در نزد او مگر به اذن او ؟ او میداند آنچه را که در برابر آنها و آنچه را که پشت سر آنهاست .»

۱- ذیل آیه ۲۸۶ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

و نیز داریم : وَ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ .^۱

«و شفاعت در نزد او سودی ندارد ، مگر برای آن کسیکه خداوند به او اذن در شفاعت را داده است.»

از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت در روز قیامت حتماً مستلزم اذن و اجازه خدادست و بدون اذن او اصلاً صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا در حصر بین نفی و اثبات با دو جمله استثنائیه ، شفاعت را مختص به مأذونین نموده است ؟ حال باید دید که مراد از اذن چیست ؟ و مأذونین کدام طائفه‌ای هستند ؟

و نیز داریم : يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا .^۲

«روز بازی‌پسین ، شفاعت کردن در نزد او ثمری ندارد ، مگر برای آن کسیکه خداوند رحمن به او اذن در شفاعت را داده باشد و سخن او را پسندیده باشد.»

در این آیه می‌بینیم که قول مرضی یعنی گفتار پسندیده را با اذن آورده است . و میدانیم که رضایت خداوند به گفتار او همان اذن خدادست ؛ به معنای آنکه قول او که همان شفاعت اوست در نزد خداوند مورد رضایت قرار گیرد .

و چون این آیه را مقایسه کنیم با آیه :

يَوْمَ يَقُومُ الْرُّوْحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ

۱- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سأ

۲- آیه ۱۰۹ ، از سوره ۲۰ : طه

آلَّرَّ حَمْنُ وَ قَالَ صَوَابًا .^۱

«روز بازپسین ، روزی است که روح و فرشتگان در صفّ می‌ایستند و قیام دارند . و هیچکس ابداً سخنی ندارد ، مگر آن کسیکه خداوند رحمن به او اذن داده باشد ، و او سخن به راستی و درستی گوید».

از این مقایسه می‌فهمیم که قول مرضی همان قول صواب است؛ یعنی گفتار پسندیده و مورد رضایت حضرت حق جل و عز ، همان گفتار راست و درست است؛ پس شفیعان باید گفتارشان راست و پسندیده خدا باشد .

و ما در فصل شهادت بر اعمال سابقًا گفتیم که : مرجع این گفتار صواب به این است که اعمال عاملین به شخص شاهد منتهی گردد و به او ملحق شود؛ یعنی شاهد بواسطه حضور و وساطتش در افاضه فیوضات الهیه ، واسطه فیض قرار گیرد و رابط بین حضرت حق و شخص مشهود له و مشهود علیه باشد؛ و مرجع این واقعیت به این است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شهادت بر اعمال شخص شاهد را تمکین دهد ، که به حقائق اعمال علم پیدا کند و حضور در واقعه داشته باشد .

زیرا میفرماید : وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْشَّفَاعَةَ إِلَّا
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۲

۱- آیه ۳۸ ، از سوره ۷۸ : النَّبِيُّ

۲- آیه ۸۶ ، از سوره ۴۳ : الرُّخْرُف

«دارای مقام شفاعت در نزد خداوند نمی‌شوند کسانیکه غیر از خدرا را می‌پرستند ؛ و فقط کسانی مالک شفاعتند که آنها به حق شهادت دهنند و علم و اطلاع به کیفیّت واقعه داشته باشند.» و بنابراین از این آیه به دست می‌آید که : مقام شفاعت مستلزم مقام شهادت گواهان است ، پس شفاعت از آن کسانی است که علم داشته باشند و شهادت به حق دهنند ؛ و چون از آیه قبل دانستیم که شفاعت از آن کسانی است که اذن داشته باشند و قولشان راستین و پسندیده باشد ، پس شفاعة مرضی القول ، همان شهدائی هستند که به حق گواهی دهنند و شهادتشان از روی علم و اطلاع باشد .

و چون خداوند در تملک شافع ، مقام شفاعت را ، دو قيد ذکر کرده است يکی علم و دیگری شهادت به حق نه باطل ، و از طرفی مراد از شهادت ، در مرحله تحمل و در مرحله اداء می‌باشد ، و باید شهادت دهنده‌گان تحمل شهادت را نیز بنمایند ، بنابراین باید در واقعه حضور وجودی و شهودی داشته باشند ؛ پس شفیعان که همان شهیدانند کسانی هستند که بر اعمال سیطره داشته و بر مکنون حقائق کردار و سرائر بجا آورندگان آن باید مطلع باشند .

حالا ببینیم که این طائفه‌ای که حضور بر اعمال دارند و گفتارشان مرضی خداست ، چه طبقه‌ای هستند ؟

چون آنها مرضی خدا هستند در گفتار ، و از طرفی چون رضا تعلق نمی‌گیرد به چیزی مگر از جهت آنکه آن چیز از جهت کمال ، کامل باشد ؛ پس گفتار پسندیده در نزد خدا کمال گفتار است و آن

گفتار صواب است.

و از طرف دیگر چون میدانیم گفتار از آثار ذات است و تا ذاتی کمال نپذیرد و مراتب استکمالیه خود را طی نکند فعل او کامل نمی‌شود، و کمال فعل متربّب بر کمال مبدأ و ذات آن فعل است، پس کسانیکه در گفتارشان مورد رضاقرار بگیرند، حتماً در ذاتشان نیز مورد رضای خداوند قرار می‌گیرند، پس مرضی در فعل مرضی در ذات است. و مأذونین خدا برای شفاعت که گفتارشان مورد رضای او قرار دارد، احاطه علمی به موجودات دارند و از نظر ذات و حقیقت نیز مرضی و مطهرند.

البته عکس این مسأله صادق نیست؛ زیرا ممکن است کسی ذاتش مرضی و پسندیده باشد، ولی فعلش و اثرش مرضی نباشد؛ بواسطه بعضی از پرده‌ها و مانع‌ها که وارد شده و فعل را گرد آلوده نموده است.

و حاصل کلام آنکه شافعین در روز قیامت،
هم در ذات و هم در گفتار، مرضی و
پسندیده خدا هستند، و کمال آنها و کمال
گفتار آنها، شهادت بر اعمال میدهد؛ کمالی که در آن شائبه نقص و
خطا نیست و قول صواب و مرضی است. و به عبارت دیگر علمشان
علم خدادست و مخلوط با شباهات اوهام و خطای خیالات و افکار
نفسانی نیست؛ پاک و پاکیزه و از هر جهت منزه و مطهر است.
و چون چنین علمی که پاک و خالص باشد و از زنگار افکار

حقیقت مقام شفیع

فناه فی الله است

نفسیه عاری و منزه باشد ، اختصاص به حضرت حق دارد ، تبارک و تعالی ؟ و به مقداری که خدا بخواهد از این علم نصیب فرموده است و علوم تراویش از علم خداست و حقیقت علم مختص به خداست و هیچ موجودی را از نزد خود از علم بهره‌ای نیست ؛ و لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ .^۱ « و به هیچ چیز از علم خدا محیط و واقف نمی‌شوند مگر به آن قدری که بخواهد ».

پس آنها فناء در ذات احادیث پیدا کردند ، و با علمشان نیز فانی شده‌اند ، و علم خداوند که بدون هیچ‌گونه خطای است در آنها متجلی شده است ؛ آری پیامبران و سابقین از پسندیدگان و مرضیون عندالله که مقرّبان درگاه حضرت حقند ، همه‌گونه علم را از خود نفی می‌کنند ، و آنها در وقت تخاطب با خداوند می‌گویند : ما ابداً علم نداریم !

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ أَرْسَلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمَ الْغُيُوبَ .^۲

« در روز قیامت خداوند که پیغمبران را جمع می‌کند و از آنها می‌پرسد که امّت‌های شما به شما چه پاسخ دادند ؟ آنها در جواب می‌گویند : ما ابداً علم نداریم ، و تو فقط علام الغیوب هستی ! » باید بدانیم که چرا آنها هرگونه علمی را از خود نفی می‌کنند ، گرچه به مقدار مختصری باشد ، با آنکه بدون شک و تردید آنان در

۱- قسمتی از آیة ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیة ۱۰۹ ، از سوره ۵ : المائدة

دنیا دارای علومی بوده‌اند و علوم آنها استوارتر و راستین تر و اساسی‌تر و بیشتر از سائر علوم مردمان دیگر بوده است؟ برای آنکه آنان به مقام و درجه‌ای رسیده‌اند که حقاً خداوند را منبع و معدن علوم می‌بینند، حجاب کثرات عالم از برابر دیدگان و چشم باطن آنها برداشته شده، به مقام توحید و معرفت رسیده‌اند، و بنابراین نسبت دادن علوم به خودشان، برای آنها غلط است؛ علم اختصاص به ذات حق دارد که در آنها تجلی کرده است.

آنان بر طهارت ذاتی و اصیل و اصلی خود باقیمانده‌اند و به عهد و میثاق خود با خداوند وفا نموده‌اند و بنابراین حقاً علمشان علم خداست، براساس تعهّدی که خدا فرموده، و آنان از آن جاده طهارت و عبودیّت محضه بقدر سرسوزنی تخطی و تجاوز نکرده‌اند. علم پروردگار که به آنها تابیده، امانتی است از جانب خداوند، ابداً آن را به خود نسبت نمیدهند تا صد در صد، دربسته و سربسته و مهر و موم کرده شده به صاحب‌ش تحويل دهند؛ و بنابراین مقام شفاعت که مستلزم شهادت و راستی گفتار و علم و شهود و وجودان است، بر اساس آن میعاد و میثاق است.

لَا يَمْلِكُونَ الْأَشْفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ آلِ رَحْمَنِ عَهْدًا.

«و قدرت و سلطنت بر شفاعت ندارند، مگر آن کسیکه در نزد خداوند رحمن اتّخاذ میعاد کرده است.»

و بر همین اصل متین می‌بینیم: آن پیامبران، مورد سؤال

خداؤند را که اجابت امّت‌های خودشان است از غیب می‌شمرند و علم به غیب میدانند ، و بر این اصل از خود نفی کرده و اختصاص به خدا میدهند . و این همان علم فنائی است که در بحث شهادت گفته شد که این قسم از علم ، غیر از اقسام علوم ماست و از دائرة افکار و احساسات خارج است .

و نیز معلوم می‌شود که در تفسیر آیه : وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ باید گفت این شفاعت که بر پایه شهادت است ، و آن شهادت بر پایه شهود و حضور حق و علم به مغایبات است ، بدون فناه فی الله تحقق نخواهد پذیرفت .

و بر همین اساس نیز روشن می‌شود که شفاعت یک نوع تصرّف در اعمال و تبدیل سیّئات به حسنات ، و یا ازاله سیّئات ، و یا کفاره و غفران یعنی حجاب و پوشش بر روی گناهان است ؟ و از همین جهت است که خداوند به خودش نسبت داده است در آنجا که فرماید :

ثُمَّ أَسْتَوْيَ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلَيْٰ وَ لَا شَفِيعٌ ۚ^۱

«پس خداوند بر عرش استیلا یافت ، و نیست از برای شما غیر از خداوند هیچ ولیّی و هیچ شفیعی».

و این مطلب مؤید همان کلام ماست که در مقام و منزلت شفیع گفتیم که شفاعت بدون فناه فی الله صورت نمی‌گیرد ؛ و نیز این

۱- قسمتی از آیه ۴ ، از سوره ۳۲ : السَّجْدَة

مطلوب از گفتار دیگر خداوند متعال خوب واضح و مبین میگردد ، آنجا که فرماید :

وَ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذْنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَ هُوَ أَعْلَمُ الْكَبِيرُ .

و شفاعت نزد پروردگار ثمری ندارد مگر برای کسیکه درباره او اذن شفاعت داده شده است ؛ تا زمانی که خوف و دهشت از دلهای آنها برداشته شود ، به آنها می‌گویند : پروردگار شما چه گفت ؟ ! در پاسخ جواب میدهند که : حق گفت ؛ و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله .»

چون فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ به معنای کشف فزع و دهشت و صعقی است که موجب می‌شود انسان از خود غیبت کند و به حال بیهوشی و بُهْت در آید ، و چون این دهشت برداشته شود و از حال بیهوشی و بُهْت به هوش آیند و توجه کنند ، یعنی در اوّلین وهله بعد از فناء و نیستی و غیوبت عالم کثرات و نفس ؛ در پاسخ می‌گویند : خداوند حق گفت . پس شفاعت بعد از مقام فناء حاصل میگردد .

و چون آیه : ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفَاعَيْ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ^۲ را با آیه سابق الذکر : ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ مقایسه کنیم ، می‌بینیم که سیاق

۱- آیه ۲۳ ، از سوره ۳۴ : سباء

۲- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس : « و پس از آن بر عرش استیلا یافت ؛ خداوند تدبیر امر را میکند ، هیچ شفیعی نیست مگر با اذن خداوند . »

این دو آیه یکی است و به جای مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٌ،
جمله: مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ قرار دارد؛ و چون تمیلیک
خداآوند شفاعت را به غیر خود، بعد از تحقیق اذن می‌باشد، استفاده
می‌شود که بعد از اذن، فعل شافع در شفاعت خود، فعل خدای
سبحانه و تعالی می‌شود.

پس بواسطه این اذن، شخص شفیع مقام فناء محض پیدا
می‌کند، و اذن خدا ارتقاء درجه انسان است به مقام معرفت و توحید
که مستلزم فناء است.

و بنابراین، در عین حالی که غیر از خداوند شفیعی نیست،
کسانی به اذن خدا شفاعت می‌کنند، یعنی شفاعتشان عین شفاعت
خداست و غیریت و دوئیتی نیست تا معنای غیر متحقق گردد.

و صریحتر از این آیه، آیه مبارکه در سوره بقره است:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ.

زیرا میفرماید: کیست که شفاعت کند، مگر به اذن خدا. و بعد
میفرماید: خدا میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر
آنهاست؛ یعنی چون فقط خداوند علم به ما کان و ما یکون دارد،
شخص شفیع نیز بواسطه اذن، چنین علمی پیدا میکند و براین اساس
تحمل شهادت و سپس اداء شهادت می‌نماید؛ به علت آنکه فانی
است و شخص فانی علمش علم خدادست، و اذن همان مقام
فناست؛ و اگر اینطور نباشد، بین جمله مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا

بِإِذْنِهِ وَ بَيْنَ جُمْلَةٍ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ هِيَّاْ چگونه ارتباطی پیدا نمی‌شود ، در حالیکه این جملات آیه الکرسی ، که از عجایب آیات قرآن در توحید و معارف حقّه حقيقة الهیّه است ، چون زنجیر بهم پیوسته ، و جملگی معنای واحدی را که حقیقت توحید است بیان می‌کنند . و علاوه دانستیم که اذن همان رضاست و رضای خداوند به چیز غیر کامل تعلق نمی‌گیرد و چیزی که در آن شائۀ دوئیت و بینوت باشد و صبغۀ غیریت را از دست نداده و به مهر عبودیت نشان نیافته باشد ، مورد پسند و رضای او نیست .

حقیقت مقام
رسول الله در شفاعت

و البتّه مقام حضرت رسول الله : محمد
ابن عبدالله صلی الله عليه وآلہ وسلم در
فناء فی الله و بقاء به حضرت حقّ
سبحانه و تعالى به قدری رفیع و عالی است و به قدری دارای سعه و
گنجایش و عمومیّت است که تمام انبیاء و مرسیین زیر نگین آن
حضرت بوده و مورد شفاعت او هستند .

و این مقام ، درجه و رتبه اعتباری نیست ، بلکه واقعیّت و موجودیّتی است که موهبةً و اكتساباً ، خداوند به آن حضرت عنایت کرده است ؟ و این همان رحمت واسعه حقّ است و نَفَس رحمانیّه و حجاب اقرب ، که محمود مطلق است .

و این حقیقت را میتوان از آیات قرآن کریم استفاده کرد ، زیرا از طرفی داریم :

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنَصَّرُونَ * إِلَّا مَنْ
رَحْمَ اللَّهُ .^۱

«روزی است روز رستاخیز که هیچ دوستی و صاحب ارتباطی نمی‌تواند دوست و صاحب ارتباط با خود را بی‌نیاز کند، به هیچوجه من الوجهه. و مردم به هیچوجه مورد نصرت و یاری واقع نمی‌شوند، مگر آن کسی که مورد رحمت خدا قرار گیرد.»

و این رحمت استثناء شده، همان اذن و اجازه‌ای است که در آیات دیگر استثناء شده است. و بدین جهت به دست می‌آید که آنچه را که ما شفاعت می‌نامیم به رحمت قائم است، و حقیقت اذن رحمت است و موجب شفاعت.

و این معنی را میتوان اجمالاً از این آیه فهمید:
وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ .
الَّذِينَ يَتَّسِعُونَ آلَّرْسُولَ آلَّنْبِيَ آلَّمِيَ .^۲

چون آن رحمت خاصه که برای متقیان است دارای مزیتی بخصوصه است و شاید همان فناه باشد.

واز طرف دیگر داریم: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ .^۳

«و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

۱- آیه ۴۱ و صدر آیه ۴۲ ، از سوره ۴۴ : الدخان

۲- قسمتی از آیه ۱۵۶ و صدر آیه ۱۵۷ ، از سوره ۷ : الأعراف

۳- آیه ۱۰۷ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

و الٰتَه این سخنی است که بطور مطلق می‌فهماند که رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم از طرف حضرت حق عز و جل مقامی دارند که از شفاعت رفیع تر و عالی تر است؛ و آن مقام اذن مطلق است که به سبب آن و بعد از آن شفاعت پیدا می‌شود.

و بنابراین، آن حضرت شفیع شفیعان هستند؛ همچنانکه در

بحث شهادت گفتیم: شهید شهیدان هستند.

باید دانست که مفاد آیه: وَ مَا أَرْسَلْنَاكُ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ که از آن استفاده اشرفیت و افضلیت حضرت خاتم النبیین بر تمام مخلوقات می‌شود؛ غیر از مفاد آیه واردہ در سوره جاثیه است:

وَ لَقَدْ أَنْيَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّبَابِتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۖ

«و به تحقیق که ما به بنی اسرائیل، کتاب و حکم و نبوت را دادیم، و آنانرا از طیبات روزی دادیم، و آنانرا بر عالمین تفضیل و برتری بخشیدیم.»

زیرا ظاهر این آیه آنستکه خداوند به جمع آیات باهرات و براهین بینات چون کتاب و حکم و نبوت که همه را به آنها عطا کرده است، تفضیل داده است و الٰتَه هم، چنین است. و اما تفضیل در مقام تقریب بسوی خدا و درجه تقوی و منزلت الهیه از آن استفاده نمی‌شود؛ و دلیل این مطلب آنستکه خداوند آنانرا به کثیری از عذاب‌های دنیویه معذب کرد و نعمت‌ها و سخط‌های خود را بر آنها

نازد کرد و رِجز را از آسمان بر آنها فرستاد.

و علاوه معلوم است که تفضیل امت و جماعتی بر عالمیان غیر از تفضیل فرد واحدی بر عالمیان هست ، بخصوص که آن تفضیل و جهت مزیّت و برتری ، رحمت خاصّة تامّة الهیّه بوده باشد که بین حضرت حقّ جلّ و عزّ و بین موجودات است .

و آن رحمت خاصّة عامّة تامّة کامله در بین خدا و موجودات ، در عین آنکه چیزی است ، چیزی نیست ؛ چیزیست از جهت آنکه رحمت مطلقه حقّ است و ظهور أقرب و تجلی اعظم است ، و چیزی نیست چون غیر از موجودات است ، و اشیاء به موجودات گفته می‌شود . او آئینه و مرآت است ، او آیه و تجلی است ، او معنای حرّفی و فناء کلّی و اندکاک سیعی است .

خداؤند تبارک و تعالی هر چیزی را از اشیاء عالم ، خود می‌آفریند و با ذات اقدس خود خلقت میکند و مبدأ و معاد و تدبیر امور هر چیزی را خود به ذات خود میکند ، ولی تمام اینها را با رحمت خود میکند ، و رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم رحمت خداست ، این است که میگوئیم : او تجلی اعظم و حجاب اقرب است ، پس او افضل است .

و آیه شریفه سوره اسراء در این باره نازل شده است : وَ مِنْ أَئِلَّ فَتَهْبَجُّ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً ۚ ۱

شفاعت رسول الله از
مقام محمود است

۱- آیه ٧٩ ، از سوره ١٧ : الإسراء

«(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب زنده‌داری
بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است ، امید است که
پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گردد!»

و چون در این آیه مَقَاماً در صورت مفعول است ؛ و بَعْثَ دو
مفعول نمی‌گیرد ؛ لذا باید بگوئیم که بَعْثَ متضمن معنای اقامات
است (از باب تضمین و إشراب) بدینگونه که : عَسَى رَبُّكَ أَنْ يُقِيمَكَ
مَبْعُوثًا مَقَاماً مَحْمُودًا .

و این اعطاء مقام محمود ، بطور مطلق و بدون قيد و شرط
عنایت شده است ؛ یعنی خداوند به تو مقام محمود را از هر حامدی
و نسبت به هر گونه حمدی اعطاء کرده است ؛ یعنی هر گونه حمدی
از هر حامدی به هر محمودی تعلق گیرد ، آن حمد راجع به تو است و
آن مقام محمود از آن تو است !

و این مقام ، مقامی است که در آن تمام جمال و کمال وجود
دارد ، و حمد مطلق و محمودیت مطلقه اقتضاء این مقام را دارد ؛ و
بنابراین هر جمالی و هر کمالی از آنجا مترشح است و از آن مقام منيع
ریشه و سرچشمeh می‌گیرد .

و چون در قرآن کریم داریم که : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .
«تمام مراتب و درجات حمد و سپاس اختصاص به خداوند
دارد ، که او پرورنده عالمیان است.»

و اختصاص هر حمدی از هر حامدی برای خود حضرت

خداؤندی است ، بنابراین ، مقام محمود مقامی است که واسطه است بین الله سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى و بین مقام حمد . و علیهذا حمد نیز مانند رحمت چیزی است و چیزی نیست ؛ چیزی است از جهت آنکه حمد مطلق است و ظهور اقرب ، و چیزی نیست ، چون غیر از خارج و مقام اثنینیّت است و معنای حرفی و اندکاکی و فناء کلی است و همان است که آن را مقام وَلَا يَتَكَبَّرْ گویند و تعبیر نمایند . و همچنین آیه مبارکه سوره الصّحّی بسیار روشن و صريح در افاده این حقیقت است :

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى .^۱

«وَ حَتَّمًا بِرُورِدَگَارِ تَوَاعِیْ بِيَغْمَبِرْ ! بَهْ تَوْ عَطَا خَواهَدَ كَرَدَ در آینده نزدیک ، پس راضی خواهی شد!»
 چون این گفتار نیز مطلق است ، و معلوم است که عطیّه مطلقه حضرت حق سبحانه و تعالی همان رحمت مطلقه است .
 و بناءً علیهذا ، مفاد این آیه از جهت اطلاق و شمول و از جهت افاده معنای فناء کلی در ذات حضرت احادیث جل شانه ، همان مفاد دو آیه قریب الذکر است ، یعنی آیه : وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ و آیه : عَسَىَ أَنْ يَبْعَثَنَا رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا .

و علاوه بر مفاد این دو آیه ، دارای یک جهت خصوصیّتی نیز می باشد که همان معنای رِضَى بوده باشد . و این رضی ، پسندیدگی مطلق و من جمیع الجهات است . و بازهم در اینجا نکته ای است که

۱- آیه ۵ ، از سوره ۹۳ : الصّحَّی

حَتَّى تَرْضَى (تا اینکه راضی شوی) نفرموده است ، چون عَطِيَّة خداوند به رسول الله - البَتَّه این عَطِيَّة بالخصوص - تدریجی نیست و به تعاقب اعمال و کثرات و جزئیات و به تواتر امثال و اشیاه و نظائر نیست ، بلکه دفعی است ؛ و لذا **فَتَرْضَى** فرموده است .

و در اینجا نکات دقیق و مسائل عمیق و لطیف عرفانی است ، که برای سالکان راه حق و پویندگان صراط مستقیم که صراط حق است به امید رحمت خداوند روشن می شود .

واز آنچه ذکر شد ، این بدست می آید که علاوه بر آنکه مقام شفاعت کبری از اختصاصات حضرت محمد بن عبد الله صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم است ، مقام إذن مطلق در شفاعت که از خود شفاعت دقیق تر و عالی تر است نیز از آن حضرت است ؛ صَلَّی اللہ عَلَیْکَ يا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَیْ اَهْلِ بَیْتِکَ .

چون این بحث دقیق و لطیف قرآنی معلوم شد و این آیات مبارکات درباره شفاعت کلیّة مطلقه الهیّه آن حضرت معلوم و مشخص شد ، اینک وقت آن رسیده است که به احادیث و روایات واردہ در این باب که از حد استفاضه بیرون است نظری افکنیم ؛ البَتَّه به قدر نمونه و مثال و از باب شاهد و تأیید .

علیّ بن إبراهیم قمّی در تفسیر خود ، در ذیل آیه شریفه : و لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ گفته است که : هیچیک از انبیاء و فرستادگان خدا در روز قیامت شفاعت نمی کنند تا زمانی که خداوند به آنها اذن در شفاعت را بدهد ، مگر رسول الله صَلَّی اللہ

علیه وآلہ وسلم؛ زیرا که خداوند به او اذن شفاعت را قبل از روز قیامت داده است. و شفاعت برای او و برای امامان از اولاد او ثابت است، و پس از آن برای بیغمبران علیهم السلام.

و گوید: روایت کرد برای من پدرم از ابن أبي عمیر از معاویة بن عمار از أبوالعباس مکبّر که او گفت: یکی از غلامان زوجه حضرت سجاد: علی بن الحسین وارد شد بر حضرت أبو جعفر، که نام آن غلام، أبوأیمن بود.

و گفت: ای أبو جعفر! شما مردم را می‌فریبید و به غرور در می‌آورید و هی می‌گوئید: شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ، شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ!
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در غضب شدن بطوریکه آثار غضب در سیماشان مشهود شد، و سپس گفتند:
وَيَحْكَ يَا أَبَا أَيْمَنَ ! أَغْرَكَ أَنْ عَفَّ بَطْنَكَ وَ فَرِجُكَ ؟ ! أَمَا لَوْ رَأَيْتَ أَفْزَاعَ الْقِيَامَةِ ، لَقَدِ احْتَجْتَ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ !
وَيُلَّكَ ! فَهَلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ ؟

«وای بر تو ای أبوأیمن! آیا همین قدر که شکم خود و فرج خود را عفیف نگاه داشتی، در غرور افتادی که از شفاعت بسی نیازی! سوگند به خدا که اگر هولها و ترسناکهای روز قیامت را ببینی، هر آینه تو به شفاعت محمد محتاج خواهی بود! وای بر تو مگر او شفاعت میکند، غیر کسانی را که آتش بر آنها لازم شده است؟» و سپس گفتند: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

«هیچیک از پیشینیان و هیچیک از پسینیان نیست ، مگر آنکه او نیازمند به شفاعت محمد در روز قیامت است.»

و پس از آن گفتند : إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالَّهِ الشَّفَاعَةَ فِي أُمَّتِهِ ، وَلَنَا شَفَاعَةٌ فِي شِيعَتِنَا ، وَلِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِي أَهَالِيهِمْ . ثُمَّ قَالَ : وَإِنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ لِشَفَاعَةٍ فِي مِثْلِ رَبِيعَةِ وَمُضَرِّ ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُشَفَعُ حَتَّى لِخَادِمِهِ ، يَقُولُ : يَا رَبِّ حَقٌّ خِدْمَتِي كَانَ يَقِينِي الْحَرَّ وَالْبَرْدَ .^۱

رسول خدا اذن در شفاعت دارند در امتحان ، و از برای ما شفاعت است در شیعیان ما ، و از برای شیعیان ما شفاعت است در اهالی خودشان . و از برای هر یک از مؤمنین شفاعت است به قدر تعداد افراد قبیلهٔ ربیعه و مُضَر ؛ مؤمن حق شفاعت دارد حتی برای خدمتگزار خود ، میگوید : ای پروردگار من این خدمتگزار حق خدمت دارد و مرا از گرما و سرما حفظ میکرد! و در «محاسن» صدر این روایت را تا و جَبَتْ لَهُ النَّارُ از ابن أبي عمیر روایت کرده است.^۲

و در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه عَسَىَ أَنْ يَعْثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا ، از خَيْشَمَهْ جُعفی روایت کرده است که او گفت : «من رسول الله و مفضل بن عمر شبی را در خدمت

۱- «تفسیر قمی» ص ۵۳۹

۲- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

حضرت جعفر بن محمد علیهم السلام بودیم و غیر از ما کسی نبود .
مُفْضِل جعفی گفت : فدایت شوم ، حدیثی برای ما نقل کن که ما
بدان شاد گردیم !

حضرت فرمود : آری ! چون روز قیامت شود ، حَسَرَ اللَّهُ
الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُفَّةً عُرَاهَ غُرْلًا . « خداوند خلائق را در
زمین همواری محسور کند ، که جملگی پا برنه و عریان و ختنه
نکرده هستند . »

من گفتم : فدایت شوم ، مراد از عُرْل (غیر مختونان) چیست ؟!
حضرت فرمود : همچنانکه در ابتداء آفرینشان خلقت
شده‌اند . و در آن بیابان هموار همگی وقوفشان بقدرتی به طول
می‌انجامد که از کثرت عرق کردن ، عرق آنها تا گردن و دهانشان را فرا
می‌گیرد و چون لِجام ، مانع از سخن گفتنشان می‌شود . و می‌گویند :
ای کاش خداوند به حساب ما رسیدگی می‌کرد و زودتر حکم ما را
صادر می‌نمود ، گرچه بسوی آتش باشد . چون از شدت آن حالی که
دارند آتش را برای خود راحتی می‌بینند .

در این هنگام به نزد آدم می‌آیند و می‌گویند : تو پدر ما هستی ! و
تو پیغمبر خدائی ! از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد
حکم ما را بنماید !

آدم می‌گوید : من چنین کسی نیستم ! چون پروردگار من را به
دست خود آفرید و بر عرش خود جای داد و فرشتگان را به سجدۀ من
در آورد و سپس به من امری نمود و من آنرا عصیان کردم ! ولیکن

من شما را دلالت میکنم بر فرزند صدیق خودم که در میان قوم نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت می‌نمود ، و هر چه اورا تکذیب میکردن تصدیقش به خدای متعال بیشتر می‌شد و آن نوح است .

خلافت به نزد نوح می‌آیند و میگویند : از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را صادر کند !

نوح میگوید : من چنین کسی نیستم ! من همان کسی هستم که گفتم : پسر من از اهل من است ؛ ولیکن شما را رهبری میکنم بسوی کسی که خداوند او را در دنیا خلیل خود گردانید ! به نزد ابراهیم بروید !

خلافت به نزد ابراهیم میروند ، او میگوید : من چنین کسی نیستم ! من همان کسی هستم که گفتم : **إِنِّي سَقِيمٌ** ، من مریض هستم ؛ ولیکن شما را راهنمائی میکنم بر کسی که خداوند با او سخن گفت سخن گفتنی ، و او موسی است .

خلافت به نزد موسی می‌آیند و از او در خواست می‌کنند او به آنها میگوید : من چنین کسی نیستم ؛ **إِنِّي قَاتَلْتُ نَفْسًا** ، من کسی را کشته‌ام ! ولیکن من شما را دلالت می‌نمایم بر کسی که به اذن خدا جان می‌افرید ، و کور مادرزاد و مبتلى به مرض پیسی را به اذن خدا شفا می‌بخشید ، و او عیسی است .

خلافت به نزد عیسی میروند و او نیز میگوید : من چنین کسی نیستم ولیکن شما را رهبری میکنم بر آن کسی که شما را در دنیا به

مقدم او بشارت دادم و او أَحْمَدُ است.

سپس حضرت صادق عليه السَّلَام گفتند : مَا مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ إَادَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ .

«هیچ پیامبری از اولاد آدم بوالبشر تا زمان محمد صلوایت الله علیهم نیست ، مگر آنکه همه آنها در زیر پرچم محمد هستند». مردم به نزد رسول خدا می‌آیند و میگویند : يَأَ مُحَمَّدُ ! از پروردگارت بخواه که اگر هم شده است مارا به آتش بفرستد ، حکم ما را بنماید !

رسول الله میگویند : آری من چنین کسی هستم . و بسوی دار الرَّحْمَنَ که بهشت عَدْنَ است و وسعت در آن بقدر فاصله مشرق تا مغرب است می‌آیند و یکی از حلقه‌های در آنرا حرکت می‌دهند . و گفته می‌شود : این چه کسی است ؟ - در حالیکه خداوند داناتر است به رسولش - رسول الله میگوید : منم . گفته می‌شود در را به روی او باز کنید ! در را باز می‌کنند .

رسول الله میگویند : چون نظرم به پروردگارم افتاد ، چنان تعریف و تمجیدی از او نمایم که هیچیک از کسانی که قبل از من آمده‌اند چنین تمجیدی ننموده‌اند ، و هیچیک از کسانی که بعد از من می‌آیند نیز چنین بزرگداشت و تمجیدی نمی‌نمایند ؛ و پس از این به حال سَجْدَة می‌افتم به روی خاک .

خداؤند میفرماید : ارْفَعْ رَأْسَكَ ! وَ قُلْ يُسْمَعْ قَوْلُكَ ! وَ اشْفَعْ

تُشَفَّعْ! وَ سَلْ تُعْطَ.

«سَرَتْ را بَرْ دَارْ! وَ هَرْ چَه بَخَواهِي بَخَواهِ كَه گَفتَارتْ قَبُولْ اَسْتْ! وَ شَفَاعَتْ كَنْ كَه شَفَاعَتْ بَذِيرَفَتْهِ اَسْتْ! وَ سَؤَالْ كَنْ كَه هَرْ چَه بَخَواهِي بَهْ تو عَنَيَاتْ خَواهَدْ شَدْ!»

وَ چُونْ مَنْ سَرْ اَزْ سَجَدَه بَرْ دَارْمْ وَ نَظَرَمْ بَهْ پَرَورَدَگَارْمْ اَفْتَدْ ، چَنَانْ بَزَرَگَدَاشْتْ وَ تَمَجيَدِي اَزْ او نَمَايَمْ كَه اَزْ مَرْتَبَه اَوْلَ بَهْتَرْ وَ شَايِستَه تَرْ اَسْتْ ، وَ بازْ بَرَايِ بَارْ دِيَگَرْ بَهْ سَجَدَه بَيْفَتَمْ .

خَداونَدْ مَيْفَرْمَايَدْ : سَرَتْ را بَرْ دَارْ! وَ هَرْ چَه مَيْخَواهِي بَخَواهِ خَداونَدْ كَه سُخَنَتْ پَذِيرَفَتْهِ اَسْتْ! وَ شَفَاعَتْ كَنْ كَه شَفَاعَتْ قَبُولْ اَسْتْ! وَ سَؤَالْ كَنْ كَه بَهْ تو عَنَيَاتْ خَواهَدْ شَدْ!

وَ چُونْ مَنْ سَرْ اَزْ سَجَدَه دَوْمْ بَرْ دَارْمْ وَ نَظَرَمْ بَهْ پَرَورَدَگَارْمْ اَفْتَدْ ، چَنَانْ تَمَجيَدِي بَنَمَايَمْ كَه اَزْ مَرْتَبَه اَوْلَ وَ دَوْمْ شَايِستَه تَرْ اَسْتْ ، وَ بازْ بَرَايِ مَرْتَبَه دِيَگَرْ بَهْ سَجَدَه بَيْفَتَمْ .

خَداونَدْ مَيْفَرْمَايَدْ : سَرَتْ را بَرْ دَارْ! وَ هَرْ چَه مَيْخَواهِي بَخَواهِ كَه گَفتَارتْ مَقْبُولْ اَسْتْ! وَ شَفَاعَتْ كَنْ كَه شَفَاعَتْ پَذِيرَفَتْهِ اَسْتْ! سَؤَالْ كَنْ اَزْ هَرْ چَه بَخَواهِي كَه بَهْ تو دَادَه خَواهَدْ شَدْ!

چُونْ سَرْ اَزْ سَجَدَه بَرْ دَارْمْ مَيْگَويَمْ : بَارْ پَرَورَدَگَارَا درْ مَيَانْ بَنَدَگَانَتْ گَرْ چَه بَسَوَى آتشِ هَمْ شَدَه اَسْتْ ، حُكْمَتْ را صَادرْ بَفَرْمَا ! خَداونَدْ مَيْفَرْمَايَدْ : آرَى اي مُحَمَّدْ!

وَ درْ اَيْنَ حَالْ نَاقَهِايِ را مَيْآورَنَدْ كَه خَودَشْ اَزْ يَاقُوتْ سَرَخْ وَ زَمامَشْ اَزْ زَبَرْ جَدِ سَبَزْ اَسْتْ ، وَ منْ سَوارْ مَيْشَومْ وَ درْ مَقَامِ مُحَمَّدِ

می‌آیم تا در آنجا قضاؤت و حکم کنم؛ مقام محمود، تلّی است در برابر عرش خداوند که تمامش از مشک خوشبوست.

و پس از این، ابراهیم را میخوانند، و او نیز بر روی چنین ناقه‌ای سوار می‌شود و می‌آید تا در طرف راست رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم وقوف میکند.

در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم دست خود را بلند کرد و بر کتف علیّ بن أبي طالب زد و فرمود: سوگند به خدا که مثل همان ناقه را می‌آورند، و تو را بر آن سوار می‌کنند، پس می‌آیی تا میان من و میان پدرت ابراهیم می‌ایستی؛ و در این حال یک منادی از جانب خداوند رحمن می‌آید و میگوید: یا مَعْشَرُ الْخَلَائِقِ! آیا از عدل پروردگار شما این نیست که ولیٰ هر قومی قرار دهد همان کسی را که در دنیا ولیٰ خود قرار میداده‌اند؟!

خلافت در پاسخ میگویند: آری! [و چه چیزی غیر این، عدل می‌باشد.]

شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه کرد تا اینکه پنداشتند عیسی همان الله است و پسر الله است، می‌ایستد و تمام آن جماعت به دنبال او حرکت می‌کنند تا به آتش بروند.

و شیطانی که جمیعتی را از مردم گمراه نمود تا اینکه پنداشتند عزّیز همان پسر خدادست، می‌ایستد و تمام آن جمیعت به دنبال او به آتش میروند.

و هر شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه نموده بود می‌ایستد

و همه در دنبال او به آتش میروند.

همه و همه بسوی آتش میروند و فقط این امت (امت رسول الله) باقی میماند.

در این هنگام منادی از جانب خداوند میآید و میگوید: یا **مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ**! آیا از عدل پروردگار شما نیست که بر هر طائفه و دسته‌ای ولایت دهد همان کسی را که در دنیا ولایت او را به عهده گرفته بودند؟!

خلائق از این امت میگویند: آری!

شیطانی میایستد، و هر کس که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و شیطانی دیگر میایستد، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و پس از آن **شیطان سوم** میایستد، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال او میرود.

و سپس **معاویه** میایستد، و به دنبال او پیروان و متابعان او میروند.

و **علی بن ابی طالب** میایستد، و به دنبال او مواليان و پیروان او میروند.

و پس از آن **يزید بن معاویه** میایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و **حسن** میایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و حسین می‌ایستد ، و به دنبال او پیروان او می‌روند .

و سپس مَرْوَانُ بْنُ حَكَمَ می‌ایستد ، و عبدالمَلِكُ بْنُ مَرْوَانَ می‌ایستد ، و به دنبال آن دو نفر ، پیروانشان می‌روند .
و پس از آن عَلَىٰ بْنُ الْحَسِينِ می‌ایستد ، و به دنبال او پیروان او می‌روند .

و سپس ولید بن عبدالمَلِكَ می‌ایستد ، و به دنبال او پیروان او می‌روند .

و مُحَمَّدٌ بْنُ عَلَىٰ می‌ایستد ، و به دنبال او پیروان او می‌روند .
و پس از آن من می‌ایstem ، و به دنبال من پیروان من می‌روند .
و گویا چنین می‌بینم که شما دو نفر (خیثمه جعْفی و مُفضل بن عمر جعْفی) با من هستید !

سپس ما را می‌آورند ، پس بر عرش پروردگارمان می‌نشینیم ، و نامه‌های اعمال آورده و (در برابر ما) قرار داده می‌شود ، پس ما علیه دشمنانمان شهادت می‌دهیم و برای شیعیان مُرْهِق خود شفاعت می‌نمائیم !^۱

عرض کردم : فدایت شوم ! منظور شما از شیعیان مرهق چه کسانی هستند ؟

۱- این عبارت در نسخه «بحار» (طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۴۷) بدین صورت وارد است : سپس ما را می‌آورند ، پس پروردگار ما بر عرش قرار می‌گیرد ، و نامه‌های اعمال را می‌آورند ، و ما بدانها مراجعه می‌کنیم و علیه دشمنانمان - إلخ. (م)

حضرت فرمودند : شیعیان گناهکار ؛ اما آن افراد از شیعیانی که تقوی پیشه ساخته‌اند ، خداوند آنانرا به نجاح و رستگاری خودشان ، نجات میدهد و هیچگونه بدی و ملالی آنها را مس نمی‌کند و محزون و اندوه‌گین نمی‌شوند .

خیمه گفت : در این وقت یکی از کنیزان حضرت آمد و گفت :
فلان قرشی آمده است و در درب خانه است ، حضرت فرمود : اذن
بدهید بیاید ، و به ما فرمود : ساكت باشید!^۱

و علی بن إبراهیم قمی در تفسیر خود ، در ذیل همین آیه شریفه روایت کرده است از پدرش از حسن بن محبوب از زرعة از سَمَاعَة از حضرت امام جعفر صادق علیه السَّلَام ، که چون از ایشان درباره شفاعت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم در روز قیامت پرسیدم ، در پاسخ گفتند :

يُلْحِمُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ : انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى ءَادَمَ لِيَشْفَعَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِ ، فَيَنْطَلِقُونَ إِلَى ءَادَمَ فَيَقُولُونَ : يَا ءَادَمُ ! اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ !

فَيَقُولُ : إِنَّ لِي ذَبَابًا وَ خَطَيْئَةً فَعَائِنِكُمْ بِنُوحٍ .
فَيَأْتُونَ نُوحاً فَيَرْدُهُمْ إِلَى مَنْ يَلِيهِ وَ يَرْدُهُمْ كُلُّ نَبِيٍّ إِلَى مَنْ يَلِيهِ حَتَّى يَسْتَهْوِي إِلَى عِيسَى ، فَيَقُولُ : عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولُ اللهِ !
فَيَعْرِضُونَ أَنفُسَهُمْ عَلَيْهِ وَ يَسْأَلُونَهُ ، فَيَقُولُ : انْطَلِقُوا ! فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، وَ يَسْتَقْبِلُ بَابَ الرَّحْمَنِ وَ يَخْرُّ سَاجِدًا

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۲ ، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳

فَيَمْكُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ .

فَيَقُولُ اللَّهُ : ارْفَعْ رَأْسَكَ ! وَاشْفَعْ تُشَفِّعْ ! وَسَلْ تُعْطِ ذَلِكَ ! وَ
هُوَ قَوْلُهُ : عَسَىَ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا .^۱

«از شدّت روز قیامت ، مردم تا به گردن در عرق خود فرو می‌روند
و عرق چون لگامی که بر دهان آنها زده شود ، مانع از تکلمشان
می‌گردد ؛ و با یکدیگر می‌گویند : ما را به نزد آدم ببرید تا از ما نزد
پروردگارش شفاعت کند .

چون به نزد آدم می‌آیند ، می‌گویند : ای آدم از ما نزد پروردگارت
شفاعت کن !

آدم می‌گوید : من خود خطیئه و گناهی دارم ! بر شما باد به نوح .
چون به نزد نوح بیایند ، نوح آنها را به پیامبر بعدی خود حواله
میدهد ، و همچنین هر پیامبری به پیامبری بعدی خود ارجاع میدهد تا
آنکه منتهی به عیسی می‌شوند .

عیسی می‌گوید : بر شما باد به مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ . وَ آنَّهَا خُودُ رَا
به او عرضه میدارند و از او تقاضا می‌کنند ، او می‌گوید : به راه افتید !
و خود آنها را تا در بھشت می‌آورد ، و در مقابل باب الرَّحْمَن
می‌ایستد و به زمین به حال سجود می‌افتد و به قدری که خداوند اراده
کرده است در حال سجده می‌ماند .

در این وقت خداوند عزّ و جلّ می‌گوید : سرت را بلند کن ! و

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف ، ج ۲ ،

شفاعت کن که شفاعت مقبول است ، و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو داده میشود ! و اینست مفاد گفتار خداوند : امید است که بپروردگارت به اقامت در مقام محمود ترا بر انگیزد.»

عرض شد که روایات واردہ از شیعه و عامّه در تفسیر آیه : وَعَسَىَ أَن يَبْعَثَنَا رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا به مقام شفاعت بسیار است ؛ و ما در مجلس ۶۰ از همین دوره ، روایتی که بسیار قریب المضمون به همین روایت زرعة از سمعاء بود ، از «مستدرک» حاکم ، از أبوهریره و حذیفه یمانی آورده‌یم .

و نیز علی بن ابراهیم در تفسیرش به دنبال این حدیث ، یک حدیث دیگر از پدرش از محمد بن أبي عمیر از معاویة و هشام ، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :

قالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَلَّهِ : لَوْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخَ كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ .^۱
رسول الله صلی الله علیه وآلہ گفتند : اگر من در مقام محمود قرار بگیرم ، هر آینه درباره پدرم و مادرم و عمومیم شفاعت میکنم و درباره برادری که در جاهلیت برای من بود شفاعت میکنم ». و همین مضمون از روایت را از محمد بن حکیم از حضرت صادق علیه السلام در «تفسیر عیاشی» آورده است .^۲

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۳۸۷ ؛ و از طبع حروفی نجف ، ج ۲ ،

ص ۲۵

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۲ ، ص ۳۱۳

واز صفوان از حضرت صادق علیه السلام آورده است که :

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ : إِنِّي أَسْتَوْهُ بِمِنْ رَبِّي أَرْبَعَةً : ءَامِنَةَ بِنْتَ وَهَبٍ ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، وَأَبَاطَالِبِ ، وَرَجُلًا جَرَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أُخْوَةً وَ طَلَبَ إِلَيَّ أَنْ أَطْلُبَ إِلَى رَبِّي أَنْ يَهْبِطْ لِي .^۱

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه فرمود : من از پروردگارم میخواهم که چهار نفر را بیخشد : آمنه دختر و هب ، و عبدالله پسر عبدالملک ، و أبوطالب ، و مردی که روابط برادری بین من و او بود و از من خواست که من از پروردگار خود بخواهم که او را به من ببخشد.» و در «تفسیر عیاشی» نظیر روایتی را که از خیثمه راجع به احالة هر یک از پیامبران به دیگری تا برسد به رسول الله ، نقل کردیم ، دو روایت دیگر : اول از عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السلام ،^۲ و دوم از سمامعة بن مهران از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ،^۳ روایت میکند .

و تمام این روایاتی را که از «تفسیر عیاشی» آوردم ، در «تفسیر برهان» روایت میکند .^۴

واز «تفسیر فرات بن ابراهیم» از محمد بن قاسم بن عبید ، معنیاً از بشر بن شریح بصری روایت میکند که :

۱- همان مصدر ، ص ۳۱۴

۲- همان مصدر ، ص ۳۱۳ و ص ۳۱۵

۴- «تفسیر برهان» طبع حروفی ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ و ۴۴۰

قالَ : قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلَىٰ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : أَيَّةُ ءَايَةٍ فِي
كِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى ؟ ! قَالَ : مَا يَقُولُ فِيهَا قَوْمُكَ ؟ ! قَالَ : قُلْتُ :
يَقُولُونَ : يَعْبَادُونَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَّحْمَةِ اللَّهِ . قَالَ : لَكُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ !
قالَ : قُلْتُ : فَأَيُّ شَيْءٍ تَقُولُونَ فِيهَا ؟
قالَ : نَقُولُ : وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ؛ الشَّفَاعةُ ، وَاللَّهِ
الشَّفَاعةُ ، وَاللَّهِ الشَّفَاعةُ . ۱

«بِشر بن شريح بصرى گويد : به حضرت امام محمد باقر عليه السلام گفتم : کدامیک از آیات در کتاب خدا نزد شما امید بخشتر است ؟ ! حضرت گفتند : قوم شما در این مسئله چه میگویند ؟ !

من گفتم : میگویند این آیه که : ای بندگان من که بر جانهای خود اسراف ورزیده اید ، از رحمت خدا نامید نباشد که خداوند جمیع گناهان را می آمرزد .

حضرت گفتند : اما ما اهل بیت این را نمی گوئیم . من گفتم : پس شما در این امر چه میگوئید ؟ !

حضرت گفتند : این آیه که : و هر آینه بزوی خداوند به تو ای پیامبر آنقدر می بخشد ، و تو راضی خواهی شد .

شفاعت است ، والله شفاعت است . والله شفاعت است .
راجع به مقامات و درجات حضرت رسول الله محمد صلی الله

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۵۷

علیه وآلہ وسلم ، و شفاعت ایشان ، و توسل و نیاز جمیع پیغمبران به ایشان ، از آدم و نوح و إبراهیم و موسی و عیسیٰ علیهم السلام ، چه در دنیا و چه در آخرت ، روایات بسیار وارد است . و از آیات و روایات استفاده می‌شود که آن حضرت دارای درجه‌ای از قرب و منزلت هستند که جمیع خلائق حتیٰ انبیاء و اولیاء در سیر و سلوك إلى الله ورفع موانع و مشکلات طریق ، و در شفاعت دنیوی و اخروی ، و تکوینی و تشریعی به حضرتش نیازمند هستند .

و انبیاء اولو‌العزم که صاحب شریعت و کتابند به آن حضرت متسلّل می‌شدند و خداوند را به آن حضرت سوگند میدادند و ایشان را شفیع قرار میداده‌اند - خود و اهل بیت ایشان را - تا خداوند به برکت آنها بر آنان رحمت میفرستاد .

در انجیل بُرنابا که متقن‌ترین اناجیل
انجیل بُرنابا و
است^۱ علاوه بر آنکه در موضع
نیازمندی همه پیغمبران
عديدة، بشارت به مقدم و نبوت
به شفاعت رسول الله
حضرت محمد رسول الله داده است ،
حضرت محمد رسول الله داده است ،
در دو جای از آن صریحاً مقام شفاعت آن حضرت را در روز بازپسین

۱- انجیل بُرنابا در سنه ۱۷۰۹ مسیحی توسط یکی از مستشارهای پادشاه پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت ، کشف شد . اصل این نسخه به زبان و خط ایتالیائی بوده و بسیار کهن و قدیمی است ، و غیر از نسخه ایتالیائی ، نسخه اسپانیائی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار قدیمی است به دست آمده است .

و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر میکند :

اوّل : در فصل پنجم و چهارم یعنی سوره قیامت مطالبی گوید تا میرسد به آیه ۷ :

« ۷- آنگاه خدای زنده کند ، پس از آن باقی پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان پیروی کنان به آدم .

۸- پس دست رسول الله را بیوسند ، و خودشان را قرار دهند در سایه نگاهبانی او .

۹- آنگاه خدای زنده کند باقی پاکان را که فریاد میزنند به یاد آر ما

⇒ نسخه ایتالیائی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است :

True Gos Pel of Jesus Called Christ

یعنی انجیل راست عیسی مسمی به مسیح .

و در ۱۵ مارس سنه ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آنرا به عربی ترجمه کرده ؛ و در شهر ربیع الأول سنه ۱۳۴۱ هجری قمری ترجمة آن از انگلیسی به فارسی توسط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت . و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعة سعادت کمانشاه به طبع رسید .
باری ، چون این انجیل با آیات قرآن درباره بشارت حضرت عیسی به قدوم حضرت محمد علیهمما الصَّلوة و السَّلام مطابقت دارد و از بهترین انجیل است ، بر خلاف انجیل اربعه (لوقا ، متی ، یوحنا ، مرقس) ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغای هیاهوئی بر پا کرد و چون تصدیق به آن مساوی با تصدیق به خاتمیت رسول الله بود ، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند .

را ای محمد!

- ۱۰- پس بجنیش آید مهربانی در رسول الله از فریاد ایشان.
- ۱۱- و نظر می نماید در آنچه اورا باید کرد ترسان از برای خلاص ایشان.
- ۱۲- آنگاه زنده کند خدای پس از آن هر مخلوقی را ، پس میگردد بسوی هستی نخستین خود .
- ۱۳- و زود باشد که علاوه از برای هر یک نیروی نطق باشد .
- ۱۴- آنگاه خدای زنده کند انداخته شده گانرا همه آنانکه وقت برخاستن ایشان سائر خلق خدای میترسند ، به سبب رشتی دیدار ایشان .
- ۱۵- و فریاد می کنند ای پروردگار خدای ما ! و امگذار ما را از رحمت خود !
- ۱۶- و پس از این خدای برخیزاند شیطان را که زود باشد هر آفریده در وقت نگریستن بسوی او مثل مرده شود از ترسیدن ، از هیئت دیدار هولناک او .
- ۱۷- آنگاه یَسُوع^۱ فرمود : امیدوار به خدای هستم که نبینم این هول را در آن روز .
- ۱۸- بدستیکه رسول الله تنها از این دیدارها نمی هراسد ؛ زیرا که نمی ترسد مگر از خدای تنها .»
- و پس از چند آیه دیگر در فصل پنجاه و پنجم که آن نیز سوره

۱- یَسُوع نام عیسی بن مریم است .

قیامت است گوید :

«۱- پس رسول الله میرود تا جمع نماید همهٔ پیغمبران را که با آنها سخن کند زاری کنان بسوی ایشان ، که با او بروند تا زاری کنند بسوی خدای از برای مؤمنان .

۲- پس هر یک از ترس عذر آورند .

۳- و به زندگی خدای سوگند ، بدرستیکه من خودم هم نخواهم رفت آنجا ، زیرا که من معرفت دارم به آنچه معرفت دارم .

۴- و وقتیکه خدای این ببیند یادآوری کند رسول خود را که چگونه او آفریده است همهٔ چیزها را برای محبت او .

۵- پس ترس او بر طرف شود و بسوی عرش پا پیش نهد ، با محبت و احترام و فرشتگان بسر ایند که خجسته باد نام پاک تو ای خدای خدای ما !

۷- و چون به نزدیکی عرش شود بگشاید خدای برای رسول خود [دروازه را] مانند خلیلی برای خلیل خود بعد از آنکه مدت مديدة همدیگر را ندیده باشند .

۸- و رسول الله نخست آغاز کند در سخن ، پس بگوید بدرستیکه من عبادت تو میکنم و دوستی تو میورزم ای خدای من !

۹- و شکر تو میگوییم به تمام دل و روان خود !

۱۰- زیرا که تو خواستی پس مرا آفریدی تا بنده تو باشم !

۱۱- و هر چیزی را از برای محبت من آفریدی تا از برای هر چیزی و در هر چیزی و برتر از هر چیزی دوستی تو و رزم !

۱۲- پس باید همه آفریدگان تو حمد تو گویند ای خدای من !

۱۳- آن هنگام همه آفریدگان خدای بگویند شکر تو میگوئیم

ای پروردگار و خجسته باد نام پاک تو !

۱۴- حق میگوییم به شما ، بدرستیکه شیاطین و انداخته شدگان

با شیطان آن هنگام میگریند ، حتی اینکه هر آینه از آب چشم یکی از
ایشان روان شود بیشتر از آنچه در اردن است .

۱۵- و با وجود این پس نمی بینند خدای را .

۱۶- و خدای با رسول خود سخن نموده بفرماید : مرحبا به تو

ای بندۀ امین من !

۱۷- پس طلب کن هر چه میخواهی که به هر چیزی خواهی

رسید !

۱۸- پس رسول الله جواب دهد : ای پروردگار من ! یاد کن که

چون مرا آفریدی ، فرمودی بدرستیکه تو اراده نموده ای که بیافرینی
جهان را و بهشت را و فرشتگان را و مردم را ، از روی محبت به من تا
تمجید نمایند ترا به خود من بندۀ تو !

۱۹- از این روی زاری میکنم بسوی تو ای پروردگار خدای

مهربان دادگر که به یاد آوری وعده خویش را به بندهات !

۲۰- پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که با خلیل خود شوخری

کند و میفرماید ای خلیل من محمد ! آیا گواهان داری برای این ؟!

۲۱- پس با احترام بگوید : آری ای پروردگار من !

۲۲- پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و ایشان را بخوان !

- ۲۳- پس جبرئیل بسوی رسول الله بیاید و بگوید : گواهان تو ای آقا کیانند ؟!
- ۲۴- پس رسول الله جواب دهد : ایشان آدم و ابراهیم و اسماعیل و موسی و داود و یسوع پسر مریم هستند.
- ۲۵- پس فرشته باز شود و ندا کند گواهان مذکور را که حاضر خواهند شد آنجا ترسان.
- ۲۶- پس حاضر شوند خدای به ایشان بفرماید : آیا به یاد دارید آنچه را رسول من ثابت نموده ؟
- ۲۷- پس جواب دهنده : چیست ای پروردگار ؟!
- ۲۸- پس خدای بفرماید : اینکه هر چیزی را از روی محبت به او آفریده ام تا همه آفریدگان مرا به او حمد گویند.
- ۲۹- پس هر یک از ایشان جواب دهنده ما سه گواه داریم که افضل از مایند ای پروردگار !
- ۳۰- پس خدای جواب دهد که آن سه گواه کیانند ؟!
- ۳۱- پس موسی گوید : نخست کتابی است که مرا عطا فرمودی ، و داود گوید : دوم کتابی است که مرا عطا فرمودی .
- ۳۲- و آنکه با شما سخن میدارد گوید : ای پروردگار بدرستیکه تمام جهان را شیطان اغرا نمود پس گفت : بدرستیکه من پسر و شریک توام !
- ۳۳- ولیکن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته که حقاً بدرستیکه من بنده توام !

۳۴- و همان کتاب اعتراف دارد به ما آنچه رسول تو او را ثابت کرده !

۳۵- پس آن هنگام رسول الله به سخن در آید و بگوید : این چنین میگوید کتابی که مرا عطا فرمودی ای پروردگار !

۳۶- پس وقتیکه رسول الله این بگوید ، خدای به سخن در آمده بفرماید بدرستیکه آنچه حالا کردم جز این نیست که از این رو کردم تا هر کسی اندازه محبت مرا با تو بداند .

۳۷- و پس از آنکه چنین سخن کند ، عطا کند خدای رسول خود را کتابی که در آن نامهای همه برگزیدگان خدا نوشته شده باشد .

۳۸- از این روی هر مخلوقی به سجده در آمده بگوید : تور است تنها ای خدای مَجْد و إِكْرَام ؛ زیرا که مارا به رسول خود بخشیدی .»^۱
دُوْم : در فصل صدو سی و ششم ، آیاتی را ذکر کرده تا آنکه میرسد به آیه ۸ :

«۸- مگر اینکه آنچه در او حرفی نیست آنکه پاکان و پیغمبران خدا همانا که آنجا روند تا مشاهده نمایند نه اینکه عقابی بکشند .

۹- اما نیکان پس رنجی نکشند جز خوف .

۱۰- و چه گوییم به شما می فهمانم که حتی رسول الله آنجا میرود تا عدل خدرا مشاهده نماید .

۱۱- پس آنوقت دوزخ بواسطه حضور او لرzan شود .

۱۲- و چونکه او صاحب جسد بشری است ، عقاب از هر

۱- «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلیخان کابلی ، از ص ۱۲۵ تا ص ۱۲۸

صاحب جسد بشری که بر ایشان عقاب محتوم شده برداشته میشود ، پس بی رنج کشیدن عقاب میماند در مدت اقامه رسول الله برای مشاهده دوزخ .

۱۳- ولیکن او در آنجا جز چشم بهم زدنی اقامه نخواهد فرمود .

۱۴- و همانا که این را خدای برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله سودی برده .

۱۵- و چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند ، و میخواهند

پنهان شوند زیر آتش افروخته و یکی به دیگری گوید : بگریزید ، بگریزید ، زیرا که همانا دشمن ما محمد آمد .

۱۶- پس چون شیطان بشنود آنرا ، سیلی به روی خود با دو کف

دست خود میزند ، و ناله کنان میگوید : همانا که تو به رغم من از من شریفتری ، و همانا که از روی ظلم این کرده شد !

۱۷- اما آنچه مختص است به مؤمنانی که هفتاد و دو درجه

دارند ، با خداوندان دو درجه دیگر که ایمان دارند بدون أعمال صالحه ، چونکه فرقه اول بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه دیگر مسرور بودند به شرّ ، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ مکث خواهند کرد .

۱۸- و پس از این سالها ، جبرئیل فرشته به دوزخ میآید و

میشنود که ایشان میگویند : ای محمد ! کجا شد وعده تو به ما که هر که بر آئین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند ؟!

۱۹- پس فرشته خدا آنوقت به بهشت بر گردد ، و پس از آنکه

نزدیک رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند .

۲۰ - پس آنوقت پیغمبر با خدا تکلم فرموده میگوید : ای پروردگار من و خدای من ، وعده خود را به من بندهات یاد بیار که کسانیکه آئین مرا بپذیرند ، جاویدان در دوزخ نمانند !

۲۱ - پس خدا در جواب میفرماید که : ای خلیل من طلب کن آنچه میخواهی که من به تو آنچه بخواهی میدهم .

فصل صد و سی و هفتمن:

۱ - پس آنوقت رسول الله عرض میکند : ای پروردگار من کسانی از مؤمنان یافت میشوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث کرده‌اند !

۲ - کجاست رحمت تو ای پروردگار من !

۳ - من همانا بسوی تو زاری میکنم که ایشان را از این عقوبات تlux آزاد نمائی .

۴ - پس آنوقت خدا چهار فرشته مقرّب خدارا امر میفرماید که به دوزخ رفته و هر که را بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و سوی بهشت او را رهبری کنند .

۵ - و آن است که آنرا خواهند کرد .

۶ - و از فوائد آئین رسول الله این میشود که هر کس به او ایمان آورده باشد ، به بهشت خواهد رفت ، بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم ؛ حتی اینکه اگر چه عمل صالحی هم نکرده باشد ، زیرا که او بر آئین او مرده .^۱

۱ - «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلیخان کابلی ، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵

باری ، چون مطالب انجیل برنابا در شفاعت رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم به نحو مبسوطی همان مفاد آیهٔ کریمۃ قرآنیه و روایات واردۀ ما از طریق اهل بیت و از طریق عامّه بود ، لذاگر چه قدری مفصل شد آن را در اینجا ذکر کردیم تا با ملاحظة آن ، درجات و مقامات رسول الله در نزد خدای متعال روشن شود ، و نیاز جمیع پیامبران به آن حضرت مشهود گردد . **والحمدُ للهِ وَحْدَهُ** .

آری جائی که رسول الله ، واسطه در خلق‌ت عالم تکوین و سبب برای پیدایش موجودات جهان تجرّد و ماده و نشاء ملک و ملکوت باشد ، چه جای شکفت است که حائز مقام شفاعت در عالم شرع و شریعت و موجب ارتقاء مقام و علوّ مرتبت ابرار و نیکان و باعث غفران و آمرزش اشرار و تیره‌بختان بوده باشد ؟!

روایات واردۀ از طریق شیعه مبنی بر اینکه امامان علیهم السّلام وجود اقدس رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم و حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها در عالم معنی و نفس مجرّدة خود ، حجاب اقرب حضرت خداوند جل شانه و واسطهٔ فیض و افاضهٔ رحمت بر عالم وجود می‌باشند ، بسیار است ؛ و ما در مجلدات «امام شناسی» از دورهٔ علوم و معارف اسلام بعضی از آنها را ذکر کرده‌ایم ، و در اینجا بالمناسبت برخی از روایاتی را که از طریق عامّه وارد شده است و علامهٔ شیخ عبدالحسین امینی در «الغدیر» به مناسبت قصیدهٔ غدیریهٔ قاضی نظام الدّین^۱ آورده است ذکر می‌کنیم :

۱- قاضی نظام الدّین متوفی در سنّة ۶۷۸ هجری قمری است . نامش ⇄

غدیریه او با این ایات شروع می‌شود:

لِلَّهِ دَرْكُمْ يَاءَالْيَاسِينَا

يَا أَنْجُمَ الْحَقِّ أَعْلَامَ الْهُدَى فِينَا^(۱)

لَا يَقْبِلُ اللَّهُ إِلَّا فِي مَحَبَّكُمْ

أَعْمَالَ عَبْدٍ وَ لَا يَرْضَى لَهُ دِينَا^(۲)

أَرْجُو النَّجَاهَ بِكُمْ يَوْمَ الْسَّمَاعَادَ وَ إِنْ

جَنَّتُ يَمْدَائِي مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا فَانِينَا^(۳)

۱- اجر و پاداش شما ای آل رسول الله بر عهده و بر ذمه خدا

باشد ! ای کسانیکه در میان ما همچون ستارگان حق و حقیقت ، و

همچون نشانه ها و پرچم های هدایت و رهبری می باشید !

۲- خداوند عمل هیچ بنده ای را قبول نمی کند و هیچ دینی را از

او نمی پسندد مگر در تحت محبت شما آل رسول الله !

۳- من در روز معاد و بازگشت خود ، فقط امید نجات و

⇒ محمد است و او پسر قاضی القضاة اسحق بن مظہر اصفهانی است ؛ از بزرگان ادباء شیعه و در فنون و فضائل فرید عصر و یگانه دهر بوده است ، و در اقطار و بلاد عراق به سمت قاضی القضاۓ منصوب ، و با خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان و متوفی در سنة ۶۸۳ مأнос بوده و مخالطه داشته است . و شعری بلیغ در مدح سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی متوفی در سنة ۶۷۲ سروده است .

ترجمه احوال او در «مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ و «تاریخ ادب اللغة العربیة» جرجی زیدان ، درج ۳ ، ص ۱۳ ذکر شده است . («الغدیر» ج ۵ ، ص ۴۳۵ و ۴۳۶)

خلاصی ام بواسطه شماست ، گرچه دو دست من انواع و اقسام گوناگون گناه را مرتكب شده باشد و به جنایت آلوده باشد .

تا میرسد به این بیت :

لَأَجْلٍ جَدُّكُمُ الْأَفْلَاكُ قَدْ خُلِقْتُ

لَوْلَا هُ مَا اقْتَضَيَ الْأَقْدَارُ تَكْوِينَا

«افلاک و آسمان‌ها به خاطر وجود جد شما حضرت رسول الله پدید آورده شده است ، و اگر جد شما نبود قضاe و تقدیرات الهی اقتضای ایجاد عالم تکوین را نمی‌نمود .»

این قصیده ۴۲ بیت است و قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» ص ۲۲۶ آورده است .

مرحوم امینی در شرح همین بیت اخیری که ذکر کردیم چنین گوید : «در این بیت اشاره کرده است به روایتی که حاکم در «مستدرک» ج ۲ ، ص ۶۱۵ تخریج و تصحیح نموده است از ابن عباس رضی الله عنهم ، قال :

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عِيسَى ! إَمِنْ بِمُحَمَّدٍ ! وَ أُمِرْ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِهِ ! فَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ إَادَمَ ، وَ لَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ . وَ لَقَدْ خَلَقْتُ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ فَاضْطَرَبَ فَكَبَّتُ عَلَيْهِ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَسَكَنَ .

«ابن عباس [از رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم] روایت کرده است که خداوند بسوی عیسی علیه السلام وحی فرستاد که : ای

عیسی ! به محمد ایمان بیاور ! و امر کن آن کسانی را که از امّت تو محمد را ادراک می‌کنند به او ایمان بیاورند ، زیرا که اگر محمد نبود من آدم را نمی‌آفریدم ! و اگر محمد نبود من بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم ! و به تحقیق که من عرش و تخت سلطنت خود را بر روی آب آفریدم ؛ و بنابراین مضطرب و متحرک شد و چون بر روی آن عرش نوشتم : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** ، آرام گرفت و از حرکت ایستاد ».

و این روایت را سُبْکی در کتاب «شِفَاءُ السِّقَام» ص ۱۲۱ ذکر کرده و اعتراف بر صحّت آن نموده است .

و همچنین زَرقانی در «شرح الموهاب» ج ۱ ، ص ۴۴ آورده است ، و گفته است : **أبوالشیخ** در کتاب «طبقات الإصفهانیین» آنرا تخریج کرده ، و حاکم آن را صحیح شمرده ، و سبکی و نیز بلقینی در فتاوی خود اقرار و اعتراف بر صحّت آن نموده‌اند .

حاکم در «مستدرک» بعد از ذکر این روایت و تصحیح آن به ذکر حدیث دیگری می‌پردازد و چون آن حدیث نیز بر منظور و مقصود ما دلالت دارد آن را در اینجا می‌آوریم :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : لَمَّا افْتَرَفَ ءَادَمُ الْخَطِيئَةَ قَالَ : يَا رَبِّ ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي . فَقَالَ اللَّهُ : يَا ءَادَمُ ! وَكَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَلَمْ أَخْلُقْهُ ؟!
قَالَ : يَا رَبِّ ! لِأَنَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِسَيِّدِكَ وَنَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ ، رَفَعْتُ رَأْسِي فَرَأَيْتُ عَلَى قَوَاعِدِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ .

فَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَمْ تُصْفِرْ إِلَى اسْمِكَ إِلَّا أَحَبَ الْخَلْقِ إِلَيْكَ !
فَقَالَ اللَّهُ : صَدَقْتَ يَا آدَمُ ! إِنَّهُ لَأَحَبُ الْخَلْقِ إِلَيَّ ؛ ادْعُنِي
بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ ، وَلَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ !

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلّم فرمود: چون آدم بوالبشر
مرتکب گناه شد گفت: ای پروردگار من! به حق محمد از تو میخواهم
که مرا بیامرزی! خداوند فرمود: ای آدم! چگونه محمد را شناختی
در صورتی که من هنوز او را نیافریده‌ام!

آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چون مرا آفریدی با دو دست
خود، و از روح خودت در من دمیدی، من سر خود را بلند کردم و
دیدم که بر ستون‌های عرش تو نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ از این رو دانستم که تو با اسم خودت ضمیمه
نمی‌نمائی مگر اسم محبوب‌ترین فرد از بندگانت را!

خداوند فرمود: راست گفتی ای آدم! محمد محبوب‌ترین
مخلوقات در نزد من است! و اینک مرابحق او بخوان! و به تحقیق که
تورا آمرزیدم؛ و اگر محمد نبود من ترا خلق نمی‌کردم!»

و این حدیث را بیهقی نیز در کتاب «دلائل النبوة» تخریج کرده
است؛ و «دلائل النبوة» کتابی است که ذهبی درباره آن گوید: عَلَيْك
بِهِ فَكُلُّهُ هُدًى وَ نُورٌ . «بر تو باد به کتاب «دلائل النبوة»! زیرا که تمام
آن نور و هدایت است.»

و نیز آنرا طبرانی در کتاب «معجم صغیر» خود تخریج کرده

است، و سبکی در «شفاء السقام» ص ۱۲۰ صحّت آنرا اعتراف کرده است، و نیز سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» ص ۴۱۹ و قسطلانی در «المواهب اللدنیة» و زرقانی در «شرح مواهی» ج ۱، ص ۴۴ و عزّامی در «فرقان القرءان» ص ۱۱۷ آن را آورده و به صحّت آن اقرار نموده‌اند.

ما این مختصر را در اینجا نگاشتیم برای آنکه خواننده را بربطان بافته‌های پندار ابن شیمیه و آنانکه بر آن نهنج پنبا خود را میریستند، همانند قصیمی و امثال او، واقف نموده باشیم؛ و بر افکار واهی همچون پوست جدا شده از روی زخم، و بر فریاد و صدای آنان که همچون نعره حمار است آگاه کرده باشیم، تا آنکه خواننده گرامی بر فضیلت حضرت پیامبر اقدس صلی الله علیه وآلہ وسلم با دیده بصیرت بوده باشد.^۱

در اینجا مناسب است چند بیت از قصيدة بُردة^۲ را که از

۱- «الغدیر» ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵

۲- این قصیده مشهور است به بُردة و سراینده آن محمد بن سعید مصری بوصری است. و در سبب انشاء آن خود شاعر چنین گفته است که: من به فلنج مبتلا شدم که نصف بدن من از کار افتاد، در نظر گرفتم که قصیده‌ای در مدح پیغمبر صلی الله علیه وآلہ بگوییم تا خدا مرا شفا دهد این قصیده را سرودم و خوابیدم و پیغمبر را در خواب دیدم و با دست مبارک خود بر بدن من کشید و همانوقت شفا یافتیم.

فردای آن شب، صبحگاه از خانه بیرون آمدم دیدم که بعضی از ارباب حال و فقرا دنبال این قصیده میگردند و میگوینند: او لش اینست: **أَمِنْ تذكِّرْ جِيرَانْ بدِيْ سَلَمْ**. پس من تعجب کردم زیرا احدي را از این قصیده مطلع ننموده بودم، آن صاحب حال گفت: سوگند به خدا که من شنیدم که تو این قصیده را در نزد^۳

انشاءات بوصیری است ، و ابتداء آن چنین است :

أَمِنْ تَذَكُّرٍ جِيرَانٍ بِذِي سَلَمِ

مَزَجْتَ دَمْعًا جَرَى مِنْ مُقْلَةٍ بِدَمِ

بیاوریم تا جانها به یاد رسول الله قوت گیرد .

مُحَمَّدُ سَيِّدُ الْكَوْنَىٰ وَالثَّقَلَىٰ

وَالْفَرِيقَىٰ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ (۱)

⇒ همانکه برایش سروده‌ای میخواندی و رسول الله همانند شاخه سیز از شنیدن آن شکوفا بودند .

من این قصیده را به آن فقیر دادم و داستان در بین مردم به زودی فاش شد و چون به وزیر ملک طاهر رسید بسیار تعریف کرد و با خود نذر کرد که آن را نشنود مگر ایستاده و سر و پا برخene . و آن وزیر و اهلش از این قصیده برکات و خیرات کثیری برداشتند .

پس از چندی مهردار این وزیر به چشم درد شدیدی مبتلا شد که نزدیک بود کور شود و در خواب دید که گویا گوینده‌ای میگوید : برو به نزد وزیر و برده را از او بگیر و بر چشمها یات بگذار ! مهردار این خواب را برای وزیر گفت ، وزیر گفت من چیزی ندارم که نامش برده باشد ولیکن در نزد من مدیحه پیغمبر است که ما با آن استشفا می‌کنیم و آن مدیحه را آورد و بر چشمان مهردار خود گذارد ، و در حالی که مهردار نشسته بود آن قصیده خوانده شد و در همان وقت خداوند او را شفای داد .

لذا بدین مناسبت آنرا برده گویند و در طلب حاجات میخوانند و برای نزول مهمات از آن بهره میگیرند ؛ چون دارای برکات عظیم و موجب برآورده شدن دعاهاست . و شاید آن هائف غیبی در خواب نام آنرا برده گفته است به جهت آنکه این قصیده در معنی یک لباس شریفی است که بر قامت رسول الله بریده شده است .

نَبَيْنَا الْأَمِيرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدٌ
 أَبْرَرَ فِي قَوْلٍ لَا مِنْهُ وَ لَا نَعَمٍ (۲)
 هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ
 لِكُلِّ هَوْلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحِمٍ (۳)
 دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ
 مُسْتَمْسِكُونَ بِحَيْلٍ غَيْرِ مُنْفَصِمٍ (۴)
 فَاقَ النَّبِيْنَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ
 وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ (۵)
 وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٌ
 غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدَّيْمِ (۶)
 وَ وَاقِفُونَ لَادِيهِ عِنْدَ جَدِّهِمْ
 مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلِهِ الْحِكْمِ (۷)
 فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَ صُورَتُهُ
 ثُمَّ اضْطَفَاهُ حَبِيبًا بارِئِ النَّسَمِ (۸)
 مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحَاسِنِهِ
 فَجَوْهُرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْفَصِمٍ (۹)
 دَعْ مَا ادَعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ
 وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحَأً فِيهِ وَاحْتَكِمْ (۱۰)
 فَانْسِبْ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ
 وَانْسِبْ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمٍ (۱۱)

فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَا يَسْ لَهُ
 حَدُّ فَيُعْرِبَ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ (۱۲)
 لَوْ نَاسَبَتْ قَدْرَهُ إِيَّاهُ عِظَمًا
 أَحْيَا اسْمُهُ حِينَ يُدْعَى دَارِسَ الرَّمَمِ (۱۳)
 لَمْ يَمْهَاجِنَا بِمَا تَعْيَى الْعُقُولُ بِهِ
 حِرْصًا عَلَيْنَا وَلَمْ نَرْتَبْ وَلَمْ نَهِمِ (۱۴)
 أَعْمَى الْوَرَى فَهُمْ مَعْنَاهُ فَلَا يَسْ لَهُ
 فِي الْقُرْبِ وَالْبَعْدِ مِنْهُمْ عَيْرٌ مُنْفَخِمٍ (۱۵)
 كَالشَّمْسِ تَظْهَرُ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بُعْدِ
 صَغِيرَةً وَ تُكِلُّ الطَّرْفَ مِنْ أَمْمٍ (۱۶)
 وَ كَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ
 قَوْمٌ نِيَامٌ تَسْلُوا عَنْهُ بِالْحُلْمِ (۱۷)
 فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ
 وَ أَنَّهُ خَيْرٌ خَلُقَ اللَّهُ كُلُّهُمْ (۱۸)
 وَ كُلُّ إِلَيِّ أَتَى الرُّسُلُ الْكِرَامُ بِهَا
 فَإِنَّهَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ (۱۹)
 فَإِنَّهُ شَمْسٌ فَضْلٌ هُمْ كَوَاكِبُهَا
 يُظْهِرُنَّ أَنوارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلْمِ (۲۰) ۱

۱- در کتاب صفحه بنده نشده با مجموعه اشعار مُعلَّقات سبعه و فصائلد سبع علویه ابن أبي الحديد طبع شده است.

و دسته عرب و عجم است .

۲ - پیغمبر ما یگانه امر کننده و نهی کننده است ، و هیچکس چه

در گفتارِ اثباتش و چه در گفتارِ نفیش از او وفا کننده‌تر نیست .

۳ - اوست تنها حبیب خدا ، که در هر یک از مواقع ترس و

بیمگاهها که رو آورد و شدائی که نازل شود ، شفاعت او مورد امید

است .

۴ - دعوت کرد خلاائق را بسوی خدا ، پس کسانیکه به او چنگ

زنند ، چنگ زده‌اند به ریسمانی که ابدًا پاره شدنی نیست .

۵ - بر تمام پیامبران هم در خلقت و هم در اخلاق برتر آمد ؛ و

پیامبران نه در مقام علم و نه در مقام کرم نمی‌توانند به او نزدیک

شوند .

۶ - و هر یک از آنان از رسول خدا طلب می‌کنند به قدر مشت

آبی از دریای بیکران ، یا به قدر آب کمی از باران‌های متوالی آن

حضرت .

۷ - و همه پیامبران در وقت حظّ و بهره‌شان در نزد او وقوف

دارند ، زیرا که او نقطه بسیط علم و دانش و شکل اتقان و حکمت

است .

۸ - و بنابراین اوست آنکه معنی و صورتش به تمامیت و کمال

رسید و پس از آن خداوند جان آفرین او را حبیب خود برگزید .

۹ - پاک و منزه است از اینکه در محاسن او شریکی بوده باشد ؛ و

جوهره حسن و نیکوئی در ذات او قابل انقسام نیست .

- ۱۰- واگذار آنچه را که نصاری درباره پیامبرشان ادعا دارند و هر چه میخواهی درباره او مدح کن و قبول مدح را نیز بنما .
- ۱۱- آنچه را از شرف بخواهی به ذات او نسبت بده و آنچه را که از بزرگی بخواهی به قدر و منزلت او نسبت بده .
- ۱۲- چون برتری و فضل رسول الله حدی ندارد تا سخنگوئی بتواند با زبان خود پرده از آن بردارد .
- ۱۳- اگر آیات و علائم او از جهت بزرگی و عظمت به پایه قدر و منزلت او باشد ، در این صورت چنانچه اسم او را برابر استخوانهای پوسیده ببرند همه را زنده میکند .
- ۱۴- چون بر ما محبت داشت ما را به آنچه عقول را خسته و عاجز میکند امتحان نکرد تا آنکه ریب و شک نیاوریم و گمان و وهم در ما پدیدار نگردد .
- ۱۵- ادراک حقیقت معنای او اهل عالم راکور کرده است و هیچ موجودی نه در قرب او و نه در بُعد از او نمیتواند ملزم به این حقیقت نشود .
- ۱۶- او چون خورشید است که از دور در نظر کوچک آید و از نزدیک چشم را خسته و بیتاب کند ؛ و نه از دور و نه از نزدیک نمیتوان به حقیقت او واقف شد .
- ۱۷- و چگونه میتوانند در دنیا حقیقت او را دریابند گروهی که همه در خوابند و به خوابهایی که از او میبینند میخواهند خود را آرام و متقااعد کنند .

۱۸- آری نهایت درجه وصول علم و بلوغ دانش به او فقط همین است که بگوئیم او بشر است و او از تمام افراد مخلوقات خدا برتر است.

۱۹- و تمام آیات و بیانات و معجزاتی که پیامبران بزرگوار آورده‌اند از نور پاک و مقدس این پیامبر به آنها متصل شده و ارتباط یافته است.

۲۰- آری این پیامبر خورشید فضل و برتری است و پیامبران دیگر ستارگان دور این خورشیدند که انوار خود را که از خورشید گرفته‌اند برای مردم در ظلمات و تاریکیها ظاهر می‌سازند.

مجلس ثصت و دوم

اصناف شفهیان در روز قیامت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :
 وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذْنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ
 قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ أَعْلَمُ الْكَبِيرُ .
 (آیه بیست و سوم ، از سوره سباء : سی و چهارمین سوره از قرآن
 کریم)

«و شفاعت سودی در نزد خداوند ندارد مگر برای کسیکه خدا
 به او اذن داده است ؛ تا زمانیکه چون دهشت و وحشت از دلهای
 آنان برداشته شود ؛ به آنها میگویند : پروردگار شما چه گفت ؟!
 میگویند : حق ، و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله ».«
 اینک وقت آن رسیده است که در اصناف شفاعت کنندگان
 بحثی به میان آوریم بحول الله و قوته .

از جمله شفیعان روز قیامت پیغمبر اکرم و خمسه طیبہ و امامان بحق و حضرت صدیقہ کبری سلام الله علیهم اجمعین هستند . در سوره انبیاء وارد است که :

وَقَالُوا آتَيْخَذَ الَّرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادُ مَكْرُمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ، بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفُهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَحْشِيَّةِ مُشْفِقُونَ ۖ ۱

و میگویند که : خداوند رحمن برای خود اولادی (از پسر چون عیسی ، و از دختر چون ملاٹکه) اتخاذ کرده است ؛ بلکه آنان (پیامبران و فرشتگان) بندگان مکرم و بزرگوار خدا هستند که در گفتار خود از او جلو نمیافتد و پیشی نمیگیرند ، و به امر خدا عمل میکنند . خداوند از آنچه در برابر آنهاست ، و از آنچه در پشت سر آنهاست علم و اطلاع دارد و ایشان شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که دینش و عقیده اش پسندیده باشد ؛ و ایشان از خوف و خشیت خدا در هراس هستند.

و چون نصاری عیسی را پسر خدا ، و یهود عزیر را پسر خدا میدانند ، و مشرکین جاهلیت ملاٹکه را دختران خدا میپنداشتند ؛ به اطلاق این آیه هر دو صنف از پیامبران و فرشتگان ، بندۀ مکرم خداوند محسوب شده ، و مقام شفاعت به آنها **إجمالاً** داده شده است .

۱- آیات ۲۶ تا ۲۸ ، از سوره ۲۱: الأنبیاء

و نیز آیه :

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةً إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ
وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۱

«وَ حَقٌّ وَ مَالْكِيَّتْ شفاعت را کسانیکه غیر خدارا می پرستند
ندارند، مگر خدابروستانی که شهادت بحق دهند، و آنها از واقعه مورد
شهادت علم و اطلاع داشته باشند.»

دلالت بر شفاعت پیامبران و امامان و معصومان و فرشتگان میکند، و
این دو آیه بطور کلی عمومیت دارند و شامل ملائکه و پیغمبران و
صدیقان بطور عموم می شوند.

در «أَمَالِي» صدوق از محمد بن إبراهیم بن
إسحق، از احمد بن إسحق، از أبو قلابه
عبدالملک بن محمد، از غانم بن حسن
سعدي، از مسلم بن خالد بن مکی، از
حضرت جعفر بن محمد از پدرش
علیهم السلام از جابر بن عبد الله انصاری، از أمیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که :

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَلَّهِ
وَسَلَّمَ : يَا أَبَتَاهُ ! أَيْنَ أَلْقَاكَ يَوْمَ الْمَوْقِفِ الْأَعْظَمِ وَ يَوْمَ الْأَهْوَالِ وَ
يَوْمَ الْفَزَعِ ؟!

قَالَ : يَا فَاطِمَةُ ! عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِي لِوَاءُ الْحَمْدِ وَ أَنَا

روايات وارده در
شفاعت پیامبر و
امامان و حضرت
زهراء عليهم السلام

۱- آیه ۸۶، از سوره ۴۳ : الزخرف

الشَّفِيعُ لِأَمْتَى إِلَيْ رَبِّي !

قالَتْ : يَا أَبَتَاهُ ! فَإِنْ لَمْ أَلْقَ هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيْنِي عَلَى
الصَّرَاطِ وَأَنَا قَائِمٌ ، أَقُولُ : رَبِّ سَلَمْ أَمْتَى ! قَالَتْ : فَإِنْ لَمْ أَلْقَ
هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيْنِي وَأَنَا عِنْدَ الْمِيزَانِ ، أَقُولُ رَبِّي سَلَمْ أَمْتَى .
قالَتْ : فَإِنْ لَمْ أَلْقَ هُنَاكَ ؟! قَالَ : الْقَيْنِي عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ
أَمْنَعُ شَرَرَهَا وَلَهَبَهَا عَنْ أَمْتَى ! فَاسْتَبَشَرَتْ فَاطِمَةُ بِذِلِّكَ ، صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا .^۱

«حضرت فاطمه سلام الله عليها به حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عرض کرد ! ای پدر جان ! من کجا ترا در موقف اعظم روز قیامت و در روز دهشتها و وحشتها و در روز فرع اکبر بینم ؟!
حضرت فرمود : ای فاطمه ! در پهلوی در بهشت ، و با من لوای
حمد است ، و من در نزد پروردگارم شفیع امّت خود هستم !
فاطمه عرض کرد : ای پدر جان ! اگر تو را آنجا نبینم ، کجا
بینم ؟! فرمود : مرا بر روی صراط بین که ایستاده ام و میگوییم
پروردگار من ! امّت مرا سلامت بدار .

فاطمه عرض کرد : اگر تو را آنجا نبینم ، کجا بینم ؟! فرمود : در
نزد میزان ، من میگوییم : پروردگار من ! امّت مرا سلامت بدار !
فاطمه عرض کرد : اگر تو را آنجا نبینم ، کجا بینم ؟! فرمود : در
لبه جهّم ، که من شراره ها و شعله های آتش را از امّت خودم کنار
میزنم !

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، مجلس چهل و ششم ، ص ۱۶۶

فاطمه که سلام خدا بر خودش و پدرش و شوهرش و فرزندانش
باد ، از این گفتار خوشحال و مسرور گشت».

و نیز در «أمالی» از أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ جَعْفَرٍ هَمَدَانِي ، از علیؑ بن
إِبْرَاهِيمَ ، از جعفر بن سلمه اهوازی ، از إِبْرَاهِيمَ بْنُ مُحَمَّدَ ثَقْفِي ، از
إِبْرَاهِيمَ بْنُ مُوسَى بْنُ اخْتَ وَاقِدِي ، از أَبُو قَتَادَةَ حَرَانِي ، از عَبْدَ الرَّحْمَنَ
ابن علاء حَضْرَمَيِّ ، از سعید بن مسیب ، از ابن عَبَّاسَ روایت کرده
است که :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ
يَوْمٍ وَعِنْدَهُ عَلَىٰ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحَسِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .
فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَأَكْرَمُ النَّاسِ عَلَىٰ !
فَأَخْبِبْ مَنْ أَحَبْهُمْ ! وَأَبْعِضْ مَنْ أَبْعَضْهُمْ ! وَوَالِّيَ مَنْ وَالِّيَهُمْ ! وَ
عَادِ مَنْ عَادَهُمْ ! وَأَعْنِ مَنْ أَعْنَاهُمْ ! وَاجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ
رِجْسٍ ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ ! وَأَيَّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْكَ !
ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلَيْ ! أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ
خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي ، وَأَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ !
وَكَانَى أَنْظُرُ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ قَدْ أَفْبَلْتَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ
نَجِيبٍ مِنْ نُورٍ ؛ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَعَنْ يَسَارِهَا
سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَبَيْنَ يَدِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَخَلْفَهَا
سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ، تَقْوُدُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِي إِلَى الْجَنَّةِ .
فَأَيْمَّا امْرَأَةً صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوةً ، وَصَامَتْ
شَهْرَ رَمَضَانَ ، وَحَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ ، وَزَكَّتْ مَالَهَا ، وَأَطَاعَتْ

زوجها ، وَالْتُّ عَلَيَا بَعْدِي ؛ دَخَلَتِ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ .

فَقَيْلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا ؟ ! فَقَالَ : ذَاكَ لِمَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ ؛ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ .

وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مُحْرَابِهَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ ، وَ يُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ ؛ فَيُقْتَلُونَ : يَا فَاطِمَةُ ! إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَيْكِ وَ طَهَرَكِ وَ أَصْطَفَيْكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ .

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى عَلَيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : يَا عَلَيُّ ! إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةً مِنِّي ! وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي ! يَسُوءُنِي مَا سَاءَهَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا ! وَ إِنَّهَا أَوْلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي .

وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَائِي ، وَ رَيْحَانَاتَائِي ، وَ هُمَا سَيِّدا شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؛ فَلَيَكُرُّمَا عَلَيْكَ كَسَمْعُكَ وَ بَصَرُكَ !
ثُمَّ رَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أُشَهِّدُكَ أَنِّي مُحِبٌ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلِّمْ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرَبْ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ ولِيٌ لِمَنْ وَالآهُمْ .^۱

روزی رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم نشسته بودند ، در

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، مجلس هفتاد و سوم ، ص ۲۹۱ و ۲۹۲

نزد آن حضرت ، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام بودند .

در این حال حضرت رسول عرض کردند : بار پروردگارا تو حقاً
میدانی که این جماعت ، اهل بیت من هستند ! و گرامی ترین مردم در
نزد من می باشند ؛ پس تو دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد !
و مبغوض بدار کسی که ایشان را مبغوض دارد ! و مودّت و مهر بورز با
کسی که با ایشان مودّت و مهر ورزد ! و دشمن بدار کسی که آنها را
دشمن بدارد ! و معاونت کن کسی که ایشان را کمک کند ! و آنان را از هر
رجس و پلیدی پاکیزه و مطهّر بدار ! و از هر گناهی در تحت مصونیت
و عصمت خود درآور ! و از جانب خودت آنها را به روح القدس مؤیّد
گردان !

و سپس فرمود : ای علی ! تو امام امت من ، و جانشین من بر آنها
پس از من هستی ! و تو قائد و سپهسالار قافلهٔ مؤمنین بسوی بهشت
می باشی !

و گویا که من دارم نگاه میکنم به دخترم فاطمه ، که در روز
رستاخیز سوار بر اسی از نور است و به پیش می آید ؛ از طرف راست
او هفتاد هزار فرشته ، از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته ، و در مقابل
او هفتاد هزار فرشته ، و در پشت سر او هفتاد هزار فرشته حرکت
می کنند ، و او زنهای مؤمن از امت مرا جلوه داری میکند و به بهشت
میبرد .

و بنابراین هر زنی که در شبانه روز پنج نماز واجب را بجای آورد

، و در ماه رمضان روزه بدارد ، و حجّ بیت الله الحرام را بگذارد ، و زکوة مال خود را بپردازد ، و از شوهر خود اطاعت کند ، و علی را بعد از من به ولایت بپذیرد ؛ چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می‌شود ؛ و فاطمه سیّدۀ تمام زن‌های عالمیان است .
به رسول الله گفته شد : آیا فاطمه سیّدۀ زن‌های عالم خودش است ؟!

حضرت فرمود : آن برای مریم دختر عمران است ؛ و اما دختر من فاطمه سیّدۀ تمام زن‌های عالمیان است از اولین و آخرین .
و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقرّبین بر او سلام می‌کنند ، و به همان ندائی که ملائکه مریم را بدان ندا ، ندا کردند ، با او ندا کنند ، و بگویند : ای فاطمه ! خداوند تورا برگزید و پاکیزه گردانید ، و تورا برگزید بر زن‌های عالمیان .
و سپس حضرت رسول الله به علی رو کرده و فرمودند : ای علی ! فاطمه پاره گوشت من است !

و اونور چشم من است ! و میوه دل من است ! بد حال میکند مرا آنچه او را بدحال کند ، و شاد میگرداند مرا آنچه او را شاد گرداند ! و او اولین کسی است که از اهل بیت من به من ملحق شود ! پس با او بعد از من به نیکی رفتار کن !

اما حسن و حسین دو پسر من هستند ، و دو گل من هستند ، و دو آقای جوانان اهل بهشتند ؛ باید تو همانطوریکه چشم و گوش خود را گرامی میداری ، آنان را گرامی بداری !

و پس از این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بسوی آسمان بلند نموده ، عرض کرد : بار پروردگارا من تو را گواه میگیرم ، که من دوستدار کسی هستم که آنها را دوست بدارد ، و مُبغض کسی هستم که نسبت به آنان بغض بورزد ، و سلامتم با کسیکه با آنان به سلامت رفتار کند ، و در جنگم با کسیکه با آنان محاربه کند ، و دشمنم با کسیکه با آنها دشمنی کند ، و ولی هستم برای کسیکه ولايت آنان را متعهد گردد!»

أَخْبَارُ بَسِيَارِيِّ دَارِيِّ كَهْ اَنْبِيَاءَ بَطْوَرِ مَطْلَقِ ، وَ
تَوْسِيلُ اَنْبِيَاءَ
اَصْفَيَاءَ آَنَانَ چُونَ آَدَمَ أَبُو الْبَشَرِ وَ دَاؤُدَ وَ شَعِيبَ
بِهِ خَسْمَةُ طَيِّبَهِ
وَ أَيُّوبَ وَ لَوْطَ وَ إِدْرِيسَ ، وَ پِيغْمَبَرَانَ أُولُو الْعَزْمِ
چُونَ نُوحَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بِهِ حَضْرَتُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ وَ فَاطِمَهُ وَ حَسَنُ وَ حَسِينُ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَتَوَسِّلٌ مِّي شَدِّنَدَ ، وَ بِرَأْيِ رَفْعِ مَشْكُلَاتِ وَ مَغْفِرَتِ
خَطَايَا وَ ارْتِقاءِ مَقَامَاتِ از ارواحِ تابِنَاكَ آنها استمداد می جستند .

البَّتَهِ اَيْنَ بِهِ جَهْتِ عُلُوٍّ مَقَامٍ وَ نُورَانِيَّتِ مَعْنَوِيٍّ وَ مَلْكُوتِيٍّ آنهاست
که برای التماس و التجاء به درگاه حضرت احادیث خود را ناچار از
استمساك از این آیات الھیّه میدیدند ؛ و الا این مقام ، مقام اعتباری و
امر تشریفی نیست ، زیرا این نوع اعتباریات در حقائق راهی ندارد ؛ آن
اصلات و واقعیّت و آن طھارت مطلقه ذات طیبہ خمسه بود که همه
سابقین و لاحقین را به خضوع و خشوع در می آورد ، و برای وصول به
درگه قرب حضرت باری تعالی شأنه العزیز ناچار از عبور از حجاب

اقرب و تجلی اعظم و ناچار از ظهور نور احدي در مرآت دلهای خودشان ، از این مرايا و آئينه های تابناک بودند .

همين شفاعت خمسه طيّبه بوده است که خداوند به برکت آن آتش را بر ابراهيم بَرَدَ و سلاماً فرمود ، و کشتی نوح را به سلامت به جودی رسانيد ، و عصارا در دست موسى اژدها نمود و سپس آنرا بازگردانيد ، و طلوع نور پیروان آنها بود که در درخت به أَنَا اللَّهُ دَرِيْجَه توحید را به روی او گشود و او را در وادی معرفت کشانيد ، و او را با سبطيان از شر فرعون و قبطيان نجات داد و آب را بر آنها مَعْبَر نمود ، و فرعون و پیروانش را دستخوش غرقه ساخت .

و نور خمسه طيّبه بود که بیانات و آيات به عيسى بن مريم عنایت کرد ، و او مرده زنده میکرد و کور مادرزاد شفا میداد و مبتلا به مرض پیسی را خوب میکرد ؛ و بطور کلی تمام حالات معنوی در خلوت های روحانی همه پیامبران و اولیاء خدا بواسطه شفاعت و وساطت آنها بود . و از نقطه نظر برهان فلسفی ، محال است کسی بتواند بطور طفره مسافتی را بپیماید . عبور از مراحل نفس تا طلوع نور توحید ، در سفر معنوی و ملکوتی سالکان راه حقیقت ، بدون عبور و استمداد از این آيات الهیه با این اصل مسلم که میدانیم : حجاب اقرب و اسم اعظم و آیت کبری و مقام بین البینی و جمع الجموعی هستند ، محال است .

آنچه از روایات در این باره آمده است با مضامين مختلفه ، بسیار است ؛ و در زبان پیامبران که به امّت های خود بیان میکرده‌اند نیز

بسیار است.

در مجلس گذشته شرحی راجع به بیانات حضرت مسیح بن مریم از انجیل برنایا درباره عظمت و شفاعت رسول الله آوردیم.

اینک شرحی از دعا و توسل حضرت نوح

علی نبینا و آله و علیه السلام را که از

اكتشافات اخیر است و سند زنده و تاریخی از

جهت نورانیت خمسه طبیبه است از مجله

«مکتب اسلام» می‌آوریم و برای آنکه امانت

در نقل رعایت شود ما در اینجا عین مطالب مندرجه در این شماره را

بدون هیچ کم و کاستی و بدون هیچ زیادتی بیان می‌کنیم تا بر اهل نظر

آثار باستانی
درباره کشتی نوح
و توسل به
پنج تن آل عبا

مطلوب روشن شود:

«یک سند زنده و تاریخی بر حقانیت دین اسلام
و مذهب تشیع

گزارش بسیار جالب باستان‌شناسی شوروی درباره
کشتی حضرت نوح

مجله رسمی و پر تیراز «اتفاق نیزوب» شوروی که بطور ماهانه

منتشر می‌شد، گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار

ارزنده و جالب است، و هم از نظر دینی عالی‌ترین دلیل بر عظمت

قرآن و عقائد دینی ماست، درج نموده است. و به دنبال آن عده‌ای از

نویسنده‌گان انگلیسی، مصری، پاکستانی و ... آن مقاله را از روسی به

انگلیسی و عربی و اردو ترجمه نموده و در مجله‌ها و روزنامه‌های

محلی خود نقل کرده‌اند؛ اینک ما خلاصه آنرا با توضیح درباره ارزش علمی و دینی آن از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرانیم:
 مجله نامبرده در شماره تشریین دوم ۱۹۵۳ مینویسد:

هنگامیکه باستان شناسان روسی در منطقه‌ای معروف به «وادی قاف»^۱ مشغول حفاری و جستجوی آثار باستانی بودند، در اعماق زمین به چند پاره تخته قطور و پوسیده‌ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته‌ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده، و بر اثر تحولات دریائی و زمینی در طول حدود ۵۰۰۰ سال همچنان در دل زمین باقی مانده است.

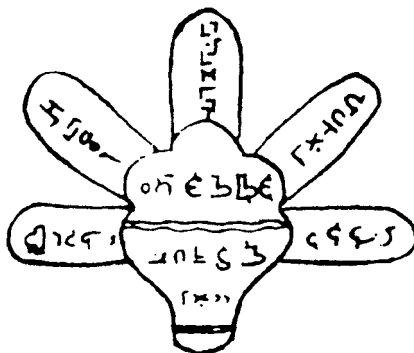
بر خورد به این تخته‌ها نظر محققین باستان شناس را آنچنان به خود جلب نمود که دو سال دیگر به کنجکاوی و تعقیب عملیات حفاری خود پرداخته، و بالآخره در همان منطقه به یک قطعه تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق کلیشه

۱- طبق تصریح قرآن لنگرگاه کشتی نوح بعد از طوفان، کوه جودی بوده.
 به ادعای صاحب «مراصد الاطلاع» و «منجد العلوم» این کوه در ۴۰ کیلومتری شمال شرقی جزیره ابن عمر (شهر کوچکی است در سوریه مشرف به نهر دجله) و به سال ۹۶۱ توسط حسن بن عمر بن خطاب ثعلبی بنیان گذاری شده) می‌باشد. و بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلف بزرگوار تفسیر «المیزان») لنگرگاه در آرارات از جبال ارمنیه بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده که البته همه این نظرات با وادی قاف در مسکو محل اکتشاف تخته‌ها سازش دارد؛ چه اگر این محل یا نزدیک به این محل نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولاتی که در طول چند هزار سال رخداد، آن تخته‌ها در منطقه مذبور، و در اعماق زمین قرار گرفته باشد. (تعلیقه)

صفحه زیر ، چند سطر کوتاه از کهن‌ترین و ناشناخته‌ترین خطوط بر روی آن منقوش بود .

اما بسیار شگفت‌آور بود که این تخته لوح بدون اینکه پوسیده یا متحجّر شده باشد ، آنچنان سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در موزه آثار باستانی مسکو در معرض دید توریست‌ها و تماشاگران خارجی و داخلی است .

لوح کتے



۱۷۰ نویسنده
۵۰۴۳۱۲۰۹۵۶
۶ نویسنده
۸ نویسنده
۲۵۱۰۲۰ نویسنده
۵۶۱۳۷ نویسنده

بر اثر این اکتشاف ، اداره کل باستان‌شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن ، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهمترین باستان‌شناسان و اساتید خط‌شناس و زبان‌دان روسی و چینی را مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها بدین گونه است :

- ۱- پرسور سولی نوف ، استاد زبان‌های قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو .
- ۲- ایفاهان خینو ، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشکده لولوهان چین .
- ۳- میشان لوفارنک ، مدیر کل آثار باستانی شوروی .
- ۴- تامول گورف ، استاد لغات در دانشکده کیفزو .
- ۵- پرسور دی راکن استاد باستان‌شناس در آکادمی علوم لنین .
- ۶- ایم احمد کولا ، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی .
- ۷- میچر کولتوف ، رئیس دانشکده استالین .

این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان‌شناسی شوروی گذاشت :

- ۱- این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته‌های مربوط به کاوشهای قبلی ، و گُلًا متعلق به کشتی نوح بوده است ؛ منتهی لوح مذبور مثل سائر تخته‌ها آنقدرها پوسیده نشده ، و طوری سالم مانده که خواندن خطهای آن به آسانی امکان پذیر می‌باشد .
- ۲- حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت اُم اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می‌باشد .
- ۳- معنای این حروف و کلمات بدین شرح است :

«ای خدای من! و ای یاور من!

به رحمت و کرمت مرا یاری نما!

و به پاس خاطر این نفوس مقدّسه:

مُحَمَّد

إِيلِيَا (عَلَيْهِ)

شَبَر (حَسَن)

شُبَيْر (حُسَيْن)

فَاطِمَة

آنان که همه بزرگان و گرامی‌اند

جهان به برکت آنها برپاست.

به احترام نام آنها مرا یاری کن!

تنها توئی که میتوانی مرا به راه راست هدایت کنی!»

بعداً دانشمند انگلیسی: این ایف ماکس، استاد زبان‌های

bastani در دانشگاه منچستر، ترجمه روسی این کلمات را به زبان

انگلیسی برگردانید، و عیناً در این مجله‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر

گردیده است:

۱- مجله هفتگی «ویکلی میرر» لندن، شماره مربوط به ۲۸

دسامبر ۱۹۵۳ م.

۲- مجله «استار انگلیسی» لندن، مربوط به کانون دوم ۱۹۵۴ م.

۳- روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر، شماره مربوط به

کانون دوم ۱۹۵۴ م.

۴- روزنامه «ویکلی میرر» تاریخ یکم شباط ۱۹۵۴ م.

۵- روزنامه «الهـدـی» قاهره مصر ، تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۵۳ م.

سپس دانشمند و محدث عالی مقام پاکستانی حکیم سید محمود گیلانی که یک موقع مدیر روزنامه «أهـلـالـحـدـیـثـ» پاکستان (و نخست از اهل تسنن بوده و بعداً از روی تحقیق به آئین تشیع گرائیده) آن گزارش را به زبان اُردو در کتابی به نام «ایلیا مرکز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل کرده است.^۱

آنگاه مجله «بذرہ» نجف در شماره‌های شوال و ذوالقعدة ۱۳۸۵،

سال اول ، صفحه ۷۸ إلی ۸۱ زیر عنوان : نامهای مبارکی که حضرت نوح بدان توسل جست ، از اردو به عربی ترجمه و نقل کرده است .
اکنون لازم می‌نماید بطور فشرده توجه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم ؛ تا بیشتر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشاف باستانی معتقد شوند :

۱- آنکه اکتشاف این تخته‌ها و لوح ، یکی از دلائل بر اصالت و واقعیت داستانهای قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحاً حاکی از قضیّه کشتی نوح و ماجرای آنست ؛ همچنانکه سوراخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته‌اند .

۲- آنکه معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روی تمایلات و

۱- کتاب «ایلیا ...» به زبان اردو ، ضمن ۴۵ صفحه به عنوان چهل و دو مین نشریّة دار المعارف اسلامیّه - لاہور پاکستان ، به سال ۱۳۸۱ هجری به چاپ رسیده است . (تعليقه)

اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلفین نیست ، بلکه بر مبنای یک سلسله حقائق علمی و واقعیّت‌های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسليم در پابند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است .

بدیهی است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نامهای آنان بر کشتی ، چند هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه‌های مختلف و متضاد شیعه و سنّی بوده ، و جز از روی الهام از مبدأ اعلى و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی‌توان آن را تفسیر کرد .

درست است که حضرت نام‌های مقدس : محمد (صلی الله عليه وآلہ وسلم) علی (علیه السلام) حسن (علیه السلام) حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) را به عنوان دعا و به عنوان تبرک نقش بر لوح نمود ؛ اما در حقیقت این یک پیشگوئی عجیب از دوران‌های خیلی دور و دراز ، درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان ، قدم به عرصه گیتی گذاشتند .^۱

جالب آنکه برخورد به یک چنین اثر باستانی در یک کشور غیر دینی و به دست یک عده افراد غیر مسلمان و بالآخره در محیطی اتفاق افتاده که از نیم قرن پیش دین و عقیده به مبدأ و معاد و وحی و

۱- چنانچه در صفحه ۱۹۸ گذشت ، این فاصله تا زمان اکتشاف کشتی است .

رسالت راکنار گذارده و تنها از دیده محدود مادیگری به جهان و آنچه در آنست می‌نگرند.

ناگفته معلوم است که ماجرای این لوح به نسبت ارزش و اهمیّتی که از دید باستان شناسان دنیای روز دارد، نیزارزش دینی و مذهبی برای مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد.

تذکر : مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجله «بذرۀ نجف» و کتاب «قبیس من القراءان» تألیف عبداللطیف خطیب بغدادی چاپ ۱۳۸۹ نجف می‌باشد.»

پایان نقل از «مکتب اسلام» شماره مسلسل ۱۴۲.

فرات بن إبراهیم در تفسیر خود، روایت می‌کند از سهل بن أحمد دینوری ، با إسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت گفته‌اند : جابر به حضرت أبو جعفر امام

شفاعت حضرت
فاطمه زهرا
در روز قیامت

۱- مجله «درس‌های از مکتب اسلام» سال دوازدهم ، شماره ۱۰ ، مسلسل ۱۴۲ ، تاریخ رمضان ۱۳۹۱ هجریه قمریه و نیز عین مندرجات این شماره را مسجد شفاء طهران بمناسبت عید فطر ۱۳۹۱ هجری قمری طبع ، و تحت عنوان : علم به کمک مذهب می‌شتابد ، در جزو‌های مستقلّاً ، به عموم برادران اهداء نموده است .

و این حقیر مطالب مندرجه در مجله «مکتب اسلام» را چندین سال قبل از نشر این مجله ، از بعضی از فضلای هندی که از دوستان نجفی ما بودند در نجف اشرف از انتشارات هند و پاکستان شنیده بودم ولی چون اصل آن مدارک در دسترس نبود به نقل از این مجله اکتفا شد .

محمد باقر علیه السّلام عرض کرد : فدایت شوم ، ای پسر رسول الله ! حدیثی درباره جدّهات فاطمه زهرا سلام الله علیها ، و در فضیلت و شرافت آن بی بی من نقل کن که چون من آنرا برای شیعیان بازگو کنم ، خوشحال شوند !

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند : پدرم برای من حدیث کرد ، از جدّم از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم که چون روز قیامت بر پا شود ، برای هر یک از انبیاء و مرسیین منبری از نور نصب می کنند ، و منبر من در آن روز از همه منابر بلندتر است . و پس از آن خداوند می فرماید یا مُحَمَّدُ اخْطُبْ ! «ای محمد خُطّبه بخوان!» و من خطبه ای میخوانم که هیچیک از انبیاء و رسول همانند آنرا نشینیده اند .

و سپس برای هر یک از اوصیاء پیغمبران منبری از نور نصب می کنند ، و برای وصی من علیّ بن أبي طالب در وسط آن منبرها منبری از نور نصب می کنند ، و منبر او از همه منبرهای آنان بلند تر است .

سپس خداوند می فرماید : یا عَلِيُّ اخْطُبْ ! «ای علی خطبه بخوان!» پس علی خطبه ای میخواند که هیچیک از اوصیاء پیغمبران همانند آنرا نشینیده اند .

و پس از آن برای اولاد انبیاء و مرسیین منبرهایی همانند آن منبرها نصب می کنند . و برای دو فرزند و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات و زندگانیم ، منبری از نور می باشد .

سپس به آن دو گفته می‌شود: **اخطبیا!** «خطبه بخوانید!» پس آنان دو خطبه می‌خوانند که هیچیک از اولاد انبیاء و مرسلین همانندش را نشنیده‌اند.

ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي وَ هُوَ جَبْرِيلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ؟ أَيْنَ خَدِيْجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ؟ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ ؟ أَيْنَ ءَاسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ ؟ أَيْنَ أُمُّ كُلُّشُومَ أُمُّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا .

«سپس منادی که جبرئیل علیه السلام است ندا کند: کجاست فاطمه دختر محمد؟ کجاست خدیجه دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست ام کلثوم مادر یحیی ابن زکریا؟»

و همگی بر می‌خیزند.

در این حال خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: ای اهل جمع و ای مجتمعین در محشر! امروز کرم برای کیست؟! **مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حَسِينٌ** می‌گویند: **لِلَّهِ الْأَوَّلُ وَ حَدِيدُ الْقَهَّارِ**. «کرم فقط از خداوند واحد قهار است.»

خداوند می‌گوید: ای اهل محشر! من کرم را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم! ای اهل محشر! اینک سرهای خود را فرود آورید و چشمان خود را فروافکنید که فاطمه بسوی بهشت میرود.

در این حال جبرئیل برای او یک ناقه از ناقه‌های بهشتی را می‌آورد که دو پهلویش فرو هشته است و دهانه‌اش از لؤلؤ تر است، و

بر روی آن ناقه ، جهازی از مرجان است . و آن ناقه در برابر حضرت زهراء میخوابد و حضرت بر آن سوار میشوند . و خداوند یک صد هزار فرشته بر میانگیزد تا از جانب راست او حرکت کنند ، و یک صد هزار فرشته دیگر بر میانگیزد تا از جانب چپ او حرکت کنند ، و یک صد هزار فرشته دیگر بر میانگیزد تا فاطمه را بر روی بالهای خود میگیرند و حرکت داده و تا در بهشت میآورند .
چون به در بهشت میرسد ، نگاهی به این طرف و آن طرف میافکند .

خداوند خطاب میکند : ای دختر حبیب من ! علت این توجهت به اطراف چیست ؟ در حالیکه من تورا به بهشت خودم دلالت کردم !
فاطمه میگوید : ای پروردگار من ! من دوست دارم که قدر و منزلت من در امروز شناخته شود !

خداوند میفرماید : ای فاطمه ، ای دختر حبیب من ! برگرد و ببین که در قلب هر که محبت تو یا محبت یکی از ذریّه تو باشد ، دست او را بگیر و داخل در بهشت بنما !

حضرت باقر علیه السّلام گفتند : ای جابر سوگند به خداوند که فاطمه در آن روز چنان شیعیان و محبان خود را جدا میکند همانند پرندهای که دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا میکند .

چون فاطمه با شیعیان خود به در بهشت برسند ، خداوند در دل آنها میاندازد که نگاهی به اطراف بنمایند ، و چون به اطراف نظر کنند ، خداوند میفرماید : ای محبان من ! سبب التفات و توجه شما

چیست؟! من که فاطمه دختر حبیب خود را شفیع شما قرار دادم!
شفیعان میگویند: ای پروردگار ما دوست داریم که قدر و منزلت
ما در امروز شناخته شود!

خداآوند میفرماید: ای حبیبان من! برگردید و نظری بیفکنید و
ببینید، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه دوست داشته
است، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه غذا و طعام داده
است، هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه پوشانیده است، و
هر کس شما را به جهت محبت به فاطمه آشامیدنی خورانده است؛
نظر کنید و ببینید، هر کس به جهت محبت به فاطمه زشتی و غیبی را
از شما برگردانیده است؛ دست او را بگیرید و داخل در بهشت
بنمایید!

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: سوگند به خدا که در میان
مردم غیر از کافر و منافق و شکننده در امر توحید هیچکس باقی
نمیماند.

و چون اینان را در دوزخ ببرند، در میان طبقات آن ندا کنند
-همانطور که خدای تعالی فرموده است -:

فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ * وَ لَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ .^۱

«از برای ما هیچ شفیعی نیست، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

فَلَوْلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .^۲

۱- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲۶: الشّعرااء

۲- آیه ۱۰۲، از سوره ۲۶: الشّعرااء

«ای کاش برای ما یک بازگشت به دنیا بود ، تا از مؤمنان بودیم.»

حضرت فرمودند : هیهات هیهات ! از آنچه طلب می‌کنند منع

می‌شوند .

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ .^۱

و اگر آنها را به دنیا برگشت دهند ، هر آینه به همان کارهائی

دست می‌زنند که از آن نهی شده‌اند ، و آنان از دروغگویانند.^۲

و در «علل الشرائع» از ابن متوكّل از سعد از ابن عیسی از ابن

سنان از ابن مسکان ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت :

من از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می‌گفت : برای فاطمه در روز رستاخیز موقف خاصی ، در در جهنم است . چون روز قیامت شود ، در پیشانی هر کسی نوشته می‌شود که این مؤمن است و یا کافر است ؛ و به محبّی که گناهانش بسیار باشد ، امر می‌شود که به آتش

برود .

چون فاطمه بر روی پیشانی او می‌خواند که : محب نوشته است ،

می‌گوید :

إِلَهِي وَ سَيِّدِي سَمَيِّنِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَ بِي مَنْ تَوَلََّنِي وَ تَوَلََّ ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ ! وَ عَدْكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ .

«ای خدای من و آقای من ! تو مرا فاطمه نام گذاری ، و به

۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۶ : الأنعام

۲- «تفسیر فرات بن إبراهيم» ذیل آیه ۱۰۱ از سوره شعراء ، ص ۱۱۳ تا ص ۱۱۵ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۵۱ و ۵۲

واسطه من هر کسی ولايت من و ولايت ذريه مرا داشت از آتش بر کنار

داشتی! و وعده تو حق است و تو خلف وعده نمی فرمائی.»

خداؤند عزوجل می فرماید : صَدَقْتِ يَا فَاطِمَةً ؛ إِنِّي سَمَّيْتُكِ

فَاطِمَةً^۱ وَفَطَمْتُ بِكِ مَنْ أَحَبَّكِ وَتَوَلَّاَكِ وَأَحَبَّ ذُرَيْتَكِ وَتَوَلَّاَهُمْ
مِنَ النَّارِ ! وَعَدْيَ الْحَقُّ وَأَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِيعَادَ .

«ای فاطمه راست می گوئی ؟ من نام تورا فاطمه (یعنی بُرنده و
جدا کننده از آتش) گذاردم و به واسطه تو هر کس تورا دوست داشته
باشد و ولايت تورا داشته باشد ، و ذريه تو را دوست داشته باشد و
ولايت آنهارا داشته باشد ، من آنهارا از آتش جدا می کنم ! و وعده من
حق است و من خلف وعده نمی کنم !»

و این بندۀ خودم را امر به آتش کردم ، تا تو درباره او شفاعت
کنی و شفاعت تو را پیذیرم ؛ تا اینکه برای فرشتگان من و پیغمبران
من و مرسلین از جانب من ، و برای اهل موقف ، موقف خاص تو
نسبت به من و مکانت و منزلت تو در نزد من میین و روشن گردد !

۱- در روایت وارد است که : رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم فرمودند : إِنَّمَا سُمِّيَتْ أُبُنَتِي فَاطِمَةً ، لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مَنْ أَصَبَّهَا مِنَ النَّارِ . یا اینکه : لِأَنَّهَا فَطِمْتُ هِيَ وَشَيَعَتُهَا مِنَ النَّارِ . یا اینکه : فَطَمْتُ شَيَعَتُهَا مِنَ النَّارِ . «دخترم فاطمه نامیده شد ، چون خداوند عزوجل او و هر کس که او را دوست داشته باشد را از آتش جدا کرده است . یا اینکه چون خود او و شیعیان او از آتش بریده شدند . و یا اینکه او شیعیان خود را از آتش بریده است .» (بحار الأنوار طبع حروفی ، ج ۴۰۳ ، باب ۲ ، ص ۱۰ تا ص ۱۹ ؛ علل الشرائع باب ۱۴۲ ، ص ۱۷۸ و ۱۷۹)

پس در پیشانی هر کس مؤمن نوشته شده بود ، دست او را بگیر و او را داخل در بهشت بنما !^۱

در «دعَوات» راوندی از سمعاء بن مهران وارد

است که :

قالَ : قَالَ أَبُو الْحَسِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ فَقُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ، فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَ قَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ وَ ذَلِكَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا .
فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ لَمْ يَبْقَ مَلِكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَّا وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ .^۲

«حضرت امام رضا عليه السلام گفتهدند : چون حاجتی بسوی خداوند داشتی بگو : بارپروردگارا ! من از تو میخواهم به حق محمد و علی ، چون برای آن دو در نزد تو شأن بزرگ و قدر عظیمی است ؛ پس به حق آن شأن و به حق آن قدر ، درود بر محمد و آل محمد بفرست ! و فلان و فلان حاجت مرا برآور !

چون روز قیامت بر پا شود هیچ فرشته مقرّبی و هیچ پیامبر مرسلی و هیچ مؤمن آزمایش شده‌ای نیست مگر آنکه او نیازمند به آن دو نفر است.»

۱- «علل الشرائع» طبع نجف ، باب ۱۴۲ ، ص ۱۷۹

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۵۹

و در «محاسن» **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِرْقِي** ، از پدرش ، از سعدان بن مسلم ، از معاویه بن وهب روایت میکند که :

قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا .

قَالَ : نَحْنُ وَاللَّهُ الْمَأْذُونُ لَهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ الْقَاتِلُونَ صَوَابًا .

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ مَا تَقُولُونَ إِذَا كَلَمْتُمْ !

قَالَ : نُمَجِّدُ رَبِّنَا ، وَ نُصَلِّي عَلَى نَبِيِّنَا ، وَ نُشْفَعُ لِشِيعَتِنَا ؛ فَلَا يَرُدُّنَا رَبِّنَا .^۱

ابن وهب میگوید : «من از حضرت صادق عليه السلام از تفسیر این آیه که : در روز قیامت هیچکس سخن نمیگوید مگر کسی که خداوند به او اذن داده باشد و راست بگوید ، سؤال کردم .

حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما در آن روز اذن داده شدگانیم ، و گویندگان راست .

من عرض کردم : فدایت شوم ، شما هنگامی که سخن بگوئید چه میگوئید ؟!

حضرت فرمود : پروردگار خود را تمجید میکنیم ، و بر پیامبرمان درود میفرستیم ، و از شیعیان و پیروانمان شفاعت میکنیم ؛ و بنابراین خداوند ما را رد نمیکند».

و این روایت را در «كتنز جامع الفوائد» با إسناد خود از سعدان آورده است؛ و از حضرت امام کاظم عليه السلام نیز همین مضمون را

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

آورده است.^١

و نیز در «محاسن» با همین سند آورده است که :

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؟ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ (أَيْ مَنْ هُمْ؟)

قَالَ: نَحْنُ أُولَئِكَ الشَّافِعُونَ.

«ابن وهب گوید : از امام صادق عليه السلام درباره گفتار خداوند که : کیست در نزد خداوند شفاعت کند مگر به اذن او ؟ اوست که میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه پشت سر آنهاست ، پرسیدم (یعنی پرسیدم ایشان چه کسانی هستند؟).

حضرت فرمود : آن شفیعان فقط ما هستیم.»

و این روایت را نیز در «تفسیر عیاشی» از معاویه بن عمَّار آورده است.^٣

و در «مناقب» ابن شهرآشوب از حضرت صادق عليه السلام درباره تفسیر آیه : وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ^٤، روایت کرده است :

قَالَ: وَلَا يَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيُقَالُ: أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ، قَالَ: شَفَاعَةُ النَّبِيِّ. وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ، شَفَاعَةُ عَلِيٍّ

١- «بحار الأنوار» ج ٨، ص ٤١

٢- «محاسن» برقمي، ج ١، ص ١٨٣

٣- «تفسير عیاشی» ج ١، ص ١٣٦

٤- قسمتی از آیه ٢، از سوره ١٠، یونس

**عَلَيْهِ السَّلَامُ . أُولَئِكَ هُمُ الْصَّدِيقُونَ ، شَفَاعَةُ الْأَئِمَّةِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .^۱**

«حضرت فرمودند : مراد ، ولایت امیر المؤمنین است . و مراد از
قدم صدق ، شفاعت رسول الله است . و مراد از وَالَّذِي جَاءَ
بِالصَّدْقِ^۲ شفاعت علی است . و مراد از آیه أُولَئِكَ هُمُ الْصَّدِيقُونَ
وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۳ شفاعت امامان است .»

و نیز در «مناقب» وارد است :

**الَّبَيْنُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَهُ وَسَلَّمَ [قَالَ] : إِنِّي لَأَشْفَعُ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ فَأَشْفَعُ ، وَيَشْفَعُ عَلَىٰ فَيُشَفَعُ ، وَيَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي
فَيُشَفَّعُونَ .^۴**

«رسول الله فرمودند : من در روز قیامت شفاعت میکنم و
شفاعت من قبول است ، علی شفاعت میکند و شفاعت او قبول
است ، و اهل بیت من شفاعت میکنند و شفاعت آنها قبول است .»
نقش نگین صاحب بن عباد که با آن مهر میکرده است این بوده
است :

شَفِيعٌ إِسْمَاعِيلٌ فِي الْآخِرَةِ مُحَمَّدٌ وَالْعَتَرَةُ الطَّاهِرَةُ^۵

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۳؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب ، طبع سنگی ،

ج ۱، باب **أَئِمَّةِ السَّاقِي وَ الشَّفِيعِ** ، ص ۳۵۲

۲- صدر آیه ۳۳، از سوره ۳۹: الزَّمَر

۳- قسمتی از آیه ۱۹ ، از سوره ۵۷: الحید

۴- «مناقب» ج ۱ ، ص ۳۵۲

۵- همان مصدر ، ص ۳۵۲

«شُفيع إِسْمَاعِيل در روز قیامت ، محمد و عترت پاک او هستند.»

واز اشعاری که خطاب به اهل بیت و در مقام حمد و ثنای آنان

است ، این ایيات است :

أَعْطَاكُمُ اللَّهُ مَا لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا

حَتَّىٰ دُعَيْتُمْ لِعَظِيمِ الْفَضْلِ أَرْبَابًا(١)

أَشْبَا حُكْمَ كُنَّ فِي بَدْوِ الظَّلَالِ لَهُ

دُونَ الْبَرِيَّةِ خُدَامًا وَ حُجَّابًا(٢)

وَأَنْتُمُ الْكَلِمَاتُ الْلَّائِي لَقَنَّاهَا

جَبَرِيلُ إَدَمَ عِنْدَ الذَّنْبِ إِذْ تَابَا(٣)

وَأَنْتُمْ قِبْلَةُ الدِّينِ الَّتِي جُعِلْتُ

لِلْقَاصِدِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ مَحْرَابًا(٤) ١

۱ - خداوند به شما چیزهایی را عطا کرد ، تا از بزرگی و عظمت

آن در میان مردم ، ارباب و خدایان خوانده شدید!

۲ - اشباح شما در بد و آفرینش و طلوع نور توحید بر ظلال

کائنات ، برای خداوند نسبت به تمام عالمیان و جهانیان ، حکم
خدمتکاران و حاجبان را داشت .

۳ - و شما هستید آن کلماتی که جبریل به آدم ، در وقتیکه گناه

کرده و میخواست توبه کند ، تلقین کرد !

۴ - و شما هستید قبله دین خدا ، آن قبله‌ای که خداوند آنرا برای

سالکان و قاصدان بسوی حضرت رحمن ، محراب قرار داده است .

۱- همان مصدر ، ص ۳۵۴

شفاعت ملائکه
در روز قیامت
و رستاخیز
یشایه و یرضیٰ^۱

از جمله شفاعت کتندگان در روز بازپسین ،
فرشتگان خدا هستند :

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي الْسَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي
شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

» وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي الْسَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي
شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ

سودی ندارد مگر بعد از آنکه خداوند بهر یک از آنها اذن دهد و
راضی باشد.«

و نیز فرماید : يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَ
رَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ
عِلْمًا .^۲

» در آن روز شفاعت کردن کسی ثمری نمیبخشد ، مگر بعد از
اینکه خداوند نسبت به کسی اذن دهد و گفتار او را پسندد . خداوند
میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست ؛ و آنان
علمشان به خدا نمیرسد و بر علم خدا محیط نمیشوند .«

این دو آیه دلالت بر شفاعت ملائکه دارد ، و البته آیه دوم اعم
است از ملائکه و انبیاء و اولیاء ؛ کما آنکه دو آیه‌ای را که قبلًا برای
شفاعت انبیاء و امامان در مطلع گفتار آورده‌یم نیز اعم از شفاعت انبیاء
و امامان و ملائکه بود ؛ و آن دو آیه این بود :

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۵۳ : التّجَمَّع

۲- آیه ۱۱۰ و ۱۰۹ ، از سوره ۲۰ : طه

۱- آیه : وَ قَالُوا أَتَنْخَذُ الَّرَّحْمَنَ وَلَدًا سُبْحَانَهُ وَبِلْ عِبَادُ
مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَحْشِيَّهِ
مُسْفِقُونَ .

۲- آیه : وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ
شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .

و بنابراین تمام این آیات ، چه بطور خصوص و چه بطور عموم ،
دلالت بر شفاعت فرشتگان دارد .

واز جمله شفعاء ، شهداء هستند ؛ یعنی
گواهان بر اعمال ، آن کسانیکه اعمال انسان را
در زیر نظر دارند ، و چه در مرحله تحمل
شهادت ، و چه در مرحله اداء آن ، واقف و
مُسْيِطِر بر آنها هستند . و شهادت در اینجا به معنای شهادت به معنای
کشته شدن در معرکه قتال نیست .

و ما در بحث شهادت بر اعمال^۱ مفصلآً آوردهیم که طبق آیه :
وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ
وَ هُمْ يَعْلَمُونَ .^۲

هر کس که به حق شهادت دهد ، و دارای علم بوده و اطلاع ملکوتی
به بواطن اعمال داشته باشد ، او در روز قیامت از شفیعان است .

۱- «معد شناسی» ج ۷ ، مجلس ۴

۲- آیه ۸۶ ، از سوره ۴۳ : الزَّخْرَف

و طبق نفى و اثبات **إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ** به دست می‌آید که حتماً باید شفیعان نیز از شهیدان باشند، غایة الأمر هر کس به اندازه سعه اطلاع ملکوتی بر بواطن اعمال به همانقدر میتواند شهادت دهد، و از همان افراد میتواند شفاعت کند.

واز همین مطلب به دست می‌آید که مؤمنین نیز شفاعت مؤمنین از شفیعانند؛ چون خداوند از حقوق آنان به در روز قیامت شهداء در روز قیامت إخبار کرده است:

**وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْصَّادِقُونَ
وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۖ ۱**

«و کسانیکه ایمان به خدا و پیامبرانش بیاورند، ایشانند فقط صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان که از برای آنهاست در نزد خداوند اجرشان و نورشان.»

و نیز شفاعت مؤمنان از این آیات به دست می‌آید:

**وَمَا أَضَلَنَا إِلَّا آنَّمُهْجَرْمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ * وَلَا صَدِيقٍ
حَمِيمٍ * فَلَوْلَآنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲**

«و مارا گمراه نکردند مگر مجرمان. و بنابراین برای ما هیچ شفیعی نیست و هیچ یار راست و دوست مهریانی نیست. پس ایکاش برای ما یکبار بازگشتی به دنیا بود، تا از مؤمنان بودیم! این کلام گمراهان و جهنّمیان است که خداوند در قرآن کریم بیان

۱- قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحدید

۲- آیات ۹۹ تا ۱۰۲، از سوره ۲۶: الشّعراًء

میکند، و آنان در آنجا ادراک این معنی را می‌کنند که در آنجا دوست صدیق و حمیمی هست که برای بعضی ثمر دارد؛ چون میفرماید: فَمَا لَنَا «برای ما نیست» یعنی برای دیگران هست، و نیز آن نفع و شفاعت برای مؤمنان ثمر بخش است نه برای ما؛ پس شفاعت برای مؤمنان است، و البته باید از جانب مؤمنان نیز بوده باشد.

در «كافی» با إسناد متصل خود از عبدالحمید والبشی روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: همسایه‌ای داریم که تمام گناهان را مرتكب می‌شود، و حتی نماز را هم ترک میکند تا چه رسد به غیر از آن! حضرت فرمودند: سُبْحَانَ اللَّهِ! چقدر این گناه بزرگی است؟ آیا میل دارید که من به بدتر از این کس شمارا خبر دهم؟! عرض کردم: آری! حضرت فرمود: کسی که به ما دشنام دهد و ناصبی باشد از او بدتر است.

أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِبْدٍ يُذْكَرُ عِنْدَهُ أَهْلُ الْبَيْتِ فَيَرْقَدُ لِذِكْرِنَا إِلَّا مَسَحَّتِ الْمَلَائِكَةُ ظَهْرَهُ وَغُفرَاهُ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا ، إِلَّا أَنْ يَجِئَءَ بِذَنْبٍ يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ .
وَ إِنَّ الشَّفَاعَةَ لَمَقْبُولَةً ، وَ مَا تُقْبَلُ فِي نَاصِبٍ . وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُشَفَّعُ لِجَارِهِ وَ مَالِهِ حَسَنَةً .

فَيَقُولُ: يَا رَبِّ جَارِي كَانَ يَكْفُفُ عَنِ الْأَذَى فَيَشْفَعُ فِيهِ .
فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : أَنَا رَبُّكَ ! وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ كَافَئَ عَنْكَ فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ .

وَ إِنَّ أَدْنَى الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً لِيَشْفَعُ لِشَلَاثِينَ إِنْسَانًا ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقُولُ أَهْلُ النَّارِ : فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ .^۱

(بدانید هیچ بنده‌ای نیست که چون نام اهل بیت در نزد او برده شود و بدین جهت دلش رقت آورده باز ذکر ما برای او حال رحمت و عطوفت پدید آید، مگر آنکه فرشتگان بدن او را مسح می‌کنند و خود را بدو می‌مالند و تمام گناهانش بدون استثناء بخشیده می‌گردد، مگر آنکه گناهی به جای آورده باشد که او را از ایمان خارج کند.

شفاعت پذیرفته می‌شود ولیکن درباره ناصبی پذیرفته نمی‌شود، و مؤمن برای همسایه‌اش در حالیکه هیچ حسن‌های ندارد شفاعت می‌کند، و می‌گوید: ای پروردگار من! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیری می‌کرده است؛ و بدینوسیله از او شفاعت می‌کند.

خداآوند می‌فرماید که: من پروردگار تو هستم و من سزاوارتم که رعایت حال کسی را کنم که از تو کفایت کرده است؛ و بنابراین با آنکه هیچ حسن‌های ندارد او را داخل بهشت می‌نماید.

و پست‌ترین مؤمنی که شفاعت می‌کند، درباره سی انسان شفاعت می‌کند، و در این هنگام اهل آتش می‌گویند: ای وای که ما شفیعی نداریم! و دوست غمخوار و مهربانی نداریم!

در «خصال» صدق از پدرس از حمیری از هارون از مساعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش از

۱- «روضه کافی» ص ۱۰۱

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُشَفَّعُونَ : الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ .^۱

«حضرت رسول صلی الله علیه وآل‌ه وسلم گفتند : سه دسته هستند که در پیشگاه پروردگار عز و جل شفاعت می‌کنند ، و شفاعت آنها پذیرفته می‌شود : دسته اول پیغمبران هستند ، و پس از آن علماء ، و پس از آن شهداء .»

و نیز در «خصال» در حدیث أربعینائة از أمیر المؤمنین علیه السلام آورده است که :

لَا تَعْنُونَا فِي الْطَّلَبِ وَالشَّفَاعَةِ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا قَدَّمْتُمْ .^۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَنَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُنَّ مَوَدِّنَا شَفَاعَةٌ .^۳

«در خواهش‌ها و در خواست‌های خود مارا به تکلف و مشقت نیندازید ! و شفاعت برای شما در روز قیامت بر اساس آن چیزی است که از پیش فرستاده‌اید .»

و نیز فرموده‌است : «از برای ما شفاعت است ، و از برای اهل مودت ما شفاعت است .»

و در «علل الشرائع» با سند متصل خود از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که :

۱- «خصال» طبع حیدری ، باب الثلثة ، ص ۱۵۶

۲ و ۳- همان مصدر ، ص ۶۱۴ ، و ص ۶۲۴

وَاللَّهِ شِيعَتُنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ حُلِقُوا ، وَإِلَيْهِ يَعُودُونَ . وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِنَا يَوْمَ الْقيَمةِ وَ إِنَّا لَنَشْفَعُ فَنُشَفَعُ ! وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتُشَفَعُونَ ! وَمَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ إِلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يَمِينِهِ فَيُدْخَلُ أَحْبَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ .^۱

«سوگند به خدا شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و بازگشتشان بسوی اوست . و سوگند به خدا که شما شیعیان ، در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد ، و ما شفاعت می‌کنیم ، و شفاعت ما پذیرفته می‌شود ! و سوگند به خدا که شما شفاعت می‌کنید ، و شفاعت‌تان پذیرفته است !

و هیچیک از شما شیعیان نیست ، مگر اینکه در روز قیامت آتشی از طرف چپ او ساطع می‌گردد ، و بهشتی و باخی از طرف راست او پدیدار می‌شود ؛ و آن شیعه هر کدام از دوستانش را که بخواهد در بهشت می‌برد و هر کدام از دشمنانش را به آتش می‌اندازد ». و در «ثواب الأعمال» مرحوم صدقی از پدرش از سعد از ابن عیسی از محمد بن خالد از نظر از یحیی حلبي از أبوالمغرا از أبو بصیر از علی صائغ روایت کرده است که :

قالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَشْفَعُ لِحَمِيمِهِ ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ نَاصِبًا ؛ وَ لَوْ أَنَّ نَاصِبًا شَفَعَ لَهُ كُلُّ نَبِيٌّ مُرْسَلٍ

۱- «علل الشرائع» طبع نجف ، ص ۹۴ ، در باب علت اینکه چه بسا انسان بدون سبب محزون و مسرور می‌شود ، در ذیل حدیث مفصلی از أبو بصیر آورده است .

وَ مَلِكٌ مُّقْرَبٌ مَا شُفِعُوا .^۱

«حضرت صادق علیه السلام گفتند : در روز قیامت ، مؤمن برای دوستش شفاعت میکند ، مگر آنکه آن دوست ناصبی (به امام دشنام دهد و سبّ کند) باشد ؛ و اگر برای شخص ناصبی تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب شفاعت کنند ، پذیرفته نمی شود». و در «محاسن» از ابن محبوب از أَبْيَانَ اَزْ أَسْدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ از جابر بن یزید روایت کرده است که :

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَابِرُ! لَا تَسْتَعِنْ بِعَدُونَا فِي حَاجَةٍ! وَ لَا تَسْتَعْطِهِ! وَ لَا تَسْأَلُهُ شَرْبَةً مَاءً! إِنَّهُ لَيَمْرُرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي النَّارِ فَيَقُولُ: يَا مُؤْمِنِي أَلَسْتُ فَعَلْتُ بِكَ كَذَّا وَ كَذَّا؟! فَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فَيَسْتَنْقِذُهُ مِنَ النَّارِ. فَإِنَّمَا سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لَا نَهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ فَيَوْمَ مِنْ أَمَانَهُ.^۲

«حضرت باقر علیه السلام فرمودند : ای جابر ! از دشمنان ما در حاجتی که داری یاری مطلب ! و از او عطیه و عطا مخواه ! و یک شربت آب نیز از آنها تقاضا مکن ! چون مؤمن در روز قیامت از کنار آتش عبور میکند ، و آن دشمن میگوید : ای مؤمن ! مگر من همان کس نبودم که برای تو چنین و چنان کردم ?!

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۴۱؛ و «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال» طبع مصطفوی ، ص ۲۰۳

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۳، ص ۳۰۱؛ و طبع حروفی ، ج ۸، ص ۴۲؛ ولی در «محاسن» مطبوع ، ج ۱، ص ۱۸۵ بجای لفظ وَ لَا تَسْتَعْطِهِ، وَ لَا تَسْتَطِعْمُهُ «واز او طعام و خوراک مخواه» آورده است .

در اینحال مؤمن از او حیا میکند و اورا از آتش بیرون میکشد . و مؤمن را مؤمن نام نهاده اند چون مؤمن امان میدهد اتکالاً علی الله ، یعنی شفاعت میکند و بنابراین خداوند امان دادن او را قبول میکند و شفاعت او را می پذیرد».

و در «علل الشرائع» از پدرش از احمد بن ادريس از حنان روایت میکند که : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا تَسْأَلُوهُمْ فَتُكَلِّفُونَا قَضَاءَ حَوَّاجِهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۱

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند : «از دشمنان ما حاجات خود را نخواهید ، که ما را برای قضاء حوائج آنها در روز قیامت به زحمت اندازید!»

و نیز با همین سند روایت کرده است که :

قالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَسْأَلُوهُمْ الْحَوَاجَ فَتُكُونُونُ أَهْمُمُ الْوَسِيَّةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَاهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيَمَةِ ۲

«حنان گوید : حضرت باقر علیه السلام فرمودند: از آنها حوائج خود را مطلبید تا بدین جهت در روز قیامت برای آنان بسوی رسول الله وسیله‌ای باشد!»

و از کتاب «تمحیص» از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آورده است که :

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۵

۲- همان مصدر

قالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : لَا تَسْتَخِفُوا بِفُقَرَاءِ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ عِترَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ! فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيَشْفَعُ لِمُثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ .^۱

«رسول الله صَلَّى الله عليه وآلِه و سَلَّمَ میفرمود: فقراء از شیعیان علی و عترت او را که بعد از او هستند سبک مشمارید! چون هر یک از آنان بتعدد افراد قبیلهٔ ربیعه و مُضَر را شفاعت میکند.»

واز کتاب «صفات الشیعیة» صدوق از عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده‌اند:

لِكُلِّ مُؤْمِنٍ خَمْسُ سَاعَاتٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَشْفَعُ فِيهَا .^۲

«از برای هر مؤمنی در روز قیامت پنج ساعت است که در آن شفاعت میکند.»

مرحوم صدوق در «اعتقادات» گفته است:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ . وَالشَّفَاعَةُ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْأُوصَيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ ، وَ أَقْلَلُ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً مَنْ يَشْفَعُ لِشَلَاثِينَ إِنْسَانًا .

وَالشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِأَهْلِ الشَّكِ وَالشَّرِكِ ، وَ لَا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ ؛ بَلْ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ .^۳

۱ و ۲ - «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۹

۳ - «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۸، از «عقائد» صدوق، ص ۸۵؛ و در بعضی از نسخ «عقائد»، لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ را لِلْمُذْنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ ضبط

«حضرت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم گفتہ‌اند : هیچ شفیعی مظفرانه ترا از توبه نیست . و شفاعت از برای پیامبران و اوصیاء آنها و برای مؤمنان و فرشتگان است ، و در میان مؤمنین کسانی هستند که به اندازه افراد طائفه ربیعه و مُضَر را شفاعت می‌کنند و کمترین مقداری را که یک مؤمن می‌تواند شفاعت کند سی نفر است . و شفاعت برای اهل شک و شرک نیست ، و نیز برای اهل کفر و انکار نیست ؛ بلکه فقط برای مؤمنین از اهل توحید است».

و در «مناقب» از حضرت باقر علیه السلام درباره تفسیر گفتار خداوند متعال : وَ تَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَاتِيَّةً كُلُّ أُمَّةٍ تُذْدَعَى إِلَى كِتَبِهَا .^۱

آورده است که آن حضرت گفتہ‌اند :

ذَأَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِ ؟ يَقُولُ عَلَى كُومَ قَدْ عَلَأَ عَلَى الْخَلَائِقِ فَيَشْفَعُ ؟ ثُمَّ يَقُولُ : يَا عَلَيَّ اشْفَعْ ! فَيَشْفَعُ الرَّجُلُ فِي الْقَبِيلَةِ ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِلْمَرْجَانِ ، عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ ؛ فَذَلِكَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ .^۲

«آن کتابی که همه مردم بسوی آن خوانده می‌شوند ، رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم و علی است . رسول الله بر روی تلی می‌ایستد بطوریکه بر همه خلائق اشراف دارد ، و شفاعت می‌کند ، و

نه کرده است و شاید انساب باشد .

- ۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۴۵ : الجاثیه : «و می‌بینی از هر جماعتی را که به زانو به روی درافتاده‌اند ! و هر امتی بسوی کتابش دعوت می‌شود!»
- ۲- «مناقب» ابن شهرآشوب ، طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۳۵۲

پس از آن میگوید: ای علی شفاعت کن! و سپس بعضی از مردم برای قبیله‌ای شفاعت می‌نمایند، و بعضی برای اهل بیت خودشان، و بعضی برای دو نفر، بر حسب مقدار عملی که شفیع به جای آورده است مقدار شفاعت او مختلف است؛ و اینست مقام محمود.»
و شیخ طبرسی در ذیل آیه: **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الَّشَّافِعِينَ**

فرموده است:

وَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ قَالَ : يَقُولُ
الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : أَئِ رَبٌ ! عَبْدُكَ فُلَانُ سَقَانِي
شَرْوَبَةً مِنْ مَاءٍ فِي الدُّنْيَا فَشَفَعْنِي فِيهِ !
فَيَقُولُ : اذْهَبْ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ ! فَيَدْهَبْ فَيَتَجَسَّسُ فِي النَّارِ
حَتَّى يُخْرِجَهُ مِنْهَا .
وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ : إِنَّ مِنْ أُمَّتِي مَنْ سَيِّدْ خَلْ اللَّهُ
الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ أَكْثَرُ مِنْ مُضَرٍ .

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: در روز قیامت یکی از مردمان اهل بهشت میگوید: ای پروردگار من! بنده تو فلان کس، شربتی از آب در دنیا به من نوشانیده است، شفاعت مرا درباره او قبول کن.

خداآوند میفرماید: برو و او را از آتش بیرون بیاور! این مرد بهشتی میرود و تجسس میکند در میان آتش تا آنکه او را پیدا میکند و بیرون میآورد.

۱- «جمعیت البیان» طبع صیدا، مجلد ۵، ص ۳۹۲

و رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم فرموده‌اند : بدرستیکه در میان امت من کسانی هستند که به شفاعت آنان خداوند بیش از قبیله مُضَرِّر را داخل در بهشت میکنند.»

شیخ مفید در «اختصاص» گوید :

رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَامٌ : مَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ يَدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمُ الْجَنَّةَ إِلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِينَ الْجَنَّةَ .

قِيلَ : وَ كَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : يَشْفَعُ فِيهِمْ فَيُشَفَعُ حَتَّى يَبْقَى الْخَادِمُ فَيَقُولُ : يَا رَبَّ خُوَيْدِمَتِي قَدْ كَانَتْ تَقْرِينِي الْسَّحَرُ وَالْقَرَرُ فَيُشَفَعُ فِيهَا .^۱

«از حضرت صادق علیه السلام روایت است که : رسول خدا صلی الله علیه وآلہ گفته‌اند :

هیچ اهل بیتی نیستند که یکی از آنها داخل بهشت شود ، مگر آنکه همگی آنان داخل بهشت می‌شوند .

گفته شد : ای رسول خدا این چگونه متصور است ؟! حضرت فرمود : آن کس درباره همگی شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته می‌شود ، حتی درباره خادمه‌اش . و بنابراین میگوید : ای پروردگار من ! این کنیزک من ، مرا از گرما و سرما حفظ میکرد ؛ و شفاعتش درباره او نیز مقبول واقع می‌شود.

و قریب به همین مضمون را نیز «عیاشی» از أبان بن تَغْلِب از

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۶

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱

در بعضی از روایات، قرآن و امانت و رحیم را از شفیعان روز قیامت محسوب داشته‌اند؛ در کتاب «فردوس» دیلمی از أبوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم

شفاعت قرآن و
رحیم و امانت
در قیامت

گفته‌اند:

**الشُّفَاعَاءُ خَمْسَةٌ : الْقُرْءَانُ وَالرَّحِيمُ وَالْأَمَانَةُ وَنَبِيُّكُمْ وَأَهْلُ
بَيْتِ نَبِيِّكُمْ .^۲**

«شفیعان پنج دسته‌اند: قرآن و رحم و امانت و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبر شما»!

راجع به شفاعت پیامبر و اهل بیتش مفصلًا بیان شد. اینک باید دید که چگونه آن سه دیگر از شفیعانند؟

اما درباره قرآن از طرفی داریم:
**وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ
بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ .^۳**

«ما این کتاب را (قرآن) بر تو به تدریج فرو فرستادیم که روشن کننده همه چیز است و هدایت است و رحمت و بشارت برای مسلمانان».»

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۶۱

۲- همان مصدر، ص ۴۳

۳- قسمتی از آیه ۸۹، از سوره ۱۶: النَّحل

پس معلوم می‌شود که قرآن کتاب رحمت است ، و با هر کس قرآن باشد و به قرآن عمل کند مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرد ؛ و از طرف دیگر داریم :

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحْمَ اللَّهُ .^۱

«روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنائی و دوستی و رابطه‌ای بهیچ وجه نمی‌تواند از آشنا و دوست و شخص مرتبط به خود دستگیری نموده و او را بینیاز کند ، و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی‌شوند ، مگر کسی را که خداوند بخواهد.»
و از این آیه معلوم می‌شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد ، مورد شفاعت قرار می‌گیرد .

و از ضمّ آیه اوّل به این آیه ، بدست می‌آید که : قرآن رحمت است ، و برای عاملین به آن ، شفیع و دستگیر در روز قیامت است .
و ما در بحث شهادت بر أعمال (مجلد ۷ ، مجلس چهل و نهم) راجع به شهادت قرآن بحث کافی نمودیم ، و روایتی را از «کافی» از سعد خفّاف از حضرت باقر علیه السّلام آوردیم که بالصّراحت درباره شهادت و شفاعت قرآن مطالبی جالب و ارزنده داشت ، از جمله آنکه : ثُمَّ يَسْفَعُ فَيُسْفَعُ وَ يَسْأَلُ فَيُعْطَى . «قرآن شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته است ، و سؤال می‌کند و به او آنچه را که بخواهد داده می‌شود.»

۱- آیه ۴۱ و صدر آیه ۴۲ ، از سوره ۴۴ : الدّخان

و این روایت دارای معانی بسیاری است که از هر یک از آنها مطالب دیگری استفاده می‌شود؛ و آنچه در بحث معاد برای ما مفید بود آنکه: آن دسته معانی که در لفظ با معانی و احوال موجود در افراد حقیقی و زنده مشترک هستند همچون امر و نهی و نفع و شفاعت و شهادت و غیرها، در عالم بزرخ متمثّل به صورت‌های مثالی متناسب با خود می‌شوند، و در عالم حشر و قیامت متمثّل به حقائق خود می‌گردند.

و اما درباره شفاعت امانت، در قرآن کریم داریم:

إِنَّ عَرَضْنَا لِلْأَمَانَةِ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيَنَ
أَن يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْأَنْسَنُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا
جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا .^۱

«ما امانت را برابر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، جملگی از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند و خود را بحر حذر داشتند، و انسان آن امانت را حمل کرد، و حقاً انسان بسیار ستمکار و بسیار نادان است.

و این عرض امانت برای آن بود که خداوند مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند، و از مردان مؤمن و زنان مؤمن، به رحمت خود درگذرد؛ و البته خداوند بسیار آمرزنده و

۱- آیه ۷۲ و ۷۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

مهربان است.»

و همانطور که ملاحظه می شود در این آیات ، غرض و مقصد از عرض امانت را برابر آسمانها و زمین و جبال و بالآخره قبول انسان ، تعذیب منافقین و مشرکین و توبه بر مؤمنین دانسته است ؛ و معلوم است که توبه خداوند بر مؤمنین همان شفاعت است .

و بنابراین امانت شفیع انسان است ، و البته معلوم است که مراد از امانت در اینجا همان ولایت است که از تحمل آن ، آسمانها و زمین و کوهها عاجز آمدند و خود را بر حذر داشتند ؛ و از امانت ، امانت خاصی اراده شده است .

و اما درباره شفاعت رَحِم در روز قیامت ، در قرآن کریم داریم :

خُذْوَهُ فَغُلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةِ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَأَسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيْمِ * وَ
لَا يَحْضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ * فَإِنَّمَا لَهُ الْيَوْمُ هَهُنَا حَمِيمٌ ۖ ۱

این آیات درباره کسانی است که نامه عملشان از جانب شمال که کنایه از جانب شقاوت است به آنها داده می شود ، و پس از چند آیه ای که در شرح حال و تأسف آنان ذکر میکند ، این آیات را بیان میکند و مفادش اینست که به فرشتگان عذاب خطاب می شود که «بگیرید او را و در غُل بیفکنید ! و پس از آن در آتش دوزخ بسوزایید ! و سپس در سلسله و زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است درآورید ، به جهت آنکه او اینطور بود که ایمان به خداوند

۱- آیات ۳۰ تا ۳۵ ، از سوره ۶۹ : الحَقَّةَ

عظیم نمی‌آورد و برای غذا دادن به مسکینان اصرار و اهتمامی نداشت، پس بنابراین برای او در امروز حمیمی نیست.»

حمیم عبارت است از رحم نزدیک؛ چون پدر و مادر و برادر و امثالهم. و علیهذا از آیه فهمیده می‌شود که برای چنین شخص غیر مؤمن و متعددی به حقوق، حمیم و رحم نزدیکی نیست که از او دستگیری کند و به شفاعت، او را از این زنجیر و سلسه و گل خارج کند، و گرنه اگر مؤمن و غیر متعددی بود حتماً حمیم او بفریاد او میرسید و از او شفاعت می‌نمود.

واز جمله شفعاء عمل صالح است که خود از جمله شفیعان بخود دستگیری می‌کند و موجب رفع خطایا اعمال صالحه است و گناهان می‌گردد.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدَّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا .^۱

«مگر کسیکه توبه کند، و ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند زشتهای و بدیهای چنین کسانی را به نیکیها و خوبیها تبدیل می‌کند، و خداوند غفور و مهربان است.»

و معلوم است که تبدیل سیئه به حسن، شفاعت است؛ و ما در همین بحث شفاعت آوردهیم که حقیقت شفاعت همان تبدیل سیئه به حسن است، به جهت نزدیکی و قریبی که بین شافع و بین مشفوع له است؛ و روایت گذشته از سعد خَقَاف در شفاعت قرآن یک معنای

۱- آیه ۷۰، از سوره ۲۵ : الفرقان

کلّی را در شفاعت اعمال حسن و صالحه میرساند . از اینجاست که می‌بینیم در اخبار و آثار ، قضایا و داستانهای عجیبی درباره آمرزش گناهان بواسطه عمل خیری چون رحمت آوردن به زیر دست ، و عفو از خطاکار ، و استمالت و دلجوئی از یتیم و دل شکسته و مریض ، و یا إطعام غذا به شخص گرسنه ، و آشامیدن آب به شخص تشنه و غیرها آمده است .

يعنى آن عمل که حقاً انسان بدون هیچ غرض و اميد پاداش و اجری ، صرفاً برای خدا و برای احیاء نفس و یا دفع ظلم از ستمگری بجای آورد ، این اعمال که از روی صفاتی باطن سر می‌زنند و هیچکس اطلاع ندارد و بجا و به موقع در محل خود می‌نشیند ؛ مانند رعد و برق خرمن گناهان را آتش می‌زنند و همانند نور الهی ، حجاب‌های نفسانیه را کنار می‌زنند ، و بالاخص برای سالکان راه خدا چنان مؤثر و مفید و سریع است که حدی بر آن متصوّر نیست . چه بسیاری از محجوبان که سالهای دراز در هجران بسر برده‌اند ، بواسطه صرف آب دادن به دست مادر در هوای سرد زمستان ، و یا پذیرائی از او در موقع مرض و شدّت ، و تحمل آزارها و گفتارهای درشت و زنده‌او ، به مقامات و درجاتی رسیده‌اند .

در کتب اخلاق برای عیادت مَرضی بالاخص مریضهای شکسته دل و فقیر و بی‌کس در بیمارستان‌ها ، برای رفع قبض و پیدایش گشايش‌های معنوی ، مطالبی هست ؛ شیخ سعدی شیرازی در این باره سروده است :

یکی در بیابان سگی تشهه یافت
 بروون از رمق در حیاتش نیافت
 کُله دلو کرد آن پسندیده کیش
 چو حبل اندر آن بست دستار خویش
 به خدمت میان بست و بازو گشاد
 سگِ ناتوان را دمی آب داد
 خبر داد پیغمبر از حال مرد
 که داور گناهان ازو عفو کرد
 تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت
 که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
 چو تمکین و جاهَت بود بر دوام
 مکن زور بر ضعف درویش عام
 نصیحت شنو مردم دور بین
 نپاشند در هیچ دل تخم کین^{۱ و ۲}

۱- «کلیات سعدی» طبع فروغی ، بوستان ، ص ۷۹

۲- شیخ مصلح الدّین سعدی شیرازی از سخنرانان و سخن پروران کم نظیر است که از جهت بلاught و فصاحت و آوردن مطالب پر مغز و پر محتوى در عبارات کوتاه و مختصر استاد است . مردی دور اندیش و جامعه شناس و خبیر بوده است ؛ اما اینکه گویند در علم حکمت و فلسفه و یاد رفان دست داشته است بی وجه است ، از اشعار او بیوی عرفان به مشام نمیرسد ؛ بلی در عرفان پردازی ماهر بوده است . و بزرگترین خطأ و اشتباه او آنست که مضماین اخبار و روایات واردہ از پیامبر اکرم و ائمّه معصومین سلام الله علیہم أجمعین ⇝

درباره اینکه صَدَقَةُ السُّرُّ يُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ «پنهان دادن صدقه غضب خدارا فرو می نشاند.» و درباره صلة رحم و آثار آن چه آثار وضعیه و چه آثار تشریعیه مطالبی است شگفت انگیز ، شرح آن ما را از بحث خود بیرون میکند. **والسلام خیر ختام**

⇒ را در قالب اشعار نفر خود در آورده و هیچ اشاره‌ای هم ننموده است که این لطائف و دقائق از آن خاندان است .

مجلس ثالث و سوم

کسانیکه مورد شفاعت و اقمع مشوند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الحكيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَحْشِيَّةِ مُشْفِقُونَ .

(قسمتی از آیه بیست و هشتم ، از سوره آنبیاء : بیست و یکمین

سوره از قرآن کریم)

«پیغمبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که
دینش پسندیده باشد ، و ایشان از خوف و خشیت خداوند ترسناک
هستند.»

در این بحث به حول و قوّه خدا می‌خواهیم بدانیم که محل
وقوع شفاعت چه نفوی است ؟ آیا شفاعت برای همه جهنهنیان
است ؟ و یا برای بعضی از مجرمان ؟ و شرائط تحقیق شفاعت برای
قبول و پذیرش شفاعت درباره آنها چیست ؟ یعنی چه مرحله‌ای از
مراحل را باید دارا باشند تا شفاعت شفیعان درباره آنها لباس تحقیق

در بر کند؟

البته از آیات و روایات صراحةً استفاده نمی‌شود که فلان دسته یا فلان فرقه صد در صد مورد شفاعت واقع می‌شوند تا موجب تجری برای کم فهمان گردد ، و به استناد پذیرش شفاعت درباره آنها دست به گناه بیالیند . و از طرفی هم وعده شفاعت إجمالاً داده شده است تا گنهکاران نامید و مأیوس از رحمت حق نباشند ، و با گناه انجام داده شده یکسره خود را در آتش نپندازند ، بلکه رحمت واسعه حق دستگیر است و ارتباط با خدا و اولیای دین موجب عدم قطع پیوستگی با مبدأ است ، و همین امر موجب شفاعت و استخلاص از عذاب می‌شود . و این حالت وقوف بین خوف و رجاء (ترس و امید) یک اصل مسلم حیاتی دینی است که موجب رشد و تکامل است ؛ این حال ، حرکت آفرین و مُشَوّق برای درجات و مقامات است .

اگر بنی آدم بنا بود یکسره در خوف باشد و راه شوق و امید به کمال و فوز به درجات برای او بسته بود ، هلاک و نابود می‌شد و شدت فشار و قهر نفسانی او را از پای در می‌آورد ، و تمام سرمایه‌های خدادادی او تباہ و فاسد می‌گشت و یک قدم توانائی نداشت تا به مرحله فعلیّت و کمال نسبی هم جلو آید .

و اگر بنا بود پیوسته در امید و رجاء به سر برد ، غرور نفسانی او را از رنج و حرکت به سوی کمال باز می‌داشت ، و در گوشۀ خلوت می‌آرمید و تجری در گناه و هتك حرمت الهی او را به منجلاب تباھی

می‌کشید، و تمام سرمايه‌های خدادادی نیز فاسد و خراب می‌گشت و نطفه قابلیت و استعداد کمال در اولین وهله خفه می‌شد.

ولیکن این حال بین بین که هم امید و ترس؛ هم امید شفاعت، و هم بیم از عذاب؛ هم امید رحمت، هم خوف از سطوت و قهر و غضب، با هم توأم باشد و مانند دو طفل نوزاد از یک رحم، پیوسته با هم جلیس و هم صحبت باشند؛ انسان را از جای خود حرکت می‌دهد و برای به فعلیت رسانیدن قوا و استعدادهای خود به مراحل کمال پیش می‌برد.

بر همین اساس کلی در مورد شفاعت نیز عمل شده است؛ یعنی بیانات شرعیه طوری است که هیچ کس نمی‌تواند بگوید قطعاً من مورد شفاعت واقع می‌شوم، و نیز هیچ کس نمی‌تواند بگوید من قطعاً مورد شفاعت واقع نمی‌شوم.

بلی کلیاتی در آیات و روایات وارد است که دلالت دارد که شرط شفاعت، ایمان است؛ ایمان به خدا و به رسول خدا و به اوصیاء و اولیای رسول خدا؛ و شفاعت درباره مشرکان و کافران و منافقان نیست. و ما اینک در این باره، اول از آیات قرآن کریم و پس از آن از روایات واردۀ از معصومین به بحث می‌پردازیم:

از آیه‌ای که در مطلع گفتار ذکر شد به دست می‌آید که شفاعت برای کسی است که در نزد خدا پسندیده است. حال ببینیم مراد از پسندیدگی چیست؟ آیا پسندیدگی در ذات و سرشت است؟ یا پسندیدگی در عقیده و دین و آئین؟ و یا پسندیدگی در کردار و رفتار؟

کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ
 الْيَمِينِ * فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ
 الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكُكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا
 لَمْ نُكُّ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ
 مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِينَ *
 فَمَا تَنَفَّعُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّافِعِينَ .

آیات قرآن

درباره شفاعت

«هر نفسی در گرو و رهن اعمالی است که بجای آورده است ،
 مگر اصحاب یمین که در بهشت‌هائی گفتگو دارند با مجرمان ، که چه
 موجب شد شما در آتش دوزخ افکنده شوید !؟

می‌گویند : ما از نمازگزاران نبوده‌ایم ، و مسکین را طعام
 نمی‌دادیم ! و با فرو رفتنگان و تعمق کنندگان در غرور و اباطیل دنیا
 فرورفته بودیم ! و ماروز پاداش را تکذیب نموده و به دروغ نسبت
 می‌دادیم . این حال ما بود تا آنکه مرگ و یقین بما رسید ؛ و بنابراین
 شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان هیچ سودی ندارد .»

از این گفتار استفاده می‌شود که تمام نفوس در گرو و رهان اعمال
 خود هستند ، و گناهان و خطایائی را که در دنیا مرتکب شده‌اند روز
 قیامت آنان را در بند اسارت و مسکنت مقید و در بند می‌دارد .

و فقط اصحاب یمین از این اسارت مستثنی هستند ، زیرا که آنها
 از رهن و گرو خلاص شده و از بند و زنجیر عوایق سوء‌کردارشان
 رهائی یافته و در بهشت‌ها استقرار یافته‌اند .

و در عین حال می فرماید که : آنها از مجرمانی که در دوزخ گرفتارند ، در پرده و حجاب نیستند ؛ بلکه با آنها گفتگو دارند و از علّت ورودشان به دوزخ می برسند ، و آنها در جواب به وجود چند صفت در خودشان اشاره می کنند که آنان را در دوزخ افکنده و مانع از ثمر بخشیدن شفاعت نسبت به آنان شده است .

و مفاد این گفتگو چنین می شود که اصحاب یمین که در دوزخ نیستند مُتصف به این صفات نیستند ، این صفاتی که مانع از پذیرش شفاعت درباره آنها می شود . و چون مُتصف به این صفات مانع از قبول شفاعت نیستند ، و خداوند نفوس آنان را از گرو گناهان و معاصی رها ساخته است ، و به غیر از مجرمانی هستند که از شفاعت محروم شده‌اند و در نتیجه به دوزخ افتاده‌اند ؛ پس معلوم می شود که این رهائی از گرو و اخراج از بند اسارت گناهان به واسطه شفاعت بوده است ، و بنابراین أصحاب یمین کسانی هستند که شفاعت درباره آنها پذیرفته است .

و در این آیات با دلالت التزامیه صفات أصحاب یمین - با مقابله مجرمین که به واسطه صفاتشان از شفاعت محروم شده‌اند - به دست می آید ؛ و آن چهار چیز است .

توضیح آنکه : این آیات در سوره **المُدَّثِر** است . و همانطور که از مضمون آیات این سوره به دست می آید ، این سوره در مکّه و در اوائل بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است . در آن روز ، تشریع صلوٰۃ بدین کیفیت که ما امروز به جای

می‌آوریم نبود ، و تشریع زکوة نیز بدین صورت و کیفیتی که ما امروز زکوة می‌دهیم نبود ؛ بلکه مراد از نمازی که در این آیه وارد است که مجرمان می‌گویند : ما از نمازگزاران نبودهایم ، مطلق توجّه به سوی خداست ، با خضوع و خشوع مقام عبودیت نسبت به ساحت قدس او جلّ و عزّ ؛ و مراد از إطعام مسکین نیز مطلق انفاق بر فقیران و مسکینان فی سبیل الله بوده است .

و مراد از تعمّق و فرورفتن در امور دنیوی ، غور و بررسی ملاهي دنیا و زخارف و زینتهای آن است که انسان را از توجّه و اقبال به آخرت و روز جزا و پاداش باز می‌دارد ؛ و یا مراد ، تعمّق در طعن به آیات خداست که توجّه به این آیات روز حساب را به یاد می‌آورد و به بشارت و انذار و وعده و وعید ، مردم را حرکت می‌دهد .

و مراد از تکذیب يَوْم الدِّين که معلوم است همان عدم اقرار و اعتراف به معاد و بازگشت انسان به سرای أبدیت و جاودانی و موقف قیامت است .

و واضح است که به واسطه تلبیس به این صفات چهارگانه ؛ یعنی ترك نماز ، و ترك انفاق در راه خدا ، و خوض و غور در ملاهي و مناهى و یا در طعن به آیات خدا ، و در تکذیب روز جزا و حساب ، به کلّی ارکان دین منهدم می‌شود . و اماً با تلبیس به صفات ضدّ آن یعنی نماز برای خدا ، و انفاق در راه خدا ، و اقتداء به اولیای دین در اعراض از توجّه تمامّ به امور اعتباریه ، و توجّه و اقبال به یوم لقاء الله و روز دیدار و زیارت خدا ، اصول و اساس دین برپاست .

چون دین عبارت است از اقتداء به هادیان راه خدا که انسان را از جاودان زیستی روی زمین برگردانده و به سوی عالم آخرت و لقاء و زیارت حضرت حق معبود و معبد بحق سوق می‌دهند. و این دو جهت همان ترک غور در امر دنیا و تصدیق روز قیامت است که در آیه آمده است؛ و لازمه این دو امر توجه تمام است به خداوند متعال در موقف عبودیت خویش، و سعی در رفع حوائج مردم که مخلوق خدا و مربوط با خدا هستند؛ و این دو جهت، نماز و اتفاق در راه خداست.

و بنابراین قوام و پایه دین در دو جهت علم و عمل، عقیده و کردار، به این چهار جهت مربوط و منوط است و البته این جهات نیز مستلزم بقیه ارکان دین چون توحید و نبوت خواهد بود.

پس اصحاب یمین کسانی هستند که به شفاعت نائل می‌گردند، و آنان کسانی هستند که از جهت دین و اعتقاد پاک و منزه باشند. حال اگر اعمال و کردارشان نیز پسندیده باشد، دیگر در روز بازپسین نیازی به شفاعت ندارند، و اگر اعمالشان

شفاعت
اختصاص به
مؤمن گناهکار دارد

مرضی و پسندیده حضرت حق نباشد نیازمند شفاعتند.

پس شفاعت اختصاص به گناهکاران از اصحاب یمین دارد.

چه گناهکارانی؟ مرتکبین گناهان کبیره، نه صغیره. زیرا اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند، گناهان صغیرهاش خود بخود آمرزیده می‌شود؛ و دیگر برای غفران و آمرزش آن نیازی به شفاعت ندارد.

إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ .
 «اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید ،
 ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم!»

و بنابراین کسی که گناهانش آمرزیده نشده است و در روز قیامت نیاز به شفاعت دارد ، کسی است که گناه کبیره انجام داده است ؛ زیرا اگر گناه او صغیره بود ، ترک گناه کبیره ، خود بخود موجب غفران و آمرزش او بود

ترک کبیره مُكَفِّر گناه صغیره است . و از اینجا خوب معلوم شد که شفاعت برای مرتكبین کبیره از اصحاب یمین است و طبق احادیث واردہ از شیعه و سنّی ، رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرموده‌اند :

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

«شفاعت من فقط راجع به معصیت کاران کبیره از اُمت من است . و اما محسینین برای آنها راه مؤاخذه‌ای نیست .» استاد ما علامه طباطبائی مدد ظله العالی از تفسیر «الدر المنشور» نقل کرده‌اند که این حدیث را حاکم با تصحیح آن و بیهقی در «بعث» تخریج کرده‌اند از جابر بن عبد الله انصاری که چون رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم این آیه را قرائت کردند :

وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى .

۱- قسمتی از آیه ۳۱ ، از سوره ۴ : النساء

فرمودند : إِنَّ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي .^۱

و البَّهَ معلوم است که مراد از مُحْسِنَان که به معنای نیکوکاران است ، همان ترک کنندگان معصیت کبیره هستند ، نه معصیت صغیره؛ و این استفاده از تقابل و تقارن محسینین با اهل کبائر در گفتار حضرت حاصل می شود .

واز جهت دیگر بحث ، آنکه : همانطور که در بحث نامه عمل بیان شد مراد از اصحاب الیمین که همان اصحاب مَيْمَنَه هستند در قبال اصحاب شِمال و اصحاب مَشْئَمَه ، آن است که نامه عمل انسان از جانب راست که کنایه از جانب سعادت و امام حق است به ایشان برسد نه آنکه به دست راست ایشان برسد ؛ چون می فرماید : أُوْتَى كِتَابَهُ وَ بِيَمِينِهِ و نمی فرماید : أُوْتَى كِتَابَهُ فِي يَمِينِهِ يَا إِلَى يَمِينِهِ . و باعه سببیت است ؛ یعنی نامه عمل به سبب یمین که مراد امام حق است به ایشان می رسد ، چون در قرآن کریم وارد است که :

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَذْنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتَى كِتَابَهُ وَ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابًا يُظْلَمُونَ فَتِيَالًا .^۲

«روزی می رسد که ما تمام مردمان را به وسیله امامشان می خوانیم پس کسی که نامه عمل او به وسیله جانب راست که جانب سعادت است به او داده شود ، پس ایشان نامه عمل خود را می خوانند ؛ و بقدر پوست نازک روی هسته خرما به آنها ستم

۱- «الميزان في تفسير القرآن» ج ۱۴ ، ص ۳۰۸

۲- آیه ۷۱ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

نمی‌شود».

و از این آیه به خوبی می‌توان به دست آورده که مراد از یمین ، امام حق است ؛ چون تفسیر فَمَنْ أُوتَى كِتَابَهُ وَ بِيَمِينِهِ ، بر جمله نَذْعُوا كُلَّ أَذَاسِ إِيمَانِهِمْ می‌باشد . و علیهذا اصحاب یمین پیروان امام حقند و ا ان مسأله ولايت است که در اخبار کثیره وارد شده است . و مرجع نام گذاری به اصحاب یمین به مرضی بودن و پسندیدگی در آئین است که مرجعش همان واحدیت چهار صفتی است که ذکر شد .

و علیهذا شفاعت اختصاص به مرتکبین کبائر از اهل ولايت و پیروان امام حق دارد .

ما می‌توانیم درباره صفات و خصوصیات شفاعت شدگان در روز قیامت به دو مورد دیگر از آیات قرآن کریم استدلال کنیم :

اول خصوص آیه : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى !

«پیامبران و ملائکه شفاعت نمی‌کنند ، مگر برای کسی که پسندیده باشد».

و همان طور که ملاحظه می‌شود ، در اینجا پسندیدگی (ارتضاء) بطور مطلق آمده و مقید به کردار و رفتار نشده است ؛ یعنی خودش و عقیده و دینش مورد پسند باشد و مرضی حضرت حق باشد ، گرچه کردارش این چنین نباشد .

به خلاف آیه وارد درباره شفاعت کنندگان :

۱- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

يُؤْمِنُ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ
قَوْلًا .^۱

در روز قیامت شفاعت کردن کسی ثمری ندارد ، مگر شفاعت
کسی که خداوند رحمن به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتارش را
هم پسندیده باشد .»

در اینجا می بینیم علاوه بر اذن خدا ، رضایت از او و پسندیدگی
از او را مقید به گفتار کرده است .

اما در آیه مورد بحث که درباره شفاعت شدگان است چنین
قیدی و شرطی نیست ؛ پس می فهمیم که درباره شفاعت شدگان
صحت گفتار و استواری رفتار لازم نیست ، زیرا اگر آنها در گفتار و رفتار
استوار و راست بودند و فعلشان چون دین و عقیده شان ، مرضی و
پسندیده بود ، دیگر موردی برای شفاعت نبود ؛ چنین مردمی بدون
شفاعت به بهشت می روند .

و شاهد بر این آنست که می فرماید :

وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفَّارَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ .^۲

«خداوند کفر را از بندگانش نمی پسندد و رضایت بدان
نمی دهد . و اگر شما شکر اورا به جای آورید ، می پسندد و برای شما
رضای دهد .»

در اینجا نیز می بینیم که شکرانه که به قرینه کفر همان ایمان

۱- آیه ۱۰۹ ، از سوره ۲۰ : طه

۲- قسمتی از آیه ۷ ، از سوره ۳۹ : الزمر

است مورد رضایت قرار گرفته است ، نه عمل و کردار و رفتار .
 ولی چون از طرفی داریم که : فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ
 الْفَاسِقِينَ .^۱

«پس بدرستیکه خداوند از گروه فاسق راضی نیست و فسق
 مورد پسند او نیست.»

اگر این فسق ، فسقی عقیدتی و دینی ، یعنی عدول از عقیده پاک
 و دین حق باشد ، منافاتی با این بحث ما ندارد ، چون کسانی که فسق
 در عقیده و آئین دارند مورد شفاعت واقع نمی‌شوند .

و اگر مراد از این فسق ، فسقی عملی یعنی ارتکاب گناه و
 معاصی کبیره باشد ، به واسطه شفاعت تبدیل به حسنہ می‌گردد و
 دیگر فسقی نیست . چون از ثمراتِ شفاعت تبدیل سیّبات
 به حسنات است ، و در این صورت رضایت حضرت حق حاصل
 است .

و بنابراین ، نتیجه این می‌شود که شفاعت درباره کسانی است که
 عقیده و آئینشان پسندیده باشد ، و کردارشان پسندیده نباشد . و این
 همان است که گفته‌ی مراد مرتکبین کبائر از اصحاب یمینند .

دوم : مجموعه آیاتی که از ضم آنها به یکدیگر این حقیقت
 بدست می‌آید . توضیح آنکه در قرآن کریم داریم :

يَوْمَ نَجْهَشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الْرَّحْمَنِ وَفُدًا * وَنَسُوقُ الْمُمْجَرِ مِنَ
 إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الْرَّحْمَنِ

۱- ذیل آیه ۹۶ ، از سوره ۹ : التوبه

عَهْدًا .^۱

«روز قیامت روزی است که ما مردمان متّقی و پرهیزکار را مجتمعاً به سوی خداوندرحمن محشور می‌گردانیم ، و مردمان مجرم را به سوی ورود در جهنّم روانه می‌سازیم . و آنها تملّک شفاعت را ندارند ، مگر آن کسی که در نزد خداوندرحمن عهدی را پذیرفته باشد».

و چون مراد از شفاعت در اینجا مصدر مبنی لِلْمَفْعُول است ، یعنی شفاعت شدن ، نه شفاعت کردن ؛ فلهذا بدبست می‌آید که از مجرمان آن کسی که عهد خدرا پذیرفته باشد مستحق شفاعت است. زیرا که هر مجرمی کافر نیست و دخول در آتش برای او حتمی نیست ؛ به دلیل آنکه در قرآن مجید وارد است :

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ * وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الْأَدَرَجَاتُ الْأَعْلَىٰ .^۲

«حقاً آن کسی که به سوی پروردگارش رود و مجرم باشد ، برای اوست جهنّم که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند . و هر کس که با ایمان باشد و اعمال صالحه به جای آورده باشد و به سوی پروردگارش رود ، برای ایشان درجات و مقامات بلند پایه‌ایست».

۱- آیات ۸۵ تا ۸۷ ، از سوره ۱۹ : مریم

۲- آیه ۷۴ و ۷۵ ، از سوره ۲۰ : طه

و ما می‌دانیم که هر کس ایمان و عمل صالح نداشته باشد ، مجرم است ، چه اینکه أصلًاً ایمان نیاورده باشد ، و چه اینکه ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام نداده باشد . و بنابراین بعضی از مجرمین هستند که بر دین حق می‌باشند ولی عمل صالح ندارند ؛ اینانند آن کسانی که عهد خدا را پذیرفته‌اند و در آیه لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ آلِ رَحْمَنِ عَهْدًا استثناء شده‌اند .

و عهد خدا در آیه زیر بیان شده است :

الْمُأْعَهْدُ إِلَيْكُمْ يَبْنِيَ إَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنِّي أَعْبُدُ وَنِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ . ۱

«خداؤند به بنی آدم خطاب می‌فرماید: ای فرزندان آدم ! آیا من با شما عهد نکردم که شیطان را عبادت مکنید ، چون او دشمن آشکار شماست ! و مرا عبادت کنید ، اینست صراط مستقیم !» جمله آنِ آعبدُونِی عهد است ، به معنای امر و فرمان ؛ یعنی فرمان و امر مرا بپذیرید !

و جمله هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ عهد است به معنای التزام ؛ یعنی ملتزم صراط مستقیم که دارای هدایت و سعادت و نجات است بوده باشید .

و بنابراین مجرمانی که عهد خدا را پذیرفته باشند ولیکن عمل

مراد از عهد
ایمان به خدا
و اقرار به
ولایت است

صالح ننموده باشند به واسطه گناهانشان به دوزخ می‌روند، و چون ایمان دارند و عهد خدا را قبول کرده‌اند به واسطه شفاعت از آن خارج می‌شوند.

و اشاره به همین عهد خداست آیه:

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا الْنَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً فُلَّ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا ۖ^۱

«یهود می‌گویند: آتش بدن ما را مَسْ نمی‌کند، مگر چند روز محدودی. ای پیامبر به آنها بگو آیا شما عهدی را در نزد خدا نموده‌اید؟!»

یعنی آن کسانی که اتّخاذ عهد کرده‌اند، از آتش بیرون می‌آیند و مددتی بیش در دوزخ نمی‌مانند.

و این همان مفادی است که بیان شد که مورد شفاعت در روز قیامت کسانی هستند که متدين به دین حق بوده باشند و مرتکب معاصی کبیره شده‌اند، و ایشانند که خداوند از دینشان راضی است. شیخ طبری در ذیل آیه لَأَيْمَلِكُونَ الْشَّفَّةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ آللَّهِ حُمَّنِ عَهْدًا فرموده است که:

« مجرمان قدرت بر شفاعت ندارند: و بنابراین نه می‌توانند شفاعت کنند و نه در وقتی که اهل ایمان شفاعت می‌کنند برای بعضی دیگر از مؤمنین، کسی برای آنها شفاعت می‌کند.

چون ملکیت و دارا بودن شفاعت بر دو قسم است: اول آنکه

۱- قسمتی از آیه ۸۰، از سوره ۲: البقرة

برای غیر شفاعت کند . و دوم آنکه از غیر استدعا‌ی شفاعت برای خود کند . خداوند در اینجا بیان کرده است که : این دسته کفار ، نه شفاعت غیر درباره آنان پذیرفته است ، و نه شفاعت آنان درباره غیر .

و معنای **إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الَّرَّحْمَنِ عَهْدًا** اینست که : مالک شفاعت برای غیر ، و یا - بنا بر قولی - از غیر برای خود نیستند مگر کسانی که عهد داشته باشند .

و مراد از عهد ایمان است ، و اقرار به وحدانیت ذات أقدس حق ، و تصدیق به پیامبرانش .

و بعضی گفته‌اند : مراد از عهد ، شهادت بر وحدانیت خدا ، و تبری به سوی خدا از هر حُول و قوّه‌ای جز خدا ، و عدم امیدواری مگر به خدا می‌باشد ؛ و این قول از ابن عباس نقل شده است .

و بعضی گفته‌اند که : مراد اینست که شفاعت نمی‌کند مگر آن کسانی که خداوند رحمن به آنها به طور مطلق اذن در شفاعت را داده است ، چون پیامبران و شهیدان و عالمان و مؤمنان همان طوری که در اخبار وارد شده است .

و علی بن إبراهیم در تفسیر خود گفته است : پدرم ، از ابن محبوب ، از سلیمان بن جعفر ، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانشان علیہم السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلی اللہ علیه وآلہ وسلم گفته‌اند : **مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ**

نقصاً فِي مُرْوَّتِهِ . «هر کس در هنگام مرگ وصیّت نیکوئی نکند ، نقصانی در مرورت اوست».

قیل : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَ كَيْفَ يُوصى الْمَيِّتُ ؟
 قال : إِذَا حَضَرَتْهُ وَ فَاتَهُ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ :
 «گفته شد : ای رسول خدا ! میت چگونه وصیّت
 کند ؟ فرمود : چون وفاتش برسد ، و مردم در نزد او گرد آیند بگوید :»
اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ .

إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ،
 وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ
 حَقٌّ ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ ، وَ الْفَدْرَ
 وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ ، وَ أَنَّ الإِسْلَامَ كَمَا
 شَرَعْتَ ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ ، وَ أَنَّ الْفُرْءَاءَ كَمَا أَنْزَلْتَ ، وَ أَنَّكَ
 أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ .

جزَى اللَّهُ مُحَمَّداً عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ ، وَ حَيَّا اللَّهُ مُحَمَّداً وَ ءَالَّهِ
 بِالسَّلَامِ .

اللَّهُمَّ يَا عُدُّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي ! وَ يَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي ! وَ
 يَا وَلِيَ نِعْمَتِي ! إِلَهِي وَ إِلَهَ ءَابَائِي ! لَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ
 عَيْنٍ ! فَإِنَّكَ إِنْ تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي أَقْرَبْ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدْ مِنَ
 الْخَيْرِ . وَ ءَانِسٌ فِي الْقَبْرِ وَ حَسَّتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْقَارَكَ
 مَنْشُورًا .

«بار پروردگارا ! ای آفریننده آسمانها و زمین ! دانا به غیب و آشکارا ! بخشنده و مهربان .

من ملتزم و متعهد می‌گردم و وصیت می‌کنم به تو ، در این جهان دنیا که من این چنین هستم که شهادت می‌دهم که هیچ معبدی و مقصودی جز تو نیست ! تو فرد و تنها هستی و هیچ شریک نداری ، و اینکه محمد بنده ُتست و فرستاده تست ، و اینکه بهشت حق است ، و آتش حق است ، و بر انگیخته شدن از قبرها حق است ، و حساب حق است ، و اندازه و ترازوی عمل حق است ، و دین همان است که تو توصیف کرده‌ای ! و اسلام همان است که تو تشریع فرموده‌ای ، و گفتار همان است که تو بیان نموده‌ای ، و قرآن همان است که تو نازل کرده‌ای ، و به درستیکه حقاً تو هستی خداوند که حقی و آشکارا هستی !

خداآوند محمد را از نزد ما و از جانب ما جزای خیر دهد ، و محمد و آل او را به سلام تحيّت بخشد .

بار پروردگارا ! تو هستی که در گرفتاریها و غصه‌ها و شدائید ، پایه ائکاء و دلگرمی و امید و استمداد منی ؛ و در مصائب و واردات و شدّت‌ها همتشین و هم صحبت منی ؛ و تو هستی که صاحب اختیار و ولی نعمت منی !

بار پروردگار من و خدای پدران من ! بقدر یک چشم بر هم نهادن مرا به خودم و به نفس خودم وا مگذار . چون اگر مرا به نفس خودم واگذار کنی ، در آن صورت نزدیکترین نقطه به شرور و بدیها خواهم

بود ، و دورترین نقطه از خیرات و خوبی‌ها . و در میان وحشت قبر من انیس من باش ، و در روزی که تورا زیارت کنم و به لقاء تو مشرف آیم ، عهد نامه‌ای که برای من قرار می‌دهی ، باز شده و گسترده قرار بده !»

ثُمَّ يُوَصِّى بِحَاجَتِهِ . وَ تَصْدِيقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي سُورَةِ مَرْيَمَ فِي قَوْلِهِ : لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ آلِ رَحْمَنِ عَهْدًا .

فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ . وَ الْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حَقٌّ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَ يُعَلِّمَهَا . وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلِمَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ ؛ وَ قَالَ : عَلِمَنِيهَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

«و پس از این إشهاد و وصیت ، به خواسته‌هائی که دارد وصیت کند . و تصدیق این گونه وصیت در قرآن کریم است ، در سوره‌ای که در آن ، مریم ذکر شده است ، در قول خداوند عز و جل که می‌فرماید : حق و مالکیت شفاعت را ندارد ، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن متعهد به عهد شده باشد .

و این عهد و وصیت میت است . و وصیت بر هر مسلمانی حق است . و نیز بر هر مسلمانی لازم و واجب است که این وصیت را محفوظ نگاهدارد و آن را تعلیم دهد . و امیر المؤمنین علیه السلام گفتند : این وصیت را به من رسول خدا تعلیم کرد . و رسول الله صلی الله علیه وآلله وسلم گفتند : این وصیت را به من جبرائیل علیه السلام تعلیم

کردن»^۱

۱- «تفسیر مجمع البیان» طبع صیدا ، مجلد ۳ ، ص ۵۳۱ ؛ و این عهد و وصیت را در «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۶ به عین همین الفاظ آورده است ، و فقط بجای جمله وَ إِنْ فِي الْقَبْرِ وَ حَشْتِي ، جمله وَ أَسَرَ فِي الْفِتْنَ وَ حَدِی را آورده است ؟ یعنی : در آنصورت من در امتحانات و فتنه‌ها به تنهائی مخفی تر و کثوم‌تر بودم .

و نیز در کتاب «وسائل الشیعه» طبع امیر بهادر ، جلد دوم ، کتاب وصایا ، ص ۶۶۱ از محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که او از علی بن ابراهیم از علی بن اسحق از حسین بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است . و پس از ختم بیان این عهد گفته است که : «این عهد را نیز شیخ طوسی و همچنین شیخ صدوق با إسناد خود از علی بن ابراهیم ، و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن ابن محبوب از سلیمان بن جعفر از پدرش از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند .

و همچنین شیخ طوسی در «صبحاً» مرسلاً با زیادیهای در دعا روایت کرده است ، و سپس گفته است : قَالَ النَّبِيُّ لِعَلَيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ عَلَّمْهَا أَهْلُ بَيْتِكَ وَ شِيعَتَكَ !

«رسول الله به أمير المؤمنين عليهما السلام فرمودند : این عهد و وصیت را یاد بگیر و آن را به اهل بیت خود و شیعیان خود بیاموز . و کفعمی در «صبحاً» نیز مرسلاً با همان زیادتی را که شیخ آورده ، آورده است .» - تا اینجا تمام شد گفتار صاحب «وسائل الشیعه» .

و این حقیر گوید : و مناسب است بعد از شهادت به اینکه : وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ بگوید :

وَ أَنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصَيْ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحَسَنِيَّنَ وَ عَلَيَّ بْنَ الْحَسَنِيَّنَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيَّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ وَ عَلَيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلَيَّ وَ الْحُجَّاجَ

در «أمالی» و «عيون أخبار الرّضا» در هر دو ، مرحوم صدوق با سند واحد ، از پدرش از سعد بن عبدالله از إبراهیم بن هاشم از علی ابن معبد از حسین بن خالد از حضرت امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام از پدر خود از پدرانش ، از أمیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده است که :

قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أُورَدُهُ اللَّهُ حَوْضِي ، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَا لَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّيَّتِي فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ : فَقُلْتُ لِرِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ؛ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : وَ لَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى ؟ ! قَالَ : لَا يَسْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ .

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلّم فرمودند : کسی که به حوض من ایمان نیاورد وارد در حوض من نمی‌گردد ، و کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند . و سپس فرمود : این است و جز این نیست که شفاعت من اختصاص به

«الْقَاتِمُ الْمُهْدَىٰ أَئْمَتَنِي بِهِمْ أَتَوَلَّىٰ وَ مِنْ أَعْدَآهُمْ أَتَبَرَءُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ .

۱- «أمالی» ص ۵ ؛ و «عيون» طبع سنگی (سننه ۱۲۷۵) ص ۹۱ ؛ و

«بحار الأنوار» از این دو کتاب ، ج ۸ ، ص ۳۴

کسانی شفاعت
می‌شوند که
مرضی‌الدین باشد
نه مرضی‌العمل

أهل معصیت کبیره از امت من دارد ، و اما محسنان و نیکوکاران برای آنها راه مؤاخذه‌ای نیست .

حسین بن خالد گوید : من به حضرت رضا علیه السلام گفتم : ای پسر رسول خدا ! پس مفاد این گفتار خدا چیست که می‌گوید : شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که پسندیده باشد ، فرمود : مراد پسندیدگی در دین است .»

و علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد از عبدالله بن موسی از حسن بن علی از ابی حمزه از پدرش از ابوبصیر ، از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه :

لَا يَمْلِكُونَ الْشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا .

روایت کرده است که :

قالَ: لَا يُشْفَعُ وَ لَا يُسْفَعُ وَ لَا يُشَفَّعُ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ، إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللَّهِ .^۱

«حضرت فرمودند : شفاعت نمی‌کند و شفاعت نمی‌شود و شفاعت او قبول نمی‌شود ، مگر کسی که در نزد خداوند رحمن متعهد به عهد شده باشد ؛ یعنی آن کسی که به او در ولایت علی امیر المؤمنین و امامان بعد از او اذن داده شده باشد ؛ اینست عهد در نزد خداوند .»

و در «أمالی» صدوق ، از محمد بن موسی بن متوكل ، از محمد

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۴۱۷

ابن یحیی عطّار ، از محمد بن حسین بن أبو الخطّاب ، از نضر بن شعیب ، از خالد قلانسی ، از حضرت صادق علیه السلام ، از پدرش ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : إِذَا قَمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ فِي أَصْحَابِ الْكَيَّاْثِرِ مِنْ أُمَّتِي فَيَشْفَعُنِي اللَّهُ فِيهِمْ ، وَاللَّهُ لَا تَشَفَّعْتُ فِيمَنْ إِذَا ذُرْتَنِي ۱ .

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلّم گفته‌اند : زمانیکه من در موقف مقام محمود بایستم ، درباره گناهان کبیره اصحاب خودم شفاعت می‌کنم ، و خداوند شفاعت مرا راجع به آنها می‌پذیرد . و سوگند به خدا که من درباره کسانی که ذریّه مرا اذیت کرده‌اند شفاعت خواهم کرد .»

و شیخ طوسی در «أمالی» خود از فحّام از منصوری از عمومی پدرش از حضرت امام أبوالحسن علیّ بن محمد العسکری ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ يَقُولُ : إِذَا حُشِرَ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَانِي مُنَادٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ أَمْكَنَكَ مِنْ مُجَازَةِ مُحِبِّيَكَ وَ مُحِبِّيَ أَهْلِ بَيْتِكَ الْمُوَالِيْنَ لَهُمْ فِيكَ وَ الْمُعَادِيْنَ لَهُمْ فِيكَ ، فَكَافِهِمْ بِمَا شِئْتَ ! فَأَقُولُ : يَا رَبَّ الْجَنَّةَ ! فَأَبْوُنُهُمْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُ فَذَلِكَ

شیعیان
مورد شفاعت
قرار می‌گیرند

۱- «أمالی» صدوق ، مجلس ۴۹ ، ص ۱۷۷

الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وُعِدْتُ بِهِ ۱

«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته‌اند که : شنیدم از رسول خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می‌گفتند : چون مردم در روز قیامت
محشور شوند ، یک منادی مرا ندا کند که : ای رسول خدا ! خداوند
جلَّ اسمُه تورا برابر پاداش محبّان تو و محبّان اهل بیت که از جهت تو
ولایت آنها را داشته‌اند و از جهت تو معاندت و دشمنی با دشمنان تو
و آنها را داشته‌اند ، متمکن گردانیده است ، حال به هر کیفیت که
بخواهی آنان را پاداش ده !

پس من می‌گوییم : ای پروردگار من ! جزای آنان بهشت است !
آنان را جای می‌دهم هر کجا از آن را که بخواهم ؛ و اینست مقام
 محمودی که به آن وعده داده شدم.»

و نیز شیخ طوسی در «أَمَالِي» روایت کرده است از حفار ، از
إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَلَى دِغْبِيلِي ، از مُحَمَّدَ بْنَ إِبرَاهِيمَ بْنَ كَثِيرَ که گفت : ما
برای عیادت أبو نواس : حسن بن هانی در همان مرضی که در آن فوت
کرد رفتیم .

عیسی بن موسی هاشمی به او گفت : ای أبا علی ! تو در آخرین
روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهای آخرت هستی ! و در
کردارهای خود فیما بیینَک و بَيْنَ الله ، لغزشهائی و خطایای زشتی
داشته‌ای ! پس حالا به سوی خداوند عزّو جَلَّ توبه کن !

۱- «أَمَالِي» شیخ ، طبع نجف ، ج ۱ ، جزء یازدهم ، ص ۳۰۴ ؛ و «بحار»
ج ۸، ص ۳۹ و ۴۰

أَبُو نُوَاسْ كَفَتْ : مَرَا بِنْشَانِيْد ! چُون او را نشاندند و قرار گرفت ،
كَفَتْ : آيَا تو مرا از خدا می ترسانی ؟! آری ، حَمَّادَ بْنَ سَلَمَةَ از ثابت
بنانی از أَنْسَ بْنَ مَالِكَ برای من چینین گفت که : رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند :

**لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ وَأَنَا خَبِيَّتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي
يَوْمَ الْقِيَمَةِ ؛ أَفَتَرَى لَا أَكُونُ مِنْهُمْ ؟!**^۱

«از برای هر پیغمبری شفاعتی است و من حق شفاعت خود را
برای معصیت‌کاران به کبائر از امت خودم در روز قیامت ذخیره و
پنهان داشته‌ام ؛ آیا تو چنان می‌پنداش که من از آنها نیستم ؟!»

و در «بشاره المصطفی» با سلسله سند متصل خود روایت کرده
است از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرانش علیهم السلام از
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صلوات الله عليه ، از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرموده است :

**أَرْبَعَةُ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : الْمُكَرِّمُ لِذُرَّيْتِي ، وَالْقَاضِي
لَهُمْ حَوَّاًئِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي فِي أُمُورِهِمْ عِنْدَ مَا اضْطَرَّوا إِلَيْهِ ،
وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقُلُبِهِ وَلِسَانِهِ .**^۲

۱- «أَمَالِي» شیخ ، طبع نجف ، ج ۱ ، ص ۳۸۹

۲- «بشاره المصطفی» طبع نجف ، ص ۳۶ ؛ و نیز شیخ این روایت را با
سنده خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام تا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در «أَمَالِي» ج ۱ ، در جزء دهم ، ص ۲۸۶ آورده است ؛ و نیز در
جزء سیزدهم ص ۳۷۶ آورده است .

«چهار نفرند که در روز قیامت من شفیع آنان هستم : اکرام کننده ذریه من ، برآورنده حاجت‌های آنها ، کوشان در امور آنها در موقع گرفتاری و ضرورت ، و دوستدارنده آنها با زبان و دل.»

و صدوق در «اعتقادات» گفته است : اعْتِقَادُنَا فِي الشَّفَاعَةِ أَنَّهَا لِمَنِ ارْتَضَى دِينَهُ مِنْ أَهْلِ الْكَبَائِرِ وَالصَّغَائِيرِ ، فَأَمَّا التَّائِبُونَ مِنَ الذُّنُوبِ فَغَيْرُ مُحْتَاجِينَ إِلَى الشَّفَاعَةِ . وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَّالُ اللَّهُ شَفَاعَتِي .^۱

«اعتقاد ما طائفه شیعه در شفاعت آنست که آن برای افرادی است که دارای دین پسندیده باشند ، از افرادی از آنها که معصیت‌های کبیره و صغیره انجام می‌دهند ، و اما توبه کنندگان از گناه نیازمند به شفاعت نیستند . و رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم فرموده‌اند : کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد ، خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند.»

و صدوق در کتاب «فضائل الشیعه» از حضرت صادق علیه السلام با إسناد خود آورده است که :

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيمَةِ نَشْفَعُ فِي الْمُمْذَنِبِ مِنْ شِيعَتِنَا فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَقَدْ نَجَاهُمُ اللَّهُ .^۲

«چون روز قیامت شود ، ما درباره گناهکاران از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم ؛ و اما نیکوکاران ، آنها را خداوند نجات بخشیده

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، جلد ۸ ، ص ۵۸

۲- همان مصدر ، ص ۵۹

است.»

و در «تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی» مُعَنِّعًا از حضرت صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام آورده است که :

نَزَّلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ فِينَا وَ فِي شِيعَتِنَا : فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقِ حَمِيمٍ . وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يُعَصِّلُنَا وَ يُفَضِّلُ شِيعَتَنَا حَتَّى أَنَّا لَنَنْشَفَعُ وَ يَشْفَعُونَ ، فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ مَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ قَالُوا : فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقِ حَمِيمٍ .^۱

«این آیه : «پس بنابراین برای ما هیچ شفیعی نیست و هیچ دوست مهربانی نیست» درباره ما و شیعیان ما آورده شده است . و علیش آنست که خداوند ما را فضیلت و برتری داده است و شیعیان ما را نیز فضیلت و برتری داده است ، تا به حدی که ما شفاعت می‌کنیم و ایشان نیز شفاعت می‌کنند . و چون کسانی که از شیعیان نباشند این را بیینند می‌گویند : پس برای ما شفیعی نیست ، و دوست مهربانی نیست.»

محمد بن یعقوب کلینی از عدّه‌ای از أصحاب ، از سهل از ابن سنان از سعدان از سماعه آورده است که :

قَالَ : كُنْتُ قَاعِدًا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالثَّانِي فِي الطَّوَافِ فِي جَوْفِ الْلَّيْلِ .

فَقَالَ : يَا سَمَاعَةً ! إِلَيْنَا إِيَّابُ هَذَا الْخَلْقِ ، وَ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ ؛ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّمْنَا عَلَى اللَّهِ فِي

۱- «تفسیر فرات» ص ۱۰۸

تَرْكِهِ لَنَا ، فَأَجَابَنَا إِلَى ذَلِكَ . وَمَا كَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّاسِ اسْتَوْهَبَيْهَا مِنْهُمْ ، وَأَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ وَعَوَضَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .^۱

«سماعة بن مهران گوید : من با حضرت امام موسی کاظم عليه السلام در مسجد الحرام نشسته بودیم و مردم در دل شب به طواف خانه مشغول بودند .

حضرت فرمود : ای سماعة ! بازگشت این خلق به سوی ماست، و حساب آنها بر عهده ماست ؟ پس آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و خداوند عز و جل صورت گرفته است ، ما از خدا جدأ خواسته ایم که به ما واگذار ده ، و خداوند در خواست ما را پذیرفته است . و آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و مردم صورت گرفته است ، ما از مردم در روز قیامت می خواهیم که به ما بیخشند ، و مردم نیز دعوت ما را اجابت می کنند و در عوض خداوند عز و جل به آنان پاداش می دهد .»

و در «علل الشرائع» با إسناد خود از حضرت صادق عليه السلام آورده است که :

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالَمَ وَالْعَابِدَ ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ : انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ . وَقِيلَ لِلْعَالَمِ : قِفْ ، تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيْكَ لَهُمْ .^۲

«چون روز قیامت بر پا شود خداوند عالم و عابد را مبعوث

۱- «روضه کافی» ص ۱۶۲

۲- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۵۶

می‌کند ، و چون این دو در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ قرار گرفتند ، به عابد گفته می‌شود : به بهشت رهسپار شو . و به عالم گفته می‌شود : توقف کن تا در ازاء حسن تأدیبی که از مردم نمودی آنانرا شفاعت کنی !»

و در «کنز جامع الفوائد» با إسناد متصل از محمد بن جعفر بن محمد ، از پدرش ، از جدش علیهم السلام ، در تفسیر این آیه شریفه : إِنَّ إِلَيْنَا إِيَّاهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ روایت می‌کند که حضرت باقر علیه السلام فرمودند :

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ وَكَانَ اللَّهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا ؛ فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأْلَانَا هُنَّ أَنْ يَهْبِطُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ ، وَمَا كَانَ لِمُخَالِفِهِمْ فَهُوَ لَهُمْ ، وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ . ثُمَّ قَالَ : هُمْ مَعَنَا حَيْثُ كُنَّا .^۱

«چون روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما موكول می‌نماید ؟ پس آن حقوقی که از خدا بر عهده شیعیان است ، ما از خداوند می‌خواهیم که آنرا به ما ببخشد ، پس آن حقوق برای شیعیان است ، و آن حقوقی که از مخالفان بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است ، و آن حقوقی که از ما بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است .

سپس حضرت فرمودند : شیعیان با ما هستند هر کجا که ما بوده

باشیم .»

۱- همان مصدر ، ص ۵۰

و نیز در «کنز جامع الفوائد» از حضرت صادق علیه السلام آورده است که چون از تفسیر همین آیه کریمه از ایشان سؤال شد، فرمودند:

إِذَا حَشَرَ اللَّهُ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٌ أَجَلَ اللَّهُ أَشْيَاعَنَا أَنْ يُنَاقِشُهُمْ فِي الْحِسَابِ ، فَنَقُولُ : إِلَهَنَا ! هَوْلَاءِ شِيعَتْنَا ! فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَهُمْ إِلَيْكُمْ وَقَدْ شَفَعْتُكُمْ فِيهِمْ وَغَرَّتُ لِمُسِيَّهِمْ ، أَدْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ .^۱

«چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را در زمین همواری محسور می‌کند، و در این صورت برای آنکه در حساب پیروانمان مناقشه کند و به جزئیات رسیدگی فرماید حساب را می‌خواهد بطول اندازد.

ما می‌گوئیم: بار خداوندگارا! اینان پیروان ما هستند!
خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: من امر آنها را به شما واگذار کردم و شمارا شفیع آنها نمودم و گنهکاران آنها را آمرزیدم! همه آنها را بدون حساب داخل بهشت کنید!

و نیز در همین کتاب با سند متصل خود از جمیل آورده است که: من به حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام عرض کردم: آیا من تفسیر جابر را برای مردم بگویم؟!

حضرت فرمودند: برای مردم پست و کوتاه نظر مگو! زیرا می‌روند، و جابر را بدین حدیث سرزنش می‌کنند.
مگر این آیه را نخوانده‌ای که: إِنَّ إِلَيْنَا إِيَّا بَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۵۰

حِسَابُهُمْ؟! گفتم : آری !

حضرت فرمودند : چون روز قیامت شود و خداوند اولین و آخرین را در محشر جمع کند، حساب شیعیان مارا به ما می‌سپارد و ما را حسابگر می‌کند؛ و علیهذا در آن چیزهائی که فيما بَيْنَهُمْ و بَيْنَاللهِ بوده است ما بر عهده خدا تحکیماً می‌گذاریم که از آنها بگذرد و خداوند حکومت ما را اجازه می‌کند؛ و در آن چیزهائی که فيما بینهم و سائر مردم بوده است ما از مردم می‌خواهیم از آن بگذرند و آن را ببخشنند و مردم هم آنها را بما می‌بخشنند؛ و در آن چیزهائی که فيما بینهم و بین ما بوده است پس ما أَحْقِيمْ که از آنها بگذریم و نادیده بگیریم .^۱

و نظیر مضمون این روایت را صدوق در «عيون أخبار الرّضا» با سند متصل خود از داود بن سليمان از حضرت رضا از پدرانش از أمير المؤمنین عليهم السلام آورده است .^۲

و نیز در دو کتاب حسین بن سعید از ابن أبي عمیر از عبدالرحمن ابن حجاج از أَحْوَل از حمران روایت کرده است که :

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ الْكُفَّارَ وَالْمُشْرِكِينَ يَرَوْنَ أَهْلَ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ فَيَقُولُونَ : مَا نَرَى تَوْحِيدَكُمْ أَعْنَى عَنْكُمْ شَيْئًا وَ مَا أَنْتُمْ وَ نَحْنُ إِلَّا سَوَاءُ .

قَالَ : فَيَأْنُفُ لَهُمُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةَ اشْفَعُوا

۱- همان مصدر، ص ۵۰

۲- همان مصدر، ص ۴۰

فَيَسْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ مُثْلَ ذَلِكَ ، حَتَّىٰ إِذَا
لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ تَبْلُغُهُ الشَّفَاعَةُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ : أَنَا أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ ، اخْرُجُوا بِرَحْمَتِي فَيَخْرُجُونَ كَمَا يَخْرُجُ الْفَرَّاشُ .
قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثُمَّ مُدَّتِ الْعُمُدُ وَ
أُعْمَدَتْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ وَاللَّهِ الْخَلُودُ .^۱

«**حُمران بن أعين** گوید: من از حضرت باقر عليه السلام شنیدم
که می فرمود: چون مشرکان و کافران، اهل توحید و مؤمنان را روز
قيامت در آتش ببینند، می گویند: ما نمی بینیم که این ايمان و توحید
دستی از شما گرفته باشد و شمارا بی نیاز کرده باشد! و ما و شما هر
دو مساوی هستیم!

حضرت رب عز و جل این سخن را درباره مؤمنان نمی پسندد و
به فرشتگان می گوید: شفاعت کنید! آنقدر شفاعت می کنند که خدا
بخواهد. و به مؤمنان می گوید: شفاعت کنید! و آنقدر شفاعت
می کنند که خدا بخواهد. و چون به سرحدی برسد که باقی نماند
یکنفر که از اهل شفاعت باشد، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: من
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ هستم! همه شما شفاعت شدگان، از آتش به رحمت
من بیرون آئید! و آنان همچون دسته های انبوه پروانه بیرون می ریزند.
راوی گفت: سپس حضرت أبو جعفر عليه السلام فرمودند:

و پس از این بر روی دوز خیان ستونها و پایه های حجاب و پرده
را می کشند و آنان مغضوب خدا قرار می گیرند و دیگر حجاب از بين

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۳۶۱ و ۳۶۲

نمی‌رود ، و سوگند به خداوند که در آتش به طور خلود و جاودان می‌مانند.»

باری از مجموعه این روایات کثیره مستفیضه بلکه متواتره به تواتر معنوی ، بدبست می‌آید که بهشت برای پاک سرستان و پاک عقیدگان است ، و جهنم برای زشت سیرستان و

بدسگالان ؛ و اعمال حسن و دوری و اجتناب از اعمال سیئه برای طهارت نفس و پاکی دل و صفاتی خاطر و نیت صافی و عقيدة نیکوست .

و گرنه ، اعمال نیکو چنانچه بر روی دل نشینند و نفس را پاک نکند ، فائدہای ندارد ؛ و اعمال بد نیز اگر از صاحب نفس طیب و طاهر پیدا شود و دوام نکند ، بلکه گهگاهی پدیدار گردد ، موجب کثافت و قذارت نفس نمی‌شود و با گوشمالی‌های خدائی و یا با توبه و یا با شفاعت از بین می‌رود ، و نفس صافی ، حقیقت خود را طلوع می‌دهد .

خداوند نیازی به عمل نیک ما ندارد ، و عمل نکوهیده ما به او ضرری نمی‌رساند ؛ این اوامر و نواهی و محللات و محramات ، همه مقدمه تزکیه نفس و طهارت سرِ ماست ؛ **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا** ^۱.

و بناءً علیهذا ، اگر تزکیه نفس حاصل شد ، نتیجه حاصل و

بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت

۱- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۹۱ : الشمس

شاهد مقصود در آغوش است؛ و اگر تزکیه حاصل نشد، تکرار عبادات غیر از صورتی و تکراری بیش نیست و موجب ارتقاء نفس و صعود روح به مدارج کمال نخواهد بود.

بنابراین، چقدر زشت و ناپسند است که ما میزان سعادت را نفس عمل صالح قرار دهیم و از ایمان و عقیده و نیت و طهارت غافل بمانیم، و نیز تا چه اندازه ناشایسته و نکوهیده است که مختصر تجاوز در عمل را میزان برای بدی و زشتی بدانیم و موجب کفر و پاداش، و از حسن عقیده و نیت طاهر و صفاتی ضمیر چشم بپوشیم.

زیرا اگر عقیده خوب و نفس طاهر شد، خطایا و گناهان اثر عمیقی نمی‌تواند روی جان داشته باشند؛ و اما اگر عقیده بد و نفس خبیث گشت، اعمال صالحه و کردار پسندیده جز ظاهري سطحی بر روی عمق کدر جان نیست.

این ظاهر نیکو، چون ظاهر است و در عالم حقائق و واقعیات محلی ندارد، از بین می‌رود و نفس خبیث طلوع می‌کند و به صورت جهّمی گداخته و فروزان با شعله‌های مهیب و دهشت‌انگیز خود تهدید می‌نماید.

و به عکس، آن ظاهر ناستوده و کردار زشت مردم خوش نفس و خوش جنس و خوش عقیده نیز در عالم ظهور حقائق تاب مقاومت و ایستادگی را ندارد، و به واسطه مختصر حرکتی چون حال احتضار مرگ یا عذاب قبر و بالأخره با شفاعت در روز قیامت از بین می‌رود و نفس طیب و ظاهر طلوع می‌کند، و به صورت بهشتی جان‌فزا و

روح افزا با نسیم‌های لطف و لطیف خود وعده اصالت و واقعیت را میدهد.

نگرانی چندان از گناه نیست ، که وعده مغفرت داده‌اند ؛ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الظُّنُوبَ جَمِيعًا .^۱

تشویش و اضطراب از باطن خراب است که به هیچ وجه از آن اغماس نمی‌شود ؛ و مجاهده برای تصفیه باطن است ، نه برای رنگ‌کاری بر روی دیوار پی شکسته از جا دررفته و منهدم شده . عمل زشت از شخص خوب و پسندیده که باطنش نیکو و عقیده و ایمانش استوار باشد ، همچون کفى است بر روی آب صاف ، که در اثر تموج و حرکت‌های شهوى و یا غضبی پیدا شده است ؛ و البته معلوم است که کف پایدار نیست و از بین می‌رود . فَأَمَّا الْزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ .^۲

ولی آن آب صاف و پاک از بین رفتني نیست ، پیوسته موجود و درخشنan و متلالئ و موجب سیرابی جان تشنه کامان است .

و عمل نیکو از شخص ناپسند و بد سرشت که باطنش خراب و ایمانش فاسد و بنیاد وجودی او بی‌اساس است ، همچون خاکستر سفید و خوش رنگ و سردی است که در اثر تموج هوا بر روی گل آتش نشسته است ؛ آتش آتش است ، سوزننده و گدازنده است ، این

۱- قسمتی از آیه ۵۳ ، از سوره ۳۹ : الزمر

۲- قسمتی از آیه ۱۷ ، از سوره ۱۳ : الرعد

خاکستر از بین می‌رود و با نسیمی و بادی و یا با فوت دهانی در فضا متشر می‌شود ، و آن آتش حقیقت خود را جلوه‌گر می‌سازد و می‌سوزاند و خانه را آتش می‌زند ، لانه و کاشانه را منهدم می‌کند .

در این صورت آیا واقعاً از آن کفِ روی آب جای نگرانی است ؟ و یا حقیقۀ نسبت به این خاکستر جای دلخوشی است ؟ أبداً أبداً .

شما در وجود خود فرض کنید یک آقا و صاحب خانه‌ای دو خادم دارد .

**مثال دو مأمور
نیکو سیرت
و نیکوکار**

اولی بسیار باهوش و زرنگ و پر عمل و فرمانبردار ، به طوریکه ابداً از دستورات صاحبخانه تجاوز

نمی‌کند ؛ هر روز بامدادان بر می‌خیزد و حیاط را می‌روبد ، و آب می‌پاشد ، و منزل را گردوبی می‌کند ، و لباس خود را مؤذبانه می‌پوشد و کارهای خارج و داخل منزل را انجام می‌دهد ؛ ولی این خادم دزد است ، خودش خیانتکار است ، پیوسته مترصد است که صاحبخانه بمیرد و یا سفر کند و او به حریم منزل خیانت کند ، و به اطفال صاحبخانه تجاوز کند ، و اموال را سرقت کند ، و یا خود را صاحبخانه بداند ، و در نیت داشته باشد که مهر و امضای او را جعل کند و صاحبخانه را خادم خود معروفی کند !

دوّمی ، خادمی است دوستدار و محبّ صاحبخانه ، و دوستدار حریم و اطفال او ، شخصی است امین که حتّی در خواب هم خواب خیانت نمی‌بیند ، پیوسته که نگاهش به صورت مولی و آقای خود می‌افتد اشک رحمت در چشمانش حلقه می‌زند ، و اگر خاری به پای

طفلی خزد جانش آزرده می‌شود ، پیوسته اطفال را محبت می‌کند ، و دوست دارد که خانه و صاحبخانه همه معمور و آباد ، و خانه با صاحبخانه دائم و برقرار باشد ؛ ولی بعضی از اوقات به واسطه ضعف و یا فرضًا تبلی می‌خوابد ، و حیاط را نمی‌روبد ، و سطل خاکروبه را به سپور نمی‌دهد .

کدامیک از این دو خادم محترمند ؟ و کدامیک در نزد مولی و صاحبخانه معزّز و گرامی‌اند ؟

صاحبخانه از خادم اولی هر آن در اضطراب است که مبادا خیانت و جنایتی کند ، زیرا که نفس او شریر است ؛ ولی از خادم دوّمی در امان است ، سفر می‌کند و غیبت می‌نماید ، و دلهره‌ای هم ندارد .

اینجاست که مُفاد این همه روایات روشن می‌شود ، که مَناط و معیار سعادت و تقرّب و قبولی اعمال ، ایمان صحیح و عقیده متین و استوار و نیت پاک و محبت به دین و اولیای دین است . و مَناط و میزان شقاوت و بازگشت اعمال و نادیده گرفتن و به گمی مستهی شدن ، عقیده فاسد و نیت آلوده و ایمان با شائبه و عدم محبت به دین و اولیای دین است .

آری اگر کسی در مقابل رسول الله بایستد و با او مجاجّه کند و فرمان او را به احترام با جان و دل نخرد ، نماز خواندن ، روزه گرفتن ، و لباس زاهدانه پوشیدن چه ثمری دارد ؟ حقاً جز ملعنه و بازی چیزی نیست .

و اگر کسی مطیع صرف باشد و محبّ و دوستدار باشد و رسول الله و اهل بیت و خاصّان و نزدیکان او را محترم بشمارد و به دیدهٔ إعزاز و اکرام بنگرد، گناه مختصر ناشی از شهوت، نه از انکار و استکبار کجا ضرری می‌رساند؟

اینجاست که بابی از معارف الهیّه دینیّه به روی ما باز می‌شود و با ادراک این حقائق در عالم نوینی از علم وارد می‌شویم.

محبّت، جان را به جان پیوند می‌دهد، محبّت عمل محبوب را عمل محبّ می‌کند، محبّت جان حبیب و محبوب را متّحد می‌سازد، محبّت معیّت می‌آورد، و بنا به خاصیّت ظروف مرتبه در علم فیزیک موجب هم سطحی سطوح افکار و علوم و عقائد و ایمان افراد مختلفه در علم روانشناسی می‌گردد.

شفاعت برای اهل محبّت است، نه اهل عداوت؛ برای شیعیان است، نه ناصیبیان.^۱

شفاعت، خرمن معاصی کبیره را با یک جرقهٔ انجذاب روحی مغناطیسی آتش می‌زند؛ دیگر اینجا معصیت کجاست؟
شفاعت، موجب تبدیل سیئات به حسنات می‌گردد؛ در این وادی، خاشاک گناه و عصیان کجاست؟
آری شفاعت همچون عمل صالح، گناه را به ثواب و عصیان را

۱- ناصب و ناصیبی کسی را گویند که عَلَم مخالفت با آل محمد را برافراشته است، و یا با آنان دشمنی می‌کند و سبّ و شتم و لعن می‌نماید. جمع آن نواصب است و در پارسی باید ناصیبیان بگوئیم.

به طاعت و مجرم را به مطیع مبدل می‌کند .

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ .^۱

آری همانطور که عمل صالح موجب تقویت روح و جان آدمی است و موجب صعود کلم طیب و روان طاهر انسان به سوی خداست که فرمود :

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الْطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ .^۲

همین طور شفاعت موجب ارتقاء کلم طیب به سوی خداست ؛ کلم طیب ایمان مؤمن است و شفاعت آنرا به سوی خدا بالا می‌کشد ، و شفاعت جانشین و خلیفه عمل صالح می‌گردد ؛ پس شفاعت ، گناهکاران را به نیکوکاران ملحق می‌کند .

اما نه هر گناهکاری را بلکه گناهکار از مؤمنین را که با اولیای دین پیوند و ربط دارند و جذب و انجذاب مغناطیسی بین ارواح آنان برقرار است .

ایمان به خدا از خداست ، و خداوند در جهنّم نیست و نمی‌سوزد ، مؤمن نیز در جهنّم نمی‌تواند بوده باشد و بسوزد ؛ آلوگیهای او به گناه ، در اثر شفاعت مبدل به حسنات می‌گردد .

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ .^۳

۱- قسمتی از آیه ۷۰ ، از سوره ۲۵ : الفرقان

۲- قسمتی از آیه ۱۰ ، از سوره ۲۵ : فاطر

۳- ذیل آیه ۴۰ ، از سوره ۴۰ : غافر

شفاعت موجب لُحوق گناهکاران از مؤمنین است به صالحان از مؤمنین .

شفاعت موجب تقویت روح و نفس انسانی مؤمن است ، در اثر کمک و امداد خارجی برای رفع موانع و عوارض .

شفاعت برداشتن حجاب و پرده ، بین حبیب و محبوب است که به واسطه حصول کدورت زنگار کثرت پیدا شده است .

مثال : اگر بدن انسان مريض گردد و مزاج بهم بخورد و يا مثلاً قُرْحَة سختی در بدن پیدا شود ، چنانچه مزاج قوی باشد و طبیعت بدن سالم و دستگاههای اصلی بدون عیب باشد ، خودبخود صحت پیدا می‌شود و آن کسالت مرتفع می‌گردد و آن قرحة التیام می‌پذیرد و بالنتیجه مرض دفع می‌گردد ؛ و گرنه احتیاج به استعمال دارو داریم تا علاج را با دوای ضد میکرب بنمائیم تا فعل و عمل میکرب را ختشی کند ، و در بازگشت طبیعت به صحت او لیئه خود ، بدن رانیرو بخشد و کمک کند و مواد فاسد و تباہی که در بدن مجتمع شده‌اند ، تبدیل به مواد صالحه نافعه مربیه و ملائمه با طبیعت بدن بنماید .

و بنابراین در هر حال عامل مؤثر در صحت ، همان طبیعت است ؛ غایة الأمر در بعضی از احیان ، خودکفا بوده و بدون نیازی به عامل خارجی رو به صحت می‌رود ، و در بعضی از احیان نیازمند به معاونت و کمک بوده تا با یاری و یاوری او را مدد کند و با کمک و

**شفاعت در حکم
دارو برای تقویت
طبیعت است**

مساعدت او دشمن را دفع ، و میکرب را سرکوب و صحّت را اعادت دهد .

اگر پس از گناه ، طبیعت روح و نفس انسان قوی باشد ، با همان حال انفعال و شرمندگی و توبه اثر گناه زائل می‌گردد . و اگر قوی نبود نیازمند به شفاعت است ، تا طبیعت به مدد آن به حال اوّلیه برگردد و در رتبه صالحان از مؤمنان قرار گیرد .

واز اینجاست که در عین آنکه خداوند شفاعت را مؤثّر در لحقوق و الحق معصیت کاران به اطاعت کنندگان می‌شمارد ، در کلام خود مکرراً یادآور می‌شود که : برای هر نفسی آنچه را که خود او کسب کرده است فائده دارد .

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا أَكْتَسَبَتْ .^۱

«از برای هر نفسی آن چیزی است که کسب کرده ، و بر ضرر هر نفسی آن چیزی است که اکتساب کرده است .»

و نفسِ لحقوق و الحق را نیز از مکتبات انسان می‌شمرد ؛ و وجود نفس طیّبه مؤمن را در اخذ مکتبات و اعمال شخص الحق شده به او ، و ظهور اعمال آن در این ، و پیدایش حسنات او را به جایگزینی سیناث این شخص مُلحّق ، از کسب و کار کرد این به شمار می‌آورد .

بسیار صریح و روشن است این آیه کریمه در الحق و لحق ذریّه معصیت کار به آباء مطیع و فرمانبردار :

۱- قسمتی از آیه ۲۸۶ ، از سوره ۲ : البقرة

وَالَّذِينَ ءامَنُوا وَأَتَبَعْتُهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانِ الْحَقِّنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَ
مَا أَنَّتَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ أَمْرٍ يِبِمَا كَسَبَ رَهِينٌ .^۱

«کسانی که ایمان آورده‌اند و ذریهٔ اصل ایمان از آنها پیروی کرده‌اند، ما ذریهٔ آنها را به آنها ملحق می‌سازیم و از اعمال آنها هیچ نمی‌کاهیم؛ و هر کس مرهون اعمال خودش می‌باشد.»

علوم است که الحق و لحقوق، در اصل ایمان لحق مؤمنان تنها نیست، زیرا که بنا بر فرض ذریهٔ ایمان به اصل خود آورده‌اند، بلکه الحق و لحقوق در اعمال است.

یعنی عین اعمال حسنۀ پدران و آباء را به ذریهٔ و فرزندان ملحق شده می‌دهیم و آنان را نیز در رتبهٔ و ردیف پدران و نیاکان در می‌آوریم. و شاهد بر این مطلب آن است که می‌فرماید:

وَ مَا أَنَّتَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ . «بعد از اینکه الحق نمودیم، از عمل پدران نمی‌کاهیم.» یعنی چنین نیست که: اعمال حسنۀ آنها را بین آنها و بین ذریهٔ آنها قسمت کنیم، بلکه با وجود آنکه تمام اعمال صالحه از آن آنهاست، در عین حال، همانند آنها را به ذریهٔ و فرزندان می‌دهیم؛ این است حقیقت لحقوق و الحق.

و سپس می‌فرماید: كُلُّ أَمْرٍ يِبِمَا كَسَبَ رَهِينٌ «هر کس درگرو اعمال خودش است.»

یعنی نفس این الحق و لحقوق در اثر طهارت ذات و عقیده پاک و ایمان و نیت خالص ذریه است که موجب الحق آنان در عمل به آباء

۱- آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطور

و اجدادشان می‌شود؛ و چون این عقیده و ایمان و خلوص و نیت طاهر از مکتبات ذریّه است، بنابراین آنچه از اعمال سیئه آنها زدوده شود و به جای آن از اعمال حسنة آباء و پدران جایگزینش گردد، همه و همه در اثر کسب و کارکرد خود ذریّه است.

از اینجا خوب روشن می‌شود که: ایمان موجب اتصال پائین به بالا می‌گردد؛ و چون حاجبی و مانعی در بین راه پدیدار شود که مانع از استواء درجات گردد، آن ایمان خود بخود آن مانع را می‌زداید و از بین می‌برد و هر دو را با هم مجتمعاً در درجه و رتبه واحده قرار می‌دهد.

و این است مَفْعُول و عَمَلَكِرَد شفاعت که موجب لحوظ مَشْفُوع لَه به شافع است و موجب اصلاح اعمال سیئه و تبدیل آنها به اعمال حسنہ می‌باشد.

آری مگر نمی‌بینیم که خداوند می‌فرماید: **أَوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**. «خداوند بدیهای این گروه مؤمن متعدد را به خوبیها تبدیل می‌سازد.»

اگر اصل محفوظی بین مُبَدَّل و مُبَدِّل مِنْه نبود، در این صورت دیگر تبدیل معنی نداشت، بلکه إعدام مبدل و ایجاد مبدل مِنْه بود؛ اصل محفوظ همان ایمان و عقیده و ولایت و محبت و ربط است. پس شفاعت یک نوع تصریف بخصوصی در اعمال است، که آنرا تبدیل می‌کند، با بقاء اصل ثابت در هر دو حال که ایمانست و ولایت.

ما در باره لحق و الحق شواهد بسیاری داریم ؛ در قرآن کریم خداوند بنی اسرائیل آن روز را مورد خطاب و سرزنش قرار می‌دهد و خود آنها را مخاطب می‌سازد ، و به فعل آباء و اجدادشان مؤاخذه می‌کند .

مانند آیه : وَإِذْ قُلْتُمْ يَهُمُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ
لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً .^۱

آیات واردہ در لحق
و مؤاخذه کافران به

و مانند آیه : وَإِذْ قُلْتُمْ يَهُمُوسَى لَنْ نَصْبِرَ
عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ .^۲

اعمال نیاکان خود

و مانند آیه : وَإِذْ أَخَذْنَا مِيشَقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الظُّرُورَ .^۳

و بسیاری از آیات دیگر .

و همه و همه برای این جهت است که بنی اسرائیل ، در زمان رسول الله پیرو آبائشان در زمان حضرت موسی بوده‌اند و دارای همان عقیده و ایده و اخلاق و روش بوده‌اند ، و بنابراین عیناً مانند موجود متصل واحدی هستند که یک سرش در آن زمان و سر دیگرش در این زمان باشد ، هرجا شما به آن نظر کنید به آن چیز واحد نظر کرده‌اید !

از حضرت امام رضا علیه السلام می‌پرسند : چرا فرزندان بنی امیه که بعداً به وجود آمده‌اند ، مورد لعن قرار می‌گیرند و در

۱- قسمتی از آیه ۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- صدر آیه ۶۱ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- صدر آیه ۶۳ ، از سوره ۲ : البقرة

جهنّم‌اند؟ با آنکه بین آنها و بین جنایاتی که پدرانشان انجام داده‌اند فاصله بسیار است. حضرت در پاسخ می‌گویند: **لَإِنَّهُمْ رَضُوا بِفَعَالٍ ءَابَائِهِمْ**. چون آنها به اعمال پدرانشان راضی بودند، بنابراین در حکم همان جنایت کاران هستند.^۱

۱- در «عيون أخبار الرّضا» طبع سنگی، در باب ۲۸، ص ۱۷۸ از أحمد بن زياد بن جعفر همدانی از علی بن إبراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می‌کند که قال :

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رُوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنَّهُ قَالَ : إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَرَارَى قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بِفَعَالٍ ، ءَابَائِهَا ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هُوَ كَذَلِكَ .

فَقُلْتُ : وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ لَا تَرُرْ وَ ازْرَةً وَ زُرْ أَخْرَى) مَا مَعْنَاهُ ؟! قَالَ :
صداق الله في جميع أقواله ولكن ذرارى قتلة الحسينين يرضون بفعالءَابائهم و
يُفْتَخِرُونَ بِهَا ؛ وَ مَنْ رَضَى شَيْئًا كَانَ كَمْنَ أَتَاهُ ، وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضَى
يَقْتَلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَعْرِبِ لِكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكُ الْقَاتِلِ . وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمْ
الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَا هُمْ بِفَعَالٍ ءَابَائِهِمْ .

عبدالسلام هروی می‌گوید: به حضرت رضا عليه السلام عرض کرد: يابن رسول الله! نظر شما درباره روایتی که از حضرت صادق عليه السلام آمده است که چون حضرت قائم ظهور کنند ذریه قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می‌کشند، چیست؟! حضرت فرمود: همینطور است.

من عرض کرد: پس معنای گفتار خدای تعالی: «هیچ نفس حمل کننده‌ای بار نفس دیگری را حمل نمی‌کند» چیست؟

حضرت رضا فرمودند: خداوند در جمیع گفتارش راست می‌گوید، ولیکن ذریه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می‌کنند؛ و کسی که به کاری راضی باشد مانند آنست که خود او بجای آورده است؛ و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی ۴

و شما می‌بینید که اگر اهل شهری یا قریه‌ای در خیانتی و جنایتی همه راضی باشند، گرچه همه آن عمل را انجام نداده باشند، حاکم چون به آن شهر و قریه رود، همه را مورد خطاب و مؤاخذه قرار می‌دهد و چه بسا برخی را پاداش و کیفر می‌کند، با آنکه آنها عین عمل را به جای نیاورده‌اند؛ اعمال از چندین سارق و جنایت کار سرزده و آنان هم مثلاً فرار کرده‌اند، ولیکن چون اهل ده و شهر با آنان در رضایت و خشنودی در عمل شریکند، حکم شریک در جرم را داشته و مؤاخذه و عقوبت دامنگیرشان می‌شود.

در اینجا که سخن بدین مرحله رسید سزاوار است

روایت شریفه
ابراهیم لیشی
در اصول
معارف شیعه

روایت أبواسحق إبراهیم لیشی را که با حضرت باقر عليه السلام در این باره مذاکراتی دارد، بیاوریم.
ما در مجلس دهم از جلد دوم از مجلّدات «معادشناسی» بحثی کافی در باره **الحاق مؤمنان**

به أولیا خدا و إلحاق منکران به أولیا شیطان آورده‌ایم، و نیز قدری از این روایت را بیان کرده‌ایم، ولیکن چون این حدیث شریف از اصول و أُسس علم ایمان و معارف الهیه به شمار می‌رود و از تدبیر در آن ابوابی از معارف بر روی انسان گشوده می‌گردد، تمام آن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا جانها به نور معرفت و ولایت

در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزّوجل شریک قاتل است. و قائم چون خروج کند آنها را بواسطه رضایت آنان به کار پدرانشان می‌کشد.

سروران دین قوّت گیرد و سیاهی و ظلمت آهواء و آراء باطله شیطانیه
در مزبله عَفِن دفن شود :

مرحوم شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبد الله از محمد بن
أحمد از أَحْمَدْ بْنُ مُحَمَّدَ سِيَارِي از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی
از حَنَانَ بْنَ سَدِيرَ از پدرش از أَبُو إِسْحَقَ : إبراهیم لیثی ، از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند :

«ابراهیم گوید : من به حضرت عرض کردم : ای پسر
رسول خدا! آیا مؤمن مستبصر که دارای بصیرت و ولایت است چون

به مقام معرفت رسدو به کمال نائل آید آیا زنا می‌کند ؟
حضرت فرمود : بار پروردگارا نه .

من عرض کردم : آیا لواط می‌کند ؟!
حضرت فرمود : بار پروردگارا نه .

من عرض کردم : پس آیا دزدی می‌کند ؟!
حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : پس آیا شراب خمر می‌خورد ؟!
حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : آیا هیچ یک از این گناهان کبیره و از این
رشتیها و قبائح را به جای نمی‌آورد ؟!
حضرت فرمود : نه .

من عرض کردم : آیا هیچ‌گاه هیچ‌گونه گناهی نمی‌کند ؟!
حضرت فرمود : آری او مؤمن گناهکار مُلِم است !

من عرض کردم : گناهکار مُلِمٌ یعنی چه ؟!

حضرت فرمود : آنکه گاهی گناه می‌کند و بر آن اصرار ندارد !

من عرض کردم : سبحان الله ! چقدر این داستان شگفت آور است که هیچ وقت مؤمن زنا نمی‌کند ، و لواط نمی‌کند ، و دزدی نمی‌کند ، و شرب خمر نمی‌نماید ، و هیچ یک از گناهان کبیره و قبائح را به جای نمی‌آورد !

حضرت فرمود : از کار خدا عجب نیست ، خداوند تعالی هر کاری را که بخواهد می‌کند ، و در کارهایش نیز مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد ! ولی مردم مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند .

ای ابراهیم ! از چه در شگفت افتادی ؟! هر چه می‌خواهی بپرس و خودداری مکن ، و در پرسش حیا مکن ؛ زیرا که این علم را در نمی‌یابد کسی که از یادگرفتن آن استکبار ورزد ، و یا آنکه حیا کند !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! من در میان شیعیان شما کسی را یافته‌ام که شراب می‌خورد ، و راه می‌زنند و جاده‌هارا مخوف و ترسناک می‌سازند ، وزنا می‌کنند ، و لواط می‌نمایند ، و ربا می‌خورد ، و زشتی‌ها و قبائح را مرتکب می‌گردد ، و به نماز و روزه و زکوه تهاون و سستی می‌ورزد ، و قطع رحم می‌نماید ، و معاصی کبیره انجام می‌دهد ! پس اینها چه چیزی است ؟ و آنچه که فرموده‌اید که شیعیان نمی‌کنند به چه علت است ؟!

حضرت فرمود : ای ابراهیم ! آیا در ذهن تو غیر از این اشکال ، اشکال دیگری هم خلجان کرده‌است ؟!

من عرض کردم : آری ای پسر رسول خدا ! اشکال دیگری است
که از این بزرگتر است !

حضرت فرمود : ای آبا إسحق ! بگو : چیست آن اشکال ؟ !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! من در میان دشمنان شما
و قیام کنندگان بر علیه شما در ریختن خون شما ، کسانی را می یابم که
نماز بسیار می خوانند ، و روزه بسیار می گیرند ، و زکوه مال خود را
می دهند ، و مرتبًا حجّ و عمره می گذارند ، و بر جهاد حرص
می ورزند ، و کارهای خوب و صلة رحم را اختیار می کنند ، و حقوق
برادران دینی خود را می دهنند ، و با آنان در اموال خود مواسات
می کنند ، و از نوشیدن شراب خمر ، و از زنا ، و از لواط ، و سائر
فحشاء تجنب می ورزند . به چه علت چنانند ؟ و از چه سبب چنان
شده اند ؟ !

ای پسر رسول خدا ، این مطلب را برای من تفسیر کن ! و روشن
کن ! و مبرهن ساز ! و گره را باز کن ! سوگند به خدا که در این باره فکر
بسیار نموده ام و شبها بیدار مانده ام تا آنکه حوصله و طاقت من به
پایان رسیده است !

حضرت باقر علیه السلام تبسمی نموده و سپس فرمودند :
ای ابراهیم ! اینک از ما بیان شافی و کافی ، و علم مکنون از خزان
علم خدا ، و سر خدارا بگیر و نگاه دار .

ای ابراهیم ! این دو دسته ای که بیان کردی بگو ببینم اعتقاد آنها
چگونه است ؟ !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! من محبّان و شیعیان شما را در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم ، چنین می‌بینم که اگر به یک نفر از آنان به قدر ما بین مشرق و غرب عالم طلا و نقره داده شود تا دست از محبّت و موالات شما بردارند و محبّت و موالات غیر شمارا بگیرند ، چنین نخواهند کرد ؛ و اگر صورت‌ها و بینی‌های چهره آنان با شمشیرهای بران هدف قرار گیرد و در راه شما کشته شوند ، بازگشت نمی‌کنند و از محبّت و ولایت شما منصرف نخواهند شد .

و من ناصبان و دشمنان شمارا در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم ، چنان می‌یابم که اگر به یک نفر از آنها به اندازه ما بین مشرق و غرب عالم طلا و نقره داده شود ، تا آنکه از محبّت طواغیت زمان و از موالاتشان کنده و بریده شوند و به محبّت و موالات شما درآیند ، چنان نخواهند کرد .

و اگر صورت‌ها و چهره‌هایشان هدف شمشیر قرار گیرد و در راه آن طواغیت به قتل برستند ، بازگشت نمی‌کنند و مرتع نمی‌شوند . و چنانچه یک نفر از آنها مدحی و منقبتی و فضیلتی از شما بشنود ، مُشمئز می‌گردد و چندشش می‌شود و رنگ صورتش تغییر می‌کند ، و بر اساس بُغض و عداوتی که با شما دارند و محبّتی که به آنها دارند ، آثار کراحت و ناخرسندی در سیمايشان مشهود می‌شود . حضرت باقر عليه السلام تبسمی نموده و فرمودند : ای ابراهیم ! هُنَّا هَلَكَتِ الْعَامِلَةُ النَّاصِبَةُ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ

ءَانِيَةٍ .^۱ «اینجا به هلاکت رسیدند عاملین ناصل که عمل می‌کنند و به سختی و رنج می‌افتنند ، و در آتش داغ و سوزان دوزخ می‌سوزند و از چشمۀ آب گرم جهنّم می‌نوشند».

و از همین جاست که خداوند تعالی فرموده است :

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَيَجْعَلُنَّهُ هَبَاءً مَمْشُورًا .^۲

«ما وارد شدیم بر آن اعمالی که به جای آورده‌اند و همه را چون

گرد و خاشاک به باد فنا دادیم».

وای بر تو ای ابراهیم ! آیا می‌دانی که علت و سبب این قضیه چیست ؟ و آن رمزی که در این حقیقت از مردم مخفی مانده کدامست ؟ !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! شما برای من بیان کنید ! و
شرح دهید و مبرهن سازید !

حضرت فرمود : ای ابراهیم ، خداوند تبارک و تعالی پیوسته عالم و قدیم بوده است و موجودات را از نیستی به وجود آورده است ، و کسی که پندارد که خداوند تعالی اشیاء را از چیزی ایجاد کرده است ، حقاً کفر ورزیده است .

چون اگر آن چیزی که خداوند موجودات را از آن آفریده است ، قدیمی باشد و در ازلیت و هویت با خداوند معیت داشته باشد ، آن چیز نیز ازلی خواهد بود ؛ بنابراین خداوند همه اشیاء را از نیستی و

۱- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۸۸ : الغاشیة

۲- آیه ۲۳ ، از سوره ۲۵ : الفرقان

لاشیء به وجود آورده است.

و از جمله چیزهایی را که خداوند خلق فرمود، زمین پاک و پاکیزه بود که در آن آب زلال و شیرین جاری کرد، و بر آن زمین ولايت ما اهل بیت را عرضه کرد، و آن زمین ولايت را پذيرفت.

و خداوند آن آب شیرین و زلال را هفت روز بروی آن زمین جاری کرد، تا به طوری که تمام نقاط زمین را فراگرفت و همه جای آنرا پوشانید؛ و پس از آن خداوند آن آب را فرو برد و از برگریده و انتخاب شده آن گل، گلی را برداشت و آن را طین و گل ائمه عليهم السلام قرار داد.

و پس از آن از **ثفاله^۱** آن گل برداشت و شيعيان مارا از آن آفرید. و اى ابراهيم! اگر خداوند همان طور که طينت و گل مارا دست نخورده باقی گذارد، طينت و گل شما را هم دست نخورده باقی می‌گذارد، هر آينه ما و شما چيز واحدی بودیم! من عرض کردم: اى پسر رسول خدا! خداوند با طينت‌ها و گل‌های ما چه کرد؟

حضرت فرمود: اى ابراهيم، من به تو خبر می‌دهم! خداوند تعالى بعد از آن، يك زمین شوره‌زاری که خبيث و متعفن و بدبو بود خلق کرد، و بر روی آن آب شور و تلخ و متعفن و بدبوئی را جاری کرد، و ولايت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشت، آن زمین نپذيرفت.

۱- ثفاله مأخوذه از **ثُفْل** همان ثفاله است که در فارسي آنرا با تاء دونقطه‌دار استعمال می‌کنند.

و خداوند بر روی آن زمین ، آن آب شور و تلخ و گندیده را هفت روز جاری کرد تا تمام نقاط آنرا فرا گرفت و همه جای آنرا پوشانید ؛ و سپس آن آب از آن زمین فرو کش کرد و خداوند از گل آن زمین برداشت و طاغیان و پیشوایان آنها را از آن آفرید .

و پس از آن ، آن گل را با ثفاله طینت و گل شما ممزوج کرد ؛ و اگر هر آینه آن طینت و گل را به حال خود می گذارد و با گل و طینت شما ممزوج نمی کرد ، آنان هیچگاه شهادتین را بر زبان جاری نمی کردند و نماز نمی خواندند و روزه نمی گرفتند و زکوة نمی دادند و به حجّ نمی رفتدند و اداء امانت نمی نمودند و حتی در شکل و صورت نیز با شما مشابهتی نداشتند .

و حقاً برای مؤمن چیزی سخت تر و شکننده تر از آن نیست که صورت دشمنش را همانند صورت خود ببیند .

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ! خداوند با این دو طینت و گل چه عملی انجام داد ؟

حضرت فرمود : اوّل با آن آب اوّل که شیرین بود و آب دوم که تلخ بود ، این دو گل را ممزوج کرد ، و پس از آن آنها را خوب بهم مالید و سپس مُشتی از آن برگرفت و گفت : این برای بهشت است و باکی نیست ، و مشتی دیگر برگرفت و گفت : این برای آتش است و باکی نیست .

بعداً این دو قبضه گرفته شده را مخلوط کرد ؛ و بنابراین از سِنخ مؤمن و طینت او بر سنخ کافر و طینت او قرار گرفت ، و از سنخ کافر و

طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او قرار گرفت .
و علیهذا ، آنچه را از اعمال زشت ، چون زنا ، یا لواط ، یا ترک
نماز و روزه ، و یا ترک حجّ و جهاد ، و یا جنایتی و یا معصیت کبیرهای
از این کبائر در شیعیان ما دیدی ! آن عمل از گل و طینت دشمن ما و
عنصر آن ناصبی است که ممزوج در آن شده است ؛ چون اکتساب
گناهان و قبائح و کبائر از سنخ و عنصر و طینت ناصبی و دشمن
است .

و آنچه را از اعمال نیک ، چون مواظبت بر نماز و روزه و زکوة و
حجّ و جهاد و سائر أبوابِ بِرّ و نیکوئی ، در دشمنان و نواصب دیدی !
آن عمل از گل و طینت مؤمن و سنخ اوست که ممزوج در آن شده
است ؛ چون اکتساب حَسَنَات و عمل کردن به خیرات و اجتناب از
گناهان ، از سنخ و عنصر و طینت مؤمن است .

و چون تمام این اعمال و یکایک از آنها بر خداوند متعال عرضه
شد ، می‌گوید : من عادل هستم که هیچ وقت ستم نمی‌کنم ، و
انصاف دهنده‌ای هستم که هیچ‌گاه ظلم نمی‌نمایم ، و حاکمی هستم
که هیچ وقت حیف و میل نمی‌نمایم و دور از حق فرمانی ندارم ؛
کارهای زشتی را که مؤمن مرتكب شده است ، به سنخ ناصب و
طینت او مُلحَق سازید ! و کارهای نیکی را که ناصب کسب کرده
است ، به سنخ مؤمن و طینت او مُلحَق کنید ! و هر چیزی را به اصل
خودش باز گردانید !
فَإِنَّمَا أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ؛ عَالَمُ السُّرُورُ وَأَحْفَى، وَ أَنَا الْمُطَلِّعُ

**عَلَى قُلُوبِ عِبَادِيْ ، لَا أَحِيفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أَلْزُمُ أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ
مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ .**

«و به درستی که من خداوند هستم که هیچ معبدی جز من نیست؛ و بر اسرار و مخفی تراز آنها علم دارم، و بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خود مطلع هستم، هیچ گاه ظلم نمی‌کنم و ستم روا نمی‌دارم، و هیچ کس را مجبور و ملزم به چیزی نمی‌کنم مگر همان چیزی را که از او قبل از خلقت او می‌دانستم.»

و پس از این بیان حضرت باقر علیه السلام فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! کدام آیه را؟!

حضرت فرمود: گفتار خداوند تعالی را:

**قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا
لَظَلَمْوْنَا ۖ !**

«وقتی که یوسف خواست برادرش بنیامین را نگاهدارد برادران یوسف گفتند: ای عزیز مصر! ما پدر پیری داریم، یک نفر از ما را به جای او بستان! و در این صورت ما تو را از نیکوکاران می‌دانیم) یوسف گفت: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بگیریم و اخذ کنیم مگر همان کسی را که ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم! و اگر چنان کنیم حقاً ما از ستم کاران می‌باشیم.»

این آیه، معنای ظاهرش همانست که شما می‌فهمید! ولی

سوگند به خدا که معنای باطنش همانست که من بعینه گفتم ! ای ابراهیم ! قرآن ظاهری دارد و باطنی ، و محکمی و متشابهی ، و ناسخی و منسخی !

و سپس فرمود : ای ابراهیم ! مرا آگاه کن از خورشید که چون طلوع کند و شعاعش در شهرها ظاهر گردد ، آیا آن شعاع از قرص خورشید جداست ؟!

من عرض کردم : در حال طلوعش جداست !

حضرت فرمود : آیا اینطور نیست که آن شعاع متصل به خورشید است ، و بنابراین چون خورشید غروب کند آن شعاع به آن بر می‌گردد ؟

من عرض کردم : آری !

حضرت فرمود : همینطور هر چیزی به سخن خودش و جوهر خودش و اصل خودش بازگشت می‌کند ؛ و چون روز قیامت برپا شود ، خداوند تعالی طینت و گل ناصبی را با تمام اثقال و اوزارش و با تمام خطاهای و بارهایش از مؤمن جدا می‌کند و آنها را می‌کند ، و همه را به ناصبی مُلحَق می‌کند ؛ و طینت و گل و سخن مؤمن را با تمام حَسَنَات و طرق مختلفه خیرات و نیکی‌ها و کوشش و اجتهاد را از ناصبی می‌کند و جدا می‌کند ، و همه را به مؤمن مُلحَق می‌کند ! آیا در این عمل ، تو ظلم و عداوتی می‌بینی ؟

من عرض کردم : نه ، ای پسر رسول خدا !

حضرت فرمود : اینست سوگند به خدا ، قضاوت جدا کننده و

تمیز دهنده ، و حکم قاطع ، و عدالت آشکار . خداوند مورد پرسش واقع نمی شود ، و ایشان مورد پرسش قرار می گیرند ! ای ابراهیم !
اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ .^۱
«حق از جانب پروردگار توست ! و بنابراین از شک آورندگان
مباش !»

اینست حکم ملکوت !

من عرض کردم : ای پسر رسول خدا ، حکم ملکوت چیست ؟!
حضرت فرمود : حکم خدا و حکم پیامبرانش ، و قصّهٔ خضر و
موسیٰ علیهمالسلام ، در آن وقتی که موسی از خضر درخواست
اصحابت را نمود و خضر در پاسخ او گفت :
إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِعَ مَعِيَ صَبِرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِظِّ^۲
به خبرًا .

ای موسی ، تو هیچ گاه توان و قدرت آنرا نداری که بتوانی با
من دوام بیاوری ! و چگونه می توانی دوام بیاوری و شکیبا باشی در
امری که خبرویت نداری ! و بر اطراف و جوانب علم و اطلاع
نداری ؟!»

ای ابراهیم ! تعقل کن و تفهم بنما ! موسی کارهای خضر را به باد
انکار گرفت و افعال او را فظیع و ناشایسته دانست ، تا به جائی که
خضر به موسی گفت :

۱- آیه ۶۰ ، از سوره ۳ : عال عمران
۲- قسمتی از آیه ۶۷ و آیه ۶۸ ، از سوره ۱۸ : الکهف

مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي .^۱

«من این کارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و حقاً از روی امر خدا انجام دادم)»^۲

ای ابراهیم ! و ای بر تو ، از این ناحیه قرآن تلاوت می‌شود و اخبار از جانب خداوند تعالی می‌رسد ؛ هر کس یک حرف از آن را انکار کند ، کفر ورزیده و شرک آورده و خداوند تعالی را رد کرده است.

ابراهیم لیشی می‌گوید : من با آنکه چهل سال بود این آیات را در قرآن می‌خوانده‌ام ، گویا تا آن روز اصلاً نفهمیده بودم ، و آن روز بود که فهمیدم .^۳

من عرض کردم : چقدر شگفتانگیز است ، ای پسر رسول خدا ! که حسنان دشمنان شمارا بگیرند و به شیعیان شمارد کنند ، و سیّئات محبان شمارا بگیرند و بر دشمنان و معاندان شمارد کنند ؟! حضرت فرمود : آری این چنین است ؛ سوگند به خداوندی که هیچ معبدی جز او نیست ، آن خدائی که دانه را می‌شکافد و جان را می‌آفریند و زمین و آسمان را آفریده است ؛ من به تو خبری ندادم مگر عین حق ! و تو را آگاه نکردم مگر بر عین صدق !

وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ .^۴ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ .^۵

۱- قسمتی از آیه ۸۲ ، از سوره ۱۸ : الکهف

۲- قسمتی از آیه ۱۱۷ ، از سوره ۳ : ءال عمران ؛ قسمتی از آیه ۳۳ ، از

سوره ۱۶ : النَّحْل
⇨

«خداوند بر ایشان ستم ننموده است.» «و عادت خداوند اینطور
نیست که به بندگان خود ستم روا دارد.»
و این واقعیتی را که بتو خبر دادم، همگی آن در قرآن یافت
می‌شود.

ابراهیم گوید: عرض کردم: آیا این مطلب نیز بعینه در قرآن آمده
است؟ حضرت فرمودند: آری در بیشتر از سی مورد در قرآن موجود
است. آیا دوست داری من برای تو این آیات را بخوانم؟!
من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید:
**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَيْهِمْ أَتَسْمَعُوا أَتَسْبِعُوا
سَبِيلَنَا وَلَا نَحْمِلُ خَطَائِيكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ
مِنْ خَطَائِيهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ *
وَلَيَهُ حِلْمَنُ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ .**

«و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند:
شما از راه و روش ما پیروی کنید! و در این صورت ما مسؤول
خطاهای شما هستیم! در حالی که به هیچ وجه نمی‌توانند هیچ

۳- جمله‌ای بدین ترتیب در قرآن کریم نیست و آنچه هست سه گونه
است: ۱- وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٌ لِلْعَبْدِ . ۲- وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٌ لِلْعَبْدِ . ۳- وَمَا أَنَا بِظَلَمٌ
لِلْعَبْدِ . و بنابراین ممکنست کلام حضرت اقتباسی از قرآن باشد نه استشهادی
به آن.

۱- آیه ۱۲ و قسمت اول از آیه ۱۳، از سوره ۲۹: العنكبوت

چیزی از خطاهای آنها را برعهده گیرند و حمل کنند و آنها دروغ می‌گویند، و آنها بارهای خودشان را حمل می‌کنند و بارهای دیگری را نیز با بار خودشان حمل می‌کنند.»

ای ابراهیم! آیا می‌خواهی زیاده از این برای تو بگوییم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود:

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضْلَلُونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَنْزَرُونَ.

«برای آنکه بارهای خود را به طور کامل در روز قیامت، خودشان حمل کنند، و هم چنین از بارهای کسانی را هم که آنها را از روی جهالت گمراه کردند اینان خودشان حمل کنند؛ آگاه باشید که این بد قسم بارکشی است.»

آیا می‌خواهی برای تو زیادتر از این بگوییم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: خدا می‌فرماید:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

«موحدان و مؤمنان کسانی هستند که خداوند سیئات آنها را به حسنات مبدل می‌نماید؛ و خداوند غفور و مهربان است.»

۱- آیه ۲۵، از سوره ۱۶: النَّحْل

۲- قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

خداؤند سیّرات شیعیان ما را به حسنات مبدل می‌کند ، و
حسنات دشمنان ما را به سیّرات مبدل می‌سازد .
و سوگند به جلال خداوند که این از عدل و انصاف اوست ،
حکم و قضاء او ردّ کننده‌ای ندارد و اراده و فرمان او برگرداننده‌ای
ندارد ؛ و هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

آیا می‌خواهی من امر امتراج دو طینت و گل را از قرآن ، برای تو
شرح داده و بازگو کنم ؟!

من عرض کردم : آری ای پسر رسول خدا !

حضرت فرمود : بخوان ای ابراهیم :

**الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَيْرًا أَلَا إِنَّمَا مَنْ زَكَرَ
وَاسْعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ .**^۱

«آن کسانی که از گناهان کبیره و فواحش اجتناب می‌کنند ،
مگر گهگاهی به مختصرات ، بدرستی که پروردگار تو مغفرتش واسع
است. او داناتر است به شما در آن وقتی که شما را از
زمین ایجاد کرد». یعنی از زمین پاک و پاکیزه و از زمین آلوده و
عفن و بدبو .

فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى .^۲

«پس نفس‌های خود را تزکیه نکنید یعنی به پاکی و طهارت
نسبت ندهید ! او داناتر است به کسی که تقوی پیشه ساخته است.»

۱- قسمتی از آیه ۳۲ ، از سوره ۵۳ : النَّجَم

۲- ذیل آیه ۳۲ ، از سوره ۵۳ : النَّجَم

يعنى احدي از شما به زيادي نماز و روزه و زکوة و عباداتش افتخار نکند ! چون خداوند داناتر است به آن فردی از شما که تقوی دارد ؟ و اين مسأله قبل از لَمَم بوده است ؛ و لَمَم به معنای امتزاج دو طینت و گِل است .

و اي ابراهيم ! باز دوست داري برای تو زياده بر اين بيان کنم ؟!

من عرض کردم : آري اي پسر رسول خدا !

حضرت فرمود : كَمَا بَدَأْكُمْ تَعُودُونَ * فَرَيْقًا هَدَىٰ وَ فَرَيْقًا حَقَّ
عَلَيْهِمُ الظَّلَلَةُ إِنَّهُمْ أَتَّخَذُوا أَلْشَيَاطِينَ أُولَئِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ .^۱

«همانطور که خداوند شمارا از دو طینت آفریده است ، شمانیز بازگشت می‌کنید ! جماعتی هدایت یافتند و جماعتی ضلالت و گمراهی بر ایشان محقق گشت ؛ چون آنان شیاطین را اولیاء خود قرار دادند و خداوند را قرار ندادند .»

و مراد از شیاطین در اینجا **ائمه** جور است ، نه **ائمه** و پیشوایان حق .

و يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ .^۲

«و چنین می‌پندارد که آنان راهیافتگانند .»

ای ابا إسحق ! اين مطلب را درست بگير و در سينه خود جاي داده ! سوگند به خدا که اين از جمله احاديث درخشان و اخبار تابناک ، و از جمله باطن اسرار ما و مخفیات ما ، و از خزانه مکنونه و

۱- ذیل آیه ۲۹ ، و قسمتی از آیه ۳۰ ، از سوره ۷ : الأعراف

۲- ذیل آیه ۳۰ ، از سوره ۷ : الأعراف

مختفیه و پنهان ماست .

از اینجا بازگرد ! و کسی را بر سر ما واقف و مطلع مگردان ! مگر آنکس مؤمن مستبصر و بیداری بوده باشد ؛ چون اگر تو سر مارا افشاء کنی و راز ما را اعلان نمائی ، به بلاهائی چه در جانت ، و چه در مالت ، و چه در اهلت ، و چه در اولادت ، مبتلا میگردي .»^۱

أَخْبَارُ طِينَتْ
لِلَّهِ الْحَمْدُ وَلَهُ الْمِنَةُ که این روایت شریفه را
که باید آنرا از اصول معارف شیعه دانست
مستلزم جبر نیست
ترجمه نمودیم ، و در ترجمه آن به ترجمه

لغظ به لفظ و بسیط اکتفا شد تا آنکه امانت حفظ شود و خدای ناکرده تصریفی در کلام امام حاصل نگردد ؛ ولی در اینجا تذکر یک نکته لازم است ، و آن این است که آفرینش افراد بشر از طینت پاک ، و از طینت الوده و عَفِن ، چنانکه در بعضی از روایات دیگر آمده است : از طینت علیّین و از طینت سجین ، هیچ گونه منافاتی با اختیار ندارد ؛ زیرا همان طینت پاک و یا طینت الوده را خداوند ، مختار و مرید قرار داده است . چنانکه در همین روایت حضرت برای دفع شبھه جبر و

اضطرار اشاره فرمودند که خداوند می فرماید :

وَ أَنَا الْمُطَلِّعُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِي لَا أَحِيفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أَلِزُمُ
أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ .

«من بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خودم اطلاع دارم ، و هیچگاه

۱- «علل الشرائع» باب ۳۸۵ ، نوادر العلل ، روایت ۸۱ ، طبع مطبعة حیدریه - نجف اشرف (سنه ۱۳۸۵) از ص ۶۰۶ تا ص ۶۱۰

جور و ستم نمی‌کنم و هیچگاه کسی را الزام به چیزی نمی‌نمایم ، مگر آن چیزی که قبل از خلقت او از او می‌دانم!

و بنابراین تکالیف الهیه بر طبق قدرت و وسعت است ؛ خداوند به هر کس هر چیزی را که داده است کمال همان چیز را از او طلب می‌کند ، نه کمال چیز دیگر را .

انسان علیینی ، خود مکلف به تکلیف است ، و انسان سجینی نیز خود مکلف به تکلیف است ، و او نیز مختار است و باید همان استعداد و قابلیت خدادادی خود را به منصه فعلیت و ظهور رساند . و ابدًا پروردگار عادل و حکیم به او امر نمی‌کند که فعلیت انسان علیینی در او پیدا شود ؛ این ظلم است و آن عدل است .

خداوند هیچگاه به شمر امر نمی‌کند که چون حضرت سید الشّہداء علیه السلام شود ، و چنین توقعی را از او ندارد ؛ ولیکن شمر نیز مختار است و باید در حدود ادراکات و ظرفیت خودکار قبیح نکند ، و چون بکند خود نیز شرمنده است و مستحق مجازات و عقوبت .

و ماحصل سخن این است که : خداوند مردم را مجبور نیافریده است و به هر کس هر طیتی را که داده است توقع کمال همان طینت را از او دارد ، و علم پروردگار به معاصی و گناهان مردم که به اختیار انجام میدهند موجب جبر نمی‌شود ، بلکه ضد جبر است ؛ چون بنا به فرض علم به معاصی از روی اختیار مردم دارد ؛ در این صورت چگونه جبر می‌شود ؟ اگر جبر شود انقلاب لازم می‌آید ، و انقلاب

محال است . پس قبل از خلقت مردم خداوند علم به خلقت و علم به افعال مردم از روی اختیار دارد ، چون خلقت ، خلقت انسانِ مختار است ؛ و این عین عدل است . و قابلیت‌ها و استعدادها نیز بالو جدان مختلف داده شده است ، ولی از هر کس ظهور همان قابلیت مترقب است ؛ و این عین عدل است . **والحمد لله و حده** .

نکته دیگر : عمل صالح بدون ایمان و عقیده فائده

ندارد ، نه مطلقاً ؛ وگرنه تأثیر اعمال حسنہ بر روی

نفس مؤمن و تأثیر آن در تزکیه و طهارت آن جای

شبّهه نیست .

عمل صالح

بدون ایمان

فائده ندارد

و بناءً علیهذا همه مردم مأمور به اعمال حسنہ هستند . غایة الأمر ، افرادی که کفر می‌ورزند و شرک به خدا دارند ، عمل تقریبی از آنها سر نمی‌زند ، و معنی ندارد کسی که خدا را قبول ندارد لیلله و فی الله عملی را انجام دهد ، و بنابراین اینگونه اعمال صالحه فقط صورت صلاح دارد و باطنش خراب است . نماز و روزه و زکوة و جهاد ، با اخلاق زشت و نفس خبیث ، همگی زشت است ؛ صورت ، صورت نماز است ، ولی باطن آن سمعه و ریا و خودنمایی و هزاران اغراض مخفیه است ، و لذا قبول نمی‌شود ؛ و همینکه می‌خواهند فرشتگان اینگونه نماز را به آسمان بالا برند خطاب می‌رسد ؛ برگردانید ! و به سر صاحب‌ش بزنید ! ما غنی هستیم ! و نیازی به اینگونه نماز نداریم !

آری عمل صالح و کردار نیکو آنست که از روی نیت خوب باشد

و تأثیری در طهارت و تقرّب عامل آن داشته باشد، و گرنه عنوان نماز و روزه و حجّ و جهاد موضوعیت ندارد؛ اگر این اعمال از نفوس شریره و خیشه صادر شد قبول نیست، و شرط قبولی اعمال تقوی و توحید است؛ **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**.

و محصل آنکه: در آیات شریفه داریم: **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** که عمل صالح را با ایمان به خدا آورده است؛ و بنابراین خبر ابراهیم لیشی، نفی عمل صالح را نمی‌کند، بلکه آنرا مشروط به تقوی و توحید و ولایت می‌داند؛ و **هُوَ الصَّحِيحُ**. و حاصل آنچه در این بحث آمد آنکه: در روز قیامت حجاب کثرت از بین می‌رود و جزئیات مفرّقه می‌ریزد؛ حقائق با هم آمیخته و یکی شده، حقائق بهشتی به سوی بهشت و حقائق جهنّمی به سوی جهنّم رهسپار می‌شوند.

مؤمنان و شیعیان حقاً به ائمّه طاهرین مُلحق می‌شوند و با معیت و اتحاد آنان به بهشت می‌روند، و کافرین و معاندین نیز به پیشوایان خود مُلحق شده و با آنها یک پارچه و یک جهت به دوزخ می‌افتدند.

در قرآن کریم داریم: **يَقْدُمُ قَوْمٌ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدُهُمُ الْنَّارَ**.

آیات واردہ
در لحوق

«فرعون در روز قیامت پیشاپیش قوم خود می‌رود و آنها را داخل در آتش می‌نماید.»

۱- ذیل آیه ۲۷، از سوره ۵: المائدہ

۲- صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللَّهُ الْأَلْخَبِيثَ مِنَ الظَّيْبِ وَ يَجْعَلَ الْأَلْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْمَخْسِرُونَ ۚ

«و کسانی که کفر و رزیدند به سوی جهنّم محسور می‌شوند ؛ برای آنکه خداوند خبیث را از طیب جدا کند و آنچه از جنس خبیث هست ، بعضی را به روی بعضی دیگر گذارده و همه را با هم متراکم و انبوه کند و یک پارچه آن را در آتش جهنّم قرار دهد ؛ ایشانند فقط زیانکاران».»

از این آیات لحوق و الحقائق بخوبی روشن است .

در بسیاری از روایات داریم : هر کس فلان عمل را انجام دهد ، در روز قیامت ، هم صحبت و همنشین و جليس و همرتبه و هم درجه ماست ؛ این از باب لحوق است . در صورتی که عامل به این عمل از اهل ایمان و ولایت باشد ، لحوق و الحقاق حتمی است ؛ و این برای شیعیان خالص و پیروان مكتب ولایت و دوستداران واقعی سروران و پیشوایان دین ، بسیار جای خوشوقتی و دلگرمی است ، که هر چند به صورت ظاهر با همه موالیان خود همنشین نبوده‌اند ، در آخرت نه تنها همنشین و هم صحبت هستند بلکه بالاتر ، با آنها مُلْحَق می‌شوند ؛ فَذِلِكَ الشَّرَفُ نِعْمَ الشَّرَفِ .

در «اماالی» طوسی با سند متصل خود از جماعت اهل حدیث خود ، از أبو مفضل ، از جعفر بن محمد علوی ، از موسی بن عبدالله

۱- ذیل آیه ۳۶ و آیه ۳۷ ، از سوره ۸ : الأنفال

ابن موسی بن عبدالله بن الحسن ، از پدرش ، از جدش ، از پدرش عبدالله ، از پدرش و دائی اش حضرت علی بن الحسین ، از حسن و حسین ، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیہم روایت کرده است که :

مردی از انصار نزد پیغمبر آمد و گفت : ای رسول خدا ! من طاقت فراق توراندارم ، و من داخل منزل خود می‌شوم و چون یاد تو را می‌کنم خانه و شغل خود را ترک می‌کنم و می‌آیم به نزد تو تا به جهت محبتی که به تو دارم تورا ببینم ! بیاد آوردم که چون قیامت برپا شود و تو داخل در بهشت روی و در أعلى علیین مقام تورا بالا برند ، من چه کنم ای پیامبر خدا ؟! این آیه نازل شد :

وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنَ النَّبِيِّكُنَّ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشَّهِدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسْنَ أُولَئِكَ
رَفِيقًا .

در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم آن مرد را طلبیدند و این آیه را برای او قرائت کردند و او را بشارت دادند . قضیه لحقوق در اثر شفاعت و یا در اثر عوامل دیگر چون توبه و عمل صالح و غیرهما یکی از معارف دینی است . چقدر روایت داریم که دلالت دارند بر آنکه خوبی و بدی عمل بر اساس تیت است . اگر

۱- «أمالی» شیخ طوسی ، طبع سنگی ، از قسمت أمالی ابن الشیخ ، مجلس روز ۲۱ ربیع الآخر ۴۵۷ ، ص ۳۹ و ۴۰ ؛ و «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۱۸۸

نیت خوب بود ، عمل خوب است ؛ و اگر نیت بد بود ، عمل بد است، گرچه ظاهر آن چشمگیر باشد ؛ چون ساختن مسجد و دارالايتام و بيمارستان و مدرسه و غيرها . يك عمل خُرد و حقير با نیت پاک ، بهتر است از اعمال بزرگ و عظيم با نیت آلوده و مشتبه .

شیخ زین الدین شهید ثانی در کتاب «مُئیّة

روایات واردہ

المُرِيد» روایت کرده است که :

در اصالت نیت

قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالَّهِ وَسَلَّمَ : إِنَّمَا
الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرَئٍ مَا نَوَى ؛ فَمَنْ كَانَتْ
هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ
كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٌ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا
هَا جَرَ إِلَيْهِ .^۱

«رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم فرمودند : اینست و جز این نیست که اعمال منوط و مربوط به نیت هاست ، و اینست و جز این نیست که بهره هر مردی همان چیزی است که در نیت آورده است؛ پس هر کسی که هجرت او به سوی خدا و رسول او بوده است، هجرت او به سوی خدا و رسول اوست . و هر کسی که هجرت او به سوی دنیائی است که به آن برسد و یازنی است که او را نکاح کند، پس هجرت او به سوی همان چیزی است که به سوی او هجرت

۱- «منیه المرید» طبع نجف ، ص ۲۷ ؛ و در «بحار الأنوار» ج ۱۵ کمپانی ، قسمت دوم که در اخلاقیات است ، در ص ۸۷ از «منیه المرید» ، و در ص ۷۷ از «غَوَالِي الْأَلَّاَلِ» روایت کرده است .

کرده است.»

و در کتاب «محاسن» احمد بن محمد از حسین بن یزید نویلی از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که :

قالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : نِيَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ، وَ نِيَّةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ ، وَ كُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِنِيَّتِهِ .^۱

«نیت مؤمن بهتر است از عمل او ، و نیت فاجر بدتر است از عمل او ، و هر عاملی طبق نیت خود عمل می‌کند.»

و نیز با إسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که : إِنَّ الْعَبْدَ أَلْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لِيَقُولُ : يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ جُوْهِ الْخَيْرِ . فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ ؛ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ .^۲

«بنده مؤمن فقیر می‌گوید : خداوندا به من روزی کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم . پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت ببیند ، برای او همان اجر و پاداشی را می‌نویسد که اگر آن عمل را به جای آورده بود آن اجر و پاداش را می‌نوشت ؛ و خداوند واسع و کریم است.»

۱- «محاسن» بررقی ، ج ۱ ، کتاب مصابیح الظلّم ، باب ۳۳ : نیت ، ص ۲۶۰ ، حدیث ۳۱۵

۲- همان مصدر ، ص ۲۶۱ ، حدیث ۳۲۰

و نیز **أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ خَالِدٍ** از حضرت صادق علیه السّلام

روایت کرده است که :

قَالَ : إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ .^۱

«خداوند مردم را در روز قیامت طبق نیت‌هایشان محشور

می‌کند.»

واز اینجا خوب روشن می‌شود که : عنوان و پیکره عمل بدون نیت ثمر بخش نیست و از بین می‌رود ؛ و آنچه بدرد می‌خورد روح و جان عمل است که همان نیت است . و چون ناصیبیان و معاندان سروران دین دارای نیت آلوده هستند ، ملحق به اولیای خود می‌شوند ، گرچه پیکره کردارشان دارای اُبَهَت و عظمت باشد . و چون مؤمنان و شیعیان دارای نیت پاک و خالص هستند ، ملحق به اولیای خود می‌شوند ، گرچه پیکره کردارشان چشمگیر نباشد و لغوش‌ها و خطاهائی نیز داشته باشند ؛ شفاعت آنان را ملحق می‌کند و پیوند می‌دهد .

در اینجا ده روایت درباره تأثیر محبت به اولیای دین که موجب لحق و الحق می‌گردد به مناسب مقام بیان می‌کنیم و به حول و قوّه خدا مطلب را خاتمه می‌دهیم :

روايت اول : در «محاسن» برقی از محمد بن خالد أشعري از ابراهیم بن محمد أشعري ، از حسین بن مصعب آورده است که او گوید :

۱- همان مصدر ، ص ۲۶۲ ، حدیث ۳۲۵

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَأَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يُبْغِضْهُ لِوَتْرٍ وَتَرَهُ فِي الدُّنْيَا ، ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ .

حسین بن مصعب گوید: «از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که خدا را دوست داشته باشد و دشمن خدا را مبغوض داشته باشد، نه به جهت منقصتی که از ناحیه او به دنیا این وارد شده است^۲ و در روز قیامت حاضر شود، اگر به قدر کف تمام دریاها گناه داشته باشد خداوند می‌آمرزد».

روایت دوم: در «کافی» کلینی روایت می‌کند از علی بن ابراهیم از پدرش از حمّاد از حریز، از فضیل بن یسار: **قَالَ سَأَلَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ ، أَمِنَ إِلَيْمَانَ هُوَ ؟ فَقَالَ : وَهَلِ إِلَيْمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ ؟ ثُمَّ تَلَاهَذِهِ الْأَيَّةُ :**
حَبَّبَ إِلَيْكُمْ أَلِيمَانَ وَرَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الْرَّاشِدُونَ .^{۳ و ۴}

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلّم، باب الحبّ والبغض فی الله، ص ۲۶۵، حدیث ۳۴۱

۲- چون ممکن است از ناحیه دشمن خدا ضرری مالی و اعتباری، نه دینی و حیاتی به انسان برسد، و در این صورت مبغوض داشتن او چنین اثری ندارد؛ و اما اگر مبغوض داشتن او به جهت نفس دشمن بودن او با خدا و اولیای خداست، دارای چنین اثری است.

۳- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۴۹: الحجرات

۴- «اصول کافی» ج ۲، باب حبّ وبغض در راه خدا، ص ۱۲۵

«فضیل گوید : از حضرت صادق علیه السلام از حب و بغض (محبت و دشمنی) پرسیدم ، که آیا آنها از ایمان حساب می شوند ؟ حضرت فرمود : مگر ایمان غیر از حب و بغض چیز دیگری هم هست !»

و پس از آن ، این آیه را قرائت کردند که : خداوند ایمان را مورد محبت شما قرار داد و آن را در دلهای شما زینت بخشدید ! و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما ناپسند کرد ، ایشان رستگاراند . و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد از پدرش از حماد از حریز از فضیل بن یسار ، از حضرت صادق علیه السلام آورده است .

و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد از پدرش از حماد از حریز از فضیل بن یسار ، از حضرت صادق علیه السلام آورده است .

روايت سوم : در «محاسن» برقي از عَزَّمِي از پدرش از جابر جعفی ، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که :

قالَ : إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ : فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ ، وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ

۱- «محاسن» برقي ، ج ۱ ، کتاب مصابيح الظلـم ، باب الحب و البغض فى الله ، ص ۲۶۲ ، حدیث ۲۲۶

فَإِنَّكَ شَرُّ وَاللَّهُ يُغْضِلُكَ ؛ وَالْمَرءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ . ۱

«حضرت فرمود: اگر می‌خواهی بدانی که آیا در تو خیری هست، نگاه به دلت بکن؟ پس اگر دیدی که اهل طاعت خدارا دوست دارد و اهل معصیت خدارا دشمن دارد، پس بدان که در تو خیری هست و خداوند ترا دوست دارد، و اگر دیدی اهل طاعت خدارا دشمن دارد و اهل معصیت خدارا دوست دارد، پس بدان که در تو شری هست و خداوند تورا دشمن دارد؛ و انسان همیشه با محبوب خود معیّت دارد.»

و عین همین روایت را در «کافی» مرحوم کلینی، با همین سند از **أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ خَالِدٍ بِرْقِيَّ أَوْرَدَهُ** است.^۲

روایت چهارم: در «سفینة البحار» از «علل الشّرائع» از **أَنَسَ** روایت کرده است که گوید: مردی بیابانی به مدینه آمد - و برای ما خوشایند بود که از مردم بیابانی کسی به مدینه بیاید و از رسول الله چیزی بپرسد - و گفت: ای رسول خدا! ساعت قیامت چه وقت است؟

موقع نماز شد، حضرت رسول الله چون نماز را به جا آوردند گفتند: آن سائل از وقت ساعت قیامت کجاست؟!
آن مرد گفت: **مَمَّا** آن کس، ای رسول خدا!

حضرت فرمود: برای قیامت چه چیزی تهیّه کرده‌ای !!

۱- «محاسن» برقمی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلّم، ص ۲۶۳، حدیث ۳۳۱

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

آن مرد گفت : سوگند به خدا نه نماز بسیار خوانده ام و نه روزه
بسیار گرفته ام ، مگر آنکه من خدا و رسول خدارا دوست دارم !
حضرت فرمود : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** . «انسان با محبوش معیت
دارد.»

أنس گوید : هيچگاه من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام
خوشحال تر باشند از این خوشحالی که بدین سخن رسول الله پیدا
کردند .^۱

روایت پنجم : در «دعوات» راوندی ، پس از
بیان یک حدیث قدسی که بین خداوند و
حضرت موسی علی نبینا و آلہ و علیه الصلوٰۃ
والسلام گفتگوهای را نقل می کند ، می گوید :
فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي
اللَّهِ؛ وَإِلَيْهِ أَشَارَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكْتُوبِهِ :
كُنْ مُحِبًا لِلَّآلِ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا، وَ مُحِبًا
لِمُحِبِّيهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ .

«موسی دانست که با فضیلترين اعمال ، حب در راه خدا و

۱- «سفينة البحار» طبع سنگی ، ج ۱ ، ماده حبب ، ص ۱۹۹ ؛ و در «بناییع المؤذة» طبع اسلامبولی ، ص ۱۸۱ ، از بخاری و مسلم از رسول خدا روایت کرده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ** ، و از ترمذی آورده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ** ، و نیاز از ترمذی آورده است که : **الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ** . و اصل روایتی را که از «سفينة البحار» آورده ایم در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۶ ، ص ۱۹۵ است .

بعض در راه خداست ؟ و به همین امر اشاره کرده است حضرت امام رضا علیه السلام در مکتوب خود که چنین نوشتند :

بوده باش دوستدار آل محمد علیهم السلام و اگر چه تو فاسق باشی ! و بوده باش دوستدار دوستدار ایشان و اگر چه آنها فاسق باشند.».

و سپس راوندی گوید : از فنون و مطالب راجع به این حدیث ، آنست که این مکتوب همین الان در نزد بعضی از اهل کرمند - که قریه‌ایست بین ناحیه ما (راوند) و بین اصفهان ، و آن قریه از اصفهان نیست - موجود است و داستان آن از این قرار است که :

یکی از اهالی کرمند شتربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده است در وقتی که آن حضرت عازم به سوی خراسان بوده‌اند . و این مرد ساربان که از عامه و اهل سنت بوده است چون می‌خواسته است از خراسان برگردد ، به حضرت عرض می‌کند : ای پسر رسول خدا ! مرا به مقداری مختصر از خط مبارکت مشرف گردان تا با آن تبریک جویم ! و حضرت ، این عبارت را برای او مرقوم فرمودند .^۱

روایت ششم : عیاشی در تفسیر خود روایت می‌کند از بُریید بن معاویه عجلی ، که او گفت : من در محضر حضرت أبو جعفر امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از خراسان با پای پیاده آمده بود . بر آنحضرت وارد شد و دو پای خود را نشان داد که از تعب

۱- «سفينة البحار» طبع سنگی ، ج ۱ ، ماده حبب ، ص ۱۹۹؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۱۵ ، جزء اول ، ص ۲۸۴

و رنج سفر شکافته شده و شقاقهای در آنها به وجود آمده بود .
آن مرد گفت : سوگند به خدا که مرا از آنجائی که آمده‌ام تا
بدینجا نیاورده است مگر محبت شما اهل بیت .

حضرت فرمودند : وَاللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرُ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا ؛ وَهَلِ
الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ؟ ^۱

«سوگند به خداوند که اگر هر آینه سنگی ما را دوست داشته باشد خداوند آن سنگ را با ما محسور می‌کند ؛ و آیا مگر دین غیر از محبت و دوستی چیز دیگری است؟» ^۲

روایت هفتم : در «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد بر قى روایت می‌کند از محمد بن علی از محمد بن جبله أحمسی از أبي الجارود ، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که :
قالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: الْمُتَحَابُونَ

۱- «سفينة البحار» ج ۱ ، مادة حب ، ص ۲۰۱

۲- مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الأنوار» مجلد مزار ، از طبع کمپانی ، ج ۲۲ ، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹ روایت شریفی را از «عيون أخبار الرضا» و از «أمالی» صدوق از ماجیلویه از علی از پدرش از ریان بن شبیب نقل می‌کند که گفت : در اول ماه محرم الحرام داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام . و پس از مطالب کثیری راجع به اقامه عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، به اینجا می‌رسد که حضرت به او می‌گویند :

يَا بْنَ شَبَّابِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ التَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ : يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفْوَزُ فَوْزًا عَظِيمًا .
يَا بْنَ شَبَّابِ ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ ، فَأَخْرَنْ لِحَزِينَنا وَأَفْرَحْ لِفَرِحَنَا وَعَلَيْكَ بِوْلَاتِنَا ؛ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّ حَجَرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .

فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجَدِ خَضْرَاءِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ - وَكُلُّنَا يَدِيهِ يَمِينٌ - وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَأَضَوَءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ . يَغْطِئُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقْرَبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٌ ؛ يَقُولُ النَّاسُ : مَنْ هَوْلَاءِ ؟ فَيَقَالُ : هَوْلَاءِ الْمُتَحَابُونَ فِي اللَّهِ .^۱

حضرت فرمود: رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم فرمودند: کسانی که یکدیگر را در راه خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند - و هر دو دست خدا راست است - صورت‌هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان در خشنده‌تر است.

هر فرشته مقرّب و هر پیغمبر مرسلی به درجه و مقام آنها غبطه می‌برد.

مردم می‌گویند: اینها کیستند؟

در جواب گفته می‌شود: کسانی هستند که درباره خدا بیکدیگر محبت می‌کنند.»

و این روایت را کلینی با همین سند در «کافی» آورده است.^۲
و نیز چند روایت دیگر قریب به همین مضامین درباره مُتحابوَنْ فی اللَّهِ در «محاسن» و «کافی» آورده‌اند.

۱- «محاسن» برقمی، ج ۱، کتاب مصابیح الظُّلْم، ص ۲۶۴، حدیث ۳۳۷

۲- «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

روايت هشتم : در «محاسن» أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، از مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى وَغَيْرِهِ ، از حَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَضْلٍ هاشمی ، از پدرش روایت می‌کند که :

قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيُنْتَفَعُ بِهِ فِي سَبْعِ مَوَاطِنٍ : عِنْدَ اللَّهِ ، وَعِنْدَ الْمَوْتِ ، وَعِنْدَ الْقَبْرِ ، وَ يَوْمَ الْحِشْرِ ، وَعِنْدَ الْجَحْوِضِ ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ ، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ .^۱

«گوید که : حضرت صادق عليه السلام گفته‌اند : محبت ما اهل بیت در هفت جا ثمر می‌بخشد : در نزد خداوند ، و در وقت مرگ ، و در قبر ، و در روز رستاخیز ، و در کنار حوض کوثر ، و در وقت میزان ، و در هنگام عبور از صراط». ^۲

روايت نهم : در کتاب «بِشَارَةُ الْمُصْطَفَى لِشِيعَةِ الْمُرْتَضَى» أبوجعفر محمد بن أبوالقاسم طبری شیعی روایت کرده است از حسن ابن حسین بن بابویه در شهری در نجف اشرف ، از أبوجعفر محمد بن حسن طوسی در نجف اشرف ، از محمد بن محمد بن نعمان مفید ، از حسین بن احمد بن معیرة ، از حیدر بن محمد سمرقندی ، از محمد بن عمر کشی ، از محمد بن مسعود عیاشی ، از جعفر بن معروف ، از یعقوب ابن یزید ، از محمد بن عذافر ، از عمر بن یزید ^۲ که :

۱- «محاسن» ج ۱ ، کتاب الصَّفَوة وَالثَّور وَالرَّحْمَة ، ص ۱۵۲

حدیث ۷۵

۲- در «رجال کشی» آمده است : عمر بن یزید بیاع سابری : مولی نقیف ، حدیث کرد مرا جعفر بن معروف از یعقوب بن یزید از محمد بن عذافر از ↗

قالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ

يَزِيدَ ! أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ !

فَقَلَّتْ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! مِنْ إِلَّا مُحَمَّدٌ

[عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] !

قالَ : وَاللَّهِ مِنْ أَنفُسِهِمْ يَا عُمَرُ ! أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا الْبَيْتُ وَاللَّذِينَ ءامَنُوا
وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ .

أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ : فَمَنْ تَعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ عَفُورٌ

رَحِيمٌ . ۲ و ۳

«گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمودند : ای پسر یزید !

سوگند به خدا که تو از ما اهل بیت هستی !

عمر بن یزید گفت : من گفتم : فدایت شوم ، یعنی از آل محمد

⇒ عمر بن یزید که : قالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ يَزِيدَ أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا
أَهْلُ الْبَيْتِ . - تا آخر این روایتی را که ما آوردیم .

و در «رجال» اردبیلی نیز به همین منوال آورده و تمام مطالب فوق را از «رجال کشی» نقل نموده است ، و گوید که : شیخ طوسی در «رجال» خود در باب اصحاب حضرت صادق عليه السلام او را نام برده و گفته است که کوفی بوده است . و در «فهرست» و در باب اصحاب حضرت کاظم عليه السلام از کتاب «رجال» خود گفته است : ثقہ بوده و کتابی نیز داشته است ؟ علی ای تقدیر با این مدحی که حضرت صادق عليه السلام از او کرده‌اند جلالت او معلوم می‌شود .

۱- آیه ۶۸ ، از سوره ۳ : إِلَّا عُمَرٌ

۲- قسمتی از آیه ۳۶ ، از سوره ۱۴ : إِبْرَاهِيم

۳- «بشاره المصطفی» طبع دوم - نجف ، ص ۶۷ و ۶۸

پیروى از
آل محمد ، لحق
و پيوند می‌دهد

علیهم السلام هستم؟!

حضرت فرمود: آری سوگند به خداوند که ای عمر! از خود آنها هستی! مگر نخوانده‌ای این آیه را در قرآن که خداوند می‌فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کردند؛ و این بیغمبر و مؤمنین هستند، و خداوند ولی مؤمنان است! مگر نخوانده‌ای در قرآن کریم، گفتار حضرت ابراهیم را در مواجهه‌اش با خداوند، که ای پروردگار! هر کس از من پیروی کند، او از من است؛ و هر کس مخالفت امر من کند، پس تو آمرزنده و مهربان هستی؟!»

روایت دهم: نیز در کتاب «بشاره المُصطفی»

روایت عطیّة عوفی
با جابر در آثار
محبت و لحق

با سلسله سند متصل خود معنعنًا روایت می‌کند از أعمش از عَطیّة عوفی کوفی که گفت : با جابر بن عبد الله انصاری برای زیارت قبر ابا عبدالله الحسین ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام به کربلا رسپار شدیم ؛ چون وارد کربلا شدیم ، جابر از شاطی الفرات غسل کرد ، و پس از آن لُنگی را به کمر بست و پارچه دیگری را چون رِدا بر دوش افکند و کیسه‌ای را که در آن عطر سُعْد بود گشود و آن را بر بدن خود پاشید ، و گامی برنداشت مگر آنکه به ذکر خداوند تعالیٰ ذاکر بود ، تا آن وقتی که نزدیک قبر شدیم گفت به من که دست مرا بر قبر بگذار !^۱

۱- طبق تواریخ و احادیث جابر در آخر عمر خود نایبنا شده است ؟ و ↗

عطیه گوید: من دست جابر را برقبر گذاردم، همین که دستش به قبر رسید ناگهان بیهوش به روی قبر افتاد. من قدری از آب بر صورتش پاشیدم، چون به حال آمد سه مرتبه گفت: یا حسین یا حسین یا حسین، و پس از آن گفت: چگونه حبیب جواب حبیب خود را نمی‌دهد؟!

و سپس گفت: آری چگونه جواب بدھی، در حالی که رگهای گردن تواز جای خود در گذشته و بر پشت و شانه تو آویزان شده و بین سرت و بدن جدائی افتاده است؟! من شهادت می‌دهم که تو پسر خاتم النبیین، و پسر سید المؤمنین، و فرزند هم قسم با تقوی، و سلاله هدی، و خامس اصحاب کسae، و پسر سید الثقباء، و پسر فاطمه زهراء: سیدة النساء می‌باشی!

و چرا و به چه علت چنین نبوده باشی، در صورتی که دست آفای پیامبران تو را غذا و طعام داده است! و در دامان متّقیان پروردۀ شدی! و از پستان ایمان شیر نوشیدی! و در اسلام از شیر بازگرفته شدی! بهبه چقدر پاکیزه و طیب بود حیات تو! بهبه چقدر پاکیزه و طیب بود ممات تو! مگر آنکه در فراق تو دل‌های مؤمنان ناراحت است؛ با آنکه شک و تردیدی در حسن احوال و پسندیدگی آنچه

امّا درباره اینکه آیا در وقت زیارت قبر مطهر حضرت سید الشّهداء علیه السلام نایبنا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوم از کتاب «امام شناسی» از دورۀ علوم و معارف اسلام (۲)، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره ائمّه اثنی عشر علیهم السلام آورده شده است.

خدا بر تو پسندیده است ندارند .

پس سلام خدا بر تو باد ! و رضوان خدا بر تو باد ! گواهی می دهم
که تو گذشتی بر آنچه برادرت یحییٰ بن زکریا گذشت .

و سپس چشم خود را به اطراف قبرگردش داد و گفت : سلام
خدا بر شما باد ، بر ارواحی که در آستانه خانه حسین حلول کردید ! و
بار خود را در این منزل فرود آوردید ! شهادت می دهم که شما حقاً
اقامه نماز کردید ، و زکوّة را دادید ، و به پسندیده ها أمر کردید ، و از
رشتی ها باز داشتید ، و با ملحدان و مستکبران جهاد کردید ، و خدارا
پرسیدید و عبادت نمودید تا یقین به شما رسید !
وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكُنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ
فِيهِ .

«سوگند به آن خدائی که محمد را بحق برگزید ، ما با شما در
آنچه وارد شده اید و انجام داده اید ، شرکت کردیم .»

عطیه گوید : من گفتم : ای جابر ! چگونه ما با آنها شرکت کردیم
در آنچه بر سر آنها آمده است ، در حالیکه ما در وادی ای فرود
نیامده ایم و از کوهی بالا نرفته ایم و با شمشیر بر کسی نزده ایم ، و این
گروه کسانی هستند که بین سرها و بدنها یشان جدائی افتاده است ، و
اولادشان یتیم گشته و زنانشان بیوه شده اند !

جابر گفت : ای عطیه ! از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه
وآلہ وسلم شنیدم که می گفت :

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِّرَ مَعَهُمْ ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي

عَمَلِهِمْ .

«هر کس گروهی را دوست داشته باشد ، با آنها محشور می‌گردد؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد ، در عمل آنها شریک می‌شود.»

سوگند به آن خدائی که بحق محمد را مبعوث کرد ، نیت من و نیت أصحاب من ، همان رویه و روشی است که بر حسین علیه السلام گذشته است و بر أصحاب او وارد شده است . حال دست مرا بگیر و بسوی خانه‌های کوفه برویم .

و چون در بین راه می‌رفتیم گفت : ای عطیه ! آیا می‌خواهی به تو پندی دهم و سفارش و توصیه‌ای بنمایم ، و چنین گمان ندارم که بعد از این سفر ، من تو را ببینم !

أَحَبُّ مُحِبَّ ءَالِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَحَبَّهُمْ ! وَ أَبْغِضُ
مُبْغِضَ ءَالِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَا أَبْغَضَهُمْ ، وَ إِنْ كَانَ صَوَاماً
قَوَاماً ! وَارْفُقْ بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ ! فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ لَهُ قَدْمٌ
بِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ ثَبَتْ لَهُ أُخْرَى بِمَحْبَبِهِمْ ؛ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ
وَ مُبْغِضَهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ .

«دوست بدار دوستدار آل محمد را تا وقتیکه آنها را دوست دارد! و دشمن بدار دشمن آل محمد را تا وقتیکه آنها را دشمن دارد ، و اگر چه آن دشمن پیوسته شبها به نماز بایستد و روزه‌هاروزه بدارد! و با دوستدار محمد و آل محمد به رفق و عطفت رفتار کن! چون اگر

۱- «بشرة المصطفى» طبع نجف ، ص ۷۴ و ۷۵

بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد ، قدم دیگر او در اثر محبت ایشان برقرار و ثابت می‌ماند . دوستدار آنها به سوی بهشت و دشمن آنها رهسپار دوزخ است.»

و چقدر عالی و خوب مذاح اهل بیت : نظام استرآبادی سروده است :

علی امام مُعَلَّمِ هاشمی که بود
سود منقبتش بر بیاض دیده حور
ز حُبّ اوست به روز جزا نه از طاعت
امید مغفرت از حی لایزال غفور
نتیجه‌ای ندهد بی محبتش در حشر
مکاشفات چُنید و ریاضت منصور
ز دل سود معاصی برون برد مهرش
چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور^۱

۱- «سفينة البحار» ج ۱، ص ۲۰۱

مجلس ثصت وچارم

حقیقت شفاعت و ثبوت آن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :
وَ مِنْ آلَّيْلِ فَتَهْجَدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً
مَحْمُودًا .

(آیه هفتاد و نهم ، از سوره اسراء : هفدهمین سوره از قرآن کریم)
و مقداری از شب را بعد از خواب بیدار شو و به تلاوت قرآن
بگذار ! و این برای تو نافله و زیادتی است ! و بر این امر شاید پروردگار
تو ، تورا در مقام محمود برانگیزند!»

تهجّد از مادّه هجود است که در اصل به معنای خواب است ، و
تهجّد به معنای بیداری بعد از خواب است . و ضمیر بِهِ به قرآن
برمی‌گردد ؛ یعنی تهجّد بالقرءان ، بیدار شو به تلاوت قرآن که مراد
نماز است ! چون در نماز از سوره‌ها و آیات طویله قرآن قرائت

می شده است؛ و این نماز با این گونه تلاوت قرآن با سوره های طویله و مطوله در دل شب غیر از فرائض است که بر تو ای پیغمبر واجب گردیده است، بلکه مستحب و زیادتی است که ما بر تو لازم گردانیده ایم.

و مقام ، ظاهرًا اسم مکان است . و بعث یا به معنای اقامه است؛ یعنی یُقِيمَكَ رَبُّكَ فِي مَقَامِ مَحْمُودٍ و یا متضمن معنای إعطاء است ؛ یعنی : يَبْعَثُكَ مُعْطِيًّا لَكَ ، أَوْ يُعْطِيَكَ بِاعْثًا مَقَامًا مَحْمُودًا . و در هر صورت ، مقام محمود از طرف خداوند جل و عز به حضرت رسول الله در اثر اجر و مزد تهجد به قرآن و شب زنده داری با نمازهای شب که در آن سوره های طویله از قرآن را می خوانده اند عنایت شده است .

و مقام محمود مقامی است که تمام خلائق آنرا حمد می کنند و تعریف و تمجید می نمایند؛ و البته مورد حمد و تمجید همه خلائق قرار نمی گیرد مگر آنکه همه خلائق آن را نیکو و مستحسن به شمار آورند و همه از آن بهرمند و متفع گردند .

و بر این اصل ، مقام محمود را به مقامی که جمیع مخلوقات آنرا می ستایند و حمد می کنند و همه از آن بهره می برند ، تفسیر نموده اند؛ و آن شفاعت کبری برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت است . و بر این تفسیر روایات واردہ از رسول اکرم و ائمۀ اهل بیت ، همگی از شیعه و سنّی اتفاق دارند .

زیرا حمد عبارت است از درود و ثناء و تحسین در برابر کار

جمیل اختیاری؛ و چون مقام محمود مطلق است باید جمیع خلاائق آن را حمد کنند. و کار جمیل اختیاری که در روز قیامت از رسول الله سر زند و همه از آن بهره مند گردند و متنفع شوند تا در مقابل آن او را حمد کنند، غیر از شفاعت کبری چیز دیگر نمی‌تواند بوده باشد. و بنابراین مقام محمود را که در روایات به شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند معنای لطیفی است که می‌توان از خود آیه استنتاج کرد.

در «المیزان» از «تفسیر عیاشی» از عبید بن زراره روایت کرده‌اند

که :

قالَ : سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ ، هَلْ لَهُ شَفَاعَةٌ ؟

قالَ : نَعَمْ .

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : هَلْ يَحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ ؟

قالَ : نَعَمْ لِلْمُؤْمِنِينَ خَطَايَا وَ ذُنُوبٍ ؛ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ يَحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ .^۱

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا مؤمن مورد

شفاعت واقع می‌شود؟ فرمود: آری!

مردی از آن گروه گفت: آیا مؤمن نیازی به شفاعت محمد

صلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِلَهُ دَارَدْ ؟

۱- «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز در ج ۱، ص ۱۷۸ آورده‌اند.

حضرت فرمود: آری! مؤمنین نیز خطاهای و گناهانی دارند؛ و هیچ کس یافت نمی‌شود، مگر آنکه در آنروز نیازمند به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله است!

و نیز عیاشی گفته است که: مردی از حضرت صادق علیه السلام از قول رسول الله که فرمود: **أَنَا سَيِّدُ الْأَنْبَاءِ وَلِدُ إِدَمَ وَ لَا فَخْرٌ**. «من سید و آقا فرزندان آدم أبوالبشر هستم، و این برای من فخری نیست.» پرسید، حضرت فرمود:

نَعَمْ يَا أَخُذْ حَلْقَةً مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُهَا فَيَخْرُجُ سَاجِدًا.

فَيَقُولُ اللَّهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ اشْفَعْ تُشَفَعْ! اطْلُبْ تُعْطَ!

فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَخْرُجُ سَاجِدًا.

فَيَقُولُ اللَّهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! اشْفَعْ تُشَفَعْ! وَاطْلُبْ تُعْطَ!

ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، فَيَشْفَعُ يُشَفَعُ [فَيُشَفَعُ - ظ] وَ يَطْلُبُ فَيَعْطَى.

حضرت صادق گفتند: آری این چنین است؛ حلقه‌ای از در بھشت را می‌گیرد و باز می‌کند بھشت را، و به رو به زمین به حال سجده می‌افتد. خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعت قبول است! طلب کن که هر چه بخواهی داده می‌شود! رسول الله سر خود را بلند می‌کند، و بار دیگر به رو به زمین به حال سجده می‌افتد.

خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است! و بطلب که به تو داده می‌شود!

۱- «الميزان في تفسير القراءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز ج ۱، ص ۱۷۸

و سپس رسول الله سر خود را بلند می کند و شفاعت می کند ، و شفاعتش پذیرفته می شود ! و طلب می کند ، و به او هر چه بخواهد داده می شود.»

و نیز در «تفسیر عیاشی» از سماعه بن مهران از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر و بیان گفتار خداوند : عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا آورده است که : مردم در موقف مدت چهل روز قیام دارند . و به خورشید امر می شود که پیوسته بر بالای سر مردم پائین آید ، و به قدری مردم عرق می کنند که تا گریانشان در عرق فرو می رود ؛ و به زمین امر می شود که از عرق مردم را هیچ در خود نپذیرد و به خود نگیرد .

مردم به سراغ آدم می آیند او بر نوح دلالتشان می کند ، و نوح بر ابراهیم دلالتشان می کند ، و ابراهیم بر موسی دلالتشان می کند ، و موسی بر عیسی دلالتشان می کند ، و عیسی بر محمد دلالتشان می کند و می گوید : بروید به نزد **مُحَمَّدٌ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ** .
محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : من برای این کار هستم !

رسول خدا حرکت می کند تا به در بهشت می رسد و در را می کوبد . گفته می شود - در حالی که خداوند داناتر است - : کیست ؟!
 می گوید : من هستم ، محمد ! باز کنید !

چون در بهشت را می گشایند ، رو به پروردگار خود می کند و به سجده به رو به زمین می افتد ، و سر خود را بلند نمی کند تا به او گفته

می‌شود: سخن بگو و سؤال کن که داده خواهی شد! و شفاعت کن که
شفاعت مقبول است!

در این حال سر خود را بلند می‌کند و رو به پروردگار خود نموده
و به رو به زمین در سجده می‌افتد.

و برای بار دوّم به او همانچه سابقاً گفته شده بود گفته می‌شود،
پس سر خود را بلند می‌کند، و تا به جائی که کسانی را هم که در آتش
سوخته شده‌اند شفاعت می‌نماید؛ و در روز قیامت در میان جمیع
امّت‌ها و جیه‌تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ و آن
است گفتار خداوند تعالیٰ: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا.^۱

و معنای اینکه شفاعت می‌کند کسانی را که در آتش سوخته
شده‌اند، مراد بعض آنهاست. و همان‌طور که خواهد آمد
شفاعت رسول الله شامل غیر مخلّدین در آتش خواهد شد؛ و چه
بسیار از کسانی که مددتی در آتش بوده‌اند، به برکت شفاعتش نجات
می‌یابند.

و در تفسیر «الدر المنشور» بخاری و ابن جریر و ابن مردویه، از
ابن عمر تخریج کرده‌اند که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت:
خورشید در روز قیامت آنقدر پائین می‌آید که از حرارت نزدیکی آن،
عرق بدن‌ها تا نیمه گوش‌ها می‌رسد. و در این حال که مردم چنین

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ و این روایت را
نیز در ج ۱، ص ۱۷۷ آورده‌اند.

گرفتارند، به آدم بوالبشر استغاثه می‌کنند، او می‌گوید: من اهل این کار نیستم! و پس از آن به نزد موسی می‌روند و او نیز همین را می‌گوید، و سپس به نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌روند و او شفاعت می‌کند و خداوند بین خلائق حکم می‌کند، و رسول الله حرکت نموده، می‌آیند تا آنکه حلقه در بهشت را می‌گیرند، و در آنوقت خداوند ایشان را به مقام محمود بر می‌انگیزاند.^۱

و نیز در «الدر المنشور» ابن جریر و بیهقی در کتاب «شعب الإيمان» از أبو هریره تخریج کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند: **المقام المحمود الشفاعة**.^۲ «مقام محمود شفاعت است».

و نیز در همین کتاب از ابن مردویه از سعد بن أبي وقاص تخریج کرده‌است که گفته است: **سُئلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَءَالِهِ] وَسَلَّمَ عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، فَقَالَ : هُوَ الشَّفَاعَةُ**.^۳

خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی رحمة الله عليه در کتاب «تجزید الاعتقاد» و یا «تجزید الكلام» فرموده است: «المَسْأَلَةُ الْعَاشِرَةُ فِي الشَّفَاعَةِ : وَالْأَجْمَاعُ عَلَى الشَّفَاعَةِ ؛ فَقَيلَ لِزِيَادَةِ الْمَنَافِعِ ؛ وَيَبْطُلُ مِنَا فِي حَقِّهِ [صلی الله علیه وَءَالِهِ وَسَلَّمَ] ، وَنَفْيُ الْمُطَاعِ لَا يَسْتَلِزِمُ نَفْيَ الْمُجَابِ ، وَبَاقِي السَّمْعَيَاتِ مُتَأَوِّلَةً بِالْكُفَّارِ . وَقِيلَ : فِي إِسْقاطِ الْمَضَارِ . وَالْحَقُّ صِدْقُ الشَّفَاعَةِ فِيهِمَا وَثُبُوتُ الشَّانِي لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱ و ۲ و ۳- «الميزان في تفسير القرآن» ج ١٣، ص ١٩١ و ١٩٢

وَإِلَهٖ وَسَلَّمَ ، لِقَوْلِهِ : ادْخُرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي .»^۱
و علامه حلی رحمة الله عليه در شرح تحرید در بیان این گفتار

فرموده است :

«تمام علماء در اثبات شفاعت برای رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم اتفاق دارند؛ و دلالت دارد بر این مطلب آیه مبارکه قرآن : عَسَىَ أَن يَعْثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا .»

و در این آیه گفته شده است که مراد از مقام محمود ، شفاعت است ؛ و در معنای شفاعت و موضوع آن اختلاف کرده‌اند : و عیدیه^۲ گفته‌اند : شفاعت عبارت است از زیاد کردن منافع برای آن دسته از مؤمنینی که مستحق ثواب و پاداش خوبند . و تفضیلیه گفته‌اند : شفاعت از برای فاسقین از این امت است ، و نتیجه‌اش آن است که عذاب را از آنان بر می‌دارد ؛ و این قول گفتار حق و پسندیده است .

و خواجه نصیر (ره) قول اوّل را که نظریه عیدیه است ابطال نموده است ، که اگر شفاعت منحصرآ در ازدیاد منافع باشد ، بنابراین ما شفیع پیامبر اکرم صلی الله عليه و آله و سلم می‌باشیم ، چون از خداوند برای او علو درجات و ارتفاع مقامات را می‌خواهیم ؛ و این مسلماً شفاعت نیست ، چون شافع باید درجه و منزلتش بالاتر از مشفوع^۳ فیه باشد ؛ پس شفاعت به معنای ازدیاد درجه و رحمت

۱- در بحث معاد که آخر کتاب «تحرید» است .

۲- این طائفه را عیدیه گویند ، چون در غضب خدا سخت گیرند .

نیست .

و عیدیه که منکر شفاعت درباره گناهکاران هستند ، به چند وجه استدلال نموده اند :

اول : گفتار خدای تعالی : **مَا لِمَظْلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ .^۱**

چون در این آیه ، خداوند تعالی نفی شفاعت را درباره ستمگران نموده است ؛ و فاسقان از ستمگران هستند .

جواب آنکه : خداوند نفی شفیع مطاع را کرده است ، و ما هم این را قبول داریم و در آخرت شفیع مطاع نیست ؛ چون مطاع فوق مطیع است و خداوند تعالی فوق هر موجودی است و کسی بالای او نیست .

واز نفی شفیع مطاع ، نفی شفیع مُجاب لازم نمی آید .
واز این گذشته چرا مراد از ستمگران در اینجا خصوص کافران
نشاشند ، به جهت جمع بین ادلّه ؟

دوم : گفتار خدای تعالی : **وَ مَا لِمَظْلِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ .^۲**
برای ظالمان هیچ یار و یاوری نیست ؛ و اگر برای فاسق ،
رسول الله شفیع گردد یار او می باشد .
سوم : گفتار خدای تعالی : **وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ .^۳** و یوْمًا

۱- ذیل آیه ۱۸ ، از سوره ۴۰ : غافر

۲- ذیل آیه ۲۷۰ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- قسمتی از آیه ۱۲۳ ، از سوره ۲ : البقرة

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا . ۱ وَ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الَّشَّفِيعِينَ . ۲
و جواب از این آیات آن است که : باید جمعاً لالدّه اختصاص به
کفار دهیم .

چهارم : گفتار خدای تعالی : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى . ۳
چون نفی شفاعت فرشتگان از غیر مورد پسند خداوند نموده
است ؛ و فاسق در نزد خدا ناپسند است .

و جواب آنکه : ما قبول نداریم که فاسق ناپسند است ؛ بلکه در
ایمان و عقیده اش مرضی و پسندیده است .^۴

و فاضل قوشجی گفته است : «در نزد مصنّف (که خواجه
نصیر الدّین است) سخن حق در آن است که شفاعت هم در زیادی
منافع و هم در ساقط کردن مضار، در هر دو مورد صادق است؛ چون
در هر دو مورد می‌گویند فلاں شفیع فلاں واقع شد. و بنابراین وجه
ابطال دلیل سابق که لازم می‌آید ما شفیع رسول الله بوده باشیم
بازگشت می‌کند و اشکال باقی می‌ماند.

و ممکن است از هر دو، یعنی هم در ناحیه مضار و هم در ناحیه
منافع چنین جواب داد که : در شافع باید قیدی بوده باشد، و آن بودن

۱- قسمتی از آیه ۱۲۳ از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۴۸ ، از سوره ۷۴ : المدّثرون

۳- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۴- «كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد» علامه حلبی ، طبع حروفی -
مطبعة قم ، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

شفیع اَعْلَى حَالًا وَ أَرْفَعُ مَنْزِلَةً مِنَ الْمَشْفُوعِ لَهُ است ؛ یعنی در هر حال شفاعت وقتی متحقّق می‌شود که درجه و منزلت شفیع در نزد مشفوّع عنده ، بهتر از مشفوّع له بوده باشد.^۱

مجلسی رضوان الله عليه ، در «بحار» پس از نقل کلام خواجه و علامه گفته است :

«نَوْرِی در «شرح صحیح مسلم» آورده است که قاضی عیاض گفته است : مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً ، و بر وجوب ولزوم آن شرعاً و سمعاً ؛ طبق آیات صریحه ، و خبر راستین . واز آثار و اخباری که مجموعاً به حد تواتر رسیده است ، صحت شفاعت در آخرت ، برای گناهکاران مؤمنین به دست می‌آید . و سلف صالح و کسانی که پس از آنها آمده‌اند از اهل سنت بر مسئله شفاعت اجماع دارند .

اما خوارج و بعضی از معتزله شفاعت را قبول ندارند و در این اعتقاد به مذهب خود در مخلد بودن گناهکاران در آتش تمسک نموده‌اند ؛ واز جمله استدلال کرده‌اند به این آیه : فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّفِيعِينَ .^۲ و امثال این آیه ؛ و این آیات درباره کفار است .

و اما تأویلی که در آیات شفاعت بدین گونه نموده‌اند که راجع به زیادی درجات و مقامات است نیز صحیح نیست ، و الفاظ جملات در کتاب و سنت در بطلان این طرز تفکر صراحت دارد ، و صریح

۱- «شرح تجرید» قوشجی ، بحث معاد که آخر کتاب است .

۲- آیه ۴۸ ، از سوره ۷۴ : المَدْئُر

است در اخراج کسانی که آتش برای آنها حتمی است؛ لیکن شفاعت پنج قسم است:

اول آن مختص است به رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم: و آن عبارت است از دور کردن احوال موقف قیامت، و تعجیل دادن در حساب.

دوم: در داخل کردن گروهی را بدون حساب در بهشت، و این نیز درباره رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم وارد است.

سوم: شفاعت درباره کسانی که آتش بر آنها واجب شده است؛ و درباره این افراد، رسول الله و هر کس دیگر را که خداوند بخواهد شفاعت می‌کنند.

چهارم: درباره مؤمنینی که داخل در آتش شده‌اند؛ و درباره آنان نیز احادیثی وارد شده است، که به شفاعت رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم و فرشتگان و برادران مؤمنشان خارج می‌شوند. و پس از آن هر کسی که گوینده لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است خداوند او را خارج می‌کنند، و همانطور که در حدیث آمده است، در آتش باقی نمی‌مانند مگر کافران.

پنجم: شفاعت برای ازدیاد درجات مردم بهشتی؛ و این گونه از شفاعت را معترله انکار ندارند، و نیز اولین مرحله شفاعت، که شفاعت در حشر و احوال موقف است، را قبول دارند.^۱

باری آنچه از مجموعه روایات من حیث المجموع به دست

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۳

می آید ، آن است که رسول الله و ائمه طاهرين یک شفاعت خاصه دارند ، و یک شفاعت عامه . شفاعت خاصه اختصاص به رفع عقاب از مرتکبين به معاصى کبیره از امت مؤمن است و بر همین مطلب

گفتار رسول الله در احاديث مستفيضه دلالت دارد که :

إِنَّمَا ادْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي فَآمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ۖ

و بخصوص دلالت لفظ ادْخَرْتُ خالی از لطف نیست و برای افاده اين معنی که از اختصاصات آن نفس شريفة است کاملاً رسا است ؛ و نيز گفتار حضرت باقر عليه السلام در روایت أبوالعباس مکبّر، به أبو أيمن که :

وَيْلَكَ ! فَهُلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ ؟

بر اين معنی صراحت دارد .

و شفاعت عامه اختصاصی به اين جهت ندارد ؛ بلکه برای رفع عقاب از جميع امتها ، و برای ارتقاء منزلة پیامبران و شهیدان و عالمان و مجاهدان ، و اعطاء مقام و رتبه از طرف خداوند تبارک و تعالی به آنان است .

واين معنی در همین روایت أبوالعباس مکبّر نيز آمده است ، زира در عین آنکه می فرماید : **وَيْلَكَ فَهُلْ يَشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ ،** می فرماید :

۱- همین کتاب («معد شناسی» ج ۹) ، مجلس ۶۰ ، ص ۱۰۴ ؛ و مجلس ۶۳ ص ۲۴۶ و ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۴

مَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةٍ
مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ . ۱

و بنابراین به طور کلی نمی توان شفاعت را اختصاص به موارد رفع عذاب داد ؛ بلکه هم در این مورد و هم در موارد ارتفاع منزلت و مقام ، و رفع حجاب و گشودن عقده و گره در راه سیر به سوی خدا به کار می آید .

ولی در هر حال شرط اصلی آن شخصی که مورد شفاعت واقع می شود ، آنست که مشرک و کافر نباشد ، و با خدا از سر جحود و انکار و استکبار برخیزد ؛ یعنی مسلمان و مؤمن باشد و عقیده نیکو داشته باشد . در این صورت ذات و بنیاد او که همان عقیده و دین اوست پاک است ، ولی آلدگی گناه بر ظاهرش نشسته و با شفاعت زدوده می گردد و آن ذات پاک و عقیده پسندیده طلوع می کند وزنگار کدورت گناه را می زداید و وی را به محل امن و امان رهبری می نماید ؛ همچنانکه روایت حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام گذشت که : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُ . « و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که دینش در نزد خداوند پسندیده باشد ». و در « کافی » از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن فضال از حفص مؤذن ، از حضرت صادق علیه السلام ، در ضمن نامه ای که به اصحاب خود نوشته اند این چنین مرقوم داشته اند :

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِّنَ اللَّهِ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِهِ شَيْئًا

۱- همین کتاب («معاد شناسی» ج ۹) ، مجلس ۶۱ ، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

لَا مَلِكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَ لَا مَنْ دُونَ ذَلِكَ !
 فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلَيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ
 أَنْ يَرْضَى عَنْهُ .^۱

«و بدانيد که هیچ کس از بندگان و مخلوقات خدا نمی تواند شما را از خدا بی نیاز کند ! نه فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسی و نه کسی که مقامش از اینها پائین تر باشد .

هر کس که بخواهد که شفاعت شفیعان در نزد خداوند برای او سودی بیخشد ، باید از خداوند بطلبده که از او راضی شود ». مراد از رضایت در این جا رضایت از نفس و عقیده و ایمان است که در این صورت شفاعت شافعین ثمر دارد .

و این حدیث نفی شفاعت را نمی کند ، همچنانکه صدر آن ایهام دارد ؛ بلکه شفاعت را مشروط به پستنیدگی در دین و مرضی بودن ذات و نفس مشفوع له می داند ، همچنانکه ذیل آن صراحت دارد . و از همه این روایات روشن تر و مشروح تر ، حدیث وارد در «توحید» صدق است از حضرت امام موسی بن جعفر علیهم السلام که چون از پدرش از پدرانش ، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود :

إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي ، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ .

و از ایشان سؤال شد : یا بن رسول الله ! چگونه شفاعت برای

۱- «روضه کافی» ص ۱۱

مرتکبین به معاصی کبیره است ، در حالی که خدا می‌فرماید : وَ لَا يُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ؛ و کسی که گناه کبیره انجام دهد مرضی و پسندیده نیست ؟!

حضرت فرمودند : هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه بدانش بباید و پشیمان شود ؛ و رسول خدا فرموده است : كَفَىٰ بِالنَّدَمِ التَّوْبَةُ . «همان ندامت ، تنها برای تحقیق توبه کافی است».

و نیز فرموده است : مَنْ سَرَّنَهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ . «کسی که از حسنه‌ای که انجام دهد خوشحال شود ، و از سیئه و بدی که انجام دهد متأثر و غمگین شود او مؤمن است».

پس بنابراین کسی که بر ارتکاب گناهی که انجام داده است ، اگر پشیمان نگردد ، او مؤمن نیست و شفاعت بر او لازم نمی‌شود ؛ و او ظالم است ، و خداوند تعالی می‌فرماید :

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٌ يُطَاعُ .

«برای ظالمان هیچ یار مهربانی و هیچ شفیع واجب إلا طاعه‌ای نیست».

از حضرت پرسیدند : یابن رسول الله ! چگونه کسی که بر گناهی که انجام داده است ، اگر پشیمان نشود مؤمن نیست ؟

حضرت فرمود : هیچ کس نیست که معصیت کبیره‌ای از معاصی را انجام دهد و بداند که مورد عقوبت و عذاب واقع می‌شود ، مگر

آنکه بر آنچه را که به جا آورده است پشیمان می‌گردد؛ و چون پشیمان گشت، تائب است و مستحق شفاعت.

و تا وقتی که پشیمان نگشته است مُصرّ است، و مصرّ امر زیده نمی‌شود؛ چون به عقوبت آنچه را که مرتکب شده است مؤمن نیست، و اگر هر آینه به عقوبت آن مؤمن بود نادم می‌شد.

رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرموده است : لَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفارِ، وَ لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ.

«در صورت استغفار هیچ گناه کبیره‌ای باقی نمی‌ماند، و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره‌ای، صغیره نیست.»
و اما گفتار خداوند عزّ و جلّ : وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ آرْتَضَى ، مراد آنست که آنان شفاعت نمی‌کنند مگر کسانی را که خداوند دین آنان را پسندیده باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به جزاء حسنات و پاداش سینّات.

پس کسی که خدا دین او را پسندیده باشد، او حتماً به جهت معرفتش به عاقبت امور در روز قیامت در اثر گناهانی که به جای آورده است، نادم و پشیمان می‌شود.^۱

واز آنچه تا به حال در مسأله شفاعت گفته شد، به دست می‌آید که : شفاعت فی الجمله ثابت است، نه برای همه کس و در هر موقعیت و هر شرط، یعنی به طور مطلق ثابت نیست؛ چون همان‌طور که سابقاً

۱- «توحید» صدوق، باب ٦٣ : الأمر و النهى و الوعد و الوعيد، ص ٤٠٧

دانستیم شفاعت عبارت است از واسطه قرارگرفتن در سببیت و تأثیر، و اطلاق در سببیت معنی ندارد، و الا هر سببی سبب برای هر مسیبی بود و هر مسیبی مسیب از هر سببی، و مرجع این گفتار به بطلان سببیت است، و به ضرورت باطل است.

و چون این امر، بر نفی کنندگان شفاعت مشتبه شده و چنین پنداشته‌اند که شفاعت به طور مطلق و بدون شرط بیان شده است، اشکالاتی چند وارد ساخته و بدون تدبیر در مفاد و معانی قرآن کریم و تفہم در مغزی و مراد کلام خداوند تعالی، این حقیقت قرآنیه را نسبت به بطلان داده‌اند.

استاد ما : حضرت آیة الله علامه طباطبائی مُدّ ظلّه العالی ، در تفسیر خود هفت إشكال را از زبان مستشکلین بیان کرده و پاسخ آنرا داده‌اند . و ما اینک خلاصه آن اشکالات و پاسخ آنها را در اینجا می‌آوریم :

اشکال اول : برداشتن عذاب از شخص مجرم در روز قیامت ، بعد از آنکه خداوند وعده عذاب داده و بر حذر داشته است ، یا عدل است و یا ظلم؟ اگر عدل باشد ، پس اصل آن حکمی که چنین عذابی را به دنبال می‌کشد ظلم بوده و لائق ساحت قدس حضرت احادیث نیست؛ و اگر ظلم باشد ، پس شفاعت انبیاء مثلاً در خواست ظلم از خداوند است ، و چنین در خواستی ناشی از جهل است و نمی‌توان به ساحت انبیاء صلووات الله علیهم نسبت داد .
جواب این اشکال ، نقضی و حلی است .

و اما نقضی ، مانند اوامر امتحانیه که اثبات حکم اوّل که امتحانی است و رفع آن در وهله ثانیه ، هر دو عدل است و هر دو صحیح . زیرا حکمت در آن ، امتحان باطن و نیت مکلف است ، و اختبار سریره و به فعلیّت درآمدن قوّه اوست .

در مورد شفاعت نیز می‌گوئیم : ممکن است که نجات از اوّلین مرحله برای جمیع مؤمنین نوشته گردد ؛ و به دنبال آن ، احکام الهیه و کیفرهای مخالفت آنها از انواع عقاب تدوین شود ، تا کافران بواسطه کفرشان به هلاکت رسند ، و مؤمنان نیکوکار به واسطه اطاعت در جاتشان بالا رود ، و مؤمنین گنهکار آن نجاتِ غائی و سعادت نهائی را به واسطه شفاعت - گرچه نسبت به بعضی از انواع و افراد عذاب باشد - دریابند ، و نسبت به بعض دیگر مانند وحشت‌های برزخ و دهشت‌های روز رستخیز عذاب شوند .

و علیهذا هم جعلِ اصلِ حکم و جعل عقاب مخالفت در اوّل ، و هم رفع عقاب در ثانی ، هر دو عدل و حقیقت بوده است .

و اما جواب حلّی آنست که : همانطور که گفتیم ، رفع عقاب به واسطه شفاعت مغایرتی با حکم اوّل ندارد تا مستلزم عدل و یا ظلم باشد ؛ مضاده و مزاحمت و مُصادمتِ حکم عفو و حکم عقاب ، در صورت مغایرت است .

ولیکن اثر حکم شفاعت و عفو پیرو آن ، به نحو حکومت بر حکم اوّل است ؛ یعنی مجرم را از تحت عنوانی که موضوعیت برای عذاب دارد خارج می‌کند و او را مصدق صفات دیگری از خداوند

چون رحمت و عفو و غفران او ، و گرامی داشتن او مقام شفیع را به اکرام و اعظم ، قرار می دهد ؟ بنابراین مغایرت و ضدیت کجاست ؟ هر دو حکم صحیح ، و هر کدام در محل خود و روی موضوع خود است.

اشکال دوّم : سنت خداوند چنین جاری است که افعالش از اختلاف و تخلّف مصون است ؛ یعنی آنچه را که حکم می کند و مقدّر می فرماید بَر و تیره واحده بدون استثناء اجرا می نماید ، و سنت اسباب خداوندی نیز این چنین است.

در قرآن کریم داریم : إِنَّ عَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنِ آتَيْتَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ .^۱

«به درستی که نسبت به بندگان من ، برای تو (شیطان) سلطنت و اقتداری نیست ! مگر آن کسی از اغواه شدگان که تورا پیروی کند ؛ و در این صورت موعد همگی آنان جهنّم است.»

و نیز داریم : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا آلَسُبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ .^۲

«و بدرستیکه حقاً صراط من که مستقیم است ، این صراط است ؛ و از آن تبعیت کنید ! و از راههای دیگر تبعیت نکنید ! چرا که شمارا از راه خدا متفرق و جدا می سازد.»

و نیز داریم : فَلَن تَجِدَ لِسُنْتِ اللَّهِ تَبِدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنْتِ اللَّهِ

۱- آیة ۴۲ و ۴۳ ، از سوره ۱۵ : الحجر

۲- صدر آیه ۱۵۳ ، از سوره ۶ : الأنعام

تَحْوِيْلًا .^١

«پس هیچ وقت در سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت ، و هیچ وقت در سنت خدا تحولی نخواهی یافت!»

و شفاعت موجب اختلاف در سنت خدا میگردد ، چون اگر شفاعت شامل حال همه شود و عذاب از جمیع مجرمان برداشته شود ، این مستلزم نقض غرض است و نقض غرض محال است و یک بازی است که منافات با حکمت خدا دارد ، و اگر شامل بعضی از مجرمان شود و در نتیجه عذاب از بعضی آنان و یا از بعضی از جرائمشان برداشته شود ، این موجب اختلاف در فعل خدا ، و مستلزم تغییر و تبدیل در سنت جاریه و طریقه دائمه خواهد بود .

زیرا که فرقی در بین مجرمان نیست در اینکه هر یک از آنان مجرم هستند ، و فرقی در بین گناهان نیست در اینکه همه گناه است و موجب خروج از طریقه و منهاج عبودیت است ، پس بنابراین اختصاص دادن بعضی از مجرمان را و یا بعضی از گناهان را به شفاعت و به عفو و اغماض و نادیده گرفتن محال است .

بلی سنت شفاعت و مشابهات آن ، در این زندگی دنیوی که اعمال و افعالش بر آراء و افکار و اوهامی مبتنی است که چه بسیار به طور مساوی در موارد حق و باطل جاری است ، و بر تئق و واحد در موارد حکمت و جهالت حکم می شود اشکالی ندارد .

جواب آنکه : هیچ شکّی نیست که صراط خدا مستقیم ، و سنت

۱- ذیل آیه ٤٣ ، از سوره ٣٥ : فاطر

خدا واحد است ، لیکن این سنت واحده غیر مختلفه و غیر متبدله هیچ گاه بر اصل یک صفت از صفات الهیه همچون حکم و تشریع قائم نیست ، تا اینکه هیچ حکمی از مورد خودش تخلّف نکند و هیچ جزائی از محل خودش تغییر نیابد ، بلکه این سنت قائم است به مجموع صفات خداوند که مربوط به این موضوع و این جهت است . و توضیح این حقیقت آنستکه : خداوند سبحانه و تعالی ، یگانه وجود بخشنده و افاضه کننده برای تمام موجودات عالم تکوین است ، از حیات و مرگ و رزق و نعمت و قدرت و غیرها ؛ و معلوم است که اینها اموری هستند که مختلف بوده و همگی ارتباطشان از جهت واحد به خداوند نیست ، به هر گونه و به هر شکلی که خواهد بوده باشد ؛ زیرا بنابراین فرض دیگر سببیتی نیست و ارتباط و سببیت ، دیگر فرضی ندارد .

خداوند تعالی مرضی را بدون جهت و مصلحت مقتضی شفا نمی‌دهد ، و نیز به جهت اینکه او خداوند مرگ آفرین و مُنتقم و جبار و شدید الأخذ است ، شفا نمی‌دهد ، یعنی از راه این صفات شفای او را افاضه نمی‌فرماید ؛ بلکه از جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان و رحیم و عطوف و منعم و شافی و معافی است ، شفا می‌دهد . و خداوند تعالی مرد جبار و مستکبری را بدون جهت و مصلحت هلاک نمی‌کند ، و نه به جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان است ؛ بلکه به جهت اینکه او شدیدالبَطْش و شدیدالانتقام است .

و بنابراین هر یک از حادثات این عالم در تحت اسم و صفتی خاص است ، و خداوند با اسماء حسنای خود هر چیزی را متناسب با آن اسم و صفت پدید می آورد .

قرآن کریم با ندای بلند و آشکارای خود به این حقیقت اعلان می دارد که هر یک از حوادث از نقطه نظر جهات مختلفه وجودیه مستند به صفات و اسماء مختلفه حضرت حق است ، یک صفت یا بیشتر ؛ و از جهت ملایمت و ائتلاف و استیناسی که بین آنهاست ، به واسطه صفات علیئی و اسماء حسنای او به ذات اقدس او مرتبط می شوند و سببیت و اقتضاء از این ناحیه ناشی می شود .

و به عبارت مختصر می توان گفت : هر امری از امور از جهت خصوص آن مصلحتی را که متضمن است ، از خیرات و برکات ، به خداوند تبارک و تعالی ربط حاصل می کند .

و بناءً علیهذا ، استقامات راه خدا و وحدت سببیت خدا و عدم تغییر و تبدل آن و عدم اختلاف در فعل خدا ، به واسطه ملاحظه جمیع صفات و اسباب مربوط به آن چیز است ، نه به واسطه اقتضاء یک صفت خاصی .

و به عبارت ساده و واضح تر : به واسطه نتیجه و ماحصل جمیع فعل و انفعالات و کسر و انکساراتی است که بین احکام و مصالح مربوطه به موارد و موضوعات پیدا می شود ، نه به واسطه اقتضاء یک مصلحت به تنهائی .

و بنابراین اگر سنت حکم مجعل فقط نفس همان پاداش در باره

مؤمن و کافر ، و صالح و فاجر ، و عادل و فاسق بود ، البته تغییری نمی‌کرد و این حکم به و تیرهٔ واحدهای نسبت به همه جریان می‌یافت ، ولیکن دانستیم که اسباب بسیار است ، و چه بسا نتیجه و ماحصل و متجه عدّهای از آنها غیر از اثر خاصّی است که از یک سبب بخصوصه انتظار می‌رفت .

شفاعت نیز یک پدیده و حادثه‌ای است مانند سائر حوادث ، و از این قاعده کلّیه مستثنی نیست ؛ و بنابراین برداشتن عذاب در اثر شفاعت ، در اثر اجتماع اسباب عدیده‌ای چون رحمت و مغفرت ، و حکم و قضاء ، و دادن حقّ هر ذی حقّی را به خود او ، و فصل خصوصت و قضاء و غیرها ، موجب اختلاف در سببِ جاریه و صراط مستقیم الهی نیست بلکه مثبت و نگاهدارنده و ا مضاء کننده این سبب و این صراط است .

اشکال سوم : آنچه از معنای شفاعت در بین مردم معروف است آنستکه شفیع اراده کسی را که در نزد او شفاعت می‌کند ، به خلاف اراده اولیّه او منعطف و منحرف گرداند ، خواه اراده فعل داشته باشد و خواه اراده ترک ؛ و در صورت شفاعت ، اراده به ترک و یا به فعل تعلق می‌گیرد . و علی کلّ تقدیر نتیجه شفاعت ترک اراده و نسخ آن است به جهت رعایت خاطر شفیع ، و در این صورت حاکم عادل شفاعت کسی را نمی‌پذیرد مگر آنکه علمش به آنچه اراده کرده است و حکم نموده است تغییر کند ، مثل آنکه خطا کرده بوده است و اینک متوجه خطای خود شده است و فهمیده است که مصلحت در

خلاف آن چیزی است که اراده کرده و حکم نموده است .
و اما حاکم جائز و مستبد ظالم ، او با آنکه میداند حکم به خلاف آنچه را که نموده است ظلم است ، به جهت رعایت خاطر مقرّبان و شفیعانِ خود شفاعتشان را می‌پذیرد ، و مصلحت ارتباط خود را با شفیعانِ مقرّبِ خود بر عدالت و حکم حقّ ترجیح می‌دهد .
و هر دو نوع از این گونه شفاعت‌ها بر خداوند تعالیٰ محال است ، چون خداوند ظالم نیست ، و اراده او بر حسب علم اوست و علم او ازلی است و لا یتغیر و لا یتبدل است .

جواب : شفاعت از قبیل تغییر اراده و علم نیست ، بلکه از قبیل تغییر در مراد و معلوم است ، چون خداوند سبحانه و تعالیٰ می‌داند که فلان انسان حالات مختلفی پیدا می‌کند ، در فلان حین چنین حالی دارد و در فلان حین حال دیگری که مخالف حال سابق است ، به واسطه اقتران جهات و اسباب و شرائط دیگری که در این حین حاصل کرده است ، فلهذا درباره او اراده دیگری می‌نماید ؟ و البته خداوند نسبت به احوال و کیفیّات مختلف مردم اراده‌های مختلفی دارد .

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءٍ .^۱

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است .»

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .^۲

۱- ذیل آیة ۲۹ ، از سوره ۵۵ : الرّحمن

۲- آیه ۳۹ ، از سوره ۱۳ : الرّعد

«خداوند هر چیزی را که بخواهد از بین می‌برد ، و هر چیزی را که بخواهد برقرار و ثابت می‌دارد ؛ و امّ الكتاب در نزد اوست.»

بَلْ يَدَاهُ مَبِيسُوطَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ .^۱

«هیچ گاه دست‌های خدا بسته نیست) بلکه دو دست او باز است و هر قسم که بخواهد انفاق می‌کند.»

مثال : ما می‌دانیم که چون شب می‌رسد ، ظلمت جهان را فرامی‌گیرد و دیگر برای انجام امور چشمان ما کار نمی‌کند ، و ما نیاز داریم که بعضی از چیزها را ببینیم ، و نیز می‌دانیم که چون خورشید طلوع کند ، این ظلمت از بین می‌رود و جهان روشن می‌شود و در آن وقت نیاز به چیزی که با آن ببینیم نداریم .

و بنابراین چون شب فرا می‌رسد اراده ما به روشن کردن چراغ تعلق می‌گیرد ، و چون شب به پایان می‌رسد اراده ما به خاموش کردن چراغ تعلق می‌گیرد ، در این فرضیه می‌بینیم که علم و اراده ما هیچ گاه تغییر و تبدیل ندارد ؛ آنچه متغیر و متبدل است معلوم و مراد است ، که از منطبق علیه بودنشان برای علم و اراده تغییر پذیرفته‌اند .

و البته اراده باید انطباق بر مراد داشته باشد ، نه مرادی ، بلکه همان مرادی که این اراده به آن تعلق گرفته است . و علم باید انطباق بر معلوم داشته باشد ، نه هر معلومی ، بلکه خصوص همان معلومی که این علم به آن تعلق گرفته است .

و در اینجا می‌بینیم که این اراده و علم هیچ گاه از انطباقشان بر

۱- قسمتی از آیه ۶۴ ، از سوره ۵ : المائدہ

مراد و معلوم تغییر نکرده‌اند؛ هر وقت شب رسداراده افروختن چراغ هست، و هر وقت شب به سر آید اراده خاموش کردن آن هست. هر وقت شب رسداعلم به نیازمندی دیدگان در ایصار، به چراغ هست، و هر وقت شب به پایان رسداعلم به عدم نیازمندی به چراغ هست. این علم و اراده هیچ‌گاه در آنها خللی و فسادی و تغییری پیدا نمی‌شود و هر کدام در موقعیت و در شرایط تحقق خود موجودند، آنچه تغییر می‌پذیرد مراد و معلوم است؛ یعنی محیط خارج، از شرایط منطبق علیه بودنش نسبت به اراده و علم بیرون می‌رود، و بنابراین دیگر علم و اراده‌ای نیست، چون مراد و معلومی نیست؛ و گرنه تا مراد باشد اراده هست، و تا معلوم باشد علم هست، هر کدام پیوسته و دائماً به نحو قضیهٔ حقیقیه روی موضوع خود ثابت بوده و لایتغیر و لایتبدل می‌باشد.

آری تغییر آن علم و اراده‌ای بر خداوند محال است، که با وجود بقاء معلوم و مراد، علم و اراده تخلّف یابند؛ یعنی انطباق علم بر معلوم و اراده بر مراد، با بقاء معلوم و مراد بر حال خود خلل یابد، و این در صورت خطأ و فسخ است که ذات اقدس حق از آن مبَرَّی است.

مثل آنکه انسان چیزی را از دور ببیند و حکم کند که انسان است، و چون نزدیک شود معلوم شود که اسب بوده و انسان نبوده است؛ در این صورت با بقاء معلوم علم تغییر کرده است، و نسبت به حق تعالی این امر محال است.

و یا مثل آنکه انسان اراده کند کاری را انجام دهد ، به جهت مصلحتی که از آن می‌داند ، و پس از آن روشن شود که مصلحت در خلاف آن بوده است و در این صورت اراده فعل از بین برود ؛ اینها درباره حضرت حق تعالی غلط است و جائز نیست . و اما شفاعت و برداشتن عقاب در اثر شفاعت از این قسم نیست ، بلکه از قبیل تغییر اراده به تغییر مراد و تغییر علم به تغییر معلوم است ، با ثبات اراده و علم بر روی متعلق خود از مراد و معلوم ؛ نظیر اراده عذاب در صورت عدم توبه و استغفار ، و اراده ثواب در صورت توبه و استغفار .

اشکال چهارم : وعده شفاعت از جانب خداوند متعال ، و یا تبلیغ آن از جانب پیغمبران علیهم السلام موجب تحری و عصیان مردم بر ارتکاب معاصی می‌گردد و آنان را بر هتك محرمات الهیه ترغیب و تشویق می‌کند ، و این با یگانه مقصود و منظور از دین و تشریع شرایع الهیه که مردم را به طاعت و عبودیت می‌کشاند منافات دارد .

و بنابراین آنچه از آیات و روایاتی را که در این باره وارد شده است ، باید به محمولهای دیگری تأویل نمود تا با این اصل بدیهی دینی منافات نداشته باشد .

جواب : هم نقضی است و هم حلی .

اما نقضی به آیاتی است که دلالت بر شمول مغفرت و وسعت رحمت خداوندی دارد ؛ چون گفتار خداوند تعالی :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشَرِّكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنِ يَشَاءُ .^١

«خداؤند کسی را که به او شرک آورده است نمی‌آمرزد ، و اما غیر

از شرک را درباره هر کس که بخواهد می‌آمرزد».

و همانطور که سابقاً گفتیم این آیه در غیر مورد توبه است ، چون

در آن شرک که بواسطه توبه بخشیده می‌شود استثناء شده است.

و اما حلی : وعده شفاعت و یا تبلیغ آن در صورتی موجب إغراء

و تشویق مردم به معصیت می‌شود که دو شرط متحقق باشد :

اوّل : تعیین کردن مجرم بعینه و بصفاته ، یا تعیین خصوص آن

گناهی که در آن شفاعت واقع می‌شود ، تعیینی که مُنجَز بوده و هیچ

شائبه تعلیق به شرطی در آن نبوده باشد .

دوّم : آنکه شفاعت در انواع عذاب‌ها و اوقات آنها مؤثر گردد و

عذاب را من جميع الجهات بردارد .

و بنابراین اگر مثلاً گفته شود تمام طبقات مردم ، یا فلان طبقه

بخصوص مورد عذاب و مؤاخذه قرار نمی‌گیرند ، یا فلان گناه

بخصوصه عذاب ندارد ، این مستلزم لغویت و بازیچه قرارگرفتن

احکام متوجه به سوی مکلفین می‌گردد .

و اما اگر از جهت این دو شرط ، امر شفاعت مبهم بماند و

مشخص نگردد که شفاعت درباره چه گناهانی است و درباره کدام

دسته از گناهکاران است ، و یا آنکه برداشتن عذاب از جمیع انداء

عذاب است و در تمام اوقات و احوال ، و یا در بعضی از احوال و

١- صدر آیة ٤٨ ، از سوره ٤ : النساء

اوقات ، و بنابراین انسان نداند که حتماً مورد شفاعت موعوده قرار می‌گیرد یا نه ؛ در این صورت هیچ گونه تجزی واقع نمی‌شود ، و اغراء و ترغیب بر هنگام مُحرّمات الهیه نمی‌گردد .

بلکه این وعده شفاعت ، موجب بیداری قریحه رجاء و امید شخص گنهکار می‌گردد ، که آن گناهانی را که به جا آورده است و آثار و معاصی را که در برابر دیدگان خود مشاهده می‌کند ، او را از پای در نیاورد و یأس و نومیدی از رحمت خدا را در کانون وجود مشتعل نگرداند ؛ و معلوم است که یأس سرمنشأ همه بدختی‌ها و شقاوت‌ها ، و امید سرچشمء همه گونه سعادت‌ها و تحرّک‌ها و پیشرفت‌هاست .

از این گذشته ما می‌بینیم که خداوند نسبت به گناهان صغیره مطلقاً وعده مغفرت داده است :

إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ .

این آیه بسیار به طور روشن و واضح دلالت دارد بر آنکه در صورت اجتناب از معاصی کبیره ، معاصی صغیره خود بخود مورد مغفرت و آمرزش واقع می‌شود ؛ پس اگر جائز باشد که خدا بگوید : اگر شما از معاصی کبیره اجتناب کردید ما معاصی صغیره شما را می‌آمرزیم ، چرا جائز نباشد که بگوید : اگر شما ایمان خود را حفظ کردید ! و در روز قیامت با ایمان سلیم بر من وارد شدید ! شفاعت شافعان درباره شما مورد قبول من واقع می‌شود ؟

۱- صدر آیه ۳۱ ، از سوره ۴ : النساء

ولیکن چه کسی مطمئن است که با ایمان سلیم بر خدا وارد می شود ، و ایمان خود را تا آن وقت حفظ می کند ؟

چون گناهان ، موجب قساوت دل ، و ضعف ایمان ، و استجلاب

شرک می شود ، مگر خدا نفرموده است :

فَلَا يَأْمُنُ مَكْرُ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَسِيرُونَ . ١

«از مکر خدا ایمن نیستند مگر طائفه زیان کاران.»

و مگر نفرموده است :

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . ٢

«أبداً این چنین نیست ! بلکه مطلب از این قرار است که کارهای

را که انجام داده‌اند بر روی دلهایشان چرک و آلوگی ایجاد کرده است.»

و مگر نفرموده است :

ثُمَّ كَانَ عَيْنَةً الَّذِينَ أَسْوَى اللَّسُوَاءِ أَنْ كَذَّبُوا بِإِيمَانِ اللَّهِ . ٣

«و پس از آن ، بدی و سختی عذاب ، فقط عاقبت امر کسانی

است که کارهای بدی انجام داده‌اند ، به سبب آنکه آیات خدا را تکذیب نموده‌اند.»

و همین امید شفاعت چه بسا موجب جدا کردن شخص

معصیت کار از گناهانش می شود ، و در صراط تقوی گام می نهد ، و از

۱- ذیل آیه ۹۹ ، از سوره ٧ : الأعراف

۲- آیه ۱۴ ، از سوره ۸۳ : المطففين

۳- صدر آیه ۱۰ ، از سوره ۳۰ : الرؤم

محسنان و نیکوکاران می‌گردد ، چون اگر هیچ درجه و روزنَه امیدی در وی نباشد چه بسا با خود می‌گوید : کار ما که گذشت و خرابی به بصره رسید و آب که از سر گذشت چه یک کله چه صد کله ؛ بنابراین ما که حتماً جهَنَّمِی هستیم ، دیگر چرا کار خیری انجام دهیم ؟

و اما در صورت امید شفاعت همچون توبه ، روزنَه بخاشایش و طلیعه رحمت به چشم می‌خورد ، و چه بسیار می‌شود که گنهکار را از گناه خود منقلع و ریشه کن می‌سازد و یکسره او را به طاعات و عبادات سوق می‌دهد ؛ و ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ .

و همچنین اگر شخص مجرم را ، و یا خصوصیت جرم را مشخص کنند که مورد شفاعت واقع می‌شود ، لیکن تصریح کنند که شفاعت نسبت به بعض از جهات عذاب ، یا بعض از اوقات عذاب است ؛ در این صورت نیز موجب تجری نخواهد بود .

و قرآن کریم نه در خصوص مجرمان ، و نه در خصوص گناهان مشخص ، تصریحی به وقوع شفاعت نکرده است ؛ و در رفع عذاب فقط به بعضی از اقسام آن ناطق است ، و بنابراین هیچ اشکالی در بین نیست .

اشکال پنجم : ادلَه‌ای را که قائلین به شفاعت ذکر کرده‌اند ، یا عقلی است و یا نقلی .

اما دلیل عقلی ، اگر برفرض تسلیم قائم شود ، بر امکان شفاعت است ، نه وقوع آن ؛ مضافاً به اینکه اصل دلالت بر امکان آن هم محل منع است .

و اما دلیل نقلی ، آنچه از قرآن بیان شده است دلالت بر وقوع شفاعت ندارد ، چون آیات قرآن درباره آن بر سه گونه است :

اول : آیاتی که دلالت بر نفی شفاعت به طور اطلاق دارند ، مثل :

لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ .^۱

دوم : آیاتی که دلالت بر فائده نداشتن و ثمر نبخشیدن شفاعت دارند ، مثل :

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّفِيعِينَ .^۲

سوم : آیاتی که دلالتشان بر شفاعت مقید به اذن و مشیت خداست ، مثل :

إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ .^۳ وَ إِلَّا بِإِذْنِهِ .^۴ وَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى .^۵

و این آیات نیز دلالت بر نفی شفاعت دارند ، زیرا این استثناءها استثناء به اذن و مشیت است ، و این گونه استثناءهای به اذن و مشیت ، در اسلوب قرآن ، در مقام نفی قطعی آورده شده است برای إشعار به اینکه مافوق اذن و مشیت خدا چیزی نیست و همه چیز منوط به اذن و مشیت اوست ، مانند آیه :

سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ .^۶

۱- قسمتی از آیه ۲۵۴ ، از سوره ۲ : البقرة

۲- آیه ۴۸ ، از سوره ۷۴ : المدثر

۳- قسمتی از آیه ۳ ، از سوره ۱۰ : یونس

۴- قسمتی از آیه ۲۵۵ ، از سوره ۲ : البقرة

۵- قسمتی از آیه ۲۸ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۶- آیه ۶ و صدر آیه ۷ ، از سوره ۸۷ : الأعلى

«بزودی حتماً ما برای تو می خوانیم به طوری که دیگر فراموش نمی کنی ، مگر اینکه خدا بخواهد!»
 و مانند آیه : **حَلِيلِينَ فِيهَا مَادَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَاشَاءَ رَبُّكَ .^۱**

«جهنم‌بان در دوزخ به طور جاودان زیست می کنند ، تا وقتی که آسمانها و زمین برپاست ، مگر آنکه خدا بخواهد.»
 یعنی مافوق اراده و خواست خدا چیزی نیست ، نه آنکه واقعاً موقعی می رسد که این اراده خدا در خارج تحقق پیدا می کند . پس بنابر آنچه گفته شد در قرآن نص قطعی بر وقوع شفاعت نیست .
 و اما در سنت و روایات ، آنچه در خصوصیات شفاعت آمده است قابل اعتماد نیست ، و متین و قدر مسلم آن نیز بیش از آنچه در آیات آمده است دلالت ندارد .

جواب : اما از آیاتی که نفی شفاعت را می کند ، بیان کردیم که آنها شفاعت را به طور مطلق نفی نمی کند ، بلکه شفاعت را استقلالاً و بدون اذن و رضایت خدا نفی می نماید .
 و اما از آیاتی که بنابر گمان اشکال کننده ، نفی منفعت شفاعت را می کند ، آنها علاوه بر آنکه شفاعت را نفی نمی کند ، اثبات نیز می نماید .

چون این آیات در سوره مدثر واقع است ، و نفی ثمر شفاعت را از جماعت خاصی از مجرمان می کند ، نه از همه آنها .

۱- صدر آیه ۱۰۷ ، از سوره ۱۱ : هود

و علاوه بر این ، آنکه : در عبارت ، شفاعت اضافه به شافعین شده است ، نه اینکه بدون اضافه و مقطوع از آن آمده است ؛ فرق است بین آنکه گفته شود : **فَلَا تَنْفَعُهُمُ الشَّفَاعَةُ** ، و بین آنکه گفته شود : **فَلَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** ، چون در صورت دوم مصدر اضافه شده است و این اضافه اشعار به وقوع فعل در خارج دارد ، به خلاف صورت اول که مصدر بدون اضافه آمده است و مشعر به چنین معنایی نیست ؛ و شیخ عبدالقاهر در «دلائل الإعجاز» به این مطلب تصریح کرده است .

و بنابراین ، کلمه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** دلالت دارد بر آنکه : اجمالاً شفاعتی در خارج واقع است ، الا آنکه این افراد بهره‌ای از آن نمی‌گیرند .

و باز علاوه بر این ، آنکه : این اضافه در ناحیه مضاف إليه به صیغه جمع آمده است ، و **شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** فرموده است ، نه **شَفَاعَةُ الشَّافِعِ** ؛ و این نیز دلالت بر تحقق شفاعت در خارج دارد ، مثل اینکه فرموده است : **كَانَتْ مِنَ الْغَلِيرِينَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ كَانَ مِنَ الْعَوَّابِينَ وَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّلَمِينَ** و امثال این آیات . و اگر برای افاده این معنی نبود ، آوردن به صیغه جمع که مدلول آن بیش از مدلول صیغه مفرد است لغو و زائد بود .

و علیهذا ، محصل کلام این می‌شود که آیه : **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ آلِ الشَّافِعِينَ** از آیاتی است که دلالت بر اثبات شفاعت دارد ، نه بر نفی آن .

و اما جواب از آیاتی که در آنها به نحو استثناء اذن و ارتضاء آمده است ، مثل : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** ، آن است که دلالت آنها بر وقوع شفاعت چون مصدر مضاف است ، قابل انکار نیست برای کسانی که به اسلوب کلام و عربیت و ادبیت اطلاع دارند .

و اینکه گفته است : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى** به معنای واحد است و استثناء از مشیت است ، قابل استماع نیست . علاوه بر این ، این استثناء ، به عبارات مختلف در مورد شفاعت آورده شده است ، مثل : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ وَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** ، و غیر اینها .

حالا فرض می کنیم : **إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** به معنای مشیت بوده باشد ، آیا در جمله : **إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** نیز می توان چنین احتمالی را داد ؟

آیا این استثناء هم استثناء مشیت است ؟ و می خواهد برساند که مشیت خدا مافوق هر مشیتی است ؟

این گونه تسامح کاری ها در عبارت از کلام یک نفر بقال و بازاری عامّی غلط است ، تا چه رسد به کلام بليغ ، و به کلامی که در بلاغت دارای درجه و منزله اعلى است .

و اما جواب از سنت و روایات ، آن است که دلالت آنها اجمالاً بر شفاعت مؤمنین نسبت به معاصی کبیره در صورت تحقیق و بقاء ایمان جای شبّه و تردید نیست ، و روایات مستفيضه بلکه متواتره در شفاعت رسول الله و پیامبران و أئمّة طاهرين علیهم السّلام وارد

است، و دلالت آنها طبق دلالت آیات است.

اشکال ششم: آیات واردہ بر شفاعت، دلالت بر رفع عذاب از مجرمان در روز قیامت بعد از ثبوت جرم و لزوم مجازات نمی‌کند، بلکه مراد از این آیات شفاعت پیامبران به معنای وساطت آنها از جهت وظیفه وساطت آنها بین خداوند و بین مردم است، به اینکه احکام الهیه را با وحی می‌گیرند و به مردم تبلیغ می‌نمایند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند. و این معنای شفاعت و وساطت است که همچون بذری می‌ماند که در دل‌ها می‌پاشند و آن بذر رشد و نمود می‌کند و اوصاف و احوال مردم با وجود اختلاف آنها از آن بذر به مقدارهای متفاوت پدیدار می‌گردد؛ این است معنای شفاعت انبیاء که در دنیا و آخرت شیعیان مؤمنانند.

جواب: آن است که این عمل انبیاء از جهت وظیفه نبوت شکّی نیست که نوعی از وساطت و شفاعت است و ما در آن حرفی نداریم، الا اینکه همان طور که سابقًا بحث کردیم شفاعت منحصر در این نیست.

بلکه نوعی دیگر از وساطت است، و دلیل بر این مطلب آن است که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشَرِّكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ .^۱

«خداوند شرک اورنده به او را نمی‌آمرزد، و غیر از شرک را

نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد».

۱- صدر آیة ۴۸، از سوره ۴: النساء

و ما سابقاً گفتیم که این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است ، زیرا در صورت ایمان و توبه ، شرک هم آمرزیده می شود ؛ و شفاعتی را که به معنای وساطت در تبلیغ پیامبران است و اشکال کننده مطرح کرده است ، از راه ایمان و توبه است ، یعنی شفاعت آنان همان طریق به ایمان و توبه است . در حالیکه در این آیه آمرزش در غیر این دو مورد نسبت به کسانی که خدا بخواهد بیان شده است ، و آن به طریق شفاعت است .

اشکال هفتم : از راه عقل ، راهی برای اثبات شفاعت نیست . و از راه نقل ، آیات واردۀ در قرآن کریم ، متشابه است ؛ گاهی اثبات شفاعت می کند ، و گاهی نفی آن ؛ و گاهی به طور مطلق بیان می کند ، و گاهی در صورت قید و شرط . و در این صورت ادب دینی اقتضا می کند که به آیات داله بر شفاعت اجمالاً ایمان داشته باشیم ، و اما معنی و مفاد و علم به مدلول آنها را به خداوند تعالی ارجاع دهیم .

جواب : آیات متشابهه در باره شفاعت ، با ارجاعشان به آیات محکمه ، مانند آنها از محکمات می شونند ، و این کار آسانی است که ما را در اشکال و بنده قرار نمی دهد ؛ و ما در آیه شریفه : **مِنْهُ ءَايَتُ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأَخْرُ مُتَشَبِّهَاتٌ** .^۱ بحث کافی در این مطلب خواهیم نمود .^۲

و اما اینکه بعضی گفته اند که ما دلیل عقلی بر شفاعت نداریم ،

۱- قسمتی از آیه ۷ ، از سوره ۳ : ءال عمران

۲- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۱ ، از ص ۱۶۴ تا ص ۱۷۱

البته نه تنها بر شفاعت بلکه بر بسیاری از خصوصیات تفصیلیّه مسائل معاد نداریم ، به علت اینکه براهین عقلیّه چون نمی‌تواند مقدمات متواتّسطه در انتاج مسائل معادیّه به طور تفصیل قرار گیرد ، فلهذا بدست آوردن نتایج عقلیّه از برهان ، در این گونه مسائل می‌سور نیست ، و بر این مطلب بوعلى سینا در «شفا» تصریح کرده است . لیکن ادله عقلیّه برای انتاج کمالات مثالیّه و عقلیّه انسان در مسیر سعادت و شقاوت بعد از مفارقت نفس او از بدن ، از جهت حصول و پیدایش تجرد مثالی و تجرد عقلی ، وافی و کافی است ؛ چون تجرد مثالی و عقلی از مسائل مبرهنہ در حکمت متعالیه است . و بر این اساس می‌توانیم بر شفاعت ارباب ذنوب و گناهان دلیل عقلی اقامه کنیم .

بیان این مطلب آن است که انسان در ابتدای دلیل عقلی بر امر خود ، قبل از اینکه به مرحله فعلیّ شفاعت نفوس برسد ، از هر فعلی که به جای می‌آورد ، یک کامله از نفوس هیئت نفسانی و یک حال از احوال سعادت و ضعیفه در قیامت یا شقاوت در نفس او حاصل می‌گردد ؛ و مراد از سعادت آن فعلی است که برای او از جهت اینکه انسان است خیر است ، و مراد از شقاوت ، به عکس این مطلب است ، یعنی فعلی که از جهت انسانیّت او برای او شرّ است و ضرر . و به جای آوردن و تکرار افعال خیر و شرّ ، در نفس ایجاد ملکه راسخه می‌کند ، و از آن ملکه راسخه صورت سعیده و یا شقیّه نفسیّه برای انسان بدست می‌آید ، به

طوری که آن صورت واحده بسیطه نفسانیه مبدأ بروز هیثات و صورت‌های کثیرهای می‌شود.

اگر آن صورت نفسانیه سعیده بود ، تمام آثارش وجودی است و ملائم و مناسب با آن صورت است ، و نیز ملائم و مناسب با اصل نفس انسان است ، که بمتابه ماده قابل برای تحقق و تصوّر آن صورت است .

و اگر آن صورت نفسانیه شقیه بود ، تمام آثارش امور عَدْمی است که در تحلیل به فقدان و شرّ برمی‌گردد .

و بنابراین ، نفس سعیده انسانی از آثارش هم از جهت اینکه انسان است لذت می‌برد ، و هم از جهت اینکه به فعلیت سعادت رسیده است ؛ و نفس شقیه انسانی اگر چه با آثارش ، از جهت آنکه خود موجب تکون و مبدأ پیدایش آنهاست ملايمت و انس دارد ، لیکن از جهت آنکه انسان است متّالم و ناراحت است .

این درباره نفوس کامله است ، خواه در جهت سعادت و خواه در جهت شقاوت ؛ یعنی انسانی که ذاتاً سعید است و افعالش نیز صالح است ، و انسانی که ذاتاً شقی است و افعالش نیز خراب است .

اما نفوس ناقصه آنها نیز بر دو گونه‌اند : یا ذاتاً سعیدند ، و از جهت فعل ، شقی ؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت سعیده و اعتقاد حقّ و ثابت است ، لیکن به واسطه عروض هیثات ردیه و شقیه

از معاصی و گناهان و انحرافاتی را که نفس آنان اکتساب نموده است به واسطه تعلقشان به بدن‌های دنیوی و سیراب گشتن از پستان اختیار، آن نفوس آلوده گشته، و بر روی آن زنگار حجاب و پرده چرک و غبار ظلمت کثrt و آثار آن پدیدار شده است.

در این صورت معلوم است که این آلودگی‌های ظاهری امور قسریه هستند و ملایمت با ذات نفس سعیده ندارند؛ و برهان قائم است بر اینکه امور قسریه، دوام ندارند. و علیهذا این نفوس صالحه و سعیده و مؤمنه، به واسطه فشارهای دنیوی، و یا عالم مثال و بربخ، و یا در روز رستاخیز و هول قیامت، بر حسب کیفیت و مقدار رسوخ آلودگی در نفس، پاک می‌شوند.

و یا ذاتاً شقی هستند، و از جهت فعل سعیدند؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت شقیه است، لیکن به واسطه عروض هیئات حسننه از طاعات و عبادات بر روی نفوشان، ظاهری قسری پدیدار گردیده است؛ این ظاهر نیز مسلوب می‌گردد، و یا سریعاً و یا به طور بطيء و کند از بین می‌رود و آن ذات شقی با شقاوت خود ظهور و بروز می‌نماید.

و اما نفوسی که نه در ناحیه سعادت و نه در ناحیه شقاوت به مرحله فعلیت نرسیده‌اند، و هنگام مفارقت نفوشان از ابدان، ضعیف و ناقص مانده‌اند؛ آنها **مُؤْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ** هستند که پروردگار درباره آنها امر فرماید.

این مطلب مقتضای برهان مجازات در ثواب و عذاب است، که

از لوازم اعمال و نتایج آنهاست؛ چون بالأخره امور وضعیه و روابط اعتباریه، باید به روابط وجودیه حقیقیه بازگشت کند.

این از یک طرف، و از طرف دیگر برahan قائم است بر اینکه کمالات وجودیه به حسب مراتب کمال و نقص، و شدت و ضعف مختلف هستند؛ و این همان مسأله تشکیک است، بخصوص در نور مجرّد.

و بناءً علیهذا، برای نفوس مراتب مختلفهای در قرب و بعد از مبدأ کمال و منتهای کمال، در سیر ارتقائی خود، و در بازگشتش به مبدأ خود می‌باشد، و بعضی در مرتبه، فوق مرتبه بعضی دیگر است؛ و خاصیّت علل فاعلی و وسائل فیض از جانب حق اوّل تبارک و تعالی اینطور است.

و بنابراین برای نفوس کامله چون نفوس انبیاء علیهم السّلام، و بالأخص برای نفس رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم که در أعلى درجه و أرقى منزله از درجات کمال و فعلیّت هستند، مقام وساطت در ازاله هیئات شقیّه ردیّه قسریّه که در نفوس ضعفاء است می‌باشد، و همچنان برای نفوسي که در مرتبه پائین تراز خود آنان هستند، اگر از سعیدان بوده باشند و آن هیئات ردیّه و شقیّه قسرآ بر آن نفوس عارض شده باشند.

و این است حقیقت شفاعت خاصه در روز قیامت که اختصاص به مرتكبین معاصی کبیره دارد.

و همچنان که دیدیم، این کیفیّت برahan، برahan عقلی بر این

مطلب بود ؛ و الحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ .

و اما آنچه بعض از بحث کنندگان درباره مسائل اجتماعی، شفاعت را موجب سستی مردم در عمل و انحراف آنان از صراط مستقیم به جهت آنکاء و اعتماد بر غفران حتمی دانسته‌اند، نیز سخنی خالی از تحقیق است.

شفاعت موجب
تجری امت
اسلامی در
معصیت نیست

آنها اشکال خود را بدین قسم مطرح می‌کنند که: چنانچه در جوامع بشری قوانین کیفری از عقوبات و مشوبات درست انجام پذیرد، احترام مردم به آن احکام اوّلیه‌ای که در آن جوامع برای رشد و صلاح آنان وضع و تدوین شده است بهتر خواهد بود؛ و در نتیجه در سایه عملکرد مردم به احکام و قوانین موضوعه اوّلیه در هر جامعه‌ای از جوامع بر حسب اختلافشان در وضع و تدوین، مردم آن جامعه به مقصود و منظور از صلاح و رُقائی که از عمل نمودن به آن احکام عائدشان می‌شود، بهتر خواهند رسید. و اما اگر بنا بشود به نحوی از انجاء قوانین جزائیه عملی نشود، موجب تساهل افراد و تعدی هوسیازان می‌گردد.

فلهذا باید در اجراء قوانین کیفری راه احتمال نجات شخص مجرم را از کیفر به واسطه رشوه، و یا شفاعت، یا فدیه و دادن عوض، و یا به سائر انواع و اقسام حیله‌ها و دسیسه‌ها بست، تا شخص مجرم در هنگام جرم برای خود راه فرار و خلاصی را نبیند و بر انجام دادن آن جریمه اقدام نورزد.

و بر همین اصل کلی بر دیانت مسیح ایراد کرده‌اند که : آنچه در آن دیانت است که حضرت عیسی به واسطه حاضر شدن برای بر چوبه دار رفتن خود را فدای معصیت کاران در گناهشان نمود ، درست نیست ؛ زیرا مردم برای استخلاص خود از حکم الهی در روز قیامت و کیفر واردہ بر آنان ، اتکاء و اعتماد بر فدا شدن حضرت می‌کنند و دست به گناه می‌آایند .

و بنابراین ، دین که باید موجب رشد و ترقی جامعه‌ها به کمال اخلاق و انسانیت گردد ، به عکس موجب فرو ریختن دستورات اخلاقی و عفت و شرف نفسانی و انهدام مقام والای انسانیت می‌گردد ، و انسان متحرّک رو به کمال و سعادت را در زوایای سکون و حرکت انحرافی به سوی قهقري عقب می‌زند و به جای فضائل ، رذائل اخلاقی دامنگیرش می‌شود .

و روی همین اصل ، إحصائیه‌ای که بدست آمده است ، دلالت دارد که : متديّنین به آن دین دروغشان بیشتر ، و از راه و روش اخلاق و عفت و عدالت انحرافشان بیشتر است از غیر متديّنین .

و این به علت آن است که متديّنین و مذهبیّون به شریعت آن حضرت چون اعتماد بر حقانیت دینشان و اتکاء بر شفاعت مسیح در روز رستاخیر دارند ، در آلودگی به گناهان فروگذار نیستند ، به خلاف غیر آنها که اصلاً دینی را برای خود اتّخاذ نکرده‌اند ؛ آنان چون واگذار به غرائز و صفات فطری خود شده‌اند و چیزی حکم اخلاق و آن صفات غریزی و فطری را در کانون وجودشان باطل نکرده‌است ، در

برابر مواجهه با جرم و گناه به حکم فطرت انسانیت و اخلاق مدینه فاضله ، اقدام نمی‌کنند و همان حکم فطری و وجدانی جلوگیر آنها می‌گردد .

و بر همین اساس ، بسیاری از بحث کنندگان در علوم اسلامی مسئله شفاعت را که در اسلام وارد شده ، و آیات قرآن بر آن دلالت دارد ، و سنت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم در روایات مستفیضه و متواترهای امضاء آن حکم الهی را فرموده است ؛ از معنی و مدلول اوّلیّه خودش تأویل ، و به معانی دیگر چون شفاعت تکوینی ، و شفاعت و وساطت در تبلیغ احکام ، و وساطت در ارشاد و هدایت امّت به سوی راه کمال به واسطه ابلاغ رسالات الهیّه حمل نموده‌اند .

جواب این عده این است که بگوئیم : آنان در همهٔ جهات بحث خلط کرده‌اند ، و بدون تعمّق و رسیدگی به موضوع شفاعت و حکم آن سخنانی را به هم درآمیخته و تلفیق کرده‌اند .

اوّلاً اسلام نه چنین شفاعتی را به این تفسیری که آنان برای آن کرده‌اند اثبات کرده است ، و نه آن شفاعتی را که اسلام اثبات کرده است ، دارای چنین اثر و خاصیّتی است که آنان پنداشته‌اند .

برای شخص متعمّق در مسائل اجتماعیّه اسلام سزاوار است که اوّلاً در معارف دینیّه و احکام تشریعیّه آن بر هیکل اجتماع صالح و مدینه فاضله غور و بررسی کند ، و تمام جهات و نکاتی را که اسلام از اصول و قوانین منطبقه بر اجتماع آورده است بر موارد معینه و

مشخصهٔ خود تطبیق دهد ، و پس از آن ببیند که شفاعت موعود چیست ؟ و محل و موقعیت آن در بین معارفی که اسلام آورده است ، و اصولی که بر آن تکیه زده است ، کدام است ؟

و علیهذا باید اوّلاً بداند که شفاعتی را که قرآن اثبات کرده است ، فقط دربارهٔ مؤمنین است که در روز قیامت مخلّد در آتش نخواهند بود و به طور جاودان در جهنّم نخواهند ماند ، به شرط آنکه خداوند را با ایمان پسندیده و دین حق ملاقات کنند .

این وعده‌ای است که قرآن دربارهٔ مؤمنین فرموده است ، و آن را مشروط به شرطی قرار داده است که آن بقاء ایمان و روش و منهج مرضی و پسندیده باشد . و از طرفی بیان کرده است که ایمان از نظر بقايش از جهت گناهان ، و بالاخص معاصی کبیره ، وبخصوص اصرار و إدمان بر آنها ، در خطر عظیمی است ؛ چون نفس ارتکاب معاصی خصوصاً کبائر از آنها ، و بالاخص إدمان و مداومت بر آنها ، موجب شکست ایمان ، و أحياناً موجب هلاکت دائمیه و شقاوت ابدیه می‌گردد ؛ پس شخص معصیت کار پیوسته در آستانه هلاکت و در پرتگاه بوار و زوال است .

و بنابر این جهات ، هیچگاه شخص معصیت کار نمی‌تواند خود را از اهل نجات ببیند ، بلکه پیوسته بین امید نجات و بین خوف و ترس از هلاک می‌نگرد ، و نفس مؤمن پیوسته فیما بین خوف و رجاء متربّد است ؛ خداوند را از روی رغبت و رهبت عبادت می‌کند ، و در زندگی و حیات دنیوی سیری دارد که نه اورا به مرحلهٔ یأس و نومیدی

حرمان می‌کشد ، و نه او را در مرحله سستی و تساهل و تکاهم به کمالت وثوق و اعتماد کاذب متوقف می‌گرداند .

و ثانیاً باید بداند که اسلام قوانین اجتماعیّه خود را چه در مادیّات و چه در معنویّات به طوری وضع و تدوین کرده است که جمیع حرکات و سکنات فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد ، و برای هر یک از مواد آن یک پاداش مناسب دنیوی از جزاء ، و قضاء ، و کفاره ، و دیه ، و حدّ ، و تعزیر ، و غیرها را قرار داده است ، تا به جائی که متنهی به تحریم مزایای اجتماعی ، و سرزنش و توبیخ و تقبیح کرده است ؛ و برای ضمانت این جهات علاوه بر تحکیم حکومت اولیای امر ، با ایجاد قانون امر به معروف و نهی از منکر ، همه را رقیب و پاسبان و نگهبان و پاسدار یکدگر قرار داده است . و به این هم اکتفا ننموده است ، بلکه با دمیدن أصالت روح دعوت دینی و اعتقاد به حفظ و کتابتِ دو فرشته ملازم اعمال ورفتار انسان در سرّ و آشکارا و در خالٰ و ملاؤ در ظاهر و پنهان ، انسان را پیوسته مهار زده ، و از افراط و تفریط ، و تجاوزات شهويّه و بهيّميه و غضبيّه و وهميّه و تعدّيات به حقوق و نواميس ، و استکبار و گردن نهادن بر ذلّ عبودیّت ، او را ظاهراً و باطنًا به صراط مستقیم علمًا و عملاً و اعتقاداً سوق می‌دهد . و با انذار و تبشير ، و وعده و وعید ، و ترس و سرور ، به عذاب‌ها و ثواب‌ها ، در مراحل بعد از دنیا و عالم آخرت او را نگاه می‌دارد ، و اسلام پیوسته اساس خود را در تربیت مجتمع به تلقین معارف مبدأ و معاد بر همین نهج ترتیب می‌دهد و نظر خود را بدین گونه معطوف

می‌دارد.

این جهات حقیقیّه دینیّه است که پیوسته مردم را زنده و با امید نگاه می‌دارد ، و از انتشار و خودکشی و یأس مطلق می‌رهاند ، و اصالت و واقعیّت نفس او را پیوسته به او نشان می‌دهد ، و خداوند را همیشه رقیب و ناظر و حاضر کردار او معرفی می‌کند ، و حقاً چنین دستورات و احکامی ، بخصوص اگر با امید رحمت شفاعت خاصه ضمیمه شود ، یک دنیا از نیک بختی و امید در دل گنهکاران می‌پرورد ، و چه بسیار از آنان را بدین نوید رحمت و مژده مغفرت از هلاکت ابدیّه نجات می‌بخشد ؛ این است حقیقت شفاعت و اثرات مثبت آن .

و ثانیاً شفاعتی را که اسلام تشریعاً بیان کرده است - چه از آیات قرآنیه و چه از روایات نبویه و ائمه علیهم السلام - راجع به روز قیامت است ، و همان طور که خواهیم گفت اثر آن عدم خلود مؤمنان در دوزخ است .

و اما سائر عذاب‌های دنیوی و اخروی همه به جای خود محفوظ است ، و بنابراین احکام جزائیه از حدود و تعزیرات ، و احکام تکوینیه دنیویه ، از عکس العمل‌های گناه ، و شدّت سکرات مرگ ، و وحشت عالم قبر و سؤال منکر و نکیر ، و نار احتی‌ها و تألمات مثالیّه بزرخیه ، و هول بعث و قیام روز رستاخیز ، و مقام عرض و غیرها همه به جای خود محفوظ است .

حالا فرض کنید که مؤمن یقین هم داشته باشد که مخلّد در

دوزخ نخواهد بود ، آیا نفس وارد شدن در دوزخ و مکث در آن به قدری که او را تطهیر کند ، و سختی‌ها و مشکلات عالم قیامت ، از سؤال و حساب ، و میزان ، و صراط ، و نامه عمل ، و موقف عند الله تعالیٰ ، و سختی‌ها و مشکلات عالم بزرخ ، و طول کشیدن آن و عالم قیامت ؟ اینها همه رادع و مانع مؤمن از گناه نیست ؟ و از همه اینها گذشته ، مگر فقط مؤمن را باید به وسیله اخافه و به ترس انداختن ، از گناهان دور کرد ؟ آیا نظر رحمت و عطفت حضرت رب وَدُود ، و وزش نسیم ملايم جذبات الهیه و نفحات قدسیه او را به سر منزل مقصود و حرم امن و امان نمی‌کشد ؟ و کانون گناه و مبدأ آن را در وجود او آتش نمی‌زند ؟

و ثالثاً خود همین شفاعت ، موجب تقلیل گناه است ، نه تکثیر آن ؛ زیرا آنچه را که درباره عیسویان گفته‌اند که : گناهشان از سائر اقوام بیشتر است ، معلوم نیست . این خود مدعایی است که دلیل ندارد ، و إحصائیه گناه و جرأت در مسیحیان چنین نشان نمی‌دهد ، بلکه در یهود بیشتر است ؛ خشونت و رُعُونت در آنها به مراتب بیشتر است ، و رحمت و عطفت در مسیحیان به مراتب بیشتر است . و همین بر اثر شفاعت و عقیده به فدا بودن حضرت مسیح است ، گرچه آن نیز اصل صحیحی ندارد .

و قرآن کریم نیز از مشرکان و یهودان به غلظت و سنگدلی و قساوت و شدّت عداوت با مؤمنان یاد می‌کند ، و از مسیحیان به رحمت و رأفت و عطفت ، و نزدیک بودنشان به موّدت با مؤمنان .

علّت آنکه دین مسیح مانند دین اسلام بزودی در دنیا گسترش یافت و مردم پذیرفتند، همین جنبه‌های عاطفی و رحمت بود که با فطرت مردم سازگارتر بود. و براساس همان رحمت حضرت مسیح بود که می‌بینیم چه بسیار از پیروان او به کارهای عاطفی شدید، چون معالجه و پرستاری از مجذومان و غیرها دست می‌زنند، و به پاس پاداش فدا شدن آن کانون رحمت، خود را به چنین مصائبی مبتلا می‌دارند.

قساوت و بی‌رحمتی مسیحیان در بسیاری از امور بر اساس انحراف از آن شریعت است، نه ایصال به آن شریعت؛ همچنانکه اساس انحراف مسلمانان از شریعت مقدّسه نبویه موجب قساوت و تجری آنان گردیده است، نه گرایش به آن شریعت.

و ما بالوجودان و بالبداهه می‌بینیم که عطوفت و موّدت و رحمت در شیعیان بیشتر است، چون به پیروی از پیشوایان دینی خود، که همه چیز خود را فدای اسلام و مسلمین نمودند، روح رقت و ملایمت در آنان طلوع می‌کند. و فقط با نام امام حسین علیه السلام که عملاً خود را فدای مذهب جدش رسول الله و منهاج پدرش علی ولی الله نمود، چه دریاهای خروشانی از غصب و کینه و طمع و حرص و بخل و غیرها فرو می‌نشیند، و چه دریاهائی از رحمت و موّدت و ملایمت و ایثار و گذشت بر روی جامعه‌ها و اقوام و ملل باز می‌شود؛ آیا این در اثر شفاعت عملیه نیست؟

همین شفاعت عینیّه ظاهریه، در ملکوت اعلیٰ باطنی دارد و

حقیقتی ، آنجا نیز آن شفاعت طلوع می کند و خرمن ها از گناه را با یک جرقه رحمت می سوزاند و به باد فنا می دهد .

علت آنکه این بحث کنندگان ، امر شفاعت را سست انگاشته اند برای آن است که با یک دیده به اسلام نگریسته اند ؛ و آن دیده ظاهر ، و قوت و شوکت ، و امر و نهی و انتظام و نظم ، و جزاء و کیفر است . این مسکینان دیده دیگر نداشته اند - یعنی خودشان با دست خود آنرا کور کرده اند - که بدانند اسلام نیز دارای مقام رحمت و عطوفت ، و ایثار و گذشت ، و عرفان و توحید ، و فناء ، و ولایت ، و شفاعت ، و هزاران امر معنوی و حقیقی و باطنی و روحی که آنان از آن بی خبرند ، می باشد .

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ . ۱

«فقط ظاهری از حیات و زندگی دنیا را می دانند ، و ایشان البته ایشان از آخرت و زندگی عقبی غافل هستند» . آری نتیجه یک چشمی بودن ، محرومیت از ادراک بسیاری از حقائق است .

باری در مسائلی که ما در ضمن شفاعت بیان کردیم یک مسأله باقی ماند که اخیراً هم به آن اشاره شد ، و آن اینست که بدانیم شفاعت چه موقع واقع می شود ؟ البته مراد از شفاعت همان شفاعتی است که

**زمان وقوع
شفاعت کدامست ؟**

۱- آیه ٧ ، از سوره ٣٠ : الرّوم

عذاب را برابر می‌دارد.

از جمله آیاتی که می‌توان از آن، زمان و قوع شفاعت را دریافت،

این آیات واقع در سوره مدثر است:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ .^۱

«هر نفسی درگرو اعمالی است که کسب کرده است، مگر اصحاب یمین که آنان در بهشت‌هائی استقرار دارند، و با مجرمان گفتگو دارند، که چه چیز شمارا در دوزخ وارد کرده و در آنجا مجتمع نمود؟!»

بحث ما درباره این آیات گذشت که آنها می‌گویند: چون چنین و چنان بودیم، و چنین و چنان کردیم، شفاعت شفیعان درباره ما ثمری نبخشید؛ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ آلِّشَّافِعِينَ.

و این آیات دلالت داشت که اوصاف کسانی که مورد شفاعت قرار می‌گیرند چیست؟ و اوصاف کسانی که از شفاعت محرومند کدام است؟ و اینک می‌گوئیم: علاوه بر دلالت بر اصل شفاعت، دلالت دارند بر اینکه شفاعت شفیعان، در رهائی ازگرو و رهن نفوس و اقامت و خلود در زندان دوزخ فائدہ می‌بخشد، و اما سائر احوال روز رستاخیز و مشکلات و سختی‌ها و احوال بربزخ همه به جای خود باقی بوده و دلیلی بر وقوع شفاعت در آنها نداریم.

و ممکن است بگوئیم از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت

۱- آیات ۳۸ تا ۴۲، از سوره ۷۴: المدثر

انحصار در استخلاص از گرو آتش جهنّم دارد.

و می توان از این آیات نیز استفاده کرد که این گفتگوها بین اهل بهشت و اهل دوزخ بعد از استقرار اهل بهشت در بهشت ، و اهل دوزخ در دوزخ ردّ و بدل می شود ، و در وقتی صورت می گیرد که شفاعت نسبت به گروهی از مجرمان تعلق گرفته و آنان را از آتش خارج نموده است ؛ زیرا اولاً می فرماید : فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ ، که دلالت بر استقرار دارد ، و ثانیاً می فرماید : مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ چون سلوک ، هر وارد شدنی را نمی گویند ، بلکه یک نوع وارد شدنی است که با نظم و پیوستگی و اجتماع صورت گیرد ، و ثالثاً می فرماید : فَمَا تَنْعَمُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّافِعِينَ ، و کلمه ما برای نفی حال است ، یعنی در آن حال و در آن وقت ، شفاعت شفیعان برای آنان سودی ندارد.

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه شریفه : وَ مِنْ وَرَائِهِمْ

بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبَعْثُونَ .^۱

وارد است که قال :

الْبَرْزَخُ هُوَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ ، وَ هُوَ الشَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . وَ هُوَ رَدٌّ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ عَذَابَ الْقَبْرِ وَ الشَّوَابَ وَالْعِقَابَ قَبْلَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَنَحْنُ أَوْلَى بِكُمْ .^۲

«علی بن ابراهیم گفته است : برزخ چیزی را گویند که بین دو چیز

۱- ذیل آیه ۱۰۰ ، از سوره ۲۳ : المؤمنون

۲- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۴۹

واقع است ، و آن ثواب و عذابی است که بین دنیا و آخرت است . و این آیه رد بر کسی است که عذاب قبر و ثواب و عذاب قبل از روز قیامت را انکار کرده است . و این همان قول حضرت صادق عليه السلام است که فرمود : سوگند به خدا که من بر شما ترسی ندارم ، مگر از عذاب بزرخ ؛ اما در روز قیامت که امر به ما واگذار می شود ، ما بر شما ولایت داریم و شما را مورد شفاعت قرار می دهیم !

از این روایت نیز به طور صراحة بدست می آید که شفاعت ، بمعنى برداشتن عذاب به شفاعت ، قبل از قیامت نیست .

و اما آن روایاتی که وارد است که در حال مرگ ، رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم و ائمۂ طاهرين سلام الله عليهم أجمعين حاضر می شوند ، و در قبر حاضر می شوند ، و مؤمن را بر شدائيد احوالی که در پيش دارد کمک می کنند ؛ اين از باب شفاعت نیست ، بلکه از قبيل تصرفات و حکومتی است که به اذن خداوند متعال به آنها تفویض شده است .

و ما به زودی در بحث اعراف إن شاء الله تعالى بیان می کنیم که قول اصحاب اعراف که ائمۂ طاهرين هستند در مواجهه خود با دوز خیان که :

أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَفْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمْ أَلَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ .

۱- آیه ۴۹ ، از سوره ۷ : الأعراف

«آیا این بهشتیانند که شما در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار نمی‌دهد؟! همهٔ شما داخل در بهشت شوید، که هیچ ترس و هیچ اندوهی برای شما نیست!»

این خطاب «داخل بهشت شوید»، خطاب حکومتی است که از والیان و امامان صادر می‌شود.

و می‌توان از جهتی این آیه ذیل را نیز از این قبیل دانست:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ يَأْمَمُهُمْ فَمَنْ أُوتَيَ كِتَابَهُ وَبِيَمِينِهِ^۱ ... الآية.

روز قیامت، روزی است که ما هر یک از مردم را به واسطه امامشان می‌خوانیم، پس آن کسی که نامهٔ عملش به واسطه جنبه راست او که امام حق است داده شود، آنان نامهٔ عمل خود را می‌خوانند، و هیچ به آنان ستم نمی‌شود.

واسطت امام در خواندن، و دادن نامهٔ عمل به توسط امام، از قبیل حکومت موهوبه و واگذار شده است.

و از مجموع این بحث به دست آمد که زمان وقوع شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت است که با شمول غفران خداوند یا برای جلوگیری از دخول در آتش، و یا به اخراج بعضی از کسانی که در آتش رفته‌اند، به واسطه اتساع رحمت حضرت حق و ظهور کرامت می‌باشد؛ **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**.

لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَةُ که اینک بحث ما درباره شفاعت پایان

۱- آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

می‌پذیرد ، و لَهُ الحمد بحث کافی و کامل بود که از تمام اطراف و جوانب مسأله مورد نظر و بررسی قرار گرفت و دانسته شد که شفاعت از مسلمیّات است ؛ همچنانکه گفتار حضرت صادق علیه السلام در روایت عماره دلالت بر آن دارد :

در «أمالی» صدوق از قطّان ، از سُكّری ، از جوهری ، از ابن عِماره ، از پدرش : عماره ، روایت می‌کند که قَالَ :

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيَسْ مِنْ شِيعَتِنَا : الْمِعْرَاجَ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ .^۱

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند : کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست : معراج رسول الله صلی الله علیه وآل و سلم را ، و گفتگو و سؤال و جواب در قبر را ، و شفاعت را»

خداآندا تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم ! بلکه غیر از امید به شفاعت موالي خود چهارده معصوم پاک چیز دیگری در بساط نداریم ! ولایت آنان و برائت و بیزاری از اعدائشان ، سر لوحه لوح ماست که قبل از نوشیدن شیر در ما بوده ، و پس از مرگ هم بروون نخواهد رفت . دنیا و ما فيها و آخرت و ما فيها را به اهلش و به طالبانش سپردیم ، و غیر از محبت خالص و بی‌شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی .

امشب آن نیست که در خواب رود چشم‌نديم

خواب در روضه رضوان نکند اهل نعيم

۱- «أمالی» صدوق طبع سنگی ، مجلس ۴۷ ، ص ۱۷۷

خاک را زنده کند تریت باد بهار
 سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم
 بوی پیراهن گم کرده خود می‌شنوم
 گر بگوییم ، همه گویند ضالی است قدیم
 عاشق آن گوش ندارد که نصیحت شنود
 درد مانیک نباشد به مداوای حکیم
 توبه گویندم از اندیشه ملعوق بگُن
 هرگز این توبه نباشد که گناهی است عظیم
 ای رفیقان سفر ! دست بدارید از ما
 که بخواهیم نشستن به درِ دوست مقیم
 ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
 بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم
 مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد
 گر تو بالای عظامش گذری ، و هُنَّ رَمِيم
 طمع وصل تو می‌دارم و اندیشه هجر
 دیگر از هر چه جهانم نه امیدست و نه بیم
 عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست
 عجب از زنده که چون جان به در آورد سلیم
 سعدیا عشق نیامیزد و شهوت با هم
^۱ پیش تسبیح ملایک نرود دیورجیم

۱- «کلیات» سعدی ، طبع فروغی ، قسمت غزلیات ، ص ۲۳۷ و ۲۳۸

لِي خَمْسَةُ أَطْفَى بِهِمْ حَرَّ الْجَحِيمِ الْحَاطِمَهُ
الْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى وَابْنَاهُمَا وَالْفَاطِمَهُ

«از برای من پنج نفرند که به واسطه آنها حرارت آتش شکننده و درهم کوبنده دوزخ را فرو می‌نشانم : یکی از آنها مصطفی است ، و دیگری مرتضی ، و دو پسران آنها ، و فاطمه زهرا است.»

اللَّهُمَّ بِحَقِّهِمْ وَ بِحَقِّ أَبْنَائِهِمِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ لَا سَيِّما وَ لِيَكَ الْقَائِمُ الْمُمْتَظَرُ ، نَورُ قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَ ارْزُقْنَا لِقَاءَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

مجلش صت پنجم

فبر و سلیه و چهارم حَمْد، در روز قیامت
از آنِ رسول الله و آل اُست

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْأَنَّ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال اللهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :
وَالْأَضْحَى * وَالْأَيْلَلِ إِذَا سَجَنَ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى * وَ
لِلآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأَوَّلِي * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرَضَى .
(آیات اول تا پنجم ، از سوره الضّحى : نود و سوّمین سوره از
قرآن کریم)

«سوگند به روز روشن (و یا به ظهر آن) و سوگند به شب تار که
آرامش دارد ، که پروردگار تو ، تورارها ننموده و ترک نکرده ، و با تو
دشمنی نکرده و خشم ننموده است ! و هر آینه آخرت برای تو بهتر از
نشاء دنیا و عالم پیشین است ! و به زودی آنقدر پروردگار تو به تو
عنایت کند که راضی و خشنود گرددی».

در تفسیر «بیان السّعاده» گوید : «معنای این آیه اینست که : به

زودی آنقدر در دنیا یا در آخرت خداوند به تو می‌دهد که به سبب آن برای تو مقام رضا حاصل می‌شود ، و یا رضایت تو بدان حاصل می‌گردد ؛ و بنا بر همین جهت ، مُعْطَنِی (داده شده) به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است .

و در روایت وارد شده است که این آیه ، امیدوار کننده‌ترین آیات در قرآن کریم است . و از حضرت صادق علیه السلام وارد است که : **رَضَا جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ أَنْ لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مُؤْحَدٌ**.

«رضایت جدّ من رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم اینست که یک نفر شخص مؤمن موحد در آتش باقی نماند .»^۱

و این همان سعه و احاطه و ظرفیت واسع نفس رسول الله است که همه پیامبران ، و صدیقان ، و شهیدان ، و صالحان ، از همه امت‌ها را نیازمند به افاضه نور از نفس مقدس او نموده است ، و همه در اثر انتفاعی که از او می‌برند در برابر او حمد گویانند ؛ و او حائز مقام محمود است .

ماه فرو ماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد
قدیر فلك را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد
لیله اسری شب وصال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
امده مجموع در ظلال محمد
عرصه گیتی مجال همت او نیست
روز قیامت ، نگر مجال محمد

۱- «بيان السعادة» طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۳۱۶

و آنهمه پیرایه بسته جنت فردوس
 بو که قبولش کند بلال محمد
 همچو زمین خواهد آسمان که بیفتاد
 تا بدهد بوسه بر نعال محمد
 شمس و قمر در زمین حشر نتابد
 نور نتابد ، مگر جمال محمد
 پیش دو ابروی چون هلال محمد
 خواب نمیگیرد از خیال محمد
 چشم مراتا به خواب دید جمالش
 شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمدبس است وآل محمد^۱
 سابقاً از «تفسیر فرات بن إبراهيم» آوردیم که : پسر بن شریح
 بصری میگوید که : به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد : آیة ءایة
 فی کِتَابِ اللَّهِ أَرْجَى ؟! «در قرآن کریم کدام آیه امیدوار کننده‌تر
 است؟!»

حضرت فرمود : قوم تو چه می‌گویند ؟!
 من عرض کرد : این آیه را : يَعِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ
 أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ .

ای بندگان من که در عمرهای خود اسراف کرده‌اید ،
 از رحمت خدا نومید نباشد (که خداوند جمیع گناهان را
 می‌آمرزد!)»

حضرت فرمودند : لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَقُولُ ذَلِكَ . «لیکن ما
 اهل بیت این را نمی‌گوئیم!

من عرض کرد : پس شما در این باره چه می‌گوئید ؟!
 حضرت فرمودند : نَقُولُ : وَ لَسْوُفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى .

۱- «کلیات سعدی» طبع فروغی ، قسمت مواعظ ، صفحه ۲۰

الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ، وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ !

حالا ببینیم به چه علت آیه : وَ لَسْوَفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ،
امید بخش ترین آیات است ؛ و آیه يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىَ
أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ، چنین نیست ؟

و به چه سبب با آنکه نهی از قنوط و نা�میدی از رحمت خدا ، در
بسیاری از آیات به شهادت مورد و موضوع بیان ، نهی از قنوط و
نامیدی از رحمت تکوینیه خدادست ؟

چون آیه : وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الظَّالُونَ . ۲

حکایت از گفتار حضرت ابراهیم است که : «و چه کسی از
رحمت خدا نامید می باشد مگر طائفه گمراهن؟»^۱
و چون آیه : إِنَّهُ لَا يَأْيُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ . ۳
حکایت از گفتار حضرت یعقوب است که : «حقاً از رحمت خدا
مأیوس نمی گردد مگر طائفه کافران.»

ولیکن در آیه مورد بحث : قُلْ يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىَ
أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الظُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الْرَّحِيمُ * وَ أَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا
لَهُ مِنْ قَبْلٍ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنَصَّرُونَ وَ أَتَبْيُوا أَحْسَنَ
مَا أَنْزَلْ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلٍ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعْثَةً وَ أَنْتُمْ

۱- «تفسیر فرات بن ابراهیم» ص ۲۱۵ ; و «بحار» ج ۸ ، ص ۵۷

۲- آیه ۵۶ ، از سوره ۱۵ : الحجر

۳- ذیل آیه ۸۷ ، از سوره ۱۲ : یوسف

لَا تَشْعُرُونَ . ۱

«بگو ای بندگان من که بر جانهای خود اسراف کرده‌اید ، از رحمت خداوند نامید نباشید ! چونکه حقاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و حقاً او تنها آمرزنده و مهربان است . و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان و تسليم شوید در برابر او قبل از اینکه عذاب شما را در بر گیرد و شما یاری کرده نشوید ! و پیروی کنید از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان نازل شده است قبل از اینکه به شما عذاب خدا ناگهان برسد و شما غافل باشید و نفهمید!»

نهی از قنوط و نامیدی از رحمت تشریعیه است ، و مراد از نهی ، نهی از نامیدی غفران خدا و شمول رحمت او در برابر گناهان و معصیت‌هائی که بندگان به جای آورده‌اند می‌باشد ، به قرینه جمله : **أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ** ، که ظاهر است در آنکه قنوط و نامیدی از جهت معصیت است .

و با وجود آنکه در این آیه خداوند سبحانه و تعالی مغفرت خود را به جمیع گناهان بدون استثناء تعییم داده است ، چرا این آیه ارجی آیه ، و ثمر بخش‌ترین نهال امید در کانون دل بندگان معصیت کار خدا نبوده باشد ؟

سرشن اینست که : در آیه نهی از قنوط پس از آنکه خداوند وعده غفران و آمرزش جمیع گناهان را می‌دهد ، در دنبال آن ، امر به توبه و اسلام و پیروی از عمل صالح را می‌کند ، و بنابراین آیه دلالت می‌کند

که بندۀ گناهکار اسراف کننده بر نفس خود و بر جان خود سزاوار نیست از رحمت خدا نا امید باشد ، تا وقتی که توبه و اسلام و عمل صالح در اختیار و در دسترس اوست .

پس این رحمتِ خداوندی ، رحمت مطلقه نیست ؟ رحمت مقیده است ، که خداوند بندگان خود را امر فرموده است که بدان تمسّک جویند و با توبه و اسلام و اتباع از عمل صالح موجبات غفران خود را پایه‌سازی کنند ؟

و اما در آیه اعطاء پروردگار به حدّی که رضا حاصل شود ، این رضا ، رحمت مطلقه و رحمت عامّه است که خداوند به پیغمبرش که رحمة للعالَمين است بطور مطلق و بدون قيد و شرط عنایت فرموده است ؛ و این وعده‌ایست که نفس رسول الله بدان شاد و مسرور شد و موجب گوارائی و طیب خاطر آن حضرت گشت .

و شرح این داستان آن است که این آیه در مقام امتنان است ، و وعده‌ای را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داده است که به هیچ یک از مخلوقات نظیر و شبیه آن را نداده است ؛ و می‌بینیم که در اینجا هم اعطاء خداوند مطلق است و هم رضای رسول الله مطلق است .

اما از نظر اعطاء : خداوند شبیه آن را به بعضی از بندگان خود در بهشت عنایت فرموده است :

آنجا که گوید : لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ .^۱

۱- قسمتی از آیه ۲۲ ، از سوره ۴۲ : الشوری : «برای بهشتیان در بهشت ↵

و نیز گوید : لَهُم مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدُنْنَا مَزِيدٌ . ۱

و این آیه می فهماند که در آنجا برای بهشتیان ، چیزهایی خداوند آفریده است که مافوق مشیت و خواسته آنهاست .

چون خواسته انسان و مشیت او به چیزی تعلق می گیرد که به دل او خطور کند ، از سعادت و امور خیریه . و علیهذا از این آیه استفاده می شود که در آنجا چیزهایی است که بر قلب هیچ آدمی خطور نمی کند ، و بالاتر از حیطه اندیشه و فکر انسان است ؛ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُم مِنْ قُرَّةَ أَعْيُنٍ ۲

و اگر بنا باشد که خداوند به مؤمنینی که عمل صالح انجام داده اند ، چنین چیزهایی که مافوق اندازه و تقدیر است عنایت کند ، پس آنچه به رسول خود آن هم در مقام امتنان عنایت می کند ، از این ها بزرگتر و عظیم تر و واسع تر خواهد بود ؛ این شأن عطای حضرت حق است جل و عز .

و اما شأن رضای رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم : می دانیم که این رضا ، رضا به امر خدا و مقدرات خدا و آنچه را خدا برای آن حضرت نصیب و بهره گذارده است نیست ؛ آن رضائی که بر اساس مالکیت و غنای علی الاطلاق حضرت حق ، بنده حق باید داشته

۱- در نزد پروردگارشان هر چیزی است که بخواهند و اراده شان به آن تعلق گیرد .» آیه ۳۵ ، از سوره ۵۰ : ق : «برای بهشتیان در بهشت هر چیزی است که

بخواهند ، و در نزد ما علاوه بر آن زیادیهایی است .»

۲- صدر آیه ۱۷ ، از سوره ۳۲ : السجدة

باشد و بنده جز فقر و حاجت در برابر آن غنا چیز دیگری ندارد ، و بنابراین باید در مقابل آنچه پروردگارش می دهد راضی باشد ، چه کم باشد و چه زیاد ، و باید راضی باشد به آنچه خداوند درباره او مقدّر و حکم نموده است ، خواه موجب سرورش شود و خواه موجب اندوهش گردد .

بلکه این رضا ، چون در مقابل اعطاء حضرت حق قرار گرفته است افاده معنای دیگری را می دهد ، نظیر رضای فقیر به آن چیزی که فقر او را زائل می سازد ، و رضای گرسنه به آنچه او را سیر می کند ؛ و آن رضایت به اعطاء حضرت حق بدون تحدید است .

و شبیه این اعطاء را خداوند به طائفه ای از بندگان خود و عده داده است ، چون آیه :

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ
الْأَبْرَيْةُ * حَزَّأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتُ عَدْنَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَرُ
خَلِيلِ الدِّينِ فِيهَا أَبَدًا رَاضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ
رَبَّهُ ۖ ۱

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند ، آنها بهترین خلاق ق هستند . پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت های عدنی است که در زیر درختان سر به هم آورده آن ، نهرهائی جاری است ، و آنان به طور دوام و جاودان در آنجا زیست می کنند . خداوند از ایشان راضی است و آنان از خداوند راضی

۱- آیه ۷ و ۸ ، از سوره ۹۸ : البیانة

هستند؛ و این است پاداش کسی که از پروردگار خود در مراقبه و خشیت باشد.»

درباره مؤمنان پاداش چنین است و رضایت حاصله آنان بدون قید و شرط است، تا چه رسد درباره رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم؛ و با ملاحظه اینکه آیه فَتَرْضَى در مقام امتنان و اختصاص آمده است، پس حتماً باید بالاتر از آنچه برای مؤمنین است بوده باشد، و اوسع و اعظم از آن.

واز طرفی می‌دانیم که خداوند درباره رسولش فرموده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ . ۱

«به مؤمنان رُؤوف و مهربان است.»

و با این گفتار مراتب رافت و رحمت او را به مؤمنان تصدیق نموده و گواهی داده است؛ حال چگونه رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم راضی می‌شود و نفسش طیب خاطر و آرامش پیدا می‌کند، که در نعیم بهشت متنعم باشد و در باغهای آنجا مشغول گردش و تفریح و تفرج گردد و از جمیع لذات سرمدیه لذت ببرد، و جمیع از مؤمنان در درکات سعیر جهنم و در طبقات آتش دوزخ گرفتار و محبوس بوده باشند؟ در حالی که آنان اعتراف به ربویت حضرت حق دارند و اقرار به رسالت برگزیده و رسولش و آنچه او از جانب خداوند آورده نموده‌اند، لیکن بواسطه غلبه جهالت و پیروی از نفس امّاره و بازی گریهای شیطان گناهانی را مرتکب شده، و بدون

۱- ذیل آیه ۱۲۸، از سوره ۹: التّوبّة

عناد و استکبار و جحود و مبارزه با ذات اقدس حقّ ، خود را بدان
معاصی آلوه نموده اند .

ما بالو جدان در خود می یابیم که چنانچه یکی از ما به ایام گذشته
از عمرش نظری بیفکند ، و در قصور استکمال و ارتقاء به کمالات
نگاهی کند ، و خود را در این کوتاهی و تفریط ملامت کند ، و در سعی
و طلب که ننموده مؤاخذه نماید ، و سپس به جهالت و غرور جوانی و
نقصان تجارب توجّهی کند ؛ چه بسیار از آتش غضب او فرو می نشیند
و شدّت و سورت ملامت او از نفس خود باز می ایستد ؛ و این به
واسطه همان رحمت ناقصه ای است که خداوند در وجود او به
ودیعت گذارده است و در فطرت او ذخیره کرده است .

این حالِ ما و حالِ رحمت ماست ، تا چه رسد به رحمت
حضرت ربّ رحیم رؤوف ، آن هم در موقفی که پای گیری برای انسان
جز جهالت و ضعف او نیست ، و در موقفی که کرامت رسول اکرم و
پیغمبر مکرّمش که خود ، او را در برابر مؤمنان به رحمت و رأفت
توصیف کرده است ظهور نموده ، و مؤمن مبتلائی را که از و بال افعال
خود از هنگام مرگ که چنگالهای فنا و موت در آن فرو رفته است ، تا
این حال که آخرین موقف از موافق روز قیامت است ، عکس العملها
و پاداش هائی را دیده و چشیده است ؛ آیا این ظهور رحمت و این
رضایت مطلقه از این پیامبر که رحمت برای عالمین است غیر از
شفاعت کبری برای مؤمنان چیز دیگری می تواند بوده باشد ؟
در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» با سند متصل خود از مفضل بن عمر

آورده است که او گفت: من از حضرت صادق عليه السلام شنيدم که در تفسير آيه: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^۱، مى فرمود: رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامَ الْأَرْضِ .
قُلْتُ : فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذا؟

قالَ : إِذَا اسْتَغْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْعَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ^۲.

«مراد از رب زمين ، امام زمين است.

من عرض کردم: و در اين صورت ، زمانی که امام خروج کند چه خواهد شد؟!

حضرت فرمود: در آن صورت مردم از اشراق نور خورشيد و نور ماه بنياز مى شوند ، و نور امام برای آنان کافی خواهد بود.»
و نيز در «تفسير علي بن إبراهيم» از پدرش از عبدالله بن مغيثه از عبدالله بن سنان از حضرت صادق عليه السلام آورده است که:
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوا لِي الْوَسِيلَةَ .

«حال رسول الله چنین بود که مى فرمود: شما هر وقت در مقام عرض حاجت از درگاه خداوند بر آمدید! برای من از خدا وسیله را بخواهید.

ما از رسول الله از وسیله پرسيدیم که چيست؟!

۱- صدر آيه ۶۹ ، از سوره ۳۹: الزَّمَر

۲- «تفسير قمي» طبع سنگي ، ص ۵۸۱

فرمود : وسیله درجه من در بهشت است که دارای هزار پلّه است
که تا پلّه‌ای از گوهر است ،^۱ و تا پلّه‌ای دیگر از زبرجد است ، و تا
پلّه‌ای دیگر از لؤلؤ است ، و تا پلّه‌ای دیگر از طلا است ، و تا پلّه‌ای
دیگر از نقره است ؛ آن را در روز قیامت می‌آورند و با منبرهای
پیغمبران در موقف قیامت قرار می‌دهند .

و این وسیله و درجه من ، در میان منبرهای پیامبران چون ماه در
میان ستارگان می‌درخشد .

و هیچ پیامبری و شهیدی و صدّيقی در آن روز نیست مگر آنکه
می‌گوید : خوشاب حال آن کسی که این درجه و منبر اوست .
در آن حال منادی در محشر به طوری ندا می‌کند که جمیع
پیامبران و صدّيقان و شهیدان و مؤمنان می‌شنوند که : اینست درجه
محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم !

حضرت رسول الله گفتند : من در آن حال می‌آیم ، در حالی که
ازاری^۲ را که از نور است به خود بسته‌ام و بر سر من تاج مُلک و افسر
کرامت است ، و علی بن أبي طالب در پیش‌پیش من است و پرچم من
به دست اوست ؛ و آن لِوَاء حمد است که بر آن نوشته شده است :

۱- ممکن است مراد از گوهر در اینجا یاقوت باشد ، یا گوهر دیگری که
اسم نداشته باشد .

۲- عبارت روایت اینطور است : فَأَقْبِلَ مُتَرَّزاً بِرِيَةً مِنْ نُورٍ . «من جلو
می‌آیم در حالی که ریطه‌ای از نور را از از خود کرده‌ام». و ریطه عبارت است از
یک شقّه از پارچه که به پارچه دیگر دوخته و پیوسته نباشد .

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ
بِاللَّهِ .

«نیست معبدی جز الله ، محمد است فرستاده خدا ، رستگاران همان کسانی هستند که به فوز خدا رسیده‌اند.»

و چون بر طائفه پیغمبران گذر کنیم می‌گویند : این دو نفر دو فرشته‌ای هستند که تا به حال ما آنها را ندیده‌ایم ! و نشناخته‌ایم ! و چون بر فرشتگان عبور کنیم گویند : این دو نفر دو پیامبر مرسل خدا هستند .

من از وسیله و درجه بالا می‌روم و علی هم به دنبال من می‌آید ، و چون من به درجه اعلا برسم و علی هم پائین تراز من قرار می‌گیرد ، و در دست او لواء من است ، هیچ پیغمبری و هیچ مؤمنی در آنجا نیست مگر آنکه سرهایشان را به سوی من بلند می‌کنند و می‌گویند : خوشابه حال این دو بندۀ ، چقدر در نزد خداوندگرامی هستند ! در این حال منادی ندا می‌کند به طوری که جمیع پیامبران و جمیع خلائق می‌شنوند : این است حبیب من : محمد ؛ و این است ولی من : علی بن ابی طالب ! خوشابه حال کسی که او را دوست داشته باشد ، و وای بر کسی که او را مبغوض دارد و بر او دروغ بیندد . و سپس رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم فرمود : ای علی ! در آنروز در مشهد قیامت هیچکس نیست که تورا دوست داشته باشد ، مگر آنکه بدین گفتار آرام می‌گیرد و راحت می‌شود و چهره‌اش سفید می‌گردد و دلش شاد می‌شود . و هیچ کس نیست که تورا دشمن

داشته باشد و به جنگ و ستیز با تو بر خاسته باشد و یا آنکه حق تورا انکار نموده باشد ، مگر آنکه صورتش سیاه می شود و قدمهایش به لرزه در می آید .

و در همین حال که من در چنین وضعی هستم ، دو فرشته به سوی من می آیند : یکی از آنها رضوان خازن بهشت است ، و دیگری مالک خازن آتش . رضوان خازن بهشت نزدیک من می آید و بر من بدین گونه سلام می کند که : **السلام علیک یا رسول الله** !

من جواب سلام او را می دهم و می گویم : ای فرشته خوشبو ، و نیکو صورت ، و معزز و گرامی در نزد پروردگارت ! تو کیستی ؟ او می گوید : منم خازن بهشت ! پروردگارم به من امر کرده است که کلیدهای بهشت را نزد تو بیاورم ، و اینک آوردهام ؛ بگیر آنها را ای محمد !

من می گویم : قبول کردم چنین هدیه ای را از طرف پروردگارم ، و حمد و سپاس مختص اöst بر این نعمتی که بر من ارزانی داشته است ! آنها را به برادرم علی بن ابی طالب واگذار کن ! خازن بهشت کلیدهای را به علی بن ابی طالب می دهد و بر می گردد .

و پس از آن مالک خازن جهنم می آید و سلام می کند و می گوید : **السلام علیک یا حبیب الله** !

من پاسخ سلام او را می دهم و می گویم : ای فرشته زشت منظر ، و بدشکل و شماشی ! تو کیستی ؟

او می‌گوید : منم مالک : خازن دوزخ ، پروردگارم به من امر نموده است که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم و اینک آوردهام ؛ بگیر آنها را ای محمد !

من می‌گویم : قبول کردم از پروردگارم ، و حمد و سپاس اختصاص به او دارد بر این نعمت‌هائی که به من داده است ، و مرا در آن نعمت‌ها تفضیل داده است ؛ این کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب بده !

مالک : خازن جهنم کلیدهای دوزخ را به علی می‌دهد و بر میگردد .

در این حال علی می‌آید ، در حالی که تمام کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ با اوست ، تا این که بر پشت جهنم می‌نشیند و زمام آن را به دست می‌گیرد ؛ و این در حالی است که شعله‌ها و صداهای آتش بالا می‌رود و حرارت آن شدت یافته است و پرش جرقه‌ها و پرتاب شراره‌های آن فزونی یافته است .

جهنم ندا می‌دهد : ای علی ، زود از من بگذر ! چرا که نور تو لهب و شعله‌های مرا خاموش کرده است .

علی به جهنم می‌گوید : ای جهنم این مرد را راه‌اکن ، که دوست من است ! و این را بگیر ، که دشمن من است ! و جهنم در آن روز در برابر علی مطیع تر است از غلام یکی از شما در برابر صاحبش ! زمام و دهانه دوزخ در آن روز در دست علی است ، هر وقت بخواهد آنرا به طرف راست می‌برد ، و هر وقت بخواهد آنرا به طرف

چپ می برد (که دشمنان را در هر گوش و کنار ببیند بگیرد و در کام خود فرو برد) .

و جهنم در آن روز در برابر علی مطیع تر است از جمیع خلاائق ؛
و ذلک أَنَّ عَلَيَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ .

«و این به علت آن است که علی بن أبي طالب در آن روز قسمت
کننده بهشت و دوزخ است». ^۱

این روایت را شیخ صدوq در «معانی الأخبار» و «أمالی» از پدرش ، از سعد بن عبدالله ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عباس این معروف (از عبدالله بن مغیره «معانی الأخبار») ، از ابو حفص عبدی ، از أبو هارون عبدی ، از أبوسعید خدری ، از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم آورده است . ^۲

و نیز این حدیث را در «بصائر الدّرّجات» از احمد بن محمد ، از عباس بن معروف ، از عبدالله بن مُغیرة ، از أبوهارون عبدی ، از أبوسعید خدری ، از رسول الله روایت کرده است . ^۳

در روایت صدوq در «معانی الأخبار» و «أمالی» و نیز در روایت صفّار در «بصائر الدّرّجات» که از أبوسعید خدری آورده‌اند ، معلوم

۱- «بحار» ج ۷ ، ص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و اصل روایت در «تفسیر قمی» ص ۶۴۴ و ۶۴۵ است .

۲- «معانی الأخبار» طبع حیدری ، باب معنی الوسیلة ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و «أمالی» صدوq ، طبع سنگی ، مجلس ۲۴ ، ص ۷۱ و ۷۲ .
۳- «بصائر الدّرّجات» طبع سنگی ، باب ثامن عشر از جزء ثامن ، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ .

است که این روایت را أبوسعید از رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت کرده است ؛ ولیکن در روایت علی بن ابراهیم که از حضرت صادق علیه السلام آورده است ، جمله **فَسَأَلَنَا النَّبِيُّ** ، یا راجع است به حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام یا به یکی دیگر از صحابه که از رسول خدا روایت کرده‌اند .

و نیز در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه : **فَمَنْ زُحْزِعَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ** ، از پدرش : ابراهیم ، از سلیمان دیلمی ، از ابوبصیر ، از حضرت صادق علیه السلام آورده است که : چون روز قیامت بر پا شود محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم را می‌خوانند و به او یک حله بهشتی که چون برگ گل است می‌پوشانند ، و سپس او را در طرف راست عرش خدا می‌ایستانند . و پس از آن حضرت ابراهیم را می‌خوانند و به او یک حله سفید رنگ می‌پوشانند ، و او را در طرف چپ عرش خدا می‌ایستانند .

و سپس علی بن ابی طالب أمیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خوانند و به او یک حله چون برگ گل می‌پوشانند ، و او را در طرف راست رسول الله می‌ایستانند .

و پس از آن اسماعیل را می‌خوانند و به او یک حله سفید رنگ می‌پوشانند ، و او را در طرف چپ ابراهیم علیه السلام می‌ایستانند . و سپس حسن را می‌خوانند و به او یک حله چون برگ گل می‌پوشانند ، و او را در طرف راست حضرت أمیرالمؤمنین

۱- قسمتی از آیه ۱۸۵ ، از سوره ۳ : ءال عمران

علیه السلام می ایستاند .

و پس از آن حسین را می خوانند و یک حله چون برگ گل به او
می بوشانند ، و او را در طرف راست حسن می ایستاند .

و سپس هر یک از ائمه را می خوانند و به آنها حله وردیه چون
گل می بوشانند ، و هر یک را به ترتیب در طرف راست مصحابش
می ایستاند .

و پس از آن شیعیان را می خوانند و آنان در مقابل اینها
می ایستند .

و سپس فاطمه زهراء سلام الله علیها را می خوانند ، وزنان
منسوب به آن حضرت که از ذریه او هستند را می خوانند ، و شیعیان
اورانیز می خوانند ؛ و جملگی بدون حساب داخل بهشت می شوند .
در این حال منادی از میان عرش خدا از ناحیه رب العزة و
الاًفَقُ الْأَعْلَى ندا می کند :

خوب پدری است برای تو ای محمد ، که ابراهیم است ! و
خوب برادری است برای تو ، که علی بن ابی طالب است ! و خوب دو
سبط برای تو هستند سبطان تو ، که حسن و حسین اند ! و خوب
جنینی است برای تو جنین تو ، که او محسن است ! و خوب ائمه و
پیشوایان راشدینی هستند ذریه تو ، و آنها فلان و فلان هستند ! و
خوب شیعه‌ای هستند شیعیان تو !

أَلَا إِنَّ مُحَمَّداً وَ وَصِيَّهُ وَ سَبْطَيْهِ وَ الْأَئْمَةَ مِنْ ذُرَيْتِهِ هُمُ
الْفَائِزُونَ . ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ : فَمَنْ زُحْزَخَ عَنِ

آلَّا تَرَوْ أَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ .

«آگاه باشید که محمد ، و وصی او ، و دو سبط او ، و امامان از ذریه او ایشانند رستگاران . و پس از آن امر می‌شود که جملگی به بهشت داخل شوند ؛ و این است گفتار خداوند : کسی که از آتش دور شود و داخل در بهشت گردد ، او حقاً رستگار است .»^۱

عیاشی در تفسیر خود گوید : یحیی بن مساور گوید : گفتم (به حضرت صادق علیه السلام) درباره علی علیه السلام حدیثی برای من بیان کن ! فرمود : می‌خواهی مشروحًا بیان کنم و یا آن که مختصرًا و مجموعاً بیان نمایم ؟!

عرض کردم : مجموعاً و محضًا بیان کن !

حضرت فرمود : علی ، باب هدایت است ؛ هر کس بر او تقدّم جوید کافر است ، و هر کس از او تخلف ورزد کافر است .

عرض کردم : قدری بیشتر بیان کن !

فرمود : چون روز قیامت شود ، منبری را از جانب راست عرش نصب می‌کنند که دارای بیست و چهار درجه و پلکان است . علی می‌آید و در دست اوست لِوَاء ، و بر منبر بالا می‌رود ، و تمام خلائق بر

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ ؛ و در این نسخه مطبوعه چنین وارد است که : يُدْعى بِإِسْمِ عِيلَ فَيُكْسِي حُلَّةَ بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عَلَى بَسِينِ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام . لیکن در نسخه مجلسی از «تفسیر قمی» که در «بحار الأنوار» ج ۷ ، طبع حروفی ، ص ۳۲۸ آورده است چنین است که : يُدْعى بِإِسْمِ عِيلَ فَيُكْسِي حُلَّةَ بَيْضَاءَ فَيَقَامُ عِنْدَ يَسَارِ إِبْرَاهِيمَ ؛ امّا چون به ظن قوى نسخه مجلسی اصح است ، لذا ما در ترجمه طبق نسخه مجلسی ترجمه کردیم .

او عرضه داشته می‌شوند ؛ هر کس او را بشناسد داخل بهشت
می‌شود ، و هر کس او را نشناسد داخل آتش می‌گردد .
من عرض کرم : آیا از کتاب خدا این مطلب را به من نشان
می‌دهی ؟

گفت : آری ! آیا این آیه را نخوانده‌ای که خدا می‌فرماید :
فَسَيِّرْيَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ . هُوَ وَاللَّهُ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ .

«اعمال شمارا به زودی خدا و رسول خدا و مؤمنین می‌بینند .
سوگند به خدا که مراد از مؤمنین علی بن أبي طالب است .»^۱
و عیاشی شبیه این روایت را نیز با سند دیگر از محمد بن حسان
کوفی از محمد بن جعفر از پدرش علیهم السلام آورده است .^۲
و در «تفسیر فرات ابن إبراهیم» از عبید بن کثیر ، معنعاً ، از
أبوهریره ، از رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم آورده است که :
قَالَ: أَتَانِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَبْشِرُكَ يَا مُحَمَّدُ! بِمَا تَجْوُزُ عَلَى الصَّرَاطِ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: تَجْوُزُ بِنُورِ اللَّهِ! وَ يَجْوُزُ عَلَى بِنُورِكَ، وَ نُورُكَ مِنْ نُورِ اللَّهِ! وَ تَجْوُزُ أَمْنَكَ بِنُورِ عَلَيِّ! وَ نُورُ عَلَيِّ مِنْ نُورِكَ! وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ مَعَ عَلَيِّ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ .^۳

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۷ ، ص ۳۳۰ و ۳۳۱
۲- «تفسیر فرات» طبع بیروت ، ص ۲۸۷ ؛ و از طبع نجف ،
 ص ۱۰۴ و ۱۰۵

«فرمود: جبرئیل علیه السلام به نزد من آمد و گفت: ای محمد! می خواهی به تو بشارت دهم که به چه چیز از صراط عبور می کنی؟! گفتم: آری! گفت: به نور خدا عبور می کنی! و علی به نور تو عبور می کند، و نور توازنور خداست! و امّت تو به نور علی عبور می کنند، و نور علی از نور توست! و کسی را که خداوند برای او نوری را با علی قرار نداده باشد پس او دارای نور نیست!»

باری احادیثی را که در اینجا آوردیم درباره وسیله بود ، که آن منبری است در بهشت ، و اختصاص به رسول الله و أمیر المؤمنین و امامان دارد . البته احادیث در این باره بسیار است ، و ما چند حدیث را از باب نمونه آوردیم .

احادیثی دیگر وارد است بر آنکه لواه حمد در روز قیامت در دست أمیر المؤمنین علی است . و ما در این جانیز چند حدیث را از باب نمونه می آوریم :

شیخ صدوق ، از محمد بن ابراهیم بن إسحق طالقانی ، از حسن ابن علی عَدُوی ، از حسین بن أَحْمَد طُفَاوی ، از قیس بن ریبع ، از سعد خَفَاف ، از عَطِيَّة عَوْفِی کوفی ، از مَخْدُوج بن زید ذهلي روایت کرده است که : رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم بین مسلمانان عقد اخوت و برادری بست ، و سپس فرمود: ای علی! تو برادر من هستی! و نسبت تو به من همان نسبت هارون با موسی است بجز آنکه پیغمبری بعد از من نیست .

آیا می دانی ای علی! که اوّلین کسی که در روز قیامت خوانده

شود من هستم ! و پس از خوانده شدن ، من در جانب راست عرش خدا می ایستم ، و یک حله سبز رنگ از حله های بهشتی بر تن من می کنند . و پس از آن ، پدر ما حضرت ابراهیم را می خواند ، او در طرف راست عرش در سایه آن می ایستد ، و یک حله سبز رنگ از حله های بهشتی بر تن او می پوشانند .

و سپس پیغمبران را یکی به دنبال دیگری می خوانند ، و آنان در دو ردیف و دو صف در طرف راست عرش در سایه آن می ایستند ، و بر بدن آنها حله های سبز رنگ بهشتی می پوشانند .

آگاه باش ای علی ! که من به تو خبر می دهم که امت من اولین امتی هستند که در روز قیامت برای حساب خوانده می شوند ، و من به تو بشارت می دهم که به جهت قرابت و منزلتی که تو در نزد من داری اولین کسی که بعد از من در روز قیامت خوانده می شود تو می باشی ! و لواء من به تو سپرده می شود ؛ و آن لواء لواء حمد است ، و تو آن لواء را در برابر این دو صف از پیامبران عبور می دهی !

و آدم بواسیر و جمیع مخلوقاتی که خداوند آفریده است ، همگی در سایه لواء من در روز قیامت سایه نشینند .

طول آن لواء به اندازه هزار سال راه است ، سَنَان^۱ آن از یاقوت سرخ است ، و چوب نی آن از نقره سپید فام ، و زُج^۲ آن از دُر

۱ و ۲ - سنان ، پیکان تیزی است که بر سر نیزه فرو می برنند ، و از آنجا به دشمن حمله می کنند . و زُج ، آهنی است که چون ته نیزه را می تراشند ، در آن محاکم فرو می برنند تا آنکه حکم پایه و حافظ نیزه ۴۰۸

سبزرنگ.

آن پرچم دارای سه رشته از حاشیه و کناره از نور است : یک رشته در مشرق است و دیگری در مغرب و سومی در وسط دنیا ، و بر این حاشیه‌ها سه سطر نوشته شده است :

اول : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَ دُوْمٌ : الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ سَوْمٌ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ؛ وَ طول هر سطربی به قدر مسیر هزار سال راه است ، و عرض هر سطربی مسیر هزار سال راه .

ای علی ! تو لواء را برمی‌داری و حمل می‌کنی ! و حسن از جانب راست توست ، و حسین از جانب چپ تو ! تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایه عرش وقوف می‌کنی ! و به یک حلۀ سبزرنگ از حلۀ‌های بهشتی پوشانیده می‌شوی !

و در اینحال منادی از عرش ندا می‌کند : خوب پدری است پدر تو ابراهیم ، و خوب برادری است برادر تو علی !

آگاه باش ای علی ! که من به تو بشارت می‌دهم ، که زمانی که مرا می‌خوانند تو خوانده می‌شوی ! و چون مرا به حلۀ بپوشانند تو پوشیده می‌شوی ! و چون به من تحيّتی بگویند تحيّت به تو گفته می‌شود :^۱

⇒ بوده باشد .

۱- «أمالی» صدقق ، طبع سنگی ، مجلس ۵۷ ، ص ۱۹۵ ؛ «بحار» ج ۸ ، ص ۱ و ۲

و در «عيون أخبار الرّضا» صدوق از پدرش از حسن بن أحمد
مالکی از پدرش از إبراهیم بن أبي محمود از حضرت رضا عليه السّلام
از پدرانش ، از أمیر المؤمنین عليه السّلام روایت می کند که :

قالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلِيُّ :
أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ بِيَدِكِ لَوَائِي ؛ وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ ، وَ هُوَ
سَبْعُونَ شَقَّةً ، الشُّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ .^۱

«أمیر المؤمنین گفتند که : رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم
گفتند : ای علی ! تو اوّلین کسی هستی که داخل بهشت می شوی ! و
در دست توست لواء من ، که آن لواء حمد است ! و آن دارای هفتاد
شقة است که هر یک از آن شقهها از خورشید و ماه بزرگتر است !»
و در «علل الشرائع» با سند متصل خود از حضرت أمیر المؤمنین
علیه السلام آورده است که :

قالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : أَنْتَ أَوَّلُ
مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ !

فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَدْخُلْهَا قَبْلَكَ ؟!

قالَ : نَعَمْ ! لِإِنَّكَ صَاحِبُ لَوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنَّكَ صَاحِبُ
لَوَائِي فِي الدُّنْيَا ، وَ صَاحِبُ الْمُؤْمِنَاتِ هُوَ الْمُتَقَدِّمُ .
ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلِيُّ ! كَانَنِي بِكَ وَ قَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَ
بِيَدِكِ لَوَائِي ، وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ تَحْتَهُ ءَادَمٌ فَمَنْ دُونَهُ .^۲

۱- «بحار الأنوار» ج ۸ ، ص ۴

۲- همان مصدر ، ص ۶

«امیر المؤمنین گفتند که : رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم به من گفتند : تو اولین کسی هستی که داخل بهشت می شوی ! عرض کردم : ای رسول خدا ! آیا من پیش از شما داخل می شوم ؟!

فرمود : آری ! چون تو دارنده پرچم من هستی در آخرت ! همچنانکه دارنده پرچم من هستی در دنیا ! و صاحب پرچم باید جلو برود ، و سپس فرمود : ای علی ! گویا من چنین می بینم تورا که داخل بهشت شده ای ! و در دست توست لوای من ، که آن لوای حمد است ! و تمام خلاائق از آدم و پائين تراز او همه در زير آن پرچم قرار گرفته اند !»

باری ، محصل آنچه از مجموعه اخبار به دست می آید ایست که : در روز قیامت پیغمبر اکرم ، صاحب وسیله و دارای لواه حمد هستند .

وسیله منبری است بزرگ که دارای هزار پلّه و درجه است . و بین هر دو پلّه ، فاصله به قدری زیاد و طولانی است که به اندازه قدری است که اسب تندر و بدود و خسته شود . و هر یک از درجات و پلّه ها از گوهری خاص است که با پلّه دیگر مختلف است .

رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم از این پلّه ها بالا می آیند و در روی پلّه هزار مین قرار می گيرند ، و أمیر المؤمنین علیه السلام یک پلّه پائين تر ؛ و این منبر در مقابل عرش خدادست .

و هر یک از پیامبران به حسب اختلاف و درجات و مراتب در

روی پلّه‌ها قرار می‌گیرند ، و هر یک از صدّیقان و صالحان و شهیدان نیز بر روی پلّه‌ها قرار می‌گیرند ؛ هر کس که درجهٔ قربش بیشتر باشد بالاتر ، و هر کس که درجهٔ قربش کمتر باشد پائین‌تر .

و سائر مردم از اصناف و طبقات مؤمنان همه در پائین منبر ، در عرصات که همان زمین هموار و وسیع است ، گردآگرد منبر مجتمع می‌شوند ، از خلائق اولین و آخرین ؛ و همه تماشایشان به سوی رسول الله است .

پیامبران که در درجات مختلف وسیله قرار گرفته‌اند ، و هر یک دارای مقام و منزلتی مشخص هستند^۱ سرهای خود را بلند کرده و به تماشای رسول الله مشغولند .

تابش و درخشش نور سیمای رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ، و وصی بلافضلش و پرچمدار لواءٍ توحیدش : أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب عليه السلام به قدری شدید و تندر و خیره کننده و در عین حال ملايم و با صفا و دلببا و چون ماهتاب شب بدر ، روح‌انگيز و جانفز است که دلهای همه پیامبران و صدّیقان را به خود جلب و معطوف نموده است .

در اینحال جبرايل که مقرّب‌ترین فرشته از فرشتگان سماوي است ، پرچم حمد را می‌آورد و به دست رسول الله می‌دهد ، و

۱- در آیه ۱۶۴ ، از سوره ۳۷ : الصَّافَاتُ ، وارد است که : وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ . و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام و درجهٔ معلومی است .»

حضرت آن لواء را به امیر المؤمنین علیه السلام که در پلۀ جنب پلۀ رسول الله ایستاده‌اند می‌دهند. این لواء نامش لواء حمد است و به قدری بزرگ است که مشرق و غرب و وسط عالم را فراگرفته است؛ زیرا که طول آن به قدر هزار سال راه است، و پیکان و ته آن از یاقوت سرخ و دُر سبز رنگ، و چوب بُنی آن از نقره خام است.

و بر سه ریشه آن بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدُ رَسُولُ اللهِ نوشته شده است.

حال باید دید معنای وسیله و لواء چیست؟ و چرا رسول اکرم و امیر المؤمنین، در آخرین درجه و جنب آن قرار گرفته‌اند؟ و چرا نام آن منبر، وسیله است؟ و چرا نام آن لواء، لواء حمد است، نه لواء تکبیر یا لواء تسبيح یا لواء تهليل؟ و چرا آن لواء را رسول الله به امیر المؤمنین می‌دهند؟ و چرا پیامبران هر یک در روی پلۀ خاصی واقع هستند؟ و مردم مؤمن همه در عرصات قیامت گرداند آن منبر مجتمع‌اند؟ و نظر به رسول الله و خلیفه‌اش می‌دوزند؟ اینها حقائقی است که باید روشن شود.

وسیله چیزی را گویند که با کمک آن انسان به مقصود دست می‌یابد. و هزار پلۀ آن شاید عبارت از هزار حجابی است که بین نفس و بین مقام معرفت مطلقه حضرت حق می‌باشد، و یا هزار اسم از اسماء مقدّسه حضرت حق جل و عز؛ رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم از تمام حجاب‌ها عبور نموده و در آخرین حجاب که حجاب اقرب است و بین آن و ذات اقدس حضرت حق هیچ چیز متصوّر

نیست قرار گرفته ، و از تمام اسماء و صفات حضرت او جلّ و علا بهره کافی برده و فانی در آن اسم شده و متحقّق به حقیقت آن اسم گردیده‌اند . و سپس فانی در اسم اعظم ذات حضرت احادیث شده‌اند ، که همان مقام عبودیّت مطلقه و ولایت کلّیه الهیّه است .

و اما سائر پیامبران از جهت مرتبه و درجه ، از رسول الله و امیر المؤمنین پائین‌ترند و هر کدام در هر یک از اسماء حقّ که فانی شده‌اند ، در همانجا قرار گرفته‌اند ؛ و چون هر پلّه که به سوی بالا نزدیکتر شود عمومی‌تر و واسع‌تر است ، بنابراین هر کدام که در اسماء کلّیه فانی شده‌اند ، در مراتب بالاتری قرار دارند تا برسد به اسم علیم و قدیر و حَمِی و الله که از همه اسماء کامل‌تر و شامل‌ترند ، و اصول اسماء الهیّه محسوب می‌گردند .

و بنابراین می‌توان گفت که این منبر مخروطی شکل است ؟ در اولین پلّه آن که سطح قاعده آنست بسیاری از خلائق ، از پیامبران و صدّیقان و شهیدان مجتمع‌اند ؛ و پلّه بالاتر وسعتش کمتر است ، ولی قدرت و عظمت و حیات آن بیشتر است ، و لذا افرادی کمتر در آنجا قرار دارند .

و همچنین از هر یک از پلّه‌ها که بالا آئیم ، قدرت و علم و حیات افزون‌تر و شدیدتر می‌گردد و مقیمان آنجا بالطبع کمترند ، تا برسد به پلّه آخر که جز ظرفیّت حضرت رسول الله ظرفیّتی دیگر ندارد و نمی‌تواند کسی دیگر را بپذیرد ؛ آنجا فقط یک نقطه است که نُقطهُ الْوَحْدَةِ بَيْنَ قَوْسَيِ الْأَحَدِيَّةِ وَالْوَاحِدِيَّةِ است ، و اما از جهت علم و

قدرت و حیات مجمع جمیع علوم و قدرت‌ها و حیات‌ها و افاضه دهنده این اسماء و صفات کلیّة الهیّه به جمیع مخروط و همه عالم ملک و ملکوت می‌باشد.

و آنجا مقام غیب الغیوب ، و کنز مخفی ، و عالم عَمَاء ، و سِرّ الْهُوَیَّة ، و تحقّق اسم هُوَ ، و مبدأ و منشأ تحقّق ولایت و ظهور است . و اما پلّه پائین تراولین نقطه ظهور و بروز و تجلی‌گاه اسماء و صفات و عالم ولایت کلیّة الهیّه می‌باشد ؛ و آن جایگاه مقام مقدس مولی الموالی أمیر المؤمنین است که از ذات اقدس حضرت احادیث توسط رسول الله می‌گیرد و به عالم ملک و ملکوت افاضه می‌کند .

وجود رسول الله چون عدسی بزرگ تلسکوب است که نور و صور اجرام سماوی را به وسیله خود ، در عدسی کوچک آن که محل تجلی و ظهور و نمایش است منعکس می‌کند ؛ پس علی علیه السّلام ظهور رسول الله است ، و رسول الله باطن این ظاهر . و أمیر المؤمنین که در یک پلّه به آخرين پلّه ايستاده است حقیقت علم و حیات و قدرت را از محل بین بین ، که بین ذات و اسم است و آن حقیقت رسول الله است می‌گیرد . پس أمیر المؤمنین اوّلین تجلی‌گاه ولایت که بین بطون و ظهور است قرار گرفته‌اند و به تمام انبیاء و اولیاء افاضه می‌کنند ؛ هر یک از بالا به پائین تا برسد به جمیع خلائق که گردآگرد وسیله اجتماع نموده‌اند ؛ و بلکه بالواسطه به کسانی که در دوزخ هستند و اطراف این وسیله نیستند .

و شرافت و افضلیت حضرت خاتم النبیّین و خلیفه‌اش حضرت

خاتم الوصیین ، امر تشریفاتی و اعتباری نیست ؛ بلکه بواسطه سِعَة وجودی ، و قرب ذاتی ، و کشف حجب نورانی ، و عبور از تمام اسماء و صفات ، به پای مجاهده و ریاضت بر اساس علم و مشیّت از لیّه الهیّه می‌باشد .

و اما این وسیله و این لواء و این منبر و این پرچم چون سائر پرچم‌های این جهان است ؟ و یا صرف معنی و مجرّد تشییه است ، از باب تشییه معقول به محسوس ؟ بحث آن مفصل‌اً در باب صراط و پل جهّنم به سوی بهشت ، در مجلس ۵۳ ، از جلد هشتم همین دوره از «معداد شناسی» گذشت . و دانستیم که نه مانند منبرهای مادی و پرچم‌های جسمی است ، همچنانکه میزان و صراط نیز مانند میزان‌ها و پل‌های دنیوی نیست ؛ و نه آنکه مجرّد معنی و از باب تشییه معقول به محسوس است و صرفاً مجرّد تشییه و کنایه است ؛ بلکه حقیقت میزان و صراطی است و حقّاً وسیله و منبری و لواء و پرچمی است ، غایة الأمر متناسب با آن عالم . زیرا منبر و لواء در عالم صورت است و از صورت که بگذریم ، نه عنوان منبر و نه عنوان لواء ، متمایز و متشکّص از یکدگر نیستند ؛ ولی در عالم صورت حقیقت همین وسیله و حقیقت همین لواء به صورتی متناسب با آن عالم متصوّر و متشکّل خواهد شد ، البته باید تناسب تحقّق وجودی آنها را با آن عالم از خاطر نبرد و گرنّه اشکالات واردہ بسیار می‌باشد .

مثالاً در همین باب وسیله در روایت واردہ از «تفسیر علیّ بن

ابراهیم» داشتیم که :

حَتَّىٰ يَقْعُدَ عَلَىٰ عُجْزَةِ جَهَنَّمَ وَيَا خُذْ زِمَامَهَا بِيَدِهِ، وَقَدْ عَلَا
رَفِيرُهَا ، تا آنکه می فرماید : فَإِنْ شَاءَ يَذْهَبُ بِهَا يَمْنَةً وَإِنْ شَاءَ
يَذْهَبُ بِهَا يَسْرَةً .^۱

و حاصل مطلب آنکه در روز قیامت جهنّم را می آورند ؛ كما آنکه

در قرآن کریم است :

وَجِأْيَءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ .^۲

و جهنّم دارای زمام و دهانه و لگامی است ، و علی أمیر المؤمنین
علیه السلام بر پشت جهنّم می نشینند و لگام او را در دست می گیرد ،
در حالی که صدای شراره‌های آتش آن بلند است ؛ و اگر علی بخواهد
جهنّم را به طرف راست می برد ، و اگر بخواهد به طرف چپ می برد ؛
و هر کجا دشمنان و معاندان خدا و رسول خدا و مقام ولايت باشند
جهنّم آنان را در کام خود فرو می برد .

در اینکه جهنّم را می آورند و زمامش به دست علی است شکّی
نیست ؛ ولی آیا آن جهنّم مانند مرکب‌های دنیا چون شتر و قاطری
است که علی بر آن سوار شود ؟ و دهانه و لجامش همانند لجامهای
مرکوب‌های دنیوی است ؟ مسلماً چنین نیست ؛ بلکه آن مرکوب و
نشیمنگاهش و لجامش و حرکتش به طرف راست و چپ ، همه
متنااسب با آن عالم است . و همان طور که خود آن عالم غیر این جهان
است ؛ آنجا غیب است و اینجا شهود ؛ آنجا باطن است و اینجا

۱- همین کتاب ، مجلس ۶۵ ، ص ۴۰۱

۲- صدر آیه ۲۳ ، از سوره ۸۹ : الفجر

ظاهر؛ همین طور تمام موجودات و اشیاء و احکام آنجا متناسب با آن عالم است.

و در همین بحث شفاعت داشتیم که : فَيَأْتِي دَارَ الرَّحْمَنَ وَهِيَ عَدْنُ وَإِنَّ بَابَهَا سَعَتُهُ بَعْدَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ . فَيُهَرِّكُ حَلْقَةً مِنَ الْحَلْقِ فَيُقَالُ : مَنْ هَذَا؟! - وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ - فَيَقُولُ : أَنَا مُحَمَّدٌ ! فَيَقُولُ : افْتَحُوا لِي ! قَالَ : فَيَفْتَحُ لِي .

قالَ : إِذَا نَظَرْتُ إِلَى رَبِّي مَجَدُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلِي وَلَا يُمْجَدُهُ أَحَدٌ كَانَ بَعْدِي . تَا آنکه فرماید : ثُمَّ يُؤْتَى بِنَا فَيَجْلِسُ عَلَى الْعَرْشِ رَبُّنَا .

«پس از آنکه مردم و جمیع خلائق به پیامبران متولّ شدند و آنها گفتند : کاری از دست ما بر نمی‌آید ؛ خلائق به سوی رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم می‌آیند ، و متولّ می‌شوند). رسول الله حرکت می‌کند تا به خانه خداوند رحمن می‌رسد ، و آن خانه عَدَن است ، و آن خانه به قدر وسعت ما بین مشرق و غرب است.

رسول الله یک حلقه از حلقه‌های در را تکان می‌دهد - و در حالی

۱- همین کتاب («معاد شناسی» ج ۹) ، مجلس ۶۱ ، ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۸ ، روایت واردۀ از «تفسیر عیاشی» ؛ این روایت را مرحوم مجلسی در «بحار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۴۵ تا ص ۴۷ به همین الفاظی که در اینجا آوردیم نقل نموده است . و اصل روایت در «تفسیر عیاشی» ج ۲ ، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳ است ، و در آنجا بجای جمله اخیر دارد : فَنَجْلِسُ عَلَى عَرْشِ رَبِّنَا .

که خدا بهتر می‌داند که کیست که در را می‌کوبد - گفته می‌شود: کیست این حرکت دهنده حلقه در؟

رسول الله می‌گوید: من محمد هستم پس گفته می‌شود: باز کنید برای او! فرمود: در را برای من باز می‌کنند؛ و چون نظر من به خدا می‌افتد تمجیدی می‌کنم که هیچیک از پیشینیان و پسینیان چنین تمجیدی نکرده‌اند. تا آنکه می‌فرماید:

و سپس مارا می‌آورند و پروردگار ما بر تخت می‌نشینند.»

در اینکه در این عبارات یک دنیا حقائقی نهفته است، جای شبیه نیست؛ ولی آیا می‌توان بر ظاهر این عبارات جمود نمود و گفت خانه خدا هم مانند خانه‌های این جهان است و بزرگتر؟ و حلقه در آن خانه مانند همین حلقه‌هاست؟ و خداوند داخل خانه هست؟ و صدا می‌کند: تو کیستی؟ و نظر رسول الله به خدا می‌افتد؟ آیا خداوند جسم است؟ و دارای صورت است؟ و آیا این نظر مانند نظرهای معمولی است؟ و آیا خداوند بر تخت سلطنت و حکومت جلوس می‌کند؟ تخت خدا مانند همین تخت‌ها، و جلوس او هم مانند همین گونه مجلس‌هاست؟

البته چنین نیست، و صد البته چنین نیست؛ زیرا این مستلزم محدودیت و تعیین و تجسم و تشکل خدادست؛ و تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّلِيمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا. خدا در خانه نیست، و تخت و عرش خدا مانند کرسی و تخت‌های این جهان نیست. عالم مشیّت و اراده، عرش خدادست، و جلوس آن همان استیلا و احاطه اوست. و نظر

رسول الله ، با باطن و ملکوت است ، بر حقیقت ذات مala اسمَ له و
لارسمَ له . و حلقة در ، کنایه از تمسّک آن حضرت به صفت رحیمیت
و عطوفت و غفاریت است ؟ زیرا خداوند اسمائی دارد ، و هر یک از
آنها به منزله حلقه‌ای است ، هر کدام را بکوبند از ناحیه همان اسم
گشوده می‌شود .

قلِ آذُعُوا اللَّهَ أَوِ آذُعُوا الْرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى !

«بگو (ای پیامبر) : بخوانید الله را ، و یا بخوانید : رحمٰن را ! هر
چه را بخوانید برای خداوند اسماء حسنائی است !»

و لهذا مرحوم مجلسی - رضوان الله عليه - باشد جمود خود
در باب معارف الهیه ، در ذیل این روایت ، چاره‌ای ندیده است از
اینکه بگوید : مراد از نظر به سوی پروردگار ، نظر به سوی عرش او ، یا
به سوی کرامت او و یا به سوی نوری از انوار عظمت اوست ؟ و
جلوس بر عرش ، کنایه از ظهور حکم و امر از نزد عرش است ؛ و تکلم
خداوند عبارت از خلق کلامی در آنجا می‌باشد .^۲

باری اینگونه رفع ید از جمود بر معانی ظاهریه را ، در تمام
ابواب معارف باید نمود ، و اختصاص به ذات خداوند و اسماء او
ندارد ؟ زیرا او لا الفاظ برای معانی کلیه وضع شده‌اند ، و ثانیاً روایت
وارده از رسول الله صلی الله عليه وآلہ :

۱- قسمتی از آیة ۱۱۰ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۸ ، ص ۴۷

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ . ۱

«ما جماعت پیامبران مأموریم که با مردم به قدر عقل‌هایشان

سخن گوئیم».

ابوایی را از معارف به روی ما می‌گشاید؛ از طرفی از جمود و حمل الفاظ به معانی مادیه و طبیعیه در معارف الهیه مارا رها می‌کند، و از طرفی نیز بکلی به ما اجازه نمی‌دهد که فقط آنها را بر معانی صرفه حمل کنیم؛ بلکه باید به معانی متشکله و متصوره متناسب با آن عالم بدانیم.

حال که این مطالب روشن شد معلوم می‌شود که: وسیله حقیقته منبری است و حقاً هزار پله دارد، ولی منبر و پله‌هایش متناسب با آن عالم است؛ و لواء نیز حقاً پرچمی است و دارای پیکان و زُرْجَ و چوب و ریشه و حاشیه است، ولی متناسب با آن عالم.

خداآوند به حق محمد و آل‌الطّاهرین، ما را در تحت آن لواء درآورد، تا بینیم و تماشا کنیم که چگونه است؟

آن لواء را در وهله اول به دست رسول الله می‌سپارند؛ و آن لواء لواء حمد است، زیرا مقام محمود همان طور که گفتیم اختصاص به آن حضرت دارد؛ یعنی مقامی که حمد هر حامدی به هر محمودی با هر گونه حمدی به آنجا برسد.

۱- «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۷ (روضه) ص ۴۱؛ و در طبع حروفی، ج ۷۷، ص ۱۴۰، از «تحف العقول» روایت کرده است.

ما در سابق گفتیم که به مقتضای نصّ کریمهٔ قرآنیه :

سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخَلَّصِينَ .^۱

فقط بندگان مخلص خداوند می‌توانند حمد ذات اقدس اورا به جای آورند ، و بقیةٌ خلائق حمدشان توأم با تسبیح و تنزیه و تقدیس است . اما بندگان مخلصین که از همهٔ شوائب خودبینی و خودپستی و خودمحوری و به خوداندیشی عبور کرده ، و وجود خود را ملک طلق حضرت احادیث می‌دانند ، و در برابر وجود او حقاً برای خود وجودی نمی‌بینند ، و وجودشان را مندک و فانی در ذات اقدس او کرده‌اند ، و به سعهٔ حضرتش متسع گردیده‌اند ؛ آنان می‌توانند حمد خدای را چنانکه لایق اوست به جای آورند .

ولیکن این درجهٔ مخلصین را پیامبران داشته‌اند ، و بسیاری از اولیاء خدا که به درجهٔ خلوص می‌رسند ، حائز چنین مقامی می‌گردند . این نهایت سفر اول به سوی خدادست از اسفار اربعه ، و نهایت این سفر ، خدادست ؛ و سفر هم غیر متناهی نیست .

ولیکن مقام محمود مقام دیگری است ، بس بالاتر و بالاتر ؛ و آن عبارت است از تکمیل سفرهای چهارگانه ، و تکمیل سفر فی الخلق بالحق که سفر چهارم است ؛ و در این صورت سالک با هر موجودی از موجودات ، خدا را می‌بیند و در عالم کثرات به نور خداوند سیر می‌کند .

ولیکن این بقاء بالله در تمام افراد یکسان نیست ؛ بعضی بقاء را

۱- آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ ، از سوره ۳۷ : الصافات

فقط در حیطه وجودی خود و در محدودیت افکار و آراء و علوم و محیط خود دارند ، و بعضی بیشتر ، و بعضی بسیار بیشتر ، تا آنکه می‌بینیم رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم با هر موجودی بوده است ؛ یعنی تمام ماسوی الله از عالم مُلک و مَلکوت ، از عقول ، و ارواح ، و نفوس علویه ، و سفلیه ، و موجودات عالم صورت ، و عالم طبع ؛ با همه و همه بوده است ؛ بلکه حقیقت آن موجودات اوّلاً و بالذّات بوده است ، و نسبت وجود به آن موجودات ثانیاً و بالعرض است ؛ و این است مقام محمود .

زیرا گفتیم این مقام ، مقامی است که هرگونه حمدی ، از هر حمد کننده‌ای ، نسبت به هر حمد شده‌ای صورت گیرد ، راجع به آنجاست ؛ یعنی : گلی را که ما می‌بؤئیم و حمد می‌کنیم ، این حقیقت حمد راجع به رسول الله است ؛ یعنی : حقیقت وجود گل و زیبائی گل و بوی عطر آمیز گل و طراوت گل ، همه و همه رسول الله است ، و حقیقت ما که حامد هستیم و حقیقت حمد ما ، همه و همه رسول الله است .

و همچنین بلبی را که می‌ستانیم ، و ماه و خورشید ، و زیبائی‌های عالم را که مملو از شادابی و طراوت و عشق و محبت و علم و قدرت و حیات است ، همه و همه رسول الله است .

وجود و نفس واسع آن حضرت آنقدر در عالم بقاء بالله وسیع و واسع است که با هر موجودی از مَلکوت و باطن ، و از ملک و ظاهر او همراه است ؛ و این است مقام ولایت کلیه که ما درباره امامان

علیهم السلام قائل هستیم ؛ زیرا هر جای عالم باشیم ، در مغرب و یا در مشرق ، در زمین هموار و یا در بیغوله و تنگنا و زندان ، همین که امام را صدا بزنیم ، می‌فهمد و می‌داند و جواب می‌گوید .

و این معنی متصور نیست ، مگر آنکه امام با وجود ما ، و وجود همه موجودات معیّت داشته باشد . در این صورت امام با ماست ، و از ما به ما نزدیک‌تر است ؛ زیرا مائی که می‌گوئیم اوّلًا و بالذات اشاره به سوی امام است ، و ثانیاً و بالعرض اشاره به سوی ماست .

هر قطره‌ای که از آسمان می‌بارد ، و هر ذره‌ای که در تابش خورشید می‌درخشد ، و هر کلوخی که در زمین افتاده است ، و هر کوکب و ستاره تا به منظومه شمسی و کهکشان‌ها برسد ؛ با آنها امام هست .

سيطره و احاطه نفسیه امام در عالم بقاء بالله چنین است ؛ و این است معنای ولایت تکوینیه .

هیچ کدام از انبیاء حتّی شیخ التّبیین : نوح ، و پرچمدار توحید : حضرت ابراهیم ، به این مقام نرسیده‌اند . و اوّلین کسی که حائز این مقام گشت و در عالم بقاء چنین سیطره‌ای را به اذن خدا و به نور خدا حائز گشت ، وجود اقدس خاتم الانبیاء و المرسلین مُحَمَّد است . و از آن پس یگانه شاگرد مکتب او : علیّ بن ابی طالب است که لقب إمارة و حکومت بر مؤمنان (أمير المؤمنين) را به خود گرفت ؛ و لذا لوای حمد از دست رسول الله به او رسید . و این مقام عظیم و ولایت کبری در سلطان رسول الله : حسن و حسین ، و نه فرزند از نسل حسین

یکی پس از دیگری ، تا بر سد به حضرت قائم آل محمد : حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِیٍّ - أَرْوَاهُنَا فَدَاهُ - واصل شد ؛ و اینک قطب دائرة امکان و محور ولایت تکوینیه و تشریعیه ، منحصر در آن ذات اقدس است .

و بنابراین اگر در منزل خود باشید و بگوئید : يا صاحب الزَّمان همانجا با شماست ؛ و اگر در مسجد باشید و یا در بیابان و یا در هوای دریا ، در حال غفلت و یا توجه ، و در حال عبادت و یا تجارت ، در همه احوال ، او حقاً با شماست ؛ نه با معیت علمیه فقط ، بلکه با معیت حقه حقيقة .

و این باب از معارف الهیه در خاندان و امت رسول الله ، به برکت رسول الله است که مفتوح شده است ، و گرنه در امت‌های سابقه چنین بابی مفتوح نبوده ؟ زیرا امت‌ها از درجه علمی و عرفانی پیغمبر خودشان نمی‌توانستند پا فراتر ننهند ، و بر انبیاء پیمودن این راه می‌سور نبوده است و طبعاً بر امت‌ها نیز چنین بوده است .

و اما بر امت خاتم النبیین این راه مفتوح است ، و این بزرگواران به عنایت ازلیه الهیه ، به پای مجاهده و خلوص و عبودیت ، خود را در آبشخوار عالم تشریع و بقاء در آورده‌اند و سعه وجودیه آنها چون رسول الله با هر موجودی از موجودات است .

حال که این مطلب دانسته شد ، فهمیدیم که چرا نام آن لواء لوای حمد است ؛ زیرا تکبیر : اللَّهُ أَكْبَرُ و تسبیح : سُبْحَانَ اللَّهِ و تهلیل : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و سائر اذکار چنین سعهای در عالم بقاء ندارد ؛ و واجد

آن مقامات ، ممکن است دارای مقام محمود نباشد .

و دانستیم که چرا علیّ بن ابی طالب صاحب لواء حمد است ؛
چون از رسول الله به او افاضه شده ، و صاحب مقام ولایت کبری
گردیده است ، و از او به امامان یکی پس از دیگری رسیده است .
و دانستیم که چرا انبیاء در تحت لواح حمد محمدی و علوی
واقعند ؛ چون هیچ یک از آنان بدان مقام واصل نشده ، و امید و
انتظارشان در فیوضات رحمت حضرت سبحان توسط محمد و علی
است .

و چرا مؤمنان غیر از شهیدان و صدیقان و صالحان گردانگرد
منبرند ؛ چون از حجب نورانیه عبور نکرده و نتوانسته اند خود را در
یک اسم از اسماء حضرت حق فانی کنند .

و چرا برابر روی لواح حمد ، **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ** نوشته
شده است ؟ چون این لواء سیطره بر همه عوالم دارد ، و با اسم
رحمائیت و رحیمیت حضرت حق ، به هر موجودی نیازهای
وجودی او را اعطاء می کند ، و حمد خدای را با هر موجودی که
دارای حسن است - و همه موجودات دارای حُسْنَت - متحقّق
می سازد ، و ندای وحدائیت خدا را و رسالت پیامبرش را به عوالم
اعلام می دارد .

اینها جهاتی است که از لواء حمد بدست می آید ، و در اثر تفکر
و تأمل و تدبیر در معارف الهیه چه بسا خداوند علیّ اعلی ، بیش از این

مطلوب را به ذهن خواننده‌گرامی وارد سازد و او را از معارف الهیه متمتنع گرداند؛ رَزَقْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَإِلَهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

ای ختم پیغمبران مرسل
حلوای پسین و ملْح اول
ای خاک تو توتیای بینش
روشن به تو چشم آفرینش
ای سَيِّد بارگاه کوئین
نَسَابَة شهر قاب قوسین
ای صدر نشین عقل و جان هم
محراب زمین و آسمان هم
ای شش جهت از تو خیره مانده
بر هفت فلك ، جنبیه^۱ رانده
سر خیل تؤیی و جمله خیل اند
مقصود تونی همه طُفیل اند
سلطان سریر کایناتی
شاهنشه کشور حیاتی
ای کُنیه و نام تو مُؤید
بُوالقاسم و احمد و محمد^۲
صلواتُ اللَّهِ وَ مَلَكَتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَاءِهِ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا ، أَصْلُ الْوُجُودِ وَ عَيْنُ الشَّاهِدِ وَ الْمَهْشُودِ ، أَوَّلُ الْأَوَّلِ وَ أَدْلُلُ الدَّلَائِلِ ، وَ مَبْدِأُ الْأَنْوَارِ الْأَزَلِيِّ وَ مُنْتَهَى الْعُرُوجِ الْكَمَالِيِّ ، غَايَةِ الْأَغْيَاثِ الْمُتَعَيْنِ بِالنَّشَّاتِ ، أَبِ الْأَكْوَانِ بِفَاعِلَيَّةِ ، وَ أَمِ الْإِمْكَانِ بِقَابِلَيَّةِ ، الْمَثَلُ الْأَعْلَى إِلَهِيِّ ، هَيْوَلِي الْعَوَالِمِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيِّ ، روحِ الْأَرْوَاحِ وَ نُورِ الْأَشْبَاحِ ، فالقِ

۱- جنبیه : در «لغت نامه دهخدا» گوید : (جَ ی) نام سلاحي است که آنرا «جمدر» هم گویند ، و در هندوستان «كتار» خوانند . - انتهی . و علیهذا بر وزن تثنیه است .

۲- از حکیم نظامی .

إِصْبَاحُ الْغَيْبِ ، رَافِعُ الْلُّمَاءِ الرَّيْبِ ، مَحْتَدِ التَّسْعَةِ وَالْتَّسْعِينَ ،
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، سَيِّدَنَا فِي الْوُجُودِ ، صَاحِبِ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ
الْمَحْمُودِ ، الْمُبِرْقَعُ بِالْعِمَاءِ ؛ حَبِيبُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ الْمُضْطَفُ صَلَى
اللَّهُ عَلَيْهِ (وَءَالِهِ) وَسَلَّمَ .^۱

«درود و تحيات بی شائبه حضرت خداوند و فرشتگان او و حمل
گندگان عرش او و جمیع عالم آفرینش علوی و سفلی ، بر سید و
آقای ما و پیغمبر ما باد ؛ که اوست اصل حقیقت هستی و عین هر
شاهد و نفس هر مشهود ؛ اول اوائل موجودات است ، و استوارترین
دلیل از دلائل بر هستی ذات ، مبدأ انوار مجرّده ازلیه است ، و منتهای
سیر در معارج کمالیه ؛ پس او مبدأ المبادی و غایه الغایات است که در
هر نشاهای از نشأت ، متعین به تعیین خاصی است ؛ به جهت
واحدیت جنبه فاعلی ، پدر معنوی همه موجودات است ؛ و به جهت
واحدیت قابلیت فیض که جنبه قابلی و نفسی است ، مادر معنوی
عالی امکان است ؛ پس در فاعلیت مثل اعلای الهی است ، و در مرتبه
قابلیت هیولای عوالم نا متناهی ؛ روح ارواح است ، و نور اجساد و
اشباح ظلمانی ؛ شکافنده چراغ غیب است ، و زداینده ظلمت شک و
ریب ؛ اصل و بنیاد اسامی نود و نه گانه خداست ، و رحمت

۱- جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدین عربی است ، ص ۹۵ و ۹۶ که مرحوم ملا صالح موسوی خلخالی آنرا به فارسی شرح نموده و به قطع کوچک به طبع سنگی رسیده است .

رحمانیت حضرت حق بر تمام عالمیان ؛ سید و آقای ما در حقیقت عالم هستی ، صاحب لواء حمد است و دارنده مقام محمود ، مستور و پوشیده است به حجاب عماء ؛ حبیب خدا مُحَمَّد مُصطفی که درود و صلوات غیر متناهیه بر او (و آل او) باد.»

مجلس شصت وشم

ساقی حوض کوثر و خسک رہا می بہشت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ . (آیه اول ، از سوره کوثر : یکصد و
هشتادین سوره از قرآن کریم)

«(ای پیغمبر) ما به تو کوثر داده ایم.»

شیخ طبرسی رحمة الله عليه در تفسیر این آیه فرموده است :
«خداؤند تبارک و تعالی ، در مقام شمارش و بیان تعداد نعمت‌هائی
که به پیغمبرش داده است ، اورا مخاطب به این خطاب ساخته و گفته
است :

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ .

از عبدالله بن عمر و عائشه روایت شده است که : کوثر نهری
است در بهشت .

ابن عباس گوید : چون این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله عليه وآلله وسلم بر منبر بالا رفت و آن را بر مردم قرائت کرد . و چون از منبر فرود آمد ، مردم گفتند : ای رسول خدا ! این کوثری که خدا به تو عنایت کرده است چیست ؟!

رسول الله فرمود : نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر است ، و از قدح محکمتر و استوارتر ؛ در کنار و حاشیه این نهر قبّه ها و سقفهای مدور و مقعری است از دُر و یاقوت ؛ در آن نهر وارد می شوند پرندگان سبز رنگی که گردنهای معتل و کشیده همچون گردن شترهای بُختانی دارند .

گفتند : ای رسول خدا ! چقدر آن پرندگان در خوشی و ناز و نعمت هستند !

فرمود : آیا میخواهید من شمارا به خوشت و متنعم تر از آنها آگاه کنم ؟

گفتند : آری ! فرمود : خوشت و متنعم تر از خود آن طیور ، کسی است که آنها را بخورد ، و از آن آب کوثر بیاشامد ، و به رضوان خداوند متعال فائز آید .

و از حضرت صادق عليه السلام روایت شده است که : کوثر نهری است در بهشت ، و خداوند آن را به پیغمبرش در عوض پسری که از او فوت شده بود ، عنایت کرد .

و از عطاء روایت است که او گفته است : کوثر حوض رسول الله است ، که مردم در روز قیامت بر آن و بر گردآگرد آن بسیار اجتماع

می‌کنند.

و آنس گوید: روزی که رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم در نزد ما بود ناگهان اورا چرت و بینکی فراگرفت؛ و سپس با حال تبسم و شادی، سر خود را بلند کرد. من عرض کردم: ای رسول خدا! سبب خنده شما چیست؟!

فرمود: همین او ان برای من سوره‌ای نازل شد. و آن حضرت سورۂ کوثر را قرائت کرد.

و سپس فرمود: آیا میدانید کوثر چیست؟!
ما گفتیم: خدا و رسول خدا عالم‌ترند.

فرمود: کوثر نهری است که خداوند به من و عده فرموده است، و در آن خیر بسیاری است، کوثر حوضی است که امّت من در روز قیامت در آن داخل می‌شوند؛ و تعداد کاسه‌ها و قدح‌هایی که در اطراف حوض است و با آن آب بر میدارند، به شماره ستارگان آسمان است.

و چه بسا افرادی متعین و سرشناس را از کنار آن حوض، می‌ربایند و دور می‌کنند، و من می‌گویم: ای پروردگار من! اینها از امّت من هستند!

در جواب من گفته می‌شود: تو نمیدانی بعد از رحلت تو چه کارهایی کرده‌اند؟! و چه وقایع و حوادثی پیش آورده‌اند؟!
این حدیث را مسلم در «صحیح» خود آورده است.

واز ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد آمده است که: کوثر خیر کثیر

است و عَكْرَمَهُ گفته است : مراد از کوثر نبَوت و کتاب است . و حَسَنَ گفته است : مراد قرآن است . و أَبِي بَكْرٍ بْنُ عَيَّاشَ گفته است : مراد بسیاری اصحاب و پیروان است .

و بعضی گفته‌اند : مراد بسیاری ذریه و نسل است ؛ و آنقدر از نسل فاطمه زهرا سلام الله عليها خداوند ، ذریه و نسل به رسول الله داده است که عدد آنان به شمارش در نمی‌آید ، و امتداد آن تا روز قیامت کشیده است . و از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مراد شفاعت است .

و لفظ کوثر قابلیت تمام این معانی را دارد ، و بنا براین لازم است که بر تمام این معانی حمل شود ؛ زیرا خداوند در دنیا به رسول الله خیر کثیر مرحوم کرده است ، و در آخرت نیز وعده خیر کثیر داده است .

و تمام این اقوال ، تفصیل همان کلمه کوثر است که به معنای خیر کثیر در دنیا و آخرت است .^۱

در کتاب «بشارۃ المصطفی» و «مجالس» مفید و «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده‌اند ، از مفید ، از ابن قولویه ، از حسین بن محمد ابن عامر ، از مُعَلَّی بن محمد ، از محمد بن جمهور عَمَّی ، از ابن محبوب ، از أبو محمد واپیشی ، از أبو وَرْدَه که گفت : از حضرت إمام محمد باقر علیه السَّلَام شنیدم که می‌گفت :

چون روز قیامت برپا شود ، خداوند همه مردم را عربیان و

۱- «مجمع البيان» طبع صیدا ، مجلد ۵ ، ص ۵۴۹

پابرهنه در زمین همواری جمع میکند؛ و آنها را در راه محشر بقدرتی متوقف میدارند که همگی عرق بسیاری میکنند و نفسمانی آنان به شدت میزند، و به قدری که خداوند اراده کرده است درنگ میکنند؛ و اینست معنای گفتار خداوند تعالی:

فَلَا تَسْمِمُ إِلَّا هَمْسًا .^۱

«و در آن وقت (ای پیامبر) نمیشنوی مگر صدای آرام و بدون صوت را.»

در اینحال منادی از عرش ندا میکند: کجاست پیامبر امی؟
خلافت میگویند: این صدای تو به همه رسید و همه شنیدند، آن پیامبر را با اسمش صداکن!

منادی ندا میدهد: کجاست پیامبر رحمت: محمد بن عبدالله؟

رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم برپا میایستد، و از همه مردم جلوتر میآید تا اینکه میرسد به حوضی که طول آن به قدر مسافت ما بین آئیة و صنعت میباشد، و در کنار حوض میایستد. و پس از آن صاحب شماراندا میکنند؛ او هم به جلو میآید، و در برابر مردم با رسول الله وقوف میکند.

و سپس به مردم اجازه داده میشود، و آنان به حرکت در میآیند. و در آن وقت، مردم به دو دسته تقسیم میشوند: جماعتی در حوض وارد میشوند، و جماعتی را از حوض دور میکنند.

۱- آیه ۱۰۸، از سوره ۲۰: طه

و چون رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ببیند که از محبان ما
أهل بیت کسی را از حوض دور کنند گریه میکند و میگوید : ای
پروردگار من ! شیعه علی ! ای پروردگار من ! شیعه علی !
در این حال خداوند فرشته‌ای را می‌گمارد که از آن حضرت
بپرسد : ای محمد ! سبب گریه شما چیست ؟!

رسول الله میگوید : چگونه نگریم بر جماعتی که از شیعیان
برادرم علی بن ابی طالب هستند ، و من آنان را می‌نگرم که از حوض
دورشان کرده‌اند ، و به جانب أصحاب دوزخ روان ساخته‌اند ؟!
خداوند عز و جل میگوید : ای محمد ! من از گناهان آنها گذشتم ،
و همه را به تو بخشیدم . و من آنان را به تو و به کسانی که از ذریّه تو
هستند ، و آنان آن ذریّه را دوست دارند و ولایت آنها را بر عهده
گرفته‌اند ، ملحق ساختم ، و آنها را از زمرة و جمیعت تو قرار دادم و در
حوض تو وارد کردم و شفاعت تورا در باره آنان پذیرفتم و تورا بدین
جهت مکرم و گرامی داشتم .

و حضرت باقر : محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
گفتند : در آن روز چه بسیار از مردان و زنان گریه کننده‌ای که چون این
جریان را ببینند ، فرباد می‌زنند : یا مُحَمَّدَاه !
و هیچیک از موالیان ما و از محبان ما نمی‌ماند مگر آنکه در
حزب ما قرار می‌گیرد و با ما وارد در حوض ما می‌شود .^۱

۱- «بشرة المصطفى» طبع نجف ، ص ۳؛ و «المجالس» مفید ، مجلس ۴۱ ، ص ۳۴ و ۱۷۰؛ و «أمالى» طوسى ، طبع سنگى ، ص ۱۷۱

و علی بن ابراهیم در «تفسیر» خود ، در ذیل آیه کریمه : وَ
خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ، از پدرش :
ابراهیم بن هاشم ، از ابن محبوب ، از وابشی ، از أبوالورد ، همین
مضمون روایت را آورده است .^۱

و در «مجالس» مفید از علی بن بلال مهلبی ، از احمد بن
حسین بغدادی ، از محمد بن إسماعیل ، از محمد بن صلت ، از ابو
کدینه ، از عطاء ، از سعید بن جبیر ، از عبدالله بن عباس ؛ و در «أمالی»
شیخ طوسی از شیخ مفید ؛ و در کتاب «بشارۃ المصطفی» از شیخ
أبوعلی : پسر شیخ طوسی ، از پدرش ، از شیخ مفید ، از محمد بن
إسماعیل ، با همین سلسله سنده ، تا می‌رسد به ابن عباس ، روایت
کرده است که : او میگوید :

چون بر رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم آیه : إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ
الْكَوْثَرَ نازل شد ، علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدند : ای رسول
خدا ! این کوثر چیست ؟

حضرت فرمود : نهری است که خداوند به جهت بزرگداشت و
گرامیداشت من ، به من عنایت کرده است .
امیر المؤمنین گفتند : این نهر ، نهر شریفی است ! صفات و
خصوصیات آن را برای ما بیان کنید !

حضرت فرمود : آری ای علی ! کوثر نهری است که از زیر
عرش خدا جاری است . آبش از شیر سفیدتر ، و از عسل شیرین‌تر ، و

۱ - «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴۲۳

از کره نرم تر . و ریگ های درونش از زبر جد و یاقوت و مرجان است ، و علّف های اطراف آن از زعفران است ، و خاکش از مشک خوشبو است ، پایه هایش در زیر عرش خداوند عزّوجلّ است .

و در این حال رسول خدا صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ دست خود را به پهلوی أمير المؤمنين عليه السلام زدند و فرمودند : ای علی ! این نهر از برای من است ! واز برای تو است ! واز برای محبتان تو که بعد از من می آیند .^۱

و در «عيون أخبار الرّضا» و «أمالی» مرحوم صدق ، از پدرش ، از سعد بن عبدالله ، از إبراهیم بن هاشم ، از علی بن معبد ، از حسین ابن خالد ، از حضرت علی بن موسی الرّضا ، از پدرش ، از پدرانش ، از أمير المؤمنین عليهم السلام روایت کرده است که : قالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ : مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِحَوْضِي فَلَا أُورَدُهُ اللَّهُ حَوْضِي . - الخبر .^۲

«رسول الله فرمودند : کسی که به حوض من ایمان نیاورد ، خداوند وی را در حوض من وارد نمی کند .»

و در «أمالی» مرحوم صدق ، از حمزة بن محمد علوی ، از علی ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از حسین خالد ، از حضرت رضا

۱- «مجالس» مفید ، مجلس ۳۵ ، ص ۱۷۳ ؛ و «أمالی» طوسی ، طبع سنگی ، ص ۴۳ ؛ و «بشاره المصطفی» ص ۵ و ۶ ؛ و «بحار» ج ۸ ، ص ۱۸ . ۲- «عيون أخبار الرّضا» طبع سنگی ، ص ۹۱ ؛ و «أمالی» صدق ، مجلس ۲ ، طبع سنگی ، ص ۵

علیه السلام از پدرانش علیهم السلام آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند :

بِاٰلِيٰ ! اَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا
وَ الْآخِرَةِ ! وَ اَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي ! مَنْ اَحَبَّكَ اَحَبَّنِي ، وَ مَنْ
اَعْعَضَكَ اَعْغَضَنِي !

ای علی ! تو براذر من هستی ، وزیر من هستی ، و دارنده لواء من در دنیا و آخرت هستی ! و تو صاحب حوض من هستی ! کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است ، و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است !

و نیز در «أمالی» صدوق از ماجیلویه ، از عمومیش ، از محمد بن علی قرشی ، از محمد بن سنان ، از مفضل ، از حضرت صادق ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنْ
هَوْلِ الْقِيَامَةِ فَلْيَتَوَلَّ وَلِيَّنِي ، وَلْيَتَسْبِعْ وَصِيَّنِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي
عَلَيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَإِنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِي ، يَذُوذُ عَنْهُ أَعْدَاءُهُ ،
يَسْقِي أَوْلِيَاءُهُ . فَمَنْ لَمْ يُسْقَ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ عَطْشَانًا وَ لَمْ يَرُو أَبَدًا ؛ وَ

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، مجلس ۱۴ ، ص ۳۷ ؛ و همین روایت را صدوق در «عيون أخبار الرضا» در باب ۲۸ ، ص ۱۹۱ از طبع سنگی ، با همین سند آورده است . و مراد از حمزة بن محمد علوی ، حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن أبي طالب است ، و مراد از علی ، علی بن ابراهیم است .

مَنْ سُقِيَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَشْقَ وَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا . - الحديث . ۱

«رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلّم فرمودند: هر کس بخواهد

از هول و وحشت قیامت رهائی یابد ، باید ولایت ولی مرا بر عهده گیرد ، و باید از وصی من و خلیفه من پس از من : علی بن أبي طالب پیروی کند ؛ چون او صاحب حوض من است ، دشمنان خود را از آن حوض دور میکند ، و دوستان خود را از آن حوض می‌آشاماند .

و کسی که از آن حوض آب نخورد دائمًا تشنه کام است و أبداً

سیراب نخواهد شد ؛ و کسی که از آن یک بار بنشود ، هیچگاه

بدبخت نخواهد شد و هیچگاه تشنه نخواهد شد .»

در مقدمه «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است که :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِلَهُ وَسَلَّمَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فِي مَسْجِدِ الْحَيْفِ : إِنِّي فَرَطْكُمْ وَإِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ بُصْرَى وَصَنْعَاءَ ، فِيهِ قُدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ . أَلَا وَإِنِّي سَأَئِلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ ! قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَمَا الثَّقَلَيْنِ ؟!

قال : كِتَابُ اللَّهِ الشَّقْلُ الْأَكْبَرُ ؛ طَرَفُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُ بِأَيْدِيْكُمْ ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُوا وَ لَنْ تَرِلُوا ! وَالثَّقْلُ الْأَصْغَرُ عِتْرَتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي .

فَإِنَّهُ قَدْ نَبَأَنِي الْلَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

۱- «بحار الأنوار» ج ۸، ص ۱۹؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۴۷،

**الْحَوْضُ كِإِصْبَعَهَا تَيْنٌ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتِهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَائِنِ
وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتِهِ وَالْوُسْطَى - فَتَفَضُّلُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ .^۱**

رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه و سلم در حجّة الوداع ، در مسجد خیف ، ضمن خطبهای که ایراد نمودند گفتند :

من برای یافتن آب زودتر و جلوتر از شما می‌روم ، و شما بعداً بر من کنار حوض وارد می‌شوید ؛ حوضی که عرضش به اندازه وسعت بُصری تا صُنْعاء است ! در آن حوض به قدری قدح و کاسه از نقره موجود است که به عدد ستارگان است .

آگاه باشید ! من حقاً در آنجا از شما درباره تقلیل پرسش میکنم !

گفتند : ای پیغمبر خدا ! تقلیل چیست ؟

فرمود : کتاب خدا تَقْلِيل اکبر است که یک طرف آن به دست خدا ، و طرف دیگر آن در دست شماست ! و باید شما به آن متمسک باشید ، که در آن صورت هیچگاه گمراه نخواهید شد و هیچگاه به لغش نخواهید افتاد ! و تَقْلِيل اصغر ، عترت و اهل بیت من است .
بدرستیکه خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که این دو تَقْلِيل ، از هم جدا نمی‌شوند ، تا زمانی که هر دو با هم بر من کنار حوض

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی ، ص ۴ و ۵؛ و فَرَط به فتح فاء و راء ، به کسی گویند که برای طلب آب از گروه خود جلو بیفتد . و واحد و جمعش یکسان است ؛ گویند : رَجُلٌ فَرَطٌ وَ قَوْمٌ فَرَطٌ .
و حجّة الوداع به کسر حاء بر وزن فَعْلَة ، برای بیان نوع است و کیفیت ، و به فتح حاء نیست که برای مرّه بوده باشد ؛ یعنی آن نوع حجّی که رسول الله در آن وداع نمودند .

کوثر وارد شوند.

آنگاه رسول خدا، دو انگشت سبابه خود را از دو دست، پهلوی هم گذارده و گفته‌ند: این دو ثقل (كتاب خدا و أهل بيت من) مانند این دو انگشت به اندازه و به قدر هم هستند؛ و در این حال انگشت سبابه و انگشت وسطی از یک دست را نشان دادند و گفته‌ند: من نمی‌گویم که مانند این دو انگشت هستند، که یکی بر دیگری فزون‌تر باشد.» و در «خصال» صدوق در حدیث اربعائة^۱ آورده است که:

قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ وَمَعِي عِتْرَتِي عَلَى الْحَوْضِ . فَمَنْ أَرَادَنَا فَلِيأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَلِيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ نَجِيبًا . وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِأَهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ .

فتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ ! فَإِنَّا نَذُوذُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا ، وَ نَسْقِي مِنْهُ أَحِبَّاءَنَا وَ أُولَيَاءَنَا ؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا .

حَوْضُنَا مُتَرَّعٌ فِيهِ شِعْبَانٌ يَنْصَبِيَانِ مِنَ الْجَنَّةِ : أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِيمِ ، وَالآخَرُ مِنْ مَعِينِ . عَلَى حَافَّتِهِ الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاءُ الْلُّؤْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ ؛ وَ هُوَ الْكَوَثُرُ . - الخبر.^۲

۱- حدیث اربعائة، حدیثی است که أمیر المؤمنین علیه السلام در مجلس واحدی، چهار صد مطلب از مطالبی که به درد دین و دنیای مؤمن می‌خورد برای اصحاب خود بیان فرموده‌اند.

۲- «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۶۳

«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ أَصْحَابُ خُودَ فَرَمَوْدَنْدُ : مَنْ بَا
رَسُولُ خَدَا هَسْتَمْ ، وَبَا مَنْ عَتَرْتَ مَنْ اسْتَدْرَ نَزْدَ حَوْضَ كَوْثَرْ . پَسْ
هَرْ كَسْ كَهْ مَارَا بَخْواهَدْ وَبَطْلِيدْ ، بَايدْ بِهِ گَفْتَارْ مَا پَابِندْ باشَدْ وَبِهِ عَمَلْ
مَا عَامِلْ گَرَددْ ؟ چُونْ بَرَايْ هَرْ أَهَلْ بَيْتِي يَكْ فَرَدْ مَمْتَازِي اسْتَ كَهْ بِهِ
كَرامَتْ حَسَبْ وَپَسْنَديَدْگَيْ خَصَالْ ، دَرْ گَفْتَارْ وَكَرْدَارْ مَعْرُوفْ اسْتَ .
وَازْ بَرَايْ مَا مَقَامْ شَفَاعَتْ اسْتَ ، وَازْ بَرَايْ أَهَلْ مَوْدَتْ وَمَحْبَّتْ
ما نَيْزْ شَفَاعَتْ اسْتَ .

وَبَنَابِرَايِنْ بَايدْ شَمَا دَرْ لَقاءَ وَدِيدَارْ مَا ، دَرْ نَزْدَ حَوْضَ ازْ يَكْدِيَگَرْ
سَبْقَتْ گَيرِيدْ ؟ چُونْ مَا دَشْمَنَانْ خُودَ رَا ازْ حَوْضَ دُورْ مَىْكَنِيمْ ، وَ
مَحَبَّانْ خُودَ رَا ازْ آَنْ سَيرَابْ مَىْكَنِيمْ وَموَالِيَانْ خُودَ رَا ازْ آَنْ
مَىْآشَامَانِيمْ ؟ وَكَسِيْ كَهْ يَكْ بَارَ ازْ آَنْ حَوْضَ بِياشَامَدْ ، دِيَگَرْ هِيَچَگَاهْ
تَشْنَهْ نَمَىْ شَودْ .

حَوْضَ مَا سَرَشارَ ازْ آَبَ اسْتَ ، وَبِهِ آَنْ دَوْ رَشَتَهَ آَبَ ازْ بَهْشتَ
سَرازِيرْ مَىْشَودْ ، يَكْ رَشَتَهَ ازْ چَشَمَهَ تَسْنِيمْ وَدِيَگَرِي ازْ چَشَمَهَ مَعِينْ .
بَرْ دَوْ كَنَارَهَ وَحَاشِيَهَ آَنْ زَعْفَرَانَ روَئِيدَهَ اسْتَ ، وَريَگَهَايَهَ آَنْ ازْ
لَؤْلَؤَ وَيَاقُوتَ اسْتَ ؛ وَآنْ حَوْضَ كَوْثَرَ اسْتَ .»

وَدر «أَمَالِي» طَوسِي با سَنَدْ مَتَّصلَ خُودَ ازْ أَبُوسَعِيدْ خُدْرِي
روَايَتْ كَرْدَهَ اسْتَ كَهْ اوْ گَفتْ : مَنْ ازْ رَسُولِ خَدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ شَنِيدَمْ كَهْ بَرْ فَرَازْ مَنْبِرْ مَىْ گَفتْ : چَرا جَمَاعَتِي مِيَگَوِينَدْ : رَحِيمْ
رَسُولِ خَدا درِ رُوزِ قِيَامَتِ سُودِي نَمَىْ بَخَشَدْ ؟ آَرِي آَرِي ، سُوكَنَدْ
بِهِ خَدا كَهْ رَحِيمْ مَنْ درِ دُنيَا وَآخِرَتْ بِهِ مَنْ مَتَّصلَ اسْتَ .

و أَيُّهَا النَّاسُ ! بَدَانِيدَ كَهْ دَرَرُوزْ قِيَامَتْ ، مَنْ جَلُو رُونَدَهْ وَ پِيشَگَامْ
حَوضْ كَوَثَرْ هَسْتَمْ ! وَ چُونْ شَمَا بَدَانِجا بِيائِيدَ مَرْدَى مِيَگُويَدْ :
اَيْ رَسُولْ خَدا ! مَنْ فَلَانْ پَسْرْ فَلَانْ هَسْتَمْ !

مَنْ مِيَگُويَمْ : اَمَا نَسْبَ شَمَا رَا مَنْ شَناختَمْ ؛ وَليَكَنْ شَمَا بَعْدَ اَزْ
مَنْ بَهْ سَمَتْ چَپْ گَرَايَشْ بِيدَا كَرَديَدْ وَبرْ پَاشَنهَهَايِ پَايِ خَودْ ، بَهْ
سوَيْ قَهَقَهَهِ وَ جَاهَلَيهَتْ باَزَگَشْتَيَدْ !^۱

وَ در «أَمَالِي» مَفِيدَ وَ «أَمَالِي» طَوْسِيْ بَا سَنَدْ مَتَّصلْ خَودْ روَايَتْ
مِيَكَنَدْ اَزْ عَبْدَالرَّحْمَنْ بنْ قَيسْ رَحْبِيْ كَهْ اوَ گَفتْ : مَنْ باَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَىَّ بنْ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِ قَصْرِ كَوفَهْ نَشَستَهْ بُودَيمْ كَهْ تَابَشَ
آفَتَابْ اوَ رَا مَجْبُورَ كَردْ كَهْ دَرَ سَيَاهَ دِيَوارَ قَصْرِ بِيَايدْ ؛ دَرَ اَيْنَ حَالَ
بَرَخَاستَهْ كَهْ دَاخِلَ قَصْرَ شَوَدْ ، مَرْدَى اَزْ قَبِيلَهَ هَمْدانَ ، لِبَاسَ اوَ رَا
گَرفَتْ وَ گَفتْ : اَيْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! حَدِيثَ جَامِعِي بَرَايِ مَنْ بِيَانِ كَنْ تَا
خَداونَدْ مَرَا بَدَانْ نَفعَ بَخَشَدْ !

حَضْرَتْ فَرمُودْ : آيَا اَزْ مَنْ حَدِيثَ بَسِيَارَ نَشَنِيدَهَايِ ؟!
گَفتْ : آرَى ! وَليَكَنْ يَكْ حَدِيثَ جَامِعِي مِيَخَواهِمْ كَهْ خَداونَدْ
مَرَا بَدَانْ سَوَدْ بَخَشَدْ !

حَضْرَتْ فَرمُودْ : خَلِيلَ مَنْ : رَسُولُ خَدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ بَرَايِ مَنْ حَدِيثَ كَردَهْ :
إِنِّي أَرِدُ أَنَا وَ شِيعَتِي الْحَوْضَ رَوَاءَ مَرْوِيَّيَنْ مُبَيَّضَهُ وَ جُوَهُهُمْ ،
وَ يُرَدُّ عَدُوُّنَا ظِمَاءَ مُظْمَئِيَنْ ، مُسْوَدَّهُ وَ جُوَهُهُمْ . خُذْهَا إِلَيَّكَ

۱- «أَمَالِي» طَوْسِيْ ، طَبعَ سَنَگِيْ ، جَزَءٌ ۳ ، ص ۵۷ و ۵۸

قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ ! وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ !
أَرْسِلْنِي يَا أَخَا هَمْدَانَ ! ثُمَّ دَخَلَ الْقَصْرَ .

«من و شیعیان من همگی وارد حوض کوثر می شویم ، در حالیکه چهره های آنان سفید ، و همگی سیراب و سیراب شده هستند. و دشمنان ما همگی سیاه چهره و تشنه کام ، و جگر سوخته ، محروم از حوض می باشند .

این جمله کوتاه و مختصر را بگیر ، که نمونه ای از جملات بسیار و بحث طولی است ! تو معیت داری با کسی که او را دوست داری ! و از برای توست آنچه را اکتساب نموده ای . ای آخا همدان مرا دیگر رها کن ! این بگفت و داخل قصر شد .»

و ابن شهرآشوب از حافظ أبو نعیم إصفهانی با إسناد خود از عَطِیَّه ، از أَنَسَ روایت کرده است که گفت : من بر رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم وارد شدم ، و حضرت فرمود : به من کوثر عطا شده است ! من پرسیدم : ای رسول خدا ، کوثر چیست ؟ !

حضرت فرمود : نهری است در بهشت ، که عرض و طول آن به اندازه مابین مشرق و غرب است ؛ هر کس از آن بیاشامد ، دیگر پس از آن ابداً تشنه نمی شود ، و هر کس از آن وضعه بسازد ، هیچگاه آلوده و متغیر صورت نمی شود .

و هر انسانی که به عهد و ذمہ من مکرو خدعا کند و پاس می ثاق

۱- «أَمَالِي» طوسی ، جزء ۴ ، ص ۷۲؛ و «أَمَالِي» مفید ، مجلس ۴۰ ،

۲۰۰ ص

مرا بجای نیاورد ، و اهل بیت مرا بکشد ، از آن نمی‌آشامد .^۱

واز رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم روایت است که فرمود: يَذُودُ عَلَيْهِ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِهِ؛ وَ مَنْ شَرَبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا .^۲

«علی در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او نباشند ، از حوض کوثر دور میکند ؛ و کسی که از آن حوض بیاشامد هرگز تشننه نمی‌شود.»

واز طارق آورده است که : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَجَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَا قَمَعَنَّ بِيَدَىٰ هَاتَيْنِ مِنَ الْحَوْضِ أَعْدَاءَنَا إِذَا وَرَدْتُهُ أَحِبَّاؤُنَا .^۳

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفتند : سوگند به آن کسی که دانه را در دل خاک می‌شکافدو جان و روح را می‌آفریند ، من با این دو دست خود ، دشمنانمان را از حوض می‌رانم و دور می‌سازم ، در همان وقتی که محبان ما جملگی در آن وارد می‌شوند.»

و احمد بن حنبل در کتاب فضائل اهل بیت نظری همین مضمون را از ابی حرب بن ابی الاسود دؤلی آورده است .^۴

و در اخبار أبو رافع با پنج طریق از سلسله سند آورده است که :

حضرت رسول الله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند :
یا علی ! تردد علی حوض و شیعثک رواه مرویین ، و یرد علیک عدوک ظیماء مقمحین .^۵

۱ تا ۵ - «مناقب» ابن شهرآشوب ، طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۳۵۰

«ای علی ! تو و شيعيان تو در حوض بر من وارد می‌شويد در حالی که جملگی سيراب و سيراب شده‌ايد ، و دشمنان تو بر تو وارد می‌شوند ، در حالی که همگی تشهنه کام ، و سر به بالا نگاهداشته شده و چشم به زير افکنده هستند.»

و در تفسير آيه شريفة : وَ سَقِيْهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ^۱ آمده است که مراد از رَبُّهُمْ ، سيد و آقاي آنان است و او علی بن أبي طالب است . و دليل بر آنکه رب در اينجا به معناي سيد و بزرگ آمده است ، گفتار خداوند است از زبان زنداني ، يوسف بن يعقوب ، به مصاحب زنداني خود که : آذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ . ^۲ (يعني مرا در نزد آقا و سالار خود به ياد بياور).»

و در «فائق» زمخشری آورده است که رسول الله به أمير المؤمنين عليهما الصّلواة و السّلام گفتند :

أَنْتَ الَّذِي أَنْهَا حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ ! تَذَوَّدُ عَنْهُ الرِّجَالُ كَمَا يُذَادُ الْأَصْيَدُ .

الْبَعِيرُ الصَّادِي ^۳ ، أَيِّ الَّذِي بِهِ الصَّيْدُ . وَالصَّيْدُ دَاءٌ يَلْوِي عَنْقَهُ . ^۴

«ای علی ! تو هستي که درروز قيامت از حوض من دور ميکنى و مى‌رانی ! دور ميکنى از آن مردانی را ! همانطور که شتر أصيده را از

۱- آيه ۲۱ ، از سوره ۷۶ : الدّهـر : «وَرَبَّ آنَانَ بِهِ آنَهَا از شراب طهور ، آب داد و سيراب کرد.»

۲ و ۴- «مناقب» طبع سنگي ، ج ۱ ، ص ۳۵۰

۳- در نسخه «مناقب» اينطور است ؛ ولی صحيح آن همانطور که در خود كتاب «الفائق» آمده ، البعير الصاد مى‌باشد . (م)

آب‌شخوار دور می‌کنند.

مراد از شتر **أَصْيَد** ، آن شتری است که به آن درد **صَيْد** رسیده است ، و **صَيْد** دردی است که گردن او را می‌پیچاند.»

صَيْد مرضی عفونی است که شتر به آن مبتلا می‌شود ؛ و این مرض در سر شتر ظاهر شده و بواسطه آن گردنش کج می‌شود و نمی‌تواند آنرا بچرخاند . و این مرض بسیار مُسری و از أمراض واگیر دار است ؛ و لذا شتربانان برای آنکه شترها یاشان مبتلا به این مرض نشوند با نهایت دقّت و اهتمام چنین شتری را از آب‌شخوار دور می‌کنند و می‌رانند .

و صدوق در «عقائد» خود درباره حوض فرموده است : حوض حق است ، و عرض آن به قدر مسافت بین **أَيْلَة** و **صَمْعَاء** است ، و آن حوض رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم است . و در آن حوض به قدری إبريق و ظرف آبگیر زیاد است که به اندازه ستارگان آسمان است . و سرپرست و والی آن حوض أمیر المؤمنین علی بن أبي طالب است ، که دوستان و موالیان خود را آب میدهد ، و از آن حوض دشمنان خود را می‌راند . و کسی که از آن حوض یکبار بنوشد ، دیگر أبداً تشنه نمی‌گردد . و رسول الله فرموده‌اند :

لَيُخْتَلِجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِيْ دُونِي وَ أَنَا عَلَى الْحَوْضِ فَيُؤْخَذُ
بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأُنَادِيْ : يَا رَبِّ ! أَصْحَابِيْ ! أَصْحَابِيْ ! فَيُقَالُ :
إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ .

«در حالیکه من بر حوض کوثر قرار دارم ، در مقابل من جماعتی از اصحاب من ربوده می‌شوند و با شدّت کشیده می‌شوند ، و به جانب چپ بازداشته می‌شوند . و من هیئن فریاد می‌زنم : ای پروردگار من ! اصحاب من ! اصحاب من !

در جواب گفته می‌شود : ای پیغمبر ! تو نمیدانی که بعد از تو چه حوالثی پیش آورده‌اند؟!»

باری ، روایاتی که درباره اختصاص حوض کوثر به أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد است ، چه از طریق شیعه و چه از طریق عامه ، بسیار است ، و همگی متفقاً یک معنی و یک مقادراً إجمالاً بیان می‌کنند که: موالیان و شیعیان و محبان از آن بهره دارند ، و منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام از آن بهره ندارند .

هر کس از آن بیاشامد سیراب می‌گردد ، و دیگر إلى الأبد بدو تشنجی راه ندارد . و هر کس در آن رود پاک و پاکیزه می‌گردد ؛ چون جنس آن آب طَهُور و مُطَهَّر است ؛ صورت را درخشان می‌کند و دل را جلا و صفا می‌بخشد . و هر کس از آن منع شود ، صورتش سیاه و بدنش کثیف و عَفِن و روحش آلوده و جگرش تشنه و تَقْتَه است . و إجمالاً کسی از آن بهره دارد که ربطی و رابطه‌ای با ولایت داشته باشد ، و کسی منع می‌شود که رابطه‌ای با ولایت برقرار ننموده باشد . حال باید دید حقیقت آن حوض ، و ماهیّت آن آب چیست که اینگونه آثار و خواصی از آن مترقب است ، و اینگونه اختصاصاتی در آن مشهود ؟

چون در مباحث قبل دانستیم که: آخرت، ظهور و بروز دنیاست که به صورت‌های ملکوتی و حقیقی خود جلوه می‌کند. آب موجب حیات و زندگی هر موجود زنده‌ای است، چنانکه خدا فرموده است:

وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا .^۱

«و ما از آب هر چیز زنده‌ای را قرار دادیم.»

و نیز در روایت از رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم آمده است که: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءُ.^۲ «أولین چیزی را که خداوند آفرید آب است.»

و اگر این روایت را با روایات دیگری همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ .^۳

«أولین چیزی را که خداوند آفرید عقل است.» و همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ .^۴

۱- قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲ تا ۴- در روایات این معنی به مضامین مختلفی وارد است که اول ما خلق الله ، ماء است، و یا قلم، و یا لوح، و یا عقل، و یا نور. در «مرصاد العباد» ص ۴۶ و ص ۵۲ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ . و نیز در ص ۵۲ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْمَ . و نیز در ص ۳۷ و ص ۵۲ و ص ۴۰۳ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحٍ . و نیز در ص ۳۷ و ص ۱۳۳ و ص ۱۵۹ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی .

ولیکن استاد ما علامه طباطبائی مذکوله العالی نظرشان این است که از همه این روایات روشن‌تر و قوی‌تر همین کلام رسول خدادست که به جابرؑ

«ای جابر! اولین چیزی را که خداوند آفرید، نور پیغمبر تو بوده است.»

ضمیمه کنیم ، معلوم می شود مراد از ماء در روایت اول ، ماده حیاتی است و آن حقیقت عقل و علم است .

و بر همین اساس ، در موارد بسیاری از آیات قرآن آمده است که : خداوند مؤمنین و عاملین به عمل صالح را در **جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَلَّانِهَرُ**^۱ قرار میدهد و وارد میکند .

چون مؤمنان بواسطه ایمان و لازمه ایمان که عمل صالح است، به علوم و معارف الهیه آشنا شده‌اند؛ لذا در آن عالم نهرهای روانی که پیوسته در بهشت‌هایشان جاری است ، همان علوم و معارفی است که پیوسته در آستانه نفوشان در حرکت و جریان است. قلب مؤمن پیوسته محل تراویشات علمی عرفانی و مبدأ جریان علوم و إلهامات ریاضی است .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ .^۲

⇒ فرمود: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تُورُّتَيْكَ يَا جَابِرُ .** («مهر تابان» طبع دوم ، انتشارات علامه طباطبائی ، ص ۳۵۰؛ و اصل روایت در «بحار» ج ۱۵ ، ص ۲۴ آمده است).

۱- آیه با مضامین مختلف در سی و هشت مورد در قرآن کریم آمده است؛ و محصل مفاد همه آنها اینست که خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام میدهند ، و عده داده است که آنان را در بهشت‌هایی که در زمین آنها نهرهای جاری است داخل کند .

۲- آیه ۴۵ ، از سوره ۱۵ : **الْحِجَر ؛** و آیه ۱۵ ، از سوره ۵۱ : **الذَّارِيَات**

«بدرستیکه مردم با تقوی ، در بهشت‌های آبی مسکن دارند.»

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظَلَلٍ وَ عُيُونٍ .^۱

«بدرستیکه مردم با تقوی ، در سایبان‌ها و چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

غاية الأمر ، يك وقت علوم إلهيّه و معارف ربّانيّه ، پاک و بدون شائبه دخالت آراء و أفكار شخصی است ؛ در اینصورت به صورت آب صاف وزلال چون اشک چشم در عالم ملکوت منجلی میگردد ؛ چون مقربان درگاه خدا از چشمه‌های معارف ، علوم را بیرون می‌کشند و در می‌آورند ، و با فکر و ذکر و عبادت و عبودیّت و تسليم و رضا و تفویض ، آن علوم و معارف را با بیداری و عبادت در شبهای تار و باروزه و مجاهدت در روزهای گرم ، چون چشمۀ پر لمعانی که بدهست کنکاش چکش و پتک و قلم بیرون می‌آورند ، با کنکاش عقل نظری و علمی از زوایای غیبت و از پشت پرده‌های آمال و آرزوها بیرون می‌آورند ؛ آری چنین است که :

عَيْنًا يَشَرِّبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا .^۲

«چشمه‌ای است که از آن ، مقربان از بندگان خدا می‌آشامند ، و آن چشمه را بطور متین و استوار شکافته و منفجر می‌کنند ، و آبش را ظاهر می‌سازند.»

۱- آیة ۴۱ ، از سوره ۷۷ : المرسلات

۲- آیة ۶ ، از سوره ۷۶ : الدَّهْر

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ ۚ

«چشمهای است که از آن مقربان درگاه الهی فقط می‌آشامند». همچنانکه در جلد اول از کتاب «امام شناسی» در مجلس دهم آورده‌ایم که نهرهای چهارگانه بهشت - که عبارت است از: نهر شیری که طعم آن تغییر نکرده است، و نهر آب غیر متغیر و بدبو، و نهر عسل تصفیه شده، و نهر خمر و شرابی که برای نوشندگان لذت بخش است - عبارت است از:

تجلی و ظهور ملکوتی علومی که در مبتدیان راه سیر و سلوک، و ضعفای از راه پیمایان سبیل إلى الله پیدا می‌شود؛ چون شیر غذای کودک است؛

واز علوم خالص و معرفت بی‌شائیه خدا، چون حیات دل به علم و معرفت است. و عدم تغییر و تعفن راجع به عدم آلودگی آن علوم به افکار و آراء نفسانیه و شیطانیه است؛

واز واردات عالم قدس و بارقه‌های نورانی و لذت‌هائی که در حالات مختلف برای متوضطین در راه خدا پیدا می‌شود، و آنان را به ذوق و وجود و توجه می‌آورد. و تصفیه آن عبارت است از عدم کدورت آن علوم، به مواد شمعی و موم که بواسطه تسویلات نفس احیاناً پیدا می‌شود؛

واز تجلیات جمال و عشق به ذات لایزالی که سالک هستی خود را فراموش می‌کند و محو در انوار او می‌شود.

۱- آیه ۲۸، از سوره ۸۳: المطففين

و چون تجلی جلال گردد ، و سالک را از تمام تعلقات دنیویه از
مال و تعین و حبّ جاه و هستی پاک کند آن را شراب طهور خوانند .

وَ سَقِيْهِمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا .^۱

«و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و

سیراب کرد .»

زیرا طهور نه تنها به معنای پاک است ، که به معنای پاک کننده
است ؛ و این علوم و معارف جلالیه یکباره هستی سالک را در برابر
عظمت و قهاریت و کبریائیت حضرت حق ، می سوزاند و نابود
میکند .^۲

و حافظ شیرازی از آن به شراب تلخ تعبیر کرده است ، آنجا که

گوید :

شراب تلخ میخواهم که مرد افکن بود زورش
که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش^۳
و همین جذبات جلالیه است که بسیار ذی قیمت است ، و
نتیجه و حاصل یک عمر سلوک را که وصول به مقام فناه فی الله است
متحقّق می‌سازد ؛ چنانکه در کلمات آمده است :

۱- ذیل آیه ۲۱ ، از سوره ۷۶ : الدَّهْر

۲- در تفسیر «مجمع البیان» مجلد ۵ ، ص ۴۱۱ ، در ذیل این آیه شریفه
آمده است : و قيل يطهّرهم عن كلّ شئٍ سوى اللهِ إِذ لا طاهرٌ مِنْ تَدْنِسٍ بَشِّئٍ مِنْ
الأَكْوَانِ إِلَّا اللهُ ؟ رَوْهُ عن جعفرِ بنِ محمدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . (م)

۳- «دیوان حافظ» طبع پژمان (سنه ۱۳۱۸) ، ص ۱۲۵

جَذْبَةُ مِنْ جَذْبَاتِ الْحَقِّ تُوازِي عِبَادَةَ الشَّقَلَيْنِ ۱.

«یک کشش از کشش‌های حضرت خداوند رحمن ، برابر با

عبادت جن و انس است.»

اگر این علوم و معارف توأم با حرارت طلب باشد و پیوسته

عشق در سالک زنده باشد ، قدری از ماده زنجیل که ماده گرمی

است، به آن علوم ضمیمه می‌شود :

وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزاجُهَا زَنجِيلًا ۲.

«و در آن بهشت آشامانیده می‌شوند از کاسه‌های شرابی که با آن

زنجبیل ممزوج شده است.»

و چون خداوند بخواهد قدری آنان را آرامش بخشد و بواسطه

۱- این جمله در کتب اهل سلوک دائر است ، و شیخ نجم الدین رازی در «مرصاد العباد» در ص ۲۱۲ و ص ۲۲۵ و ص ۳۶۹ و ص ۵۱۱ ، و نیز در کتاب «عشق و عقل» ص ۶۴ آورده است . و معلق و مصحح و شارح لغات آن در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ از مصحح کتاب «فیه ما فیه» مثنوی نقل کرده است که این جمله از سخنان أبوالقاسم إبراهیم بن محمد نصر آبادی است .

و جامی در شرح حال إبراهیم بن أدهم با مختصر اختلافی آورده است که :

جَذْبَةُ مِنْ جَذْبَاتِ الْحَقِّ تُرْبِي عَلَى عَمَلِ الشَّقَلَيْنِ .

أبوسعید أبوالخير نیز با تعبیر کما قال الشیخ این عبارت را ذکر کرده است .

(«أسرار التَّوْحِيد» چاپ طهران ، ص ۲۴۷)

و مولانا جلال الدین نیز در «مثنوی» فرموده است :

این چنین سیری است مستثنی ز جنس کان فزوود از اجتهاد جن و انس

این چنین جذبی است نی هرجذب عام که نهادش فضل احمد و السلام

۲- آیه ۱۷ ، از سوره ۷۶ : الدَّهْر

تجلييات جمال ، سکونی پیدا کنند ، از چشمۀ کافور که ماده خنک و سردی است ، در کأس آنان می‌ریزد :

إِنَّ الْأَبْرَارَ يُشَرِّبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِنْ أَجْهَا كَافُورًا .^۱

«بدرستیکه ابرار از کاسه‌هائی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.»

همچنانکه اگر اجمال ادراک علوم توأم با إنکار و جحود و استکبار باشد ، آن علوم به صورت آب‌های داغ و گداخته در کام آنان ریخته می‌شود ، که جز زیادی تشنگی و حِدّت و سوزندگی اثری ندارد .

تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةً .^۲

«و در قیامت ، دسته‌ای که عذاب آنان را فراگیرد و چهره‌هایشان را درهم شکند و ذلیل کند ، به آتش گداخته دوزخ می‌سوزند و از چشمۀ آب‌گرم و سوزنده می‌نوشند.»

چشمۀ تَسْنِیم که قدری از آن را با رَحِيق مختوم مخلوط کرده و به ابرار میدهند^۳ اصل آن از اعراف جاری است . اعراف چنانکه خواهد آمد ، حجابی است بین بهشت و جهنّم ، و بر آن ائمه طاهرين

۱- آیه ۵ ، از سوره ۷۶ : الدَّهْر

۲- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۸۸ : الغاشیة

۳- إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَأَيْكَ يَنْتَرُونَ * تَعْرُفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ الْنَّعِيمِ * يُسْهَقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خَيْمَةُ مِسْكٍ وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتَنَا سَلَّمَتَنَفِسُونَ . آیات ۲۲ تا ۲۶ ، از سوره ۸۳ : المطففين

علیهم السّلام که حاکم بر بهشت و دوز خند قرار دارند.

چشمۀ تسنیم از زیر قدم امیر المؤمنین علیه السّلام جاری است، و به حوض کوثر می‌ریزد. و آب کوثر که ممزوجی است از چشمۀ تسنیم و چشمۀ معین، برای شتیشتوی دلهای گناهکاران بسیار مفید و حیات بخش است.

ماء معین، علوم و معارف إلهی است؛ و ماء تسنیم، محبت و ولایت. و چون این دو با هم مخلوط گردد، مزاجی از علوم إلهیه توأم با ولایت که حقیقت توحید است بدست می‌آید؛ و آن است که جگرهای سوخته را سیراب میکند؛ و هر کس بنوشد، دیگر ابداً تشنه نمی‌شود؛ و هر کس ننوشد، هیچ آشامیدنی دگری نمی‌تواند او را سیراب کند.

آری، علی در علم پیامبر بود که: أَنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَىٰ بَأْبُهَا.^۱
 «پیغمبر فرمود: من شهر علم هستم، و علی در آن شهر است.»
 و آری، علی صاحب ولایت رسول الله بود که: أَنْتَ وَلِيُّ كُلٌّ
 مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي.^۲

۱- «كتنز العُمال» ج ۱۲، ص ۲۰۱، حدیث ۱۱۳۰ (طبع هند - ۱۳۸۴)؛ و
 «وسائل الشیعة»، طبع حروفی، ج ۱۸، ص ۵۲

۲- این جمله از کلمات مشهور رسول الله است، و بزرگان از محدثین و موّخین نقل کرده‌اند. و ما اینک آنرا - در ضمن حدیث عشیره که به امر رسول الله، حضرت امیر المؤمنین قوم و عشیره را در مجلسی برای دعوت به اسلام گردآوردند - می‌آوریم: که رسول الله فرمود:
 أَيُّكُمْ يَتَنَبَّهُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ زَيْرِي وَ صَنِّي وَ خَلِيقَتِي فِي أَمْتَى وَ لَيْ كُلًّا

«پیغمبر فرمود: تو ای علی! ولی هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای بعد از من باشی!»

و در اینصورت هر کس به مقام ولایت نزدیک شود و از علم و ولایت امیرالمؤمنین بهرمند گردد، حقاً از حوض کوثر می‌نوشد. علی علیه السلام مَعْدُن علم است، و متحقّق به حق و حقیقت، و منبع ولایت است و عبودیّت محضه. و بنابراین هر کس با او دشمن باشد و مقام او را ارج ننهد و میثاق و عهد او را بر ذمه نگیرد، حقاً از حق دور است، او تشنّه و جگر سوخته است، و او راهی به حوض ندارد؛ زیرا این آب بر کافران و معاندان حرام است.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْنَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنْ أَلْمَاءِ أُوْمَمًا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكُفَّارِينَ .^۱

و هم صحبتان آتش به هم صحبتان بهشت ندا میدهند که: قدری از آب یا از چیزهایی که خداوند به شماروزی کرده است، به ما إفاضه کنید و بریزید! در جواب بهشتیان میگویند: آب و آن چیزهای دیگر را خداوند بر کافران حرام کرده است.

عالی آخرت، عالم ظهور حقیقت است. کسی که در دنیا با ایمان و عمل صالح و اطاعت و ولایت آئمه اطهار علیهم السلام راهی برای خود باز نکرده است، از آبشخوار آب حیات و زندگی معنوی و از

۱- مُؤْمِنٍ بَعْدِيْ؟ فَسَكَّتَ الْقَوْمُ حَتَّى أَعَادَهَا ثَلَاثًا . فَقَالَ عَلَيْهِ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . («الغایر» ج ۲، ص ۲۸۲)

آیه ۵۰، از سوره ۷: الأعراف

چاشنی ولایت محروم است ، او سیاه چهره و لَهَ زنان در تشنۀ کامی فرود می‌رود ؛ و صاحبان ولایت و محبّان ، سپید چهره و سیراب هستند .

و بنابراین ، حوض کوثر ، مقام ظهور و بروز ولایت است . این اجمالی بود که می‌توان درباره کوثر و ساقی آن ، حضرت مولی‌الموالی علیه السّلام بیان کرد ، اما حقائق آن در تحت هیچ عبارتی نمی‌گنجد و به فکر تنزل نمی‌کند ، و به صورت و شکل متصوّر و مشکل نمی‌گردد .

و آنچه از بزرگی حوض بیان شده است که ما بین ایله و صناعه است ، و ابريق‌ها و کاسه‌های آن به عدد ستارگان است ، و ریگش یاقوت است ، و گیاهش زعفران است ، و خیمه‌های اطرافش از زبرجد و یاقوت و دُرّ زده شده است ، و همچنین سایر خصوصیات ؛ همگی صحیح و در عالم ملکوتِ صورت بجای خود محفوظ است؛ ولی همگی ظهور و بروز همان حقیقت مقام علم و ولایت است . رَزَقْنَا اللَّهُ وَ إِيَّا كُمْ أَنْ نَرْوَى مِنَ الْحَوْضِ رِوَاءً مَرْوَيِّينَ بِمُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ .

غاية الأمر باید سعی کنیم که بواسطه شدّت اتصال و ربط ما ، ظرفیت ما زیاد گردد ، و بهره ما از آن حوض افزوون باشد .

در اینجا مناسب است خوابی که از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت شده است بیاوریم تا اهمیّت حوض کوثر و قصيدة غرّای شاعر اهل بیت سید! سمعیل حمیّری ، و ارزش مقام

ولایت و تمّسک به آن روشن شود.

عالّامه مجلسی در جلد یازدهم از «بحار الأنوار» ص ۲۰۳ از طبع

کمپانی گوید:

من در بعضی از تأییفات اصحاب ما : شیعه امامیه چنین یافتم
که: او با إسناد خود از سهل بن ذبیان روایت میکرد که می‌گفت: من
روزی از روزها قبل از اینکه أحدی از مردم به خدمت حضرت
علی بن موسی الرضا علیهم السلام باید به محضرش مشرف شد.
حضرت فرمود: خوش آمدی ای پسر ذبیان! همین الان قاصد
ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و پیغام ما را بیاورد، که تو در نزد ما
بیائی.

من عرض کردم: برای چه امری، ای پسر رسول خدا؟!

حضرت فرمود: برای رؤیا و خوابی که دیشب دیده‌ام، خوابی
که راحت از من ربوده و مرا بیدار و متفسّر داشته است!

من عرض کردم: إن شاء الله خير است!

حضرت فرمود: ای پسر ذبیان! گویا نربانی برای من نصب شده
بود که دارای صد پله بود من از آن بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم!
من عرض کردم: تو را به طول عمر، تهنيت می‌گوییم و چه بسا
صد سال عمر می‌کنی؛ به ازاء هر پله‌ای یک سال!

حضرت فرمود: آنچه خداوند اراده کند همان خواهد شد. و
سپس فرمود: چون من به بالاترین پله نربان بالا رفتم، چنین دیدم که
من در زیر یک قبه سبز رنگی قرار دارم که خارج آن قبه از داخل آن

دیده می شد . و دیدم که جدّم رسول الله صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم در میان قبّه نشسته است ، و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان می درخشدید ، در طرف راست و در طرف چپ رسول الله بودند . و چنین دیدم که یک زن نیکو خلقت و یک مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند .

و دیدم که مردی در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را میخواند : **لِامْ عَمْرِ و بِاللَّوْيِ مَرِبْعُ** .

چون حضرت رسول الله صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا دیدند ، به من گفتند : مرحبا ، خوش آمدی ! ای فرزند من ! ای علی بن موسی الرّضا ! بر پدرت علی سلام کن ! من بر او سلام کردم . و پس از آن گفتند : بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن ! من بر او سلام کردم . و سپس گفتند : بر دو پدرت^۱ حسن و حسین سلام کن ! من بر آن دو سلام کردم .

۱- چون مادر حضرت باقر علیه السلام ، فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود ، لذا حضرت باقر را ابن الخیرتین گویند ؛ یعنی از طرف پدر و مادر هر دو پسندیده و نیکوست . فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسینی ، و از طرف مادر حسنه هستند . و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسین ، جد آن حضرت است .

و علیهذا ائمّه طاهرين از حضرت باقر تا حضرت صاحب الأمر همگی از اولاد حسین هستند . و اينکه می بینيم در زيارات به لفظ يابن الحسن و الحسين آمده است ، برای اين جهت است . و بر همین اساس حضرت رسول الله در اين رؤيا و خواب به حضرت رضا فرمودند : بر دو پدرت یعنی بر حسن و حسین عليهما السلام سلام کن !

و سپس گفتند : بر شاعر ما و مداح ما در دنیا : سید إسماعيل حمیری سلام کن ! من سلام کردم و نشستم .
در این حال حضرت رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم رو به سید إسماعيل کرده و گفتند : حال برگرد به انشاد قصیده‌ای که ما در آن بودیم ! سید إسماعيل شروع کرد به خواندن :

لَامٌ عَمْرٌو بِاللِّوَى مَرْبَعٌ طَامِسَةُ أَعْلَامُهُ بَلْقَعُ

حضرت رسول صلی الله علیه وآلہ وسلم شروع کردند به گریه کردن ؛ و سید همینطور میخواند تا رسید به این بیت : وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ ، حضرت رسول الله و فاطمه زهراء سلام الله علیهم هر دو گریه کردند ، و کسانی که با آنحضرت بودند گریه کردند . و چون به این بیت رسید که :

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا إِلَى مَنِ الْغَايَةُ وَالْمَفْزَعُ

رسول الله دستهای خود را بلند کردند و گفتند :

إِلَهِي أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَىٰ وَ عَلَيْهِمْ أَنِّي أَعْلَمُهُمْ أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعَ عَلَىٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ! وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

«خداؤندا ! تو گواه بر من و بر امت کجرو و منحرف من هستی که من به آنها خبر دادم ! و آنان را آگاه کردم که غایت و مقصد و پناه و ملجأ بعد از من علی بن أبي طالب است ! و با دست خود اشاره به علی نمود که روی روی آنحضرت نشسته بود .»

حضرت رضا علیه السلام گفتند : چون سید إسماعيل حمیری از

انشاد اين قصيده فارغ شد ، حضرت رسول الله متوجه من شدند و گفتند : اي على بن موسى ! اين قصيده را از برکن و شيعيان ما را امرکن آنرا حفظ کنند و بدانها بگو : هر کس اين قصيده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید ، من بر خدای متعال ضامن می شوم که او را به بهشت ببرد .

حضرت امام رضا عليه السلام فرمودند : رسول الله پيوسته در خواب اين قصيده را بمن تکرار کرند تا آنرا حفظ شدم و اينست آن قصيده :

لَامُ عَمْرُو بِاللَّوِي مَرْبَعٌ^(۱) طَامِسَةُ أَعْلَامُهُ بَلْقَعٌ^(۲)
 تَرُوحُ عَنْهُ الطَّيْرُ وَحْشِيَّةٌ وَالْأَسْدُ مِنْ خِيفَتِهِ تَفْرَعُ^(۳)
 بِرَسْمٍ دَارٌ^(۴) مَا بِهَا مُونِسٌ إِلَّا صِلَالٌ^(۵) فِي الشَّرَى وُقَعُ^(۶)
 رُقْشٌ يَخَافُ الْمَوْتُ مِنْ نَفْثَهَا^(۷) وَالسَّمُ فِي أَنْيَابِهَا مُنْقَعُ^(۸)

۱- آم عَمْرُو : کنایه از محبوبه است . اللوی بر وزن إلى بالكسر و التصر : مُنْقَطَع الرَّمْلُ أو هو ما التَّوَى مِن الرَّمْل ، وألْوَى الْقَوْمُ : صاروا إلى لَوَى الرَّمْل . مرَبع : منزل در فصل بهار ، رَبِيعُ بنی فلان : محله آنها .

۲- طَامِس : ناپدید شدن و محوش شدن و از بين رفتن . بَلْقَع : زمین خشک و بی آب و علفی است که چیزی در آن نیست .

۳- رسم الدَّار : نشانه منزل .

۴- صَلَال جمع صَلَل : مارگزنده که هیچ افسون نپذیرد .

۵- رُقْش جمع رَقْشَاء : مار دارای نقطه های سیاه و سفید . نَفْثَ : دمیدن .

۶- نَفَعَ المَاءُ فِي الْوَادِي : اجتماع و طال مکثه . أَنْفَعَ السَّمَّ : سَمَّ را باقی گذاشت تا کهنه و کاري شود . وَأَنْفَعَتِ الْحَيَّةُ السَّمَّ فِي أَنْيَابِهَا : سَمَّ را در زیر دندانها يش جمع نمود . مُنْقَعُ : جمع شده ، کهنه و پرورده شده .

لَمَّا وَقْفَنَ الْعِيسُّ^۱ فِي رَسْمِهِ
ذَكَرْتُ مَا قَدْ كُنْتُ أَلَّهُ بِهِ
كَأَنَّ بِالنَّارِ لِمَا شَفَّنِي^۲
عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ أَتَوْا أَحْمَدًا
قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا
إِذَا تَوَفَّيْتَ وَفَارَقْتَنَا
فَقَالَ لَوْ أَعْلَمْتُكُمْ مَفْزَعًا
صَنِيعَ أَهْلِ الْعِجْلِ إِذْ فَارَقُوا
وَفِي الدِّى قَالَ بَيَانُ لِمَنْ^۳
ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٍ^۷
أَبْلَغَ وَإِلَّا لَمْ تَكُنْ مُبْلِغاً
فَعِنْدَهَا قَامَ النَّبِيُّ الَّذِي

وَالْعَيْنُ مِنْ عِرْفَانِهِ تَدْمَعُ^(۵)
فَبِتُّ وَالْقَلْبُ شَجٌ^۲ مُوجَعٌ^(۶)
مِنْ حُبٍّ أَرْوَى كَبِدِي تُلْذَعُ^(۷)
بِخُطْهَةٍ لَيْسَ لَهَا مَوْضِعٌ^(۸)
إِلَى مَنِ الْغَايَةُ وَالْمَفْرَعُ^(۹)
وَفِيهِمْ فِي الْمُلْكِ مِنْ يَطْمَعُ^(۱۰)
مَاذَا عَسِيْتُمْ فِيهِ أَنْ تَصْنَعُوا^(۱۱)
هَرُونَ فَالثَّرَكُ لَهُ أَوْدَعُ^(۱۲)
كَانَ إِذَا يَسْعَىْلُ أَوْ يَسْمَعُ^(۱۳)
مِنْ رَبِّهِ لَيْسَ لَهَا مَدْفَعٌ^(۱۴)
وَاللَّهُ مِنْهُمْ عَاصِمٌ يَمْنَعُ^(۱۵)
كَانَ بِمَا يَأْمُرُهُ يَصْدَعُ^(۱۶)

۱- عیس جمع عیسائ: شتر سفیدی که سفیدیش با رنگ مایل به شقره

یعنی شبیه به سرخی ، مخلوط باشد.

۲- شَجِي - شَجَّا : حَزِنَ فهو شَجَّي .

۳- شَفَّ : لاغر کرد .

۴- أَرْوَى : نام محبوبه است . لَذْعَتُ النَّازُ : أحقرته ، و لَذْعَ فلاناً بكلامه :

أَوْجَعَهُ وَءَالَّمَهُ ، تُلْذَعُ : محترق می شود و می سوزد .

۵- خُطَّةٌ : امر و طریق را گویند .

۶- أَوْدَعُ از دَعَةَ است یعنی راحت تر و آسان تر . فَالثَّرَكُ لَهُ أَوْدَعُ یعنی : إن

کتم تصنیعون مثل صنیعهم ، فالثَّرَكُ لهذا السؤالِ أَوْدَعُ لكم .

۷- عَزْمَةٌ : ثبات و نیت و صبر است ، یعنی تصمیمی از جانب خداوند .

۸- صَدْعٌ : معنای شکافتن و سخن حق گفتن و آشکارا إعلان نمودن است .

يَخْطُبُ مَأْمُورًا وَ فِي كَفَهِ
رَافِعُهَا أَكْرَمْ بِكَفِ الَّذِي
يَقُولُ وَالْأَمْلَاكُ مِنْ حَوْلِهِ
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا لَهُ
فَاتَّهُمُوهُ وَانْحَنَتْ مِنْهُمْ
وَضَلَّ قَوْمٌ غَاظَهُمْ فِعْلُهُ
حَتَّى إِذَا وَارَوْهُ فِي قَبْرِهِ
مَا قَالَ بِالْأَمْسِ وَ أَوْصَى بِهِ
وَقَطَّعُوا أَرْحَامَهُ بَعْدَهُ
وَأَزْمَعُوا غَدْرًا بِسَمْوَلَاهُمْ
لَا هُمْ عَلَيْهِ يَرِدُوا حَوْضَهُ
حَوْضُ لَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَا إِلَيْهِ
كَفُ عَلَى نُورُهَا يَلْمَعُ (١٧)
يَرْفَعُ وَالْكَفُ الَّذِي يُرْفَعُ (١٨)
وَاللَّهُ فِيهِمْ شَاهِدٌ يَسْمَعُ (١٩)
مَوْلَى فَلَمْ يَرْضُوا وَلَمْ يَقْنَعُوا (٢٠)
عَلَى خِلَافِ الصَّادِقِ الْأَضْلَعُ (٢١)
كَانَّا مَا اَنَافُهُمْ تُجْدَعُ (٢٢)
وَانْصَرَفُوا عَنْ دُفِنِهِ ضَيَّعُوا (٢٣)
وَاشْتَرَفُوا الضُّرَّ بِمَا يَنْفَعُ (٢٤)
فَسَوْفَ يُجْزَوْنَ بِمَا قَطَّعُوا (٢٥)
تَبَّا لِمَا كَانُوا بِهِ أَزْمَعُوا (٢٦)
غَدًا وَ لَا هُوَ فِيهِمْ يَشْفَعُ (٢٧)
أَيْلَهُ^٧ أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ (٢٨)

- ١- أملاك جمع ملِك : بمعنى صاحب قدرت و سلطنت بر عشيره و قوم .
- ٢- أضلُع جمع ضلُع : استخوان پهلو ، دنده . و انحنى ضلعيه و حنني ضلعيه
مانند طوى كشحه و ثنى عطفه يعني : إعراض كرد و روگرداند . (م)
- ٣- در بعضی نسخ ظلَّ آمده است که در اینصورت ، ترجمه اینچنین
می شود : «چنان شدند آن گروهی که این فعل پیامبر آنان را به غیظ و کینه
تحریک کرد که گویا بینی های آنان را می برند». (م)
- ٤- جَدَعَ - جَدْعًا الأَنَفَ و ماشاكَلَه : قطعه ، يعني برید آن را . تُجْدَعُ يعني
بریده می شود .

- ٥- وَارَى مُوارَةً الشَّيْءَ : أَخْفَاءً ، مخفى و پنهان کرد .
- ٦- تَبَّا : بریده باد . أَزْمَعَ الْأَمْرَ : اراده کرد و بر عزم بر آن ثابت بماند .
- ٧- أَيْلَهُ : شهر کوچکی است در ساحل بحر قُلْزم پهلوی شام .

يُنْصَبُ فِيهِ عَلَمٌ لِّلْهَدَى
 وَالْحَوْضُ مِنْ مَاءِ لَهُ مُتَرَعٌ^(۲۹)
 يَفِيضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَوْثَرٌ
 أَبْيَضُ كَالْفِضَّةِ أَوْ أَنْصَاعُ^(۳۰)
 حَصَاهُ يَاقُوتُ وَمَرْجَانَهُ^(۳۱)
 بَطْحَاؤُهُ مِسْكٌ وَحَافَاتُهُ^(۳۲)
 أَخْضَرُ مَادُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ^(۳۳)
 وَفَاقُعُ أَصْفَرُ مَا يَطْلُعُ^(۷)
 تَسْطَعُ إِنْ هَبَّتْ بِهِ زَعْزَعٌ^(۳۴)
 رِيحُ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةً^(۳۵)
 ذَاهِبَةً لَيْسَ لَهَا مَرْجِعٌ

۱- **أَتَرْعَ إِلَيْنَا :** مَلَأَهُ . **مُتَرَعٌ :** مملوٌ وَبَرٌ وَسَرْشَارٍ .

۲- **نَصَعَ الْحَقُّ :** وَضَحَّ وَبَانَ . **نَصَعَ الْلَّوْنُ :** اشْتَدَّ بِيَاضُهُ . **أَنْصَعُ :** يعني رنگ روشن تر .

۳- جَنَّى - جَنَّيَا وَجَنَّى الشَّمَرَ : تَنَاوَلَهُ مِنْ شَجَرَتِهِ ، از درخت چید .

۴- **بَطْحَاءُ :** مسیل پهنه و وسیعی که در آن رمل و ریگ ریز باشد . حافَةُ : طرف و جانب ، جمع : حافات .

۵- **مُوْنِق :** نیکو و زیبا و معجب . **يَنْعَ و أَيْنَعَ الشَّمَرُ :** طاب و ادرک و حان قِطْافُهُ ؛ فهو يانع و مُونِق ، يعني : میوه رسیده . و بنابراین ، معنی چنین می شود که : «مسیل و زمین آن کوثر ، از مشک فرش شده است و درختان پر از میوه های خوب و رسیده در اطراف آن در اهتزاز و حرکت است» .

۶- **وَرَى :** خلق و مخلوق . **نَضَرَةٌ وَنَضَارَةٌ :** طراوت و تازگی . **نَاضِرُ :** تازه و با طراوات . **أَخْضَرَ نَاضِرُ :** سبز درخشان و خوشرنگ .

۷- **فَاقِعُ :** رنگ خالص و صاف و روشن ، و مشهور صفت برای أَصْفَرَ يعني زرد می آورند . **طَلَعَ طَلُوعًا :** ظاهر شد .

۸- **سَطَعَ - الغَبَارُ أو الرَّائِحَةُ أو النُّورُ :** ارْتَقَعَ وَ اسْتَسَرَ . **هَبَّتِ الرَّيْحُ :** ثارَتْ و هاجَتْ . **زَعْزَعَهُ زَعْزَعَهُ :** حَرَّكَهُ شَدِيدًا . **رَيْحُ زَعْزَعٌ :** باد تند و حرکت دهنده .

إِذَا مَرَّتْهُ فَاحَٰٓ مِنْ رِيَحِهِ
 أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ إِذَا يَسْطُطُعُ (٣٦)
 فِيهِ أَبَدِارِيقٌ وَقِدْحَانُهُ
 يَذْبُّ عَنْهُ الرَّجُلُ الْأَصْلَعُ (٣٧)
 ذَبَّا كَحَرْبَىٰ ٣ إِلَ شُرَّاعُ (٣٨)
 إِذَا دَنَوا مِنْهُ لِكَىٰ يَشْرُبُوا
 قِيلَ لَهُمْ تَبَّا لَكُمْ فَارِجُوا (٣٩)
 دُونَكُمْ٠ فَالْتَّمِسُوا مَنْهَلاً
 يُرْوِيْكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يُشْبِعُ (٤٠)

۱- فَاحَ الْمِسْكُ أو الطَّيِّبُ : انتشرتْ رائحته . و بنابراین ، معنی این می شود که : چون آن زعزع و باد بهشتی مرور کند بر کوثر ، انتشار پیدا می کند از بوی کوثر بوئی که از مشک در حال انتشار بوی او پاکیزه تر و لطیف تر است .

۲- أَصْلَعُ : کسی که جلو سر او مو ندارد .

۳- جَرِبَ - جَرَبَا : أَصَابَهُ الْجَرَبُ . وَ جَرَب همان مرض گری و سوداست که در پوست بدن دانه های کوچکی پیدا می شود و به شدت خارش می کند ؛ و اجراب و جربان ، گر و سودازده را گویند و مؤثث آن جرباء و جربی و جمع آن جراب و جربی است . و این مرض در شتران بیشتر است ؛ و چون بسیار مسری است لذا شتران جرب دار را خصوصاً آنهائی که در آب رفته و خیس شده باشند از شتران دیگر دور می کنند و نمی گذارند به حوض و آب نزدیک شوند تا شتران دیگر مبتلا نشوند .

۴- شَرَعَ - شَرَعًا و شَرُوعًا فِي الْمَاءِ : داخل آب شد ، یا با دو کف خود آب خورد . شَرَعَ جمع شارع : وارد شونده در آب را گویند . و یُقال : إِلْ شَرَعَ و شَرُوعَ يعني : شتران داخل در آب شده .

۵- دونَك اسم فعل است بمعنى خُذْ ، و صرف می شود مثل دونَكما و دونَكم . و لیکن ظاهراً در قصيدة فوق ظرف و به معنای عنْد است ؛ و ضمیر كُم ضمیر جمع است ؛ یعنی : شما در نزد خود و از پیش خود منهل و آبشخواری بجوئید که شما را سیراب کند .

(و ممکن است دون به معنی وراء باشد و متعلق به ارجعوا در بیت قبل ، و اشاره باشد به آیه شریفه : قِيلَ أَرْجُعُوا وَرَاءَ كُمْ فَالْتَّمِسُوا ثُورًا . (آیه ١٣ ، ھ

هَذَا لِمَنْ وَالَّى بَنِي أَحْمَدًا
 وَلَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يَتَبَعَ (٤١)
 فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ
 وَالذُّلُّ وَالْوَيْلُ لِمَنْ يُمْنَعُ (٤٢)
 فَالنَّاسُ يَوْمَ الْحَسْرِ رَايَاتُهُمْ
 خَمْسٌ فَمِنْهَا هَالِكٌ أَرْبَعٌ (٤٣)
 فَرَايَةُ الْعِجْلِ وَفِرْعَوْنَهَا
 وَسَامِرٍي الْأُمَّةِ الْمُشْتَنِعُ (٤٤)
 عَبْدٌ لَئِيمٌ لَكَعْ أَكْوَعُ (٤٥)
 وَرَايَةُ يَقْدُمُهَا أَدْلَمْ
 لِلْزُورِ وَالْبُهْتَانِ قَدْ أَبْدَعُ (٤٦)
 وَرَايَةُ يَقْدُمُهَا حَبْتَرٌ
 لَا بَرَدَ اللَّهُ لَهُ مَضْبَعٌ (٤٧)

از سوره ۵۷: الحديده و روایتی نیز با همین مضامین در تفسیر «برهان» در ذیل این آیه آمده است . - م)

۱- ذُلّ ضد عِزّ است .

۲- شَنَعَهُ : اسْتَقْبَحَهُ . شَنْعُ : قَبْحٌ فَهُوَ شَنَعٌ وَ شَيْءٌ وَ أَشَنَّ . وَ مُشْنَعٌ در اینجا بمعنای شنیع است . (و در بعضی نسخ المُفْطَعُ آمده که بمعنای «بسیار قبیح و شنیع» است . - م)

۳- دَلَمَ : اشْتَدَ سَوَادُهُ ، أَدْلَمَ : سیاه بدن . لَكَعْ : لَوْمٌ وَ حَمْقٌ ، لَكَعَ : لَئِيمٌ ، عبد و احمق را گویند . كَوْعَ يَكْوُعُ كَوْعًا : عَظْمٌ كَوْعَهُ أَوِ التَّوَى وَ اعْوَجٌ فَهُوَ أَكْوَعَ ، مؤْتَ : كَوْعَاء ، الكاع و الکَوْعَ : طَرْفُ الرَّبَدِ مَمَّا يَلِي الإِبَهَامَ ، جمع : أَكْوَاعَ ، أَكْوَعَ به کسی گویند که مچ او به طرف شست پیچیده و کج شده باشد .

۴- در «صحاح اللغة» گوید : حَبْتَرٌ - به فتح - بمعنای کوتاه است مثل بُحْثُرٌ . و در «لسان العرب» گوید : حَبْتَرٌ و حَبَّاتِر بمعنای کوتاه است مثل حَتْرَبٌ و بُحْثُرٌ ، و مؤْتَ آن حَبْتَرَةٌ میباشد . و همچنین حَبْتَرٌ از اسمی رویاه است . و همین معنی را مجلسی (ره) اختیار کرده است و گفته است : الْحَبْتَرُ هُوَ التَّغْلِبُ . البَهَّ به مناسبت روایتی که در کتاب عدل و معاد ذکر میکند . («بحار» طبع حرروفی ، ج ۸ ، ص ۳۰۱)

۵- نَعْشَلُ : الشَّيْخُ الْأَحْمَقُ (پیر مرد احمق) .

↵

أَرْبَعَةُ فِي سَقَرَ أُودِعُوا
لَيْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرَهَا مَطْلُعٌ (۴۸)
وَ رَأْيَةُ حَيْدَرٍ
وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ (۴۹)
غَدَّا يُلَاقِي الْمُضْطَفَى حَيْدَرٌ
وَ رَأْيَةُ الْحَمْدِ لَهُ تُرْفَعُ (۵۰)
مَوْلَى لَهُ الْجَنَّةُ مَأْمُورَةٌ
وَ النَّارُ مِنْ إِجْلَالِهِ تَفْزَعُ (۵۱)
إِمَامٌ صِدْقٌ وَلَهُ شِيعَةٌ
يَرَوْوا مِنَ الْحَوْضِ وَلَمْ يُمْنَعُوا (۵۲)
بِذَاكَ جَاءَ الْوَحْىُ مِنْ رَبِّنَا
يَا شِيعَةَ الْحَقِّ فَلَا تَجْزَعُوا (۵۳)
الْحِمَيرِي مَادِ حُكْمٌ لَمْ يَزَلْ
وَ لَوْ يُقْطَعُ أَصْبَعًا أَصْبَعَ (۵۴)
وَ بَعْدَهُ صَلُوا عَلَى الْمُضْطَفَى
وَ صَنُونِ حَيْدَرَةٍ ۲ الْأَصْلُمُ (۵۵)

سید إسماعیل حمیری که معاصر حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بوده است ، در این قصیده به روش و سبک قصیده سازان
فنّ بلاغت و فصاحت عرب ، که چون بخواهند بر أيام گذشته و عمر
بر باد رفته و کامیابی ها و لذت و سرورهائی که در مقام محبت
داشته اند و فعلًا دستخوش زوال گردیده است ، تأسف خورند و آن
حالات خوش و بهجهت ها و سرورها و تعشق ها را بطور تفصیل بیان
کنند ؟

أَوْلًاً منزل آن محبوب و مطلوب را به وادی قَفْر و خشک و بدون
آب و گیاه ، و منزل خراب و از پی درآمده و از سقف فرو ریخته ،

⇒ ۶- بنا بر ظاهر عبارت باید مضجعًا به نصب بوده باشد و لیکن چون در
نسخه اینطور آمده بود ، ما همینطور آوردیم .

۱- روی - : سیراب شد از آب .

۲- حیدر و حیدرة : شیر را گویند .

استعاره می‌آورند؛ که آن آبادانی‌های معنوی بدین خرابی تبدیل شده، و اساس و بنیان محبت فرو ریخته است؛

و بر اساس فن غزل سرائی، آن لذت معنی و محبت به منظور و مقصود را، به عشق؛ و آن محبوب و مطلوب را، به محبوبه و معشوقه؛ و زائل شدن آن حالات خوش و سرورها را به مسکن و مأوای ویران و منهدم شده او تشبیه کرده، بدون ذکری از مشبه و وجه شبّه می‌آورند؛

و ثانیاً وارد در بیان تفصیلی آن نعمت‌ها و رحمت‌های از دست رفته میگردند؛

مرحوم سید حمیری نیز در اینجا میخواهد داستان حقانیت و مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام را در نصب غدیر خم، و نصب به ولایت و إمارت و إمامت بیان کند، و مخالفت مخالفان و بالأخره غصب خلافت، و عناد و دشمنی با خاندان طهارت و أهل بیت، و بالأخره بر سرکار آمدن حکومت جائزه و ضالله را بیاد آورد؛ و سپس با بیان نتیجه تمسک به ولایت، و پاداش دوری از آن، بنا به روایت واردۀ از رسول الله صلی الله علیه وآل‌ه و سلم، ظهور حوض کوثر در موقف عرصات روز قیامت، و خصوصیات و مزایای آن را به یاد آورد که: آن نعمت و نسیم و تسنیم و کوثر و هوای لطیف و ریاحین معطر و جواهرات گرانقدر، همه از آنِ محبّان و پیروان و شیعیان است، که آنان از آن آب سیراب می‌شوند؛ و منافقان و دشمنان و معاندان و منکران اهل بیت از آن بهره و نصیبی ندارند.

و بنابراین در وهله اول ، ذکری از منزل محبوبه تخیلی به نام آزوی و تغزل با او ، و انهدام آن بینان و خرابی و ویرانی آن مسکن که به جایگاه اژدهاها و مارهای گزنه افسون ناپذیر تبدیل شده است ، و ذکری از توقف کاروان هنگام عبور از آن خرابی‌ها ، با بیاد آوردن یکایک آن نعمت‌های از دست رفته ، و آن صفا و محبت‌های تبدیل به عداوت و دشمنی شده را ، با حسرت و آه و اندوه و اسف ، به میان می‌آورد .

و سپس وارد در بیان داستان و قضیه و تفصیل واقعه می‌گردد .
و ما اینک برای طالبان معنای یکایک از آیات این قصیده ، به ترتیب به ترجمه آن می‌پردازیم :

۱- **أُمّ عَمْرٍو** (که محبوبه من است) در متنهٔ إلیه زمین شنزار ، و مجمع رَمْلٌ ها و ریگ‌ها ، یک خانهٔ خرم بهاری داشت ، که اینک تمام علامات و نشانه‌های آن منزل دستخوش زوال و نابودی گردیده ، و به یک زمین خشک و لم یزرعی تبدیل شده است .

۲- اینک آن خانه به گونه‌ای خراب است که پرنده‌گان آسمان ، چون بدانجا رسند ، عبور می‌کنند و هرگز فرود نمی‌آیند ، و آنقدر وحشت‌زا و دهشت‌انگیز است که شیران قوى دل ، دل تهی می‌کنند ، و از ترس آن به هراس می‌افتنند .

۳- و فقط در آن ، آثار خرابی و ویرانی مشهود است ، که أبداً در آن هیچ مونسی نیست مگر مارهای گزنه و افسون ناپذیری که در زمین افتاده‌اند .

۴- مارهای سپید و سیاهی که از دم و نفس آنها ، مرگ به وحشت و ترس می‌آید ؛ آن مارهائی که در زیر دندان‌های پیشین آنها ، سم جانکاه نهفته و مجتمع است .

۵- کاروان شتران در حین عبور چون بدانجا رسید و در آثار و خرابی‌های آنجا متوقف شد و نتوانست بگذرد ، و چون سیلاپ ، اشک از دیدگان ، به جهت علم و اطّلاع بر سوابق آن منزل فرو می‌ریخت ،

۶- در این حال من به یاد آوردم آن خاطرات خوش و آن محبت‌ها و عشق‌هائی را که با آن معشوق و محبوب خود داشتم ؛ پس شب را در آنجا گذراندم با دلی غمگین و سرشار از غم و اندوه دردآمیز .

۷- و گویا از محبت محبوبه خودم : أروى که مرا پژمرده و ضعیف و لاغر کرده بود ، جگر من در آتش می‌سوخت و محترق می‌شد .

۸- و من در شگفت آمدم از جماعت و گروهی که به نزد **أحمد** (رسول خدا) آمدند ، درباره امری که هیچ موضع و محلی برای آن نبود .

۹ و ۱۰- و به آن حضرت گفتند : ای کاش مارا مطلع می‌کردی که در صورتی که مرگ تو را دریابد و از میان ما مفارقت کنی ، مقصود امّت و ملجاً و پناه آنان کیست ؟! و البته در میان آن گروه ، افرادی بودند که در حکومت و ریاست بر مسلمین طمع داشتند .

۱۱ و ۱۲ - حضرت فرمود: اگر من شمارا از ملجاً و مقصودی و از پناه و پناهگاهی مطلع کنم، بیم چه رفتاری از شما با او می‌رود؟! همان رفتاری را که گوسله پرستان چون از هارون برادر موسی جدا شدند، با هارون کردند؟! بنابراین، ترک این خواسته و رها کردن این تقاضا، برای شماراحت‌تر و سبکتر تمام می‌شود.

۱۳ - و در آنچه رسول خدا گفت، حجّت و بیانی است برای کسی که اهل تفکر باشد و یا اهل استماع و اطاعت.

۱۴ - و پس از این جریان، تصمیم و عزمی برای معروفی و صیّ خود از طرف خداوند برای او پیدا شد، که هیچ مانع و رادعی نمی‌پذیرفت.

۱۵ - چنین خطاب شد که: ای محمد! وصی خود را ابلاغ کن! و اگر تو ابلاغ نکنی أصلًا وظيفة رسالت خود را ابلاغ ننموده‌ای! و نگران مباش که خداوند تو را از گزند ایشان حافظ و نگهبان است!

۱۶ - و در چنین وضعی، پیامبری که در برابر اوامر خداوند، مطیع بود، و بطور آشکارا اعلان می‌نمود، ایستاد،

۱۷ - و به امر خدا مشغول خطبه خواندن شد، و در دست او

دست علی بود، که نورش لمعان داشت و می‌درخشد.

۱۸ - پیامبر دست علی را بلند کرد؛ به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند کرده است! و به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند شده است!

۱۹ - رسول خدا می‌گفت- در حالیکه صاحبان قدرت و سلطنت

بر عشیره و قوم ، در اطراف او بودند ، و در حالی که خداوند در میان آنان شاهد و ناظر بود و می‌شنید :-

۲۰ - هر کس که من ولی و صاحب اختیار او هستم ، پس این علی ولی و صاحب اختیار اوست ! اما آن طمع کنندگان در إمارت و حکومت ، بدین گفتار راضی نشدند ، و بدان اکتفا نکردند !

۲۱ - پس او را متهم کردند که روی میل نفسانی و محبت شخصیّه ، علی را برگزیده است ؟ و پهلوهایشان بر خلاف پیامبر راستگو و امین برگشت و از اعراض کردند .

۲۲ - و گمراه شدند آن گروهی که این فعل پیامبر ، چنان آنان را به غیظ و حسد و کینه تحریک کرد ، که گویا بینی‌های آنان را می‌برند و با کارد و خنجر جدا می‌کنند .

۲۳ و ۲۴ - و کار به جائی کشید که چون پیامبر اکرم را در قبرش پنهان کردند و خاک بر روی آن اباشتند ، همینکه از دفنش برگشتند ، ضایع و خراب نمودند آنچه را که دیروز فرموده بود و توصیه و سفارش کرده بود ؛ آری آنان ضرر را به منفعت خریدند ، و زیان بردنند .

۲۵ - و حقّ أرحام و ذُوى القربای رسول الله را بعد از مرگش به هیچوجه رعایت نکردند ؛ آری به زودی به پاداش این قطع رحم نمودن خواهند رسید .

۲۶ - و آنان بر غَدر و پیمان شکنی با مولای خود علی بن أبي طالب پافشاری کردند و إصرار ورزیدند ؛ نابود و مرده باد آن

- منظور و مقصودی که برای وصول آن به چنین خیانتی إقدام کردند.
- ۲۷- فردای قیامت نه آنان می توانند در حوض علی وارد شوند،
و نه علی درباره آنها شفاعت میکند.
- ۲۸- برای علی بن أبي طالب حوضی است که مساحتش به
اندازه مابین صنعته تا أیله - از أراضی شام - است ، بلکه آن حوض
مساحتش افزونتر است .
- ۲۹- در آنجا نشانه و علامتی برای راهنمائی محبان و شیعیان
علی نصب میکنند ، و آن حوض از آبی که از آن حضرت است مملو
و مالام است .
- ۳۰- از وجود مقدس علی است که کوثر جاری میشود ، که
آبش در سپیدی و صفا چون نقره خام است بلکه درخشنده تر و
تابناک تر .
- ۳۱- ریگهای ته حوض کوثر ، از یاقوت و مرجان و
لؤلؤی است که تا بحال دست کسی به آن نرسیده است و انگشتی آنرا
لمس نکرده و برنداشته است .
- ۳۲- زمین کوثر ، از مشک مفروش است . و در اطراف آن
درختهای زیبا و دلفریب با میوه‌های رسیده در اهتزاز و حرکت
است .
- ۳۳- و به قدری رنگ سبز برگهای درختان آن خوشرنگ ، و
رنگهای زرد و طلائی آن دلربا است ، که هیچ چشمی از خلائق تا
بحال ندیده است .

۳۴- و چون باد بهشتی به حرکت آید و بر آن بگذرد ، از آن حوض بوی انواع عطریّات و انواع ریاحین معطر بر می خیزد و فضارا خوشبو و عطر آگین می سازد .

۳۵- نسیمی همیشگی و دائمی که از بهشت به امر خدا می وزد ، و هیچ گاه از حرکت نمی ایستد ، و پیوسته می رود و بازگشته ندارد .

۳۶- چون به وزش درآید ، از بوی عطر کوثر ، بهتر از بوی مشک در وقت انتشار آن ، به مشام جان می رسد .

۳۷ و ۳۸- در اطراف کوثر قَدَح‌ها و إبْرِيق‌هائی است برای سیراب شدن مُوالیان و محبّان ، ولیکن رُجُل أصلع : علی بن أبي طالب ، دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب وارد می شوند ، از آن حوض دور میکند .»

۳۹- چون بخواهد دشمنان قدری به حوض نزدیک شوند تا از آب آن بیاشامند ، بدانها ندا می رسد : دور شوید ! و نابود شوید ! و برگردید !

۴۰- شما آبشخواری در نزد خودتان پیدا کنید که شمارا سیراب کند ! یا غذائی که شمارا سیر نماید !

۴۱- این آب ، اختصاص به کسانی دارد که با فرزندان رسول خدا مهربانی کرده و ولایت آنها را بر ذمّه خود گرفته باشند ، و به هیچ وجه از غیر آنان تبعیّت و پیروی ننموده باشند .

۴۲- و بنابراین رستگاری و نجات برای آن کسی است که از حوض علیّ بن أبي طالب بیاشامد ؛ و ذلت و بدختی برای آن کسی

است که از آشامیدن آن جلوگیری شود.

۴۳ - و بطور کلی ، رایت‌ها و پرچم‌های مردم در روز حشر و در عرصه قیامت پنج تاست و مردم به پنج گروه تقسیم می‌شوند ، که از آن پنج گروه ، چهار گروه آن اهل هلاک و بوار هستند ؛

۴۴ - پس یکی ، رایت و پرچم گوساله و فرعون و سامری این امت است ، که چقدر آن رایت زشت و قبیح است .

۴۵ - و دیگری ، رایتی است که در پیشاپیش آن شخص سیاه‌چهره و سیاه بدن حرکت می‌کند ؛ و آن عبد لئیم و احمدقی است که مچ دست او به طرف شست او پیچیده و کج شده است .

۴۶ - و دیگری ، رایتی است که در جلوی آن رو باهی (و یا شخص کوتاه قدّی) است ، که برای امور باطل و بهتان و گزار ، بی‌مانند و بی‌مثال است .

۴۷ - و دیگری ، رایتی است که در برابر آن ، شیخ احمق و نادانی است ، که خداوند هیچگاه خوابگاه او را خنک نگرداند .

۴۸ - این چهار دسته در قعر سَقَر نهاده شده ، و به درون دوزخ سپرده شده‌اند ، که البته از قعر آن هیچ وقت امید بیرون آمدن را ندارند .

۴۹ - و دیگری ، رایتی است که در مقابل آن حیدر حرکت می‌کند ، و چنان چهره او می‌درخشد که گوئی خورشید است که طلوع کرده و از افق سر بر آورده است .

۵۰ - آری در فردای قیامت است که حیدر با مصطفی ملاقات

میکند، و لواء و رایت حمد است که برای او بالا میرود.

۵۱ - حیدر: علی بن ابی طالب، آن امیر مؤمنانی است که بهشت در زیر فرمان اوست، و آتش از جلال و ابهت او در فزع و ترس است.

۵۲ - اوست، تنها امام صدق و پیشوای راستین؛ و برای او پیروان و شیعیانی است که از حوض کوثر سیراب میگردند، و هیچگاه منع نمیشوند.

۵۳ - به این مطالب و این حقائق، از جانب پروردگار ما وحی رسیده است؛ و بنابراین ای شیعه حق! هیچگاه جزء مکنید!

۵۴ - حمیری مَدّاح شماست، پیوسته و بر دوام؛ گرچه او را انگشت به انگشت قطعه قطعه کنند.

۵۵ - و بعد از درگذشت حمیری، شما پیوسته بر مصطفی و صنو و همتای او: حیدر أصلع، درود و صلوات بفرستید!

این قصیده را مجلسی رضوان الله علیه در ج ۱۱ «بحار» کمپانی از ص ۲۰۲ تا ص ۲۰۴ آورده است. و سید شهید، قاضی نورالله شوشتري در «مجالس المؤمنين» در ص ۴۶۲ إلى ص ۴۶۴، حالات حمیری را نقل کرده، و در ص ۴۶۵ این قصیده را ذکر نموده است. و حاج میرزا حسین نوری، در «دار السلام» ج ۱، ص ۴۴ آورده است. و علامه أمینی در «الغدیر» ج ۲، از ص ۲۱۳ إلى ص ۲۸۹، ترجمه و شرح حالات سید را بیان کرده و بیست و سه قصيدة غدیریه از سید نقل کرده، و در ص ۲۱۹ غدیریه دهمین را همین قصیده ذکر کرده است. و نیز احمد أمین در «ضحاى الإسلام» ج ۳، ص ۳۰۹ آورده

است و نیز در آخر مجموعه‌ای که در آن شرح معلقات سبع و اشعار دیگری آمده ، به طبع رسیده است .

و در «دیوان حمیری» در ص ۲۶۲ این قصیده را ذکر کرده است و آن را از کتاب «ظرفه الأحلام» روایت کرده و گفته است که روایت کتاب «ظرفه الأحلام» منقح و منقول از نسخه‌های خطی قبل از ششصد سال است ، و مجموع ابیات آن را پنجاه بیت آورده است . و مرحوم مجلسی در «بحار» و مرحوم نوری در «دار السلام» ابیات را پنجاه و چهار بیت ذکر کرده‌اند ، و بیت سی و ششم :

إِذَا مَرَّتْهُ فَاحْمِلْهُ أَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ إِذَا يَسْطُطُ
را ذکر نکرده‌اند .

و علامه أمینی در «الغدیر» گوید که : مجموع این قصیده پنجاه و چهار بیت است .

و در «مجالس المؤمنین» مجموع ابیات پنجاه و یک بیت است ؛ زیرا اوّلاً بیت ۳۶ را نیاورده است . و ثانیاً بیت ۴۶ و ۴۸ و ۵۰ و ۵۱ را نیز ذکر نکرده است ؛ و چون یکی از ابیات را به دو مضمون مکرر :

هَذَا لِمَنْ وَالَّى بَنِي أَحْمَدًا وَلَمْ يَكُنْ غَيْرُهُمْ يَتَّبِعُ
هَذَا لِمَنْ وَالَّى بَنِي أَحْمَدًا وَالْحُبُّ فِي غَيْرِهِمْ لَا يَسْنَفُ

آورده است ، لذا مجموع ابیات را ۵۱ بیت ذکر کرده است .

و اما در «دیوان حمیری» که این اشعار را از «ظرفه الأحلام» نقل کرده است ، و مجموعاً پنجاه بیت آورده است ، اوّلاً بیت ۳۶ را آورده ، و ثانیاً پنج بیت دیگر را که عبارت‌انداز ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۴ و

۵۵ نیاورده است.

و به نظر حقیر روایت «مجالس المؤمنین» که بیت ۴۶ را نیاورده است به واقع نزدیک ، و روایت «ظرافة الأحلام» که هم بیت ۴۶ و هم بیت ۴۷ را نیاورده است به واقع نزدیک تر است .

چون معلوم است که حمیری میخواهد ، چهار رایت و پرچم ضلال را به دست چهار تن بسپارد که آخرین آنها معاویة بن أبي سفیان است ؟ و در صورتی که ما بیت ۶ و ۴۷ را جزء قصیده بیاوریم ، از جهاتی وضع ترتیب بهم می خورد ، و لازم می شود که سامری را عطف تفسیر برای عجل و گوساله قرار دهیم ، و این خلاف معهود است .

لیکن همانطور که ذکر شد در «مجالس المؤمنین» بیت ۶ ، و در «ظرافة الأحلام» بیت ۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است . و بنا به نقل

«دیوان حمیری» از «ظرافة الأحلام» ترتیب ابیات اینطور می شود :

فَالنَّاسُ يَوْمَ الْحَسْرِ رَايَاتُهُمْ خَمْسٌ فَمِنْهُمْ هَالِكٌ أَرْبَعٌ (۱)

قَائِدُهَا الْعِجْلُ وَ فِرْعَوْنُهَا وَ سَامِرُ الْأَمَّةِ الْمُفْطَعُ (۲)

وَ مَارِقٌ مِنْ دِينِهِ مُخْدِجٌ أَسْوَدُ عَبْدٌ لَكَعُ أَوْكَاعٌ (۳)

وَ رَائِيَةٌ قَائِدُهَا وَ جُهَهُ كَانَهُ الشَّمْسُ إِذَا تَطْلُعُ (۴)

۱ - پس بنابراین ، در روز قیامت و عرصات محسن ، رایات مردم

پنج دسته است ، که از آنها چهار دسته در هلاکتند .

۲ - پیشوا و جلودار آن چهار رایت ، گوساله و فرعون و سامری

این امّت است که بسیار فظیع و شنیع است .

۳- و دیگر کسی که از دینش خارج شده و دارای نقصان است؛ و اوست بندۀ سیاه چهره و لثیم و احمق (و یا کسی که شست پای او کج شده است).

۴- و رایتی است که جلودار آن دارای سیما و چهره‌ای است که چون خورشید در وقت طلوع خود می‌درخشد.

و بنا بر آنچه گفته شد، ترتیب، واضح و روشن است؛ و مراد از مارق از دین و مُخدّج و عبد اسود لکع و أوكع معاویه می‌باشد که تمام این صفات در او جمع بوده است.

و شاهد بر گفتار ما روایتی است که علامه مجلسی در «بحار الأنوار» ج ۱۱ (کمپانی) ص ۲۰۲ بیان می‌کند و در آن روایت دو بیت ۴۶ و ۴۷ را ذکر نکرده است.

علامه مجلسی از «رجال کشی» از نصر بن صباح، از إسحق بن محمد بصری، از علی بن إسماعیل، از فُضیل رَسَان روایت می‌کند که او می‌گوید: بعد از آنکه زید بن علی بن الحسین را شهید کردند، من بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، مرا در اطاقی که داخل در اطاق دیگری بود وارد کردند، و حضرت به من فرمود:

يَا فُضَيْلُ ! قُتِلَ عَمَّى زَيْدُ ! قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ! قَالَ : رَحِمَهُ اللَّهُ ! أَمَّا إِنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا ، وَكَانَ عَارِفًا ، وَكَانَ عَالِمًا ، وَكَانَ صَدُوقًا ؛ أَمَّا إِنَّهُ لَوْ ظَفِيرَ لَوَفَى ! أَمَّا إِنَّهُ لَوْ مَلَكَ لَعَرَفَ كَيْفَ يَضَعُهَا !

«ای فضیل! زید عموی مرا کشتند! من گفتم: من فدای تو گردم!

حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند! او مردی مؤمن بود، و

عارف بود ، و عالم بود ، و راستگو بود . آگاه باش ! که هر آینه اگر او بر دشمن پیروز می شد وفا می نمود ، و اگر حاکم می گشت میدانست حکومت را کجا قرار دهد .»

من به حضرت عرض کردم : آیا میل دارید من در این باره شعری بخوانم !؟

حضرت فرمود : قدری درنگ کن ! و حضرت امر فرمود تا پردههای را آویزان کردند و درهائی را باز نمودند .

و پس از آن گفتند : اینک بخوان ! و من شروع کردم به خواندن :

لِأَمْعُمْرُ وَبِاللَّوَى مَرْبَعٌ طَامِسَةُ أَغْلَامُهُ بَلْقَعُ

و مرتبًا ابیات را می خواند تا چون می رسد به این بیت :

وَرَأَيَةُ قَائِدُهَا وَجْهُهُ كَانَهُ الشَّمْسُ إِذَا تَطْلُعَ

می گوید : صدای گریه بلندی از پشت پرده شنیدم ، و حضرت به من گفتند : این اشعار از کیست ؟!

من عرض کردم : از سَيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ حَمِيرِی است ! حضرت گفتند : خدا او را رحمت کند .

من عرض کردم : من خودم دیدم که او نبیذ می خورد ! حضرت گفتند : خدا او را رحمت کند .

من گفتم : من خودم دیدم که او نبیذ رستاق می خورد ! فرمود : یعنی شراب و خمر می خورد ؟!

گفتم : آری ! حضرت گفتند : خداوند او را بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که مورد غفران خود قرار دهد دوست و محبّ

علی علیه السلام را !

باری شاهد از ذکر این روایت آن بود که طبق نقل مجلسی اشعار حمیری را از زبان فضیل در محضر حضرت صادق علیه السلام بیت ۴۷ را ذکر نکرده و بر همین ترتیبی که ما ترجیح دادیم آورده است.

در اینجا لازم است به ذکر چهار فائده اشاره کنیم :

فائده اول آنکه : همانطور که ذکر شد ، قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» این قصیده را آورده است ، لیکن **أولاً** شرح خواب حضرت رضا علیه السلام را همانطور که مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب ذکر کرده است ، او از أبو عمرو کشی در کتاب رجال خود از سهل بن ذبیان روایت نموده است .

ثانیاً شرح خوابی را که او بیان کرده است ، با شرح خوابی را که مجلسی بیان کرده است ، در چند مورد تفاوت دارد :

از جمله آنکه سهل بن ذبیان میگوید : چون خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم ، آن حضرت را متفکر دیدم ، که سر مبارک را پیش انداخته و با انگشت بر روی زمین اشاراتی داشتند ؛ و چون حضرت مرا دیدند فرمودند : - الخ .

و نیز آنکه حضرت رضا علیه السلام میفرماید : چون در قبّه خضراء وارد شدم ، دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم نشسته بودند ، و از جانب راست ایشان ، جوانی خوب روی بر سر زانوی پیرمردی نشسته ، که آن مرد پیر از غایت پیری ، موه

ابروی او بر روی چشمانش ریخته و حاجب باصره او شده بود؛ و آن مرد پیر سیدِ إسماعیل حمیری بود.

ونیز آنکه چون حمیری، در موقع قرائت آشعار نزد رسول الله،

به این ایات رسید که :

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا إِلَى مَنِ الْغَایَةُ وَالْمَفْزَعُ

(به پیامبر گفتند : ایکاش که ما را مطلع می‌کردی که : بعد از تو

پناه و ملجاً و مقصود امت کیست؟)

حضرت دست مبارک خود را به جانب آسمان برداشتند و گفتند:
إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَنَّنِي قَدْ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغَایَةَ وَالْمَفْزَعَ إِلَيْهِ ، وَ أَوْمَأْتُهُمْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ :
يَا عَلِیٌّ ! احْفَظْ هَذِهِ الْقَصِيْدَةَ وَ مُرْسِيْعَتَنَا بِحِفْظِهَا !

«بارپور دگار من و آقای من! تو گواه هستی بر ایشان، و بر اینکه من آنان را آگاه و مطلع گردانیدم که : ملجاً و پناه و مقصود امت اوست؛ و با دست خود اشاره به امیر المؤمنین کردند و گفتند : ای علی! این قصیده را حفظ کن! و امر کن شیعیان ما را که آنرا حفظ کنند!»

در حالیکه طبق روایت مجلسی، در وقتی که رسول الله به خدا عرض کردند : خدایا من به آنها فهماندم که ملجاً و پناه آنان کیست، اشاره به امیر المؤمنین کردند. و سپس به حضرت رضا علیه السلام امر کردند به حفظ آن و امر نمودن شیعیان را به حفظ آن؛ نه به امیر المؤمنین علیه السلام که در آنوقت از دنیا رحلت کرده بودند.

باری مرحوم نوری در «دار السّلام» اشاره به اختلاف روایت مجلسی با روایت قاضی نورالله می‌نماید، و سپس می‌گوید: من این روایتی را که قاضی نورالله از «رجال کشی» نقل کرده است، در رجال او نیافتم، با آنکه نسخه‌های عدیده از رجال کشی در نزد من موجود است. و سپس می‌گوید: احتمال بعیدی می‌رود که قاضی نورالله، بر نسخه اصل رجال کشی دست یافته است و این روایت را از آن نسخه اصل نقل کرده باشد؛ چون این «رجال کشی» فعلی، مختصری است از اصل رجال کشی که شیخ طوسی رحمة الله عليه آنرا مختصر نموده است، و الآن از آن کتاب اصل رجال، عین و اثری نیست.

فائده دوّم: برای قصيدة عینیة حمیریه آنچه مسلم است دو روایت وارد است:

اول: روایت علامه مجلسی در «بحار الأنوار»^۱ از بعضی از تأییفات اصحاب از سهل بن ذبیان که خواب حضرت رضا علیه السّلام را نقل کرده است، و همین قضیّه خواب است که قاضی نورالله در «مجالس المؤمنین» آورده، و آن را به «رجال کشی» نسبت داده است.^۲

دوّم: روایت علامه مجلسی از «رجال کشی» از نصر بن صباح، از إسحق بن محمد بصری، از علی بن إسماعیل، از فضیل بن

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۳؛ و از طبع حروفی ج ۴۷، ص ۳۲۸ تا ص ۳۳۲

۲- «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، ص ۴۶۴ و ۴۶۵

زبیررسان است؛^۱ و این روایت مسنده، اینک در نسخ «رجال کشی» موجود است،^۲ ولیکن در آن ذکری از رؤیا و خواب نیست، بلکه فقط دوازده بیت از قصیده را که فضیل نزد حضرت صادق علیه السلام انشاد کرده است، آورده است.

علّامه أمینی گوید: «این قصیده را بوعلی در رجال خود: «متنهٔ المقال» ص ۱۴۳، از «عيون أخبار الرّضا»ی شیخ صدوق آورده است؛ و شیخ معاصر: مامقانی در «تنقیح المقال» ج ۱، ص ۵۹، و سید محسن امین در «أعيان الشّیعه» ج ۱۳، ص ۱۷۰، از بوعلی در رجال او پیروی کرده و آورده‌اند؛ ولیکن ما در نسخه‌های مخطوطه و مطبوعه از «عيون الأخبار» نیافتیم.»^۳

فائدة سوم: برای قصیده عینیه حمیریه، شروح بسیاری علماء و بزرگان آورده‌اند:

در کتاب «الذریعة إلى تصانیف الشیعه» تأليف استاد و شیخ ما در علم رجال و درایه و حدیث: علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، شانزده شرح به زبان عربی و فارسی و اردو، از اعلام در تحت شماره‌های ۱۵۱۰ تا ۱۵۲۳ نقل کرده است.^۴ و عالم خبیر و

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ و از طبع حروفی، ج ۴۷، ص ۳۲۵ و ۳۲۶

۲- «رجال کشی» طبع بمیئی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ و طبع دانشگاه مشهد، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

۳- «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳

۴- «الذریعة» ج ۱۴، ص ۹ تا ۱۱؛ (البته دو شرح از این شروح به علت

معاصر ما: علامه أمینی در «الغدیر» پانزده شرح ذکر کرده و متذکر شده است که : ما بعضی از آنها را خود یافتیم ، و بعضی را از کتاب «الذریعة» نقل کرده‌ایم . و نیز جمعی از علماء از جمله شیخ حرّ عاملی ، و نواده او شیخ عبدالغنی عاملی ، و شیخ حسن بن مجلی خطّی ، و سید علینقی نقوی هندی ، آنرا تخمیس کرده‌اند .^۱

فائدة چهارم: در این قصیده آمده است که وسعت حوض کوثر به قدر وسعت مابین أيلة و صناعه است ، یا بیشتر از آن ؟ و در بسیاری از روایات چنین است . و در بعضی از روایات چون روایت ثقلین که از مقدمه «تفسیر علی بن إبراهیم» آورده‌یم ، وسعت آنرا مابین بصری و صناعه ذکر فرموده است .

أيلة همانطور که «معجم البلدان» آورده است ، شهری است در ساحل بحر قُلْزم نزدیک به شام . و بعضی گفته‌اند : أيلة آخر سرزمین حجاز ، وأول سرزمین شام است .

و در «لغت نامه دهخدا» گوید : «قُلْزم نام شهری است میان مصر و مکّه ، نزدیک کوه طور . و به سوی آن مضاف است بحر قُلْزم ، بدان جهت که بر طرف آن واقع است . (متنه‌ی الإرب) (أقرب الموارد).» و نیز در «معجم» گوید : بصری نام قریه‌ای است از اطراف دمشق ، و آن قصبه قریه حوران است .

۱- آنکه به نام دیگری موسوم است و در محل ذکر آن نام ، رقم خورده است ، در اینجا بدون شماره آمده است . -

۱- «الغدیر» ج ۲ ، ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۵

و صَنْعَاء موضعی است در یمن .

و بنابراین مراد از بحر قُلْرُم ، دریای أحمر و یا دریای سرخ است ، که از بحر الرّوم : دریای مدیترانه شروع می‌شود و به باب المَنْدَب متنه میگردد ؛ و چون شهر قلزم که در مصر است ، در نزدیکی این بحر است لذا آنرا بحر قلزم گویند . و أَمَا أَيْلَة در مصر نیست ، بلکه در طرف دیگر این دریاست ، و نسبت به کسانی که با کشتی از فلسطین به مکه می‌روند در سمت چپ واقع است ، و این شهر در ساحل بحر أحمر است و از أراضی شامات است . و البتّه چون چنین حوضی که وسعتش بین أیله و صنعاً باشد ، از طرف عرض نیز بسیار وسیع است ؛ لذا طبعاً جانب شمالی آن از بُصری میگذرد که از نواحی دمشق است .

و عليهذا بین روایات تنافی نیست ، و أیله و بصری دو ناحیه نزدیک بهم هستند که در بعضی از روایات بصری را حدّ معین کرده ، و در برخی أیله را ، و حقیقت یکی است با دو عنوان مُعَرَّف .

و چون صنعاً از نواحی یمن است و یمن در جنوب حجاز و عربستان است ، معلوم می‌شود که بزرگی این حوض تمام سرزمین عربستان را از شام تا آخرین نقطه جنوبی فراگرفته است ؛ و این تشییه و تنظیری است بسیار لطیف برای سعه مقام ولايت ، همچنانکه قدح‌ها و إبريق‌ها که به عدد ستارگان است دلالت بر چنین سعه‌ای دارد .

(وَ صَلَواتُ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمْلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ) :

علَى سِرِّ الْأَسْرَارِ ، وَ مَشْرِقِ الْأَنُوَارِ ، الْمُهَنْدِسُ فِي الْغُيُوبِ
اللاهوتية ، السَّيَاحُ فِي الْفَيَافِيِّ الْجَبَرُوتِيَّةِ ، الْمُصَوَّرُ لِلْهَيُولَى
الْمَلَكُوتِيَّةِ ، الْوَالِى لِلْوَالِيَّةِ النَّاسُوتِيَّةِ ، أَنْمُوذِجُ الْوَاقِعِ وَ شَخْصُ
الْإِطْلَاقِ ، الْمُنْطَبِعُ فِي مَرَايَا الْأَنْفُسِ وَ الْأَفَاقِ ، سِرُّ الْأَنْبِيَاءِ
وَ الْمُهُرُّسَلِينَ ، سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَ الصَّدِيقَيْنَ ، صُورَةُ الْأَمَانَةِ الْإِلَاهِيَّةِ ،
مَادَةُ الْعِلُومِ الْغَيْرِ الْمُتَنَاهِيَّةِ ، الظَّاهِرُ بِالْبُرْهَانِ ، الْبَاطِنُ بِالْقُدْرَةِ
وَالشَّانِ ، بَسْمَلَةُ كِتَابِ الْمَوْجُودِ ، فَاتِّحةُ مُصْحَّفِ الْوُجُودِ ، حَقِيقَةُ
النُّقْطَةِ الْبَائِيَّةِ ، الْمُتَحَقَّقُ بِالْمَرَايَا الْإِنْسَانِيَّةِ ، حَيْدَرَءُ اِجَامِ الْإِبْدَاعِ ،
الْكَرَارُ فِي مَعَارِكِ الْإِخْتِرَاعِ ، السِّرُّ الْجَلَّى ، وَ النَّجْمُ الشَّاقِبُ :
عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاوَةُ وَ السَّلَامُ .^١

«درود و تحييات بى شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل کندگان
عرش او ، و جمیع آفرینش او از مخلوقات آسمانی و زمینی ، بر
حقیقت مقام ولایت باد ؟ که او سرِّ اسرار کاخ آفرینش است ، و محل
إِشْرَاقِ و طَلُوعِ أَنُوَارِ حَضْرَتِ أَحْدِيثَ ؟ وَ اَوْدُرِ عَوَالَمِ لَاهُوتِ وَ غَيْوَبِ
صَفَاتِ وَ ذَاتِ ، مهندسی خبیر است ؟ و در فضای عوالم جبروت ،
سیَاحِی بَصِير و داناست ؟ و در عوالم ملکوت ، مصوّر هیولای عالم
صورت است ؟ و در عوالم ناسوت ، والی و حکمران ولایت است .
نمونه و مختصر و شالوده و جوهري از واقع است ؟ و شخص

١- جزء صلوات معروفة و مشهورة محبى الدين عربى است که مرحوم
ملا صالح موسوى خلخالی آن را به فارسى شرح کرده ، و به قطع کوچک به طبع
سنگی رسیده است (ص ۱۴۱ و ۱۴۲).

مُجَسَّم عَالَم كَلَى و وجود إِطْلَاقِي .

شعاع نور أحادیت ذات ، منعكس در آئینه‌های آفاق و نفوس است ؛ و ولایت ساریه و جاریه ، در ظواهر و بواطن و سرّ و حقیقت تمام آنبیاء و مرسلين است ؛ و سرور و سالار تمامی أوصیاء و صدّیقین ؛ صورت امانت خداوندی است ؛ و ماده و ریشه علوم نامتناهی ؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا است ؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسان‌ها مخفی و پنهان .

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب موجود است ؛ و فاتحه و آغاز مُصَحَّف وجود ؛ حقیقت نقطه بائیه است ، که تحقق جمیع مراتب موجودات از اوست ؛ و تحقق مراتب انسانیت بدoustت ؛ شیر نیستان کاخ ابداع ؛ و صاحب حملات مکرره در معركه‌های اختراع ؛ سرّ آشکارای حضرت خداوندی ؛ و ستاره درخشنان جناب سرمدی :

علیٰ بنِ أبي طالب عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ».

نه مراست قدرت آنکه دم زنم از جلال تو یا علی
نه مرا زبان ، که بیان کنم صفت کمال تو یا علی
شده ماتْ عقلِ موحدین ، همه در جمال تو یا علی
چو نیافت غیر تو آگهی ، ز بیان حال تو یا علی
نَبَرَد بوصف توره کسی ، مگر از مقال تو یا علی

توئی آنکه غیر وجود خود ، به شهود و غیب ندیده‌ای
همه دیده‌ای نه چنین بود ، شه من تو دیده دیده‌ای

فقرات نفس شکسته‌ای ، سُبُّحات و هم دریده‌ای
ز حدود فصل گذشته‌ای ، به صعود وصل رسیده‌ای
زفنای ذات به ذات حقّ ، بود اتصال تو یا علی

چو عقول و أَفْئَدَه را نشد ، ملکوت سرّ تو منکشف
ز بیان وصف تو هر کسی ، رقم گمان زده مختلف
همه گفته‌اند و نگفته شد ، ز کتاب فضل تو یک الف
فُصَحَّای دهر به عجز خود ، ز أَدَای وصف تو معترف
بلغای عصر به نطق خود ، شده‌اند لال تو یا علی

نه فرشته یافته در بشر ، چو تو ذوالکرم چو تو ذوالعفا
نه بشر شنیده فرشته را ، به چنین صفت به چنین صفا
به خدا ظهور عجائبی ، چو تو نیست در بشر از خدا
که تعجب است بحقّ حقّ ، ز تو آن قناعت و این سخا
به طرازِ سوره هَلْ أَتَی ، چه نکوست فال تو یا علی

نرسید کشتی همّتم ، زَيَم غمت به کناره‌ای
 بشکست فُلک مرا فَلَك ، به حجاره‌ای ز اشاره‌ای
به همین خوشم که نشسته‌ام ، به شکسته‌ای و به پاره‌ای
چکنم ز غرق شدن مرا ، نه علاج هست و نه چاره‌ای
مَگَرم ز غیب مدد کند ، یکی از رجال تو یا علی^۱

۱- از فؤاد کرمانی ، در دیوان «شمع جمع» ص ۸۶ تا ص ۹۰ ، منتخب از
قصيدة واردہ در مدح أمیر المؤمنین عليه السلام .

فهرست مالیات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مُؤْسَسَةُ تَرْجِمَةِ وَتَشْرِيفِ عُلُومٍ وَمَعَارِفِ إِسْلَامٍ

از زبانخانه

علماء اسلامیان زیر نظر حجت‌الله بن طهرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف

(۱) -الله شناسی (سه جلد)

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و أفعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناه و اندکاک هستی مجازی عاریهای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) -امام شناسی (هجده جلد)

بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات واردہ از خاصّه و عامّه، و ابحاث

حلّی و نقدی پیرامون ولایت .

(۳) - **معد شناسی «ده جلد»**

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدّل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایة الغایات و طرح مباحثی درباره عالم بزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و اعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و اخبار معصومین و ادله عقایه و مطالب عرفانیه .

دوره علوم

(۴) - **أخلاق و حکمت و عرفان :**

۱ - **رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم**

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سرّه در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - **رساله لبّ الباب در سیر و سلوک أولی الألباب**

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تدقیقات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سرّه .

۳ - **توحید علمی و عینی**

سلسله مکاتیب حِکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تذییلات و محکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و

تذییلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

٤- مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آیة الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربتہ ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل ابحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

٥- روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیة الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرّهما .

(٥) - أبحاث تفسیری :

١- رسالتہ بدیعہ «به زبان عربی»

تفسیر آیة «آلِرَجَالِ قَوْمٌ عَلَى آلِنِسَاءِ» و درسهای استدلای حلی در مورد جهاد و قضاویت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

٢- ترجمہ رسالتہ بدیعہ «به زبان فارسی»

نظر به اهمیّت مباحث «رسالتہ بدیعہ» که مزیّف برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

٣- رسالتہ نوین

بحث تفسیری ، روائی ، فقهی و تاریخی درباره بناء اسلام بر سال و ماہ قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیة «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ أَثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - أبحاث علمی و فقهی:

۱- رسالت حول مسأله رؤیه الهلال «به زبان عربی»

بحوث فنیه و مکاتبات و مراسلات علمیه فقهیه درباره لزوم اشتراک آفاق در رویت هلال برای ثبوت ماههای قمری.

۲- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت إسلام

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب.

۳- ولایت فقیه در حکومت إسلام «چهار جلد»

تنظيم منشآت حضرت علامه آیة الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشنی بدیع و ابتکاری.

۴- نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

بحثهای پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبل سلام، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، رد نظریه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش بیان ده اشکال مهم از اشکالات واردہ بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابديّت قرآن و به تمام مقدمات و حقائق عالم در این مقاله وارد

شده است.

- ۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربهای سهمگین بر پیکر مسلمین تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پردهبرداری از سیاستهای مژورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.
- ۷- نامه پیش نویس قانون اساسی
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

(۷) - بحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواضع و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیّه غدیریه: دونامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سرہ.

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است.

همچنین اکثر کتابها تحت إشراف این مؤسسه به عربی نیز ترجمه و توسط دار المحجّة البيضاء - بیروت طبع شده است.

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تأیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود.

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

آثار علام طباطبائی